دانش

۱۷-۱۸

بهار و تابستان ۱۳۶۸

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

مدیر مسئول

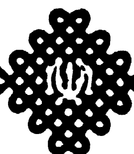
رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر سید سبط حسن رضوی

مشاور افتخاری

دکتر سیّد علی رضا نقوی



دانش

۱۷-۱۸

بهار و تابستان ۱۳۶۸

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

غزلی عرفانی از سروده های حضرت امام خمینی (ره)

من بخال لبت ای دوست گرفتار شدم
چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم

فارغ از خود شدم و کوس «انا الحق» بزدم
همچو منصور خریدار سر دار شدم

غم دلدار فکنده است بجانم شرری
که بجان آمدم و شهرهٔ بازار شدم

در میخانه گشایید برویم شب و روز
که من از مسجد و از مدرسه بیزار شدم

جامهٔ زهد و ریا کندم و برتن کردم
خرقهٔ پیر خراباتی و هشیار شدم

واعظ شهر که از پند خود آزارم داد
از دم رند می آلوده مدد کار شدم

بگذارید که از بتکده یادی بکنم
من که با دست بت میکده بیدار شدم

قابل توجهٔ نویسندگان و خوانندگان دانش

- ❀ مجلّهٔ سه ماههٔ «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره می باشد.
- ❀ بخشی از مجلّه به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو اختصاص می یابد.
- ❀ مقالات ارسالی جهت «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشد.
- ❀ به نویسندگانی که مقالهٔ آنها جهت درج در «دانش» انتخاب می شود، حق التحریر مناسب پرداخت می شود.
- ❀ مقاله ها باید تایپ شده باشد. پاورقی‌ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.
- ❀ «دانش» کتابهای را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی معرفی می کند. جهت معرفی کتاب دو نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود.
- ❀ آراء و نظرهای مندرج در مقاله‌ها، نقدها و نامه‌ها ضرورتاً مبیِّن رأی و نظر مسئول رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست.
- ❀ هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس زیر ارسال فرمائید.

مدیر مسئول دانش

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ـ کوچه ۲۷ـ ایف ۶/۲ـ اسلام آباد ـ پاکستان

تلفن: ۸۱۸۱۲۹ - ۸۱۸۲۰۲

دانش

۱۷-۱۸

بهار و تابستان ۱۳۶۸

فصلنامهٔ رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران ـ اسلام آباد

مدیر مسئول

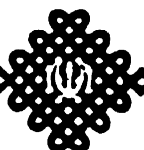
رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر سید سبط حسن رضوی

مشاور افتخاری

دکتر سیّد علی رضا نقوی



❀ دانش

❀ حروف چینی : گرافکس الیون ، لاهور

❀ خوشنویسی عنوان دانش: قاضی محمد امین انجم

❀ چاپخانه: منزا پریس ، اسلام آباد

❀ محل نشر: رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ ، کوچه ۲۷ ، ایف ۲/۶ ، اسلام آباد ، پاکستان

تلفن: ۸۱۸۱۲۹ ۸۱۸۲۰۲

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

بخش اردو

یاد نامهٔ سعیدی



حرف دانش

دانش پنجمین بهار عمرخود را با شماره ۱۷-۱۸ دیده است. چنانکه خوانندگان دانش می دانند این فصلنامه مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره می باشد و مجلّهٔ دانش بقدر امکان کار مثبتی در احیاءِ ارزشهای اسلامی و نشر علومِ انسانی انجام داده است.

درخت تنومند فارسی، که از مدتها پیش دراین دیار ریشه دوانیده بود روبه افسردگی و پژمردگی نهاده و خطرنابودی آن می رفت. امید است بار دیگر رونق سابق را بگیرد و باز پر بار و سایه دار گردد و برگ و گل و شکوفه های تازه بار دیگر برشاخهای این درخت نمودار شود تا زحمات اسلاف و نیاکان و عالمان و محققان و شاعران و ادیبان و دانشوران و صوفیان و مبلّغان مادر این دیار به هدرنرود، چه زحمات آن بزرگان در هر گوشهٔ و کنار این سامان نمودار است و اگر ما این آثار بکر و انوار فکر را از تحولات زمان و مکان محفوظ نداریم، این خزائن پرارزش و سفائن گرانبها که در مسیر سیل خطرناك فرهنگ بیگانه قرار گرفته اند، نابود می گردند و چون ما یك فرهنگ اصیل و دیرین و ریشه دار مشترك داریم، می توانیم و بالیتی برای حفظ و حراست و نشر و اشاعت این زبان و فرهنگ که عامل مهمی سرفرازی مامی باشد، ازهر سو بکوشیم.

این خزائن که عبارتند از ملفوظات و مکتوبات وخطبات و ارشادات و سروده ها در حقیقت حلاّل مشکلات هر زمان بویژه امروزهٔ مامی باشند و اهمیت اینها برای تربیتِ اخلاق نسلِ جوان و برای رشد دانش و بینش و پژوهش درمیادینِ مختلف علوم و فنون مسلّم و مسجّل است. هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون. فضیلت دانستن بر ندانستن همواره ثابت بوده است. این جهان بازیچهٔ اطفال نیست و تماشاگاهِ غافلان و تنبلان نیست بلکه جو لانگاه علم و دانش و

آگاهی است.

قرن بیستم میلادی در انتظار ماست. آن قرن آگهی مطلق خواهد بود آگهی یعنی قدرت و تسلط و مسخر ساختن جمله مظاهر طبیعت را و آنانکه محروم از این دانش و آگاهی باشند، بزودی نفس کشیدن هم برای آنان مشکل خواهد بود پس جوانان ما باید خود را آماده برای شرکت درین مبارزهٔ جهانی بکنند تادر جهد للبقاتنها نبا شندو به سلاح دانش و آگهی مسلّح و مزیّن شده برای دفاع از آزادی و استقلال و اقتصاد و عقیده و اخلاق و اقدار خود همه وقت کمر بسته باشند.

توانا بود هر که دانا بود
ز دانش دل پیر برنا بود

مدیر دانش



الهی به امید تو

تسلیت

مجله دانش در دست انتشار بود که ناگهان واقعه اندوهبار و جانگداز ارتحال عالم ربانی حضرت امام خمینی قدس الله نفسه الزکیه رهبر عالم اسلام اتفاق افتاد و دنیا را در غم و اندوه و "دانش" را در بهت و حیرت و اشک فرو برد، حضرت امام خمینی "ره" به تمامی جهان اسلام تعلق داشت، با دم مسیحائی خود در کالبد افسرده مسلمانان روح تازه دمید و امیدهای نو را در دل آنان زنده گردانید.

امام قدس سره، با تبحر وافر و علمی کامل به فقه و اصول، کلام و تفسیر، فلسفه و عرفان، ادبیات و... توانستند با مهارتی شگفت آور، در هر یک از دانشهای گوناگون اسلامی تالیفاتی گرانسنگ و ارزشمند به گنجینهٔ معارف بشری عرضه نمایند و نه تنها در علوم اسلامی که در ذوقیات نیز صاحب فضل و هنر بودند، اشعار و غزلهای حکیمانه و عرفانی که از آن عارف وارسته، جاوید به یادگار مانده است، چونان مرواریدی ست تابناک، که بر تارک ادب پارسی در طی قرون و اعصار خواهد درخشید، حضرت امام رضوان الله تعالی علیه از لحظه لحظهٔ عمر گرانبهای خویش بهره های معنوی برد و گذشته از اینکه عالمانی خاص و نسلی نوین تربیت نمود، معمار اصلی انقلاب اسلامی بود و توانست امتی بزرگ بر اساس ارزشهای ناب اسلامی پرورش دهد که در برابر همهٔ سختیها، نستوه و مقاوم و سرفراز بایستد. دوست و دشمن دربارهٔ شجاعت، شهامت، ایثار و تقوی آن مرد بزرگ الهی اتفاق نظر دارند که با نهضت جهانی که ایجاد کرد، هویتی تازه به مسلمانان بخشید و استقلال را به معنی واقعی در جامعه اسلامی به منصهٔ ظهور رسانید، رفتار و گفتار آن راد مرد معیاری بود برای شناخت

اسلام ناب محمدی (ص)، و رسوایی استکبار و استعمار، وی ثابت کرد که شریعت و انسانیت و تربیت و عرفان و سیاست از یکدیگر جدا نیست و آنان را به یکدیگر پیوندی مقدس داد، امت اسلامی با بهره وری از تعلیمات و رهنمودهای معظم له همچنان روح و سایه او را در جامعه خود ناظر و حاکم می بینند و این وعده و سنت خداوندی است که آگاه کننده رحلت می کند. اما آگاهیهای او در میان امت پایدار می ماند، و به راستی که " او روح خدا در کالبد زمان بود و روح خدا جاودانه است " از خداوند بزرگ درخواست می کنیم، تا همه مسلمانان را با تعالیم امام آشنا گرداند و بر عزت و سربلندی مسلمانان بیفزاید.

مجله دانش فقدان رهبر عالم اسلام را به همه مسلمین و مستضعفان جهان تسلیت عرض نموده، تداوم راه جاودانه آن امام بزرگوار را مسئلت می نماید.

دانش

دکتر علوی مقدّم

«غالب کیست» ؟!

سخن دربارهٔ معروف ترین گویندهٔ پارسیگوی شبه قارّه است که بدون شك باید پس از اقبال و امیر خسرو، اورا بر ترین شاعر این منطقه دانست.

او گوینده ای است که هم شعر از خود به یادگار گذاشته و هم نثر و درمیان شاعران پارسیگوی، تنها چند تن هستند که هم شعر سروده اند و هم نثر نوشته اند ومیرزا اسد الله خان غالب دهلوی متوفیّ به سال ۱۸۶۹ میلادی (= ۱۲۸۵ ه.ق) نیز چنین است یعنی او از گویندگانی است که نه تنها در زمینهٔ شعر بلکه در قلمرو نثرهم توانا بوده و نشآت بسیار ازوی به یادگار مانده است.

در شبه قاره ،بسیار شاعران پارسیگو بوده اند که در تاریخ ادب فارسی آثارشان جاودان مانده و غالب یکی از آنان است. او شاعر قرن سیزدهم هجری است که در روزگار آخرین پادشاه تیموری هند و در آغاز به قدرت رسیدن انگلیسی ها در شبه قارّه پا به عرصهٔ وجود گذاشته است.

اوضاع غم انگیز زمان شاعر و تلخ کامیها و آشفتگی های زندگی شخصی او. که در آغاز دریك خانوادهٔ ثروتمند در رفاه و آسایش می زیسته و بعد ها به تلخکامی منجّر گردیده، همه در شعر او منعکس است به طوری که شعر اورا می توان آئینه تمام نمای اوضاع اجتماعی و فردی و سیاسی روزگار او دانست.

او در شعر خود عواطف انسانی را منعکس کرده و شعرش

دارای احساس است و خواننده را تحت تأثیر قرارمی دهد.

جای بسی خوشوقتی است که « غالب دوستان» هند، همه ساله مجلس بزرگداشتی به یاد آن بزرگ برپامی دارند و گرد هم می آیند و پژوهشهای تازه را بر یکدیگر عرضه می دارند تانکات ناشناخته از این سخنور بزرگ شناخته گردد و بر تحقیقات گذشته افزوده شود.

آری! تشکیل این گونه مجالس و استمرار آن، نشانهٔ علاقهٔ روز افزون غالب شناسان است و از این راه بهترمی توان به طرز فکر غالب و اندیشه های او که اغلب به علّت دشواری اوضاع و احوال زمان وی، درپردهٔ استعارات و کنایات بیان شده، پی بُرد.

غالب در روزگاری می زیست که ماموران انگلیسی مسلّط بر شبه قارّه، زبانها را بسته بودند و دیکتا توری کامل بر منطقه حکمفرما بود و نفس ها در سینه هاحبس بود و زبان فارسی هم در شبه قارّه راه انحطاط رامی پیمود و مشوقآن زبان فارسی که امیران و شاهان گورکانی هند بودند، بتدریج رو به زوال و انحطاط بودند.(۱).

انگلیسی ها می خواستند از رونق بازار شعر و ادب فارسی.که در شبه قاره متداول شده بود، بکا هند و زبان خود را جایگزین زبان فارسی کنند، لیکن چون زبان فارسی درمیان مردم شبه قاره ریشه ای کهن داشت بکلیّ از میان نرفت و درهمان روزگار غلبهٔ انگلیسی ها بازهم شاعران فارسیگویی پیدا شدند و بدین زبان شعر سرودند که شاید بزرگ ترین آنها میرزا اسدالله خان غالب باشد.

زمان شاعری غالب مصادف بود با پایان عصر پادشاهان تیموری هند و آغاز قدرت امرای انگلیسی در شبه قارّه. در واقع به روزگار او، کسی نبود که از شاعران فارسیگو حمایت کند ،این بود که قدر این شاعر،ناشناخته ماند و چون از صلات و بخشش های امرای تیموری بی نصیب ماند و از انگلیسی ها هم چشمداشت صله و انعام نداشت، این بود که در تنگدستی زیست گو اینکه درستایش ملکهٔ انگلستان نیز قصیده ای سروده است و عبارات منثور سر آغاز قصیده

هم چنین است :

" در مدح خداوند روی زمین، سایهٔ جهان آفرین حضرت قدر قدرت ملکهٔ معظمهٔ انگلستان خلّد الله ملکه با لعدل والاحسان "

در روزگارها نتواند شمار یافت
خود روزگار آنچه در این روزگار یافت
درهای آسمان به زمین باز کرده اند
هر کس هر آنچه جست به هر رهگذار یافت

تا آنجا که می گوید :

از انتظام شاهی و آیین خسروی
سوروسرور و دانش و داد انتشار یافت
برخستگان هند ببخشود از کرم
وکتوریه که رونق از و روزگار یافت (۲)
الخ

غالب رامی توان یك هنرمند و یك نابغهٔ ادبی روزگار خویش، برای مردم خویش دانست،زیرا او در نظم و نثر فارسی طبع آزمایی کرده و علاوه بر آثار منظوم، کتابهایی به نثر نیز از او مانده است.ولی اهمیّت بیشتر او در غزلسرائی می باشد و شخصیّت شاعری او در این رشته از شعر نمایان می گردد. غزلیّات او ویژگی های خاصّی دارد، مضمون آفرینی و بیان احساسات کردن و عواطف انسانی را باز گو کردن و از مسائل زندگی آگاه بودن و آنها را در شعر گنجاندن و به انسان محبّت داشتن و در شعرش نوعدوستی تجلیّ کردن، از خصوصیاّت غزل غالب است.

غالب، عشق به محبوب را در غزلی چنین بیان کرده است :

دعوی عشق زما کیست که باورنکند
می جهد خون دل مازرگ گردن ما
(غزل ۹. از منتخبات یوسف حسین ص ١٤)

غالب ، همچون یك نقّاش ماهر، تصاویری زیبا از محبوب ، ترسیم کرده و هنر خودرا در شعر بخوبی آشکار کرده است :

جوئی از باده و جوئی زعسل دارد خلد
لب لعل توهم این است و هم آنست مرا
(غزل ۸ از منتخبات غزلیّات یوسف حسین ص ۱۲)

غالب ، آنان را که گفتارو کردار شان یکی باشد ، اهل معنیٰ شمرده و با عالمان بی عمل سخت مبارزه کرده و مخالفت ورزیده است :

باخرد گفتم نشان اهل معنیٰ باز گوی
گفت:گفتاری که باکردار پیوندش بود
(غزل ۱٤٦ از منتخبات ص ۹۸)

غالب ، زاهد ریائی رانکوهش می کند و برآنست که بازهد ریائی کاری از پیشِ نمی رود :

نگشت از سجدهٔ حقّ جبههٔ زهّاد نورانی
چنان کا فروخت تاب باده روی باد خواران را

(غزل شمارهٔ ۲٤ از منتخبات ص ۲٤)

در برخی از غزلیّات ، انزوا طلبی و گوشه گیری را برای پرستش خدا بر همه چیز ترجیح می دهد :

غالب! بریدم از همه،خواهم که زین سپس
کنجی گزینم و بپرستم خدای را

(غزل ۳۲ از منتخبات ص ۲۸)

غالب ،انسانها را به وقت غنیمت شمردن توصیه می کند و می گوید : نباید فرصت را از کف داد :

فرصت از کف مدح و وقت غنیمت پندار
نیست گر صبح بهاری شب ماهی دریاب
(غزل ۳۶ ص ۳۰)

ترکیب شب ماهی برای شب مقمر و شب ماهتابی، جالب توجه است.

غالب، در غزل دیگری برآنست که رهرو باید در راه رسیدن به مقصود از همه چیز دست شوید و خور را مهذّب کند و به تصفیهٔ درون پردازد تا بتواند به هدف برسد :

زهستی پاک شو گر مرد راهی کاندرین وادی
گر انیهاست، رخت رهرو آلوده دامان را
(غزل ۳۵ ص ۲۹)

در غزلیّات غالب، پیچیدگیها و ریزه کاریها و باریک اندیشی ها و خیال پردازیهای سبک هندی،بخوبی مشهود است و اشعارش که گاه به صنایع بدیعی هم آراسته شده و غزلیاتش مضامین تازه ای را دربر گرفته و اوخودهم به لطافت سخنش اشاره کرده و گفته است :

سخن ماز لطافت نپذیرد تحریر
نشود گرد نمایان زرم توسن ما

(غزل ۹ از منتخبات یوسف حسین)

باریک اندیشی و نازک خیالی های سبک هندی در شعر زیر بخوبی نمایان است :

دارم دلی ز آبله نازک نهاد تر
آهسته پانهم که سرخار نازک است
از جنبش نسیم فرو ریزدی زهم
مارا چو برگ گل درودیوار نازک است
(غزل ۵۳ از منتخبات ص ۴۱)

و نیز باریك اندیشی و خیال پردازی غالب، در شعر زیر به نظر می رسد :

پیش از این باد بهار این همه سرمست نبود
شبنم ماست که تر کرده دماغ دم صبح
(غزل ۹۳ از منتخبات ص ٦٦)

مبالغه گویی و اغراق شاعرانه در اشعار زیر دیده می شود :

اشکی نماند باقی از فرط گریه غالب!
سیلی رسید و گویی از دیده شست نم را
(غزل ۱۳ از منتخبات ص۱۸)

در شعر غالب گاه هم ترکیباتی همچون :" قیامت قامتان " و " مژگان درازان " و " رمز فهمان " دیده می شود :

قیامت قامتان ، مژگان درازان
زمژگان برصف دل نیزه بازان
(کلیات غالب،چاپ نول کشور ص ۸۵)

بنده ام بنده مهربانان را
رمز فهمان و نکته دانان را
(کلیآت غالب ص ۹۹)

و گاه هم ترکیبات نا مانوس (و شاید هم برای فارسی دانان و فارسی زبانان شبه قاره مانوس) در شعر غالب دیده می شود :

در رسانی سعیم عقده ها پیاپی زن
در روانی کارم فتنه ها شناور کن
(غزل ۳۲۰ ص ۱٤۲)

ترکیب " عقده ها پیا پی زدن " و " فتنه هاشناور کردن " در خور توجّه است.

غالب ،شاعری است که به دو زبان فارسی واردو ،شعر سروده ولی گویا به شعر فارسی خود ، علاقه بیشتری داشته و شعر اردوی خود را کم ارزش تر می شمرده و در قطعه ای زبان فارسی را ستوده و بدان ارج نهاده است :

فارسی بین تا به بینی نقشهای رنگ رنگ
بگذر از مجموعهٔ اردو که بیرنگ من است
فارسی بین تا به بینی کاندرا قلیم خیال
مانی و ارژنگم و آن نسخه ارتنگ من است(۲)

بیرنگ: صفحه ای است که نقاشان برای امتحان رنگ از آن استفاده می کنند.

غالب که در قطعهٔ بالا به فارسی گویی خود بالیده و هنر خود را در فارسی دانی و فارسی سرایی دانسته، در واقع زبان اصلی خودرا فارسی می داند و برآنست که به زبان فارسی بهتر می تواند هنر نمایی کند و زبان اردو برای او همچون صفحه ای است که نقاشان برای امتحان رنگ از آن استفاده می کنند. غالب در شعری ،علاقهٔ خود را به ایران و شهرهای ایران نشان داده و آرزوی زیستن در ایران را دارد و کلمهٔ مفت در این بیت قابل توجه است.

غالب : از هندوستان بگریز فرصت مفت توست
در نجف مردن خوش است و درصفاهان زیستن
(رك : احوال و آثار غالب ص ۲٤۵)

غالب در برخی از غزلیّاتش از قدر نشناسی هموطنانش رنج برده و برآنست که این مردم، قدر هنر اور انمی دانند و برای آنان گوهر قیمتی و سنگ چندان تفاوتی ندارد و اینان معجزه را از شعبده باز نمی شناسند :

غالب ،سخن از هند برون بر که کس اینجا
سنگ از گهرو شعبده ز اعجاز ندانست
(غزل ۵ ص ۳۹)

و گاه هم شعر خود و سر زمین خود ـ هند ـ را بخوبی ستوده است و سر زمین هند را از بهشت آدم، بهترمی داند :

سخن نیست در لطف این قطعه غالب
بهشتی بود هند کآدم ندارد
(غزل ۱۰۲ ص ۷۲)

و نیز در قطعه ای که به صورت سوال و جواب است،از وطن خودهند و ثمرهای آن ، بخوبی یاد کرده و مفهوم حبّ الوطن را بیان کرده است :

گفتم اکنون بگو که دهلی چیست
گفت جانست و این جهانش تن
گفتمش چیست این بنارس گفت
شاهدی مست محو گل چیدن
گفتمش چون بود عظیم آباد
گفت رنگین تر از فضای چمن
حال کلکته باز جستم گفت
باید اقلیم هشتمش گفتن
(احوال و آثار ص ١٦٦)

در غزل دیگری، غالب به ارزش و اهمیّت شعر خود اشاره می کند :

کوکبم را در عدم اوج قبولی بوده است
شهرت شعرم به گیتی بعد من خواهد شدن
(غزل ٢٢٤ ص ١٤٧)

غالب خود نیز به اهمیّت شعرش آگاه بوده و گفته است :

تو ای که محو سخن گستران پیشینی
مباش منکر غالب که در زمانهٔ تست
(غزل ۸۸ ص ٦٣)

مضمون آفرینی و بیان احساسات و عواطف کردن و از مسائل زندگی آگه بودن و به انسان گرایش داشتن از ویژگیهای شعر غالب است، در برخی از اشعارش روح امید، موج می زند ، او در شعرش او ضع اجتماعی روزگار خودرا مورد انتقاد قرار داده و حتی که از اینکه قدرت در اختیار بی دانشان و نا آگاهان است رنج می برد.

خود در برخی از آثار منظومش ذکر کرده که از سخنگویان برجستهٔ ادب فارسی الهام گرفته و تحت تاثیر آنان بوده است ولی استعداد فوق العادهٔ اورا در سرودن شعر نمی توان منکر شد.

برخی از اشعارش از نظر اخلاقی هم اهمیت دارد. او انسان را برترین مخلوق خدا می داندو می گوید که آدمی نباید خود را پست کند، باید مناعت طبع داشته باشد، علو همت را از دست ندهد، کاری نکند که به مقام و شخصیت والای او لطمه ای وارد شود.

در بعضی از غزلیاتش ، افکار صوفیانه ، موج می زند [illegible] و ریاکاری مخالف بوده و برآنست که پرستش خدا نباید [illegible] تظاهر باشد، باید خدارا عبادت کرد، از آن جهت که شایستهٔ عبادت است نه برای بهشت رفتن و از دوزخ رهایی یافتن.

غالب مثنویهای درستایش پاك سروده و بدین طریق خدای بخشیدهٔ مهربان را ستوده و شکر نعمتهای اورا به جا آورده است. در نظر غالب،خدا یعنی همه چیز و آن چیزی که برهمه فرمان می راند وهموست که مؤمنان را رستگاری دهد و هم اوست که بندگان پاك را نگهدارد.

نور محض واصل هستی ذات اوست
هرچه جز حق بینی از آیات اوست
(کلیات غالب،چاپ هند ص ۱۰۲)

نیست کس بعد از خدا غیر از خدا
این بود سرّ بقاء بعد الفناء
(کلیّات غالب ص ۷۳)

غالب ، مقام و منزلت پیامبر اکرم (ص) را ستوده و دربارهٔ پیامبر آخرین که دستوراتش برای بهتر زیستن انسانها و بهبود وضع مردم است . سخن گفته و در اشعارش ، از لطف و مرحمت خدایی دربارهٔ این پیامبر راستین، بحث کزده است:

جلوهٔ اول که حق برخویش کرد
مشعل از نور محمّد پیش کرد
شدعیان زان نور در بزم ظهور
هرچه پنهان بود از نزدیك و دور
نور حق است احمد و لمعان نور
از نبّی در اولیاء دارد ظهور
(کلیّات غالب، چاپ هند ص ۱۰۳)

غالب،دریکی از غزلیّاتش گفته است که دین محمدّی را از آن جهت پذیرفته که حضرت محمّد (ص) را رسول بر حقّ و فرستادهٔ شایسته خدامی داند :

حقّ فرستاده است بهرما رسول
کرده ایم از بهر حقّ دینش قبول
آمد و آورد پیغام از خدا
لوحش الله مرحبا نام خدا
جادهٔ راهی نمایان کرد و رفت
راه رفتن بر تو آسان کرد و رفت
(کلیّات غالب ص ۱۰۵)

در غزلیات غالب، نعت پیامبر اکرم دیده می شود و پیداست که شاعر به آن بزرگوار علاقهٔ فراوانی دارد و در غزلی چنین گفته است:

حقّ جلوه گر ز طرز بیان محمّد است
آری کلام حق به زبان محمّد است

تا آنجا که می گوید :

هرکس قسم بدانچه عزیز است می خورد
سوگند کردگار به جان محمّد است
(اشارتی است به آیهٔ ۷۲/سوره حجر)

بنگر دو نیمه گشتن ماه تمام را
کان نیمه جنبشی زبیان محمّد است
(احوال و آثار غالب ص_۲۰۷)

و نیز گفته است :

مطاع آدم و عالم محمّد عربی
وکیل مطلق و دستور حضرت باری
(کلیات غالب ص ۱۷۳)

و نیز گفته است :

ای که ختم المرسلینش خوانده ای
دائم یقینش خوانده ای
(کلیّات غالب ص ۱۰۸)

تا به خلوتگاه غیب الغیب بود
حسن را اندیشه سر در جیب بود
(کلیات غالب ص ۱۰۲)

در خلال اشعار غالب، اشاراتی به امام علی بن ابی طالب « علیه السلام » پسر عمّ رسول خدا هست. غالب بمقام و منزلت این راد مرد جهان اسلام را که اعمال و افعال او سر مشقی بسیار آموزنده و باارزش برای اهل ایمان و صاحبدلان ، می باشد ، ستوده و اورا

انسانی والا معرّفی کرده است :

زهی قبلهٔ اهل ایمان علی
به تن گشته همسایهٔ جان علی
پدید ار در خاندان نبی
به گیتی در ازوی نشان نبی
(کلیّات غالب ص ۱۵۱)

در برخی از اشعار غالب، مطالب عرفانی و مسئله دالّ بر وحدت وجوداست به نظر می رسد :

عقل در اثبات وحدت خیره می گردد چرا
هر چه جز هستی است، هیچ و هرچه جز حقّ باطل ست
ماهمان عین خودیم امّا خود از وهم دویی
درمیان ما و غالب، ما و غالب، حائل است
(غزل ۸۵ ص ۱٤٥)

در اشعار غالب ، گه ازبادهٔ عرفانی سخن به میان آمده و زمانی ازبادهٔ انگوری:

مستم امّا نه از آن باده که آید ز فرنگ
مستم امّا نه از آن باده که سازند مغان
مستم امّا نه از آن باده که درسنگ انداز
به نی و چنگ . خورند آخر ماه شعبان
لله الشکّر که در ساغر من ریخته اند
می بیرنگ زمیخانهٔ بی نام و نشان
زده ام جام به بزمی که درآن بزمگه است
ساقی اندیشه و مینا دل وراوق عرفان
مست پیمانهٔ پیمان الستم بگذار
من که مستم چه شناسم که چه بستم پیمان

لا جرم، صرفه در آنست که در بی خبری
گذرد سل و مه و روز و شب من یکسان
(اك : احوال و آثار غالب ص ۱۹۵)

غلب ،به لذّات دنیاوی زیاد پای بند بنود و برآن بود که آدمی نبید بیش از حدّ معمول ،در لذّات مادّی غرق شود و به خواهش هی نفسنی توجّه کند و در این باره ،چنین سروده است:

در دهر فرورفتهٔ لذّت نتوان بود
برقند نه برشهد نشیند مگس ما

(البته ب توجّه به اینکه در عرف مردم شبه قره، شهد معنی عسل است، باندك توجّهی لطف شعر و معنی ضرب درك می شود.)

غلب ،ضمن اینکه در برخی از اشعرش، شراب و سرود را ستوده، باتزویر و ریاهم مبارزه کرده و درقطعه ای گفته است:

فرصت اگرت دست دهد مغتنم انگار
ساقی و مُغنّی و شرابی و سرودی
زنهار از آن قوم نباشی که فریبند
حقّ را به سجودی و نبّی را به درودی
(رك : آثار و احوال غلب ص ۱۶۱)

اشرتی است به پیمان نخستین و علم زرّ که مقتبس از آیه «الست بربکم» است (سوره اعراف ۱۷۱)

و که از نداشتن بده اندوه می خوردو برای آنن که دارندو نمی آشمند افسوس :

مرا که باده ندرم زروزکر چه حظّ
تراکه هست و نیو شمی نهرچه حظّ
(ان ۱۰ ص ۱۱۸)

برخی از غزلهای غالب را شاعران پس از او پیروی کرده و به استقبال شعر غالب رفته اند.

همان طوری که غالب هم از شعر شاعران پیش از خود تبعیت کرده و مثلاً به شعر مولانا جلال الدین رومی نظر داشته است. مولانا گفته است :

بشنو از نی چون حکایت می کند
کز جدائیها شکایت می کند

غالب گفته است :

من نیم کز خود حکایت می کنم
از دم مردی روایت می کنم
نالهٔ می از دم مرد رهست
کان هم از سازوهم از راز آگهت
(احوال و آثار غالب ص ۱۷۲)

مثلاً غزل :

یاد باد آن روزگاران کاعتباری داشتم
آه آتشناك و چشم اشکباری داشتم
(غزل شماره ۱۹۸ ص ۱۲۰)

را مرحوم ملك الشعرا بهار،استقبال کرده و ضمن قصیده ای سرگذشت های دیرین خودرا به یاد آورده و برفوت ایّام شباب تأسفّ خورده و سروده است:

یاد باد آن عهد کم بندی به پای اندر نبود

خبر مَی اندر دست و غیراز غشتعم اندر سربنود تا آنجا که می گوید:

شعری گفتیم ومی گشتیم ومی بودیم خوش
بزم ما گه گاه بي مهروی و خُنیا گربنود

(رک: دیوان اشعار محمد تقی بهار « ملك الشعراء » چاپ روم ۱۳٤٤ خورشیدی ، تهران ، انتشارات امیر کبیر، چانچانهٔ فردوسی در ۲ جلد ج ا ص ۲۵۰)

غالب ، به شعر نظیری نیشاپوری هم توجّه داشته است:

جواب خواجه نظیری نوشته ام غالب!
خطانموده ام و چشم آفرین دارم
(احوال و آثار ص ۲۲۲)

و در غزل دیگری به شعر عرفی و شیوهٔ او اشاره کرده و مصراعی از شعر اورا تضمین کرده است:

کیفیّت عرفی طلب از طینت غالب
« جام دگران بادهٔ شیراز ندارد»
(احوال و آثار ص ۷۷۸)

غالب در غزلی به مطلع:

آنان که وصل یارهمی آرزو کنند
باید که خویش را بگذارند و اُوکنند
(غزل ش ۱۱۵ ص ۸۱، ۸۲)

که بیت تخلّص آن :

آلودهٔ ریانتوان بود غالبا !
پاك است خرقه ای که به می شست و شوکنند

می باشد ، از غزل حافظ که گفته است :

آنان که خاك را به نظر کیمیا کنند
آیا بود که گوشهٔ چشمی به ما کنند

پیروی کرده است ،مشهور است که حافظ هم این غزل را بانظر

به غزلی از شاه نعمت الله ولیّ متوفّی حدود سال ۸۲۰ هجری ،سروده است. مطلع غزل شاه نعمت الله این است :

ماخاك راه را به نظر کیمیا کنیم
صد دردرابه گوشه چشمی دواکنیم

در برخی از غزلیّات غالب ،صنایع لفظی و معنوی زیبا و بدیعی به کار رفته است ،مثلاً در غزل :

بُتی دارم از اهل دل رم گرفته
به شوخی دل از خویشتن هم گرفته
رگ غمزه از نیش مژگان گشوده
سرفتنه در زلف پُرخم گرفته
به رخساره عرض گلستان ربوده
به هنگامه عَرض جهنم گرفته (۵)

در بیت نخست ، فعل مرکبّ "رم گرفته" درخور اهمّیت است زیرا " بُت " برای زیباروی آهووش استعاره است ولذافعل منسب باآن " رم گرفته " به کار رفته است.و دربیت سوم جناس تَام میان دو کلمهٔ " عِرض " به کسر اوّل در مصراع نخست و " عرض" به فتح اوّل در مصراع دوم ، قابل ذکر است.

در شعر غلب ،گاه تشبیه معقول دیده می شود :

راستی اینکه دم مهرو وفی توبه دل
باهم آمیخته مانند روان بابدن است
(غزل ۸۲ ص ۵۹)

تشبیهات زیبا و لطیف در شعر غالب ،فراوان هست همچون تشبیه معشوق و سر سختی او به سنگ خارا ویا نازکدلی و رود رنجی محبوب ،به آبگینه ، صنعت لفّ و نشرهم برزیبایی شعر افزوده است.

چون گویم از توبر دل شیدا چه می رود
بنگر برآبگینه زخارا چه می رود
(غزل ۱۱٦ص ۸۲)

در شعر غالب تلمیحاتی وجود دارد که در آنها به برخی از رُخداد های عرفانی و غیر عرفاني اشاره شده همچون:

آن راز که در سینه نهان است نه وعظ است
بردار توان گفت و به منبر نتوان گفت
(غزل ۷۰ ص ۵۲)

یا این شعر که تلمیحی است به حلّاج:

زگیر و دارچه غم چون به عالمی که منم
هنوز قصّه حلّاج حرف زیر لبی است
(غزل ۸۷ ص ٦۲)

و در شعر زیر اشارتی به « انالحقّ » گفتن حسین بن منصور حلّاج است:

مُجرم مسنج رندانالحقّ سرای را
معشوقه خودنمای و نگهبان غیور بود
(غزل۱۰۹ ص ۷٦)

غالب در غزل دیگری به قصّه شیرین و شکر اشاره کرده و گفته است :

فصلی هم از شکایت شیرین شمرده ایم
آن قصّهٔ شکر که به پرویز گفته اند
(احوال و آثار غالب ـ ص ۲۲۳)

و نیز در خطاب به معشوق زیبا روی خورشیدوش ، از خورشید پرستی سخن گفته و از لیلی و مجنون هم ، یاد کرده است.

هم به سودای تو خورشید پرستم آری

دل زمجنون برد آهو که به لیلا ماند
(ص ۲۲۱ احوال و آثار غالب)

در شعر زیر ضمن وجود تلمیحات زیبا ، صنعت لفّ و نشرهم دیده می شود :

به جام و آیینه حرف جم و سکندر چیست
که هرچه رفت به هر عهد در زمانۀ تست
(غزل ۸۸ ص ۶۳)

تلمیح زیرهم اشارتی است به بت تراشی آذر

پیوسته دهد باده و ساقی نتوان خواند
همواره تراشد بت و آذر نتوان گفت
(احوال و آثار غالب ص ۲۱۳)

غالب در شعر خود به اقوام و کل باستاني اشارتی کرده و در این باده نیز تلمیحاتي دارد :

نشاط معنویان از شراب خانۀ تست
که خون بابلیان فصلی از فسانۀ تست
(احوال و آثار غالب ص ۴۱۶)

رویهم رفته در شعر غالب ،ویژگیهای سبك هندی یعنی وجود مضامین نغز و دور از ذهن و نازك کاریهای لفظی که در شعر شاعران سبك هندی هست ، در شعر غالب هم وجود دارد و همین طور کثرت استعمال کنایه و استعاره های پیچیده ، که فهم شعر را دشوار می کند . و از خصوصیات سبك هندی است. در شعر غالب دیده می شود . و نیز همان طوری که استعمال الفاظ عامیانه و بازاری که سخن را از فخامت و استحکام تنزّل می دهد و در شعر شاعران سبك هندی وجود دارد ، در شعر غالب هم هست .

و خلاصه اینکه تمام ویژگیهای شعر صائب ، وحشی ، کلیم ،

عرفی،طالب ، در شعر غالب و دیگر شاعران فارسی زبان هندی الاصل، دیده می شود ،اینکه نمونه هائی از این گونه اشعار:

دوست دارم گرهي را که به کارم زده اند
کاین همان است که پیوسته در ابروی‌تولود
(پنج آهنگ _ چاپ لاهور _ ص ۸۶)

وداع و وصل جداگانه لذّتی دارد هزار باربرو صد هزار بار بیا
(کلیات غالب ص ۲٦۲)

در آتش از نوای ساز خویشم کباب شعلهٔ آواز خویشم
(پنج آهنگ ص ۷٤)

غالب نه تنها از شاعران پارسیگوی شبه قارّه ، به شمار می آید بلکه او در نثر هم مهارت داشته و آثاری از خود به یادگار گذاشته است :

یکی از آثار منشور «غالب مهر نیمروز» است که به زبان فارسی نوشته شده و پرفسور سید عبدالرشید فاضل در سال ۱۹٦۹م آن را به زبان اردو برگرداندہ است و مقدمه ای در ۵۵ صفحه به زبان اردو بر کتاب مزبور نوشته و درپایان کتاب هم فرهنگنامه ای ضمیمه است که لغات نا مانوس کتاب را به زبان اردو ترجمه کرده است.

کتاب مزبور دربارهٔ داستانهای قدیم و حکایات پیامبران و شاهان است و بنای حکایات بر اختصار است و گه گاه هم به مناسبت اشعاری از نویسنده ضمیمه عبارات منثور هست(٦)

یکی دیگر از آثار منثور غالب ، کتاب« دستنبو » است که نویسنده زندگی خودرا درآن: شرح داده و از حوادثی که درآن روزگاران براوگذشته، سخن گفته است در حقیقت کتاب مزبور، تاریخ گویای عصر اوست. نثر کتاب فارسی سره است و لغات عربی درآن کم به کار رفته و گاه برای تایید و تقویت گفتار خود، نویسنده شعری نیز از خود درآن کتاب آورده است. منتخبی از کتاب مزبور به

مناسبت صدمین سال وفات غالب، در سال ۱۹۶۹ میلادی چاپ شده است. در این اثر که سعی شده لغات عربی درآن کمتر به کاررود، برحی از واژه های نامأنوس دساتیر،دیده می شود که خواننده با معنی و مفهوم آنها نا آشناست و بخوبی در نمی یابد مانند:

"... و درفرماندهی از فرمانبری نشان و درگرایش (توجّه) و درایش (تأثیر) از نخست پاس فرمان نداشته باشند.(۷)

یا این عبارت.

" در آمیغ فروغ هر فروزه به نیستی نویم بخشنده هستی ست..." (۸)

آمیغ - حقیقت. فروزه = صفت . نویم = محض

البته عبارات و جمله های زیبای فارسی سره نیز در این کتاب فراوان هست همچون:

" آری خداوند چنانکه نیست را هستی داده است، هستی پذیرفته را ، نیست سازنیز تواند بود."(۹)

یا این عبارت:

" نادان نیم که ستاره را بدین روشنی و گردون رابدین بزرگی بی فرّ و فروغ و کارگزاری برینیان را دروغ پندارم."(۱۰) (برینیان: جمع برین: علوی)- نقل از پاورقی دستنبو ص ٤

دربارهٔ وجه تسمیه کتاب، غالب خود این نام را براین اثر منثور نهاده و گفته است : " این نامه را پس از انجا میدن ، دستنبوی نام نهاده آمدو دست به دست و سوی به سوی فرستاده آمد تا دانشوران را روان پرورد و سخن گستران را دل از دست برد." (۱۱)

در نوشته های غالب،کلماتی که خاّص شیوهٔ فارسی نویسان شبه قارّه است، فراوان دیده می شود همچون این ترکیبات در عبارت زیر:

«... مگر درد بیرون رفتگان و درون تفتگی را درمان نیست، کاش درونیان و بیرونیان را از مرگ و زیست یکدیگر آگهی بودی تا بیتابی و پراکندگی روی ننمودی..» (۲) در این عبارت ترکیبهای " برون رفتگان" و " درونیان"و " بیرونیان " ویژهٔ فارسی دانان شبه قاره است.

همان طور که گفته شد، سبب در اثر منثور خود تحت تأثیر دساتیر بوده و خودنیز بدین اثر پزیری اشره کرده است: (۱۳)

لختی ز دساتیر بود نامهٔ ما
ساسان ششم به کاردانی مانیم

(دساتیر صحیفه چندست که بر پیران فرسی نزل شده و ساسان پنجم آن را ترجمه کرده، مصنف خود را ساسان ششم همی گوید (نقل از پاورقی دستنبو ص ٤٤)

نثر غالب، گاه ریبست و پرسوز و گداز. مثلاً در عباراتی احساسات برادر دوستانهٔ خود را که به علت تنگدستی نمی تواند، آن طور که باید و شاید از برادر بیمارش، مواظبت کند، چنین بیان می کند :

« برادر که دوسال ازمن کوچك است، درسی سالگی خردبه باد داد و دیوانگی گزید، سی سال است که آن دیوانه کم آزار بی خروش است و بی هوش می زید ، خانه وی از خانه من جد است و کما بیش دوربني دو هزار گام درمیان ...»

غالب، که تحت تاثیر مرگ جانگداز برادرش. میرزا یوسف. که به اختلال مشاعر دچار شده بود و از این مساله بسیار رنج می برد و سر انجام هم مُرد، مراسم کفن و دفن اورا چنین توصیف می کند (١٤):

« همسایگان برتنهایی من بخشودند و به سر انجام کار کمربستند..رفتند و تن مرده شستند و در دوسه چادر سفید که از

اینجا برده بودند پیچیدند و به نماز گاهی که به پهلوی آن کاشانه بود زمین کندند و مرده را در آنجانهادند و مغاک به خاک انباشتند و برگشتند..» در رثاء برادر چنین گفته است : (۱۵)

دریغ آنکه اندر درنگ سه بیست
سه ده شاد وسی سال ناشاد زیست
ته خاك بالین زخشتش نبود
بجُز خاك در سر نوشتش نبود
خدایا براین مرده بخشایشی
که نادیده درزیست آسایشی
سروشی به دلجویی اوفرست
روانش به جاوید مینوفرست

و سرانجام دربارهٔ همین برادر که سی سال از عمر خودرا درجنون گذرانده و به کسی آزار نرسانده، چنین می گوید : (۱۶)

این فروهیده سرشت نکوهیده سرنوشت که شست سال خوش و ناخوش زیست و از آن میان سی سال هوشمند و سی سال بیهش زیست در هوشمندی خشم فروخوردن و در بیهشی نیازردن، آیین داشت و دربیست و نهمین از ماه صفر سال یکهزار و دوسدو هفتاد و چهار جامه گذاشت»

زسال مرگ ستمدیده میرزا یوسف
که زیستی به جهان در زخویش بیگانه
یکی در انجمن از من همی پژوهش کرد
کشیدم آهی و گفتم دریغ دیوانه!

یکی دیگر از آثار منثور غالب نقد گونه ای است بر کتاب«برهان قاطع» محمد حسین بن خلف تبریزی به اسم «قاطع برهان».
برکتاب «برهان قاطع» نقد هائی نوشته شده است. مرحوم پور

داودهم از «برهان قاطع» انتقاد کرده و برآنست که مولّف کتاب برهان قاطع بدون تعمّق لغات دساتیری را در ردیف لغات فارسی آورده و شرح و تفسیر کرده است .

غالب هم از برهان قاطع انتقاد کرده و نام نقد خودرا « قاطع برهان» نامیده است. نقد او بسیار تندو زننده است، او در مقدّمه نوشته است : (۱۷)

«... هرگاه غم تنهائی رو آوردی، برهان قاطع رانگرستمی ،چون آن سفینه گفتار نادرست داشت و مردم را ازراه می بُرد و من آیین آموزگاری داشتم برپیرواَن خودم دل سوخت ،جادّه نمایان ساختم تابیراهه نپویند... با ین همه کوشش که درجدا کردن راست از کاست مرا بود ننوشته ام مگر ازبسیاری اندکی،چنانکه بی مبالغه می گویم از صدیکی...»

سپس گفته است که اثر خودرا « قاطع برهان » نام نهاده ام : زیرا قلب « برهان قاطع» « قاطع برهان» خواهد بود ولی خود غالب بعد ها کتاب مزبور را «درفش کاویانی» نامیده است و در این باره چنین گفته است: (۱۸)

« قاطع برهان که صنعت نقشبند خیال من است نه نامهٔ اعمال من که درآن جهان به من خواهند سپرد ،هم دراین جهان خواهد ماندد در دل فرودآمد که به مقامی چند کلامی چند بفزایم و این مجموعه را که قاطع برهان نام نهاده ام ،سپس درفش کاویانی خطاب دهم:

نازم به خرام کلك و طرز رقمش
ماناست تیزی به دم تیغ دمش
چون اسم کتاب قاطع برهان بود
گردید درفش کاویانی عَلَمش

بر کتاب «قاطع برهان» غالب ، نقدهائی نوشته شده ، شاید یکی

از معوف ترین آنها کتاب پرفسور نذیر احمد استاد فضل هندی است که در سال ۱۹۸۵میلادی در دهلی به همّت انستیتیوت غلب در ۴۲۲ صفحه با پیش گفتار و ضمائم و فهرستهی بسیار مفید چاپ شده است. پرفسور نذیر احمد در مقدّمه از ۲۶ فرهنگ لغت فرسی سخن گفته و آنها را معرّفی کرده است و مقایسه گونه ای میان آنها انجام داده ولغات گوناگون را از نظر فرهنگهای متفاوت مورد بحث قرار داده. و از شعر شاعران مثال ورده است. و سر انجام در بخش پ‌ی‌نی کتاب فهرست (اشاریه) الفظ و کمت، فهرست اشخاص، فهرست نام کتب گنجانده و افسوس که این کتاب بسیار مفید زبان اردو می باشد و جای آن دارد که یکی از استدان فارسی دان شبه قاره، آن را به زبان فارسی ترجمه شد.

غالب در مقدمهٔ کتاب " درفش ك‌وی‌نی " چنین گفته است:

" به یزدان دانش بخش داد پسندمی پناهم و دانش از خدا و داد از خلق می خواهم تا گرفته نزنند و خرده نگیرند که با مُردهٔ دو صد ساله دشمنی چرامی ورزد. نه مرا با محمد حسین دکنی بحث است و نه برشهرت برهان قاطع رشك..." کتاب درفش کاوی‌نی به اهتمام پرفسور محمد باقر در سل ۱۹۶۹ میلادی در ۲۹۴ صفحه در شهر لاهور با پیشگفتاری از حمید احمد خان به انضمام فهرستهای سودمند چاپ شده است.

برخی از انتقادات غالب، برکتاب " برهان قاطع" مستدلّ و منطقی است برای مثال به ذکر دو نمونه اکتفا می شود :

نوسیندهٔ "برهان قاطع" در جد یکم ص ۱۳ چاپ دکتر معین نوشته است :

آتش به کسر ثالث و سکون شین نقطه دار معروف است و به عربی نار گویند " و پس استدلال کرده که کلمهٔ " آتش " بادانش قافیه شده است.

ولی غالب در نقد خود نوشته است : (۱۹)

« قافیهٔ آتش بادانش ادّعائی است نادلپذیر. آری در سلك قوافی سرکش و مشوّش هزار جادیده ایم »

پس از شعر نظیری ، سعدی ، خاقانی ، زلالی خونساری ، نظامی گنجوی ، نمونه هائی ذکر کرده و ثابت کرده که کلمهٔ آتش به فتح تاء قرشت درست است ونه به کسرتاء.

حافظ هم در غزل معروف:

نقد حوفی نه همه صافی بیغش باشد
ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

کلمهٔ «آتش» را با «غش» قافیه و دیگر کلمات قافیهٔ غزل عبارتست از:

سرخوش–منقّش– بلاکش– مشوّش– مهوش–(۲۰)

یکی دیگر از انتقادات غالب ، برمولّف کتاب «برهان قاطع» دربارهٔ کلمهٔ «فراز» است که محمد حسین خلف تبریزی مانند اکثر لغت نویسان کلمهٔ مزبور رااز لغات اضداد شمرده ، به معنای بستن و گشودن در.

غالب در این باره نوشته است (۲۱)

«کس نگوید که تنها صاحب «برهان قاطع» چنین نمی گوید بلکه دیگران نیز گفته اند و این امراجماعی است. مامی گوییم که این اجماع مثل اجماع اهل شام است برخلافت یزید...»

غالب ، منشأ این مغالطه را تمسّك به شعر حافظ دانسته که گفته است :

حضور مجلس أنس است و دوستان جمعند
«و ان یکاد» بخوانید و در فراز کنید

نوسيندهٔ برهان قاطع. همچون عقيدهٔ بسياری از لُغت دانان.
برآنست كه فعل مركّب «فراز كردن» از اضداداست يعنی هم باز كردن و هم بستن در و امثال آن،معنی می دهد.

غالب دهلوی، سخن نوسيندهٔ برهان قاطع را قبول ندارد، غالب گفته است: فراز، ضد نشيب است، چون هنگام بستن تخته های در از هر دو سوی، مرئی می شود و آن صورت بلندی است، هر آئينه بستن دررا در فراز كردن گويند چنانكه سعدی گويد:

به روی خود در طمّاع باز نتوان كرد
چو باز شد به درشته فراز نتوان كرد.

غالب، نمونه های ديگر هم ذكر كرده است. همان طوری كه فاضل محقّق بهاءالدين خرمشاهی نيز نوشته است (۲۲) حدودسی متن منظوم و منثور را بر رسی كردم و به «فراز كردن» به معنای باز كردن برنخوردم، در لغت نامهٔ دهخداهم پانزده مثال ذيل فراز و فراز شدن و فراز كردن،آمده و همه به معنای بسته است و درمواردی هم كه اشاره شده اين لغت از اضداد است و به معنای باز يا باز كردن است فقط يك مثال ارائه شده كه آن هم درست نيست و به معنای بسته است.

آقای خرمشاهی مثالهايی از نظم و نثر فارسی كه فراز به معنای بسته است آورده و شعر حافظ راهم چنين معنی كرده است:

«خلوت انس برقرار است و دوستان جمعند،برای آنكه چشم زخمی به ما و بزم ما نرسد «وان يكاد» بخوانيد و در را ببنديد كه اغيار به درون نيايند»

بايد دانست كه دربارهٔ كتاب «برهان قاطع» محمد حسين بن خلف تبريزی و «قاطع برهان» غالب دهلوی، كتبی نوشته شده كه برخی از آنها در حمايت است بعضی هم در مخالفت. برای آگاهی

بیشتر دراین زمینه رجوع شود به مقدمه برهان قاطع چاپ دکتر معین از صفحه ۱۱۰ تا ۱۱۶.)

کلیاّت نثر غالب در مطبعهٔ نول کشور، در ۴۱۸ صفحه چاپ سنگی شده است مشتمل بر:

۱. پنج آهنگ در ۲۵۴ صفحه به زبان فارسی. کتاب «پنج آهنگ» در سال ۱۹۶۹میلادی دوباره به وسیلهٔ استاد مرحوم سید وزیرالحسن عابدی، تصحیح و تحقیق شده و مقدمه ای هم به زبان اردو، به قلم مصحِح محترم، برآن نوشته شده و در لاهور به چاپ رسیده، پرفسور، علاءالدین صدیقی، معاون رئیس دانشگاه پنجاب برآن، مقدّمه (پیش لفظ) نوشته و حمید احمد خان نیز، مقدمه کوتاهی در معرّفی غالب، به زبان اردو، نوشته است.

۲. مهرنیمروز از صفحهٔ ۲۵۶ تا صفحه ۲۷۴ می باشد.

کتاب «پنج آهنگ» یکی از آثار مهّم نثری غالب است و همان طور که خود در صفحات ۳، ۴ مقدّمه گفته بر پنج آهنگ آراسته شده و شامل پنج بخش است و هر بخش دربارهٔ نوع خاصّی از نامه نگاری است:

آهنگ اوّل در القاب و ما یتعلّق بها و آداب و مراتب متعلقهٔ دربارهٔ نامه نویسی است.

آهنگ دوم در مصادر و مصطلحات ولغات فارسی می باشد.

آهنگ سوم، دربارهٔ اشعاری است که در مکاتبات به کار آید.

آهنگ چهارم در باب خَطب و کتب و تقاریظ و عبارات متفّرقه می باشد.و بالاخره آهنگ پنجم دربارهٔ مکاتبات و نامه هائی است که غالب به اشخاص مختلف نوشته است.

برخی از مطالب و دستورالعمل های غالب در فنّ نامه نگاری، در آغاز کتاب، جالب توجّه است، زیرا او بر آنست که نویسنده باید:

«... نبشتن را رنگ گفتن دهد و مطلب را بدان روش گزارد که دریافتن آن، دشوار نباشد.(۲۲)» و باز می افزاید که نویسنده باید «از آن بپر هیزد که سخن گره در گره گردد.» و بازهم دستورمی دهد که «زنهار استعاره های دقیق و لغات مشکلهٔ نامأنوس در عبارت درج نکند و درهر مورد رعایت رتبهٔ مکتوب الیه در نظر دارد.» و از این سخن که گفته اند: نویسنده باید از اطناب مُمَل پرهیزد ،غالب چنین تعبیر می کند: «تاتواند سخن را درازی ندهد و از تکرار الفاظ محترز باشد.»

غالب، توصیه می کند که نویسنده از زیاده روی دربه کار بردن لغات عربی باید اجتناب کند و این دستورالعمل را بدین طریق بازمی گوید:

«ولغات عربی جزبه قدر بایست صرف ننماید و پیوسته درآن کوشد که سادگی و نغزی شعار او بُود.(۲٤)»

از مقدّمهٔ کوتاه آهنگ اول کتاب، شیوهٔ نویسندگی غالب، به خوبی استنباط می شود و خواننده درمی یابد که غالب به ساده نویسی توجّه دارد و برآنست که نباید لغات نامأنوس در زبان فارسی به کاررود و لغات عربی هم باید به اندازهٔ ضرورت در نوشته های فارسی، به کاررود.

و گویا غالب در نوشتن این بخش از کتاب، باب آیین دبیری کتاب «قابوسنامه» را که عنصر المعالی به فرزندش گیلانشاه رسم نویسندگی می آموزد، در نظر داشته است. نویسندهٔ قابوسنامه گفته است:(۲۵).

«نامهٔ خودرابه آیت های قرآن و خبرهای رسول آراسته دار و اگر نامه پارسی بود پارسی که مردمان اندر نیابند منویس... در نامهٔ تازی سجع هنراست و خوش آید و درنامه های پارسی خوش نیاید که اگرنگویی بهتر بود...»

نویسندهٔ قابوسنامه دستور داده که نویسنده باید بعضی از لغات مهجور فارسی را که فهم آن برای مردم دشوار است کنار بگذارد و در نوشته اش به کار نبرد و بجای آن لغات مستعمل عربی به کاربرد.

غالب در بخش اول کتاب «آهنگ اوّل» دستورات بسیار سودمندی به نویسندگان می دهد و در واقع یك سلسله آیین نگارش برای کاتبان بیان می کند، او برآنست که نویسنده باید بکوشد که ساده نویسی و نغز گفتاری، شعار او بُود و در نوشته های به قول او «خطوط» و «عرایض» که به حکاّم نویسند و مشتمل بر معاملات باشد،لازم است که از اغلاق و اغراق، احتراز کند و سخن به اشاره و استعاره نگزارد و نرم گوید و سنجیده. (۲٦)

غالب، مراتب مکتوب «الیه را برسه پایهٔ: اعالی، اواسط و ادانی، تقسیم کرده است:(۲۷)

اعالی، کسانی رامی داند که از نویسنده بلند مرتبه ترو فراتر هستند همچون:پدر،استاد و مُرشد.

اواسط، برادران و دوستان می باشند
ادانی، شامل پسران و نوکران می باشد

غالب از القاب وعناوین و کلماتی که نویسنده برای پدرمی نویسد، چنین یادمی کند: قبلهٔ کونین. کعبهٔ دارین. حضرت ولیّ نعمتی(مدّظله العالی) قبلهٔ دوجهان و کعبهٔ جسم و جان، حضرت ولیّ نعمی دام اقباله. قبلهٔ حاجات. کعبهٔ مرادات. حضرت ابوی مخدومی مدظلّه العالی. قبلهٔ مقاصد دین و دنیا و کعبهٔ مطالب هر دوسرا حضرت ابوی مخدومی مدّظلّه العالی. قبلهٔ کعبهٔ کونین ولیّ نعمت دارین حضرت ابوی مخدومی دام اقباله.(۲۸)

با اندك تاملّ درمی یا بیم که آنچه غالب خود رعایت نکرده و در شیوهٔ نامه نویسی آن را فروگذاشته، اینست که در مکاتیب خود و به کاربردن القاب و عناوین، بیشتر رعایت سجع کلمات را کرده و

بنای القاب بر کلمات مسجّع است و دستور العمل های خود را که «نگارش از گزارش دور تر نرود» و «نبشتن رنگ گفتن دهد» مراعات نکرده و در زمینهٔ القاب و عناوین برای مرشد و استاد برآنست که باید نوشت:

«قبله و کعبهٔ خافقین حضرت پیر و مرشد بر حق مدّ ظلّه العالی» و نیز این عبارت: «قبله جان و دل و کعبهٔ آب و گل حضرت پیر و مرشد برحقّ مدّظلّه العالی» و همچنین این عبارت: «منبع فیوض نامتناهی واسطهٔ حصول رحمت الٰهی حضرت پیرومرشد برحقّ مدّظلّه العالی»(۲۹)

و نیز کلمات و عباراتی که غالب، در پاسخ نامه های بزرگان ،پس از وصول نامه در کتاب آورده و معتقداست که باید در جواب نامه ها نوشت همچون:

«نوازشنامهٔ تفقّد طراز،شرف وصول ارزانی داشته» یا این عبارت: «والانامهٔ ربوبیّت طراز به پرتو وصول خود ظلّ عطوفت به فرق نیاز افکند» یا این عبارت:«عطوفت نامهٔ ربوبیت مضمون به شرف وصول خود معزّز و مُباهی گردانید.»(۳۰) همه مُعَقّدْاست و گره در گره و پُراز لغات عربی.

و چون نامه نرسد به اعتقاد غالب باید عبارات زیر را نوشت: «دیرست که فروغ وصول والانامه جان و دل را تجلّی زارسعادت نساخته است...» یا این عبارت: «مدّت مدید گذشته است که به عَز وصول نوازشنامه سرمایه اندوز سعادت نگردیده است...»

یا این عبارت: «عرصهٔ درازمی گذرد که عطوفت نامهٔ ربوبیت رقم سایهٔ رحمت بر فرق بندگان نینداخته است...» یا این عبارت: «روزگاریست که تفقّد نامهٔ فیض آگین حرز جان اندوهگین نشده است.»(۳۱)

و نیز غالب، توصیه کرده است که در پایان نامه ها باید از

عبارات و جمله های دعائیهٔ زیر،استفاده شود.

«بقای دولت و اقبال از مشرق جاه و جلال طالع ولامع باد»

«ظلِّ رأفت و عنایت بر مفارق فدویان علی الدوام مبسوط باد»

«سمند اقبال همواره زیر ران و فتح و نُصرت پیوسته همعنان باد.»(۳۲)

با اندك دقّتی معلوم می گردد که غالب خود چگونه دستورالعمل های خویش را درباب نگارش، زیر پا گذاشته و تا چه اندازه دستور «نبشتن را رنگ گفتن دهد و مطلب را بدان روش گزارد که دریافتن آن دشوار نباشد» رعایت کرده است؟! وآیا خود که گفته است: «ازآن بپرهیزد که سخن گره در گره گردد» مراعات کرده است؟!

مکاتیب و نامه های دوستانه و اخوانیات او نیز برخلاف توصیه اش، خالی از لغات عربی و صناعات بدیعی نمی باشد همچون این عبارات در وصول نامه های دوستانه:

«تلطّف رقم ملاطفهٔ سامی رنگ ورود ریخته پیمانهٔ دل محبّت منزل را لبریز می نشاط گردانید.» یا این عبارات:

«محبّت نامه موالات طراز چهرهٔ وصول افروخته دیده و دل را نوروسرور بی اندازه عطا فرمود.» یا این عبارات:

«ابتهاج وصول سامی نمیقه و انشراح ورود مکاتبهٔ گرامی بدان اندازه است که اگر آن را برنگارد مشکل که در هزارنامه نیز به پایان رسد. ایزد جهان آفرین به این یاد آوریها سلامت دارد.»(۳۳)

غالب برای طبقه و مرتبهٔ سوم که به گفتهٔ او ادانی هستند چند رتبه و مرتبه در نظر گرفته وآنان را به چند گروه منقسم ساخته است و مصطلحاتی همچون: رفقای همنشین، فرزندان، مُلا زمان و برادران به کاربرده و برای هریك، یك نوع خطاب خاّص در نظر گرفته است. به عنوان مثال نمونه هایی ذکرمی شود:

«برادر به جان برابر بلکه از جان بهتر و خوش تر سلّمه الله تعالیٰ. بعد دعوات مزید حیات و ترقّی درجات مرفوع ضمیر سعادت تخمیرباد. برادر گرامی منش فرخنده سیر ازجان گرامی تر زاد قدره و طوّل عمره بعد دعای افزونی عمر و بقای دولت مشهود رای سعادت انتماء آنکه ...»(۳٤)

غالب در صفحهٔ ۲۹ کتاب «پنج آهنگ» توصیه می کند که خاتمه و پایان مکاتیب این طبقه رابایید «بی الفاظ مغلق بنویسند» ولی نمونه هایی که ذکرمی کند و اُلگو هایی که می دهد ، از این ویژگی برخوردار نیست.

غالب درباب نامه هایی که برای تعزیت و عرض تسلیت نوشته می شود ، معتقد است که این گونه نامه ها باید دارای مقدّمه ای باشد مبنی بر «ماتم پُرسی» و مراتب آنها باید متفاوت باشد یعنی برای تعزیت کودکان و طفلان شیر خوار شیوه ای و برای بزرگسالان شیوه ای دیگر باید نوشت ولی در هر حال نویسنده باید نخست از شنیدن خبر فوت ،اظهار ملال واندوه کند و در مرحلهٔ دوم باید به خواننده ، صبرو شکیبایی بیا موزد. سه دیگر آنکه نویسنده باید درنامهٔ خود ، برای متوفّی ، مغفرت و آمرزش بخواهد. همچون این نامه:

«در این ایّام ملالت انجام ...واقعهٔ جگر گداز فلانی برق اندوهی برخرمن صبروتاب ریخت که دود ازجان وگرداز دل برانگیخت. دریغا که درنگار خانهٔ دهر فرصت اقامت نیست و از چنگ هادم اللذّات هیچ آفریده را مجال سلامت نی. هرچند بشریّت مقتضی حُزن و ملال است امّا ستیزه به قضای آسمانی محال است. چارونا چار به صبر و تسلیم باید پرداخت و خودرا دستخوش اندوه و غم نتوان ساخت.جناب باری عَزاسمه آن غریق بحر رحمت را در سایهٔ مغفرت جاوید و خستگان غم و درداورا مرهم شکیبی برجراحت نهد.»(۳٥)

یا مثلاً این نمونه:

«سانحهٔ هوش ربا و حادثهٔ اندوه فزای انتقال فلانی خون دل از

دیده روان کرد و نشتر به رگ جان ناتوان فروبرد. گرفتاران سلسلهٔ تقدیر را چاره جُز تسلیم نیست.حیّی لا یموت جز ذات واجب الوجود در عالم امکان کیست؟ زنهار سر رشتهٔ حبل المتین صبر از کف ندهند و فرمان خداوندی را بنده وار گردن نهند. روح آن سالك مسالك عدم را به فاتحه و دعای آمرزش یاد نمایند و خودرا از بی طاقتی باز داشته تکمیل مراتب تسلیم فرمایند.»(۳۶)

اگر اندك توجّهی در این تعزیت نامه ها بشود درمی یا بیم که مقدّمهٔ تعزیت نامه ها و استخوان بندی متن آنها و شیوهٔ نگارش آنها (نسبت به زمان نویسنده) خوب است: زیرا نویسنده در این تسلیت نامه ها، اولاً اندوه خودرا ابراز داشته ثانیاً بستگان متوفیٰ را به صبرو شکیبایی فراخوانده و ثالثاً برای در گذشته هم آمرزش خواسته است، لیکن لغات مُغلق عربی و استعاره ها و کنایه ها و دیگر صنایع لفظی و معنوی به کاررفته در این نامه هارا هم نمی توان نادیده گرفت.

غالب، برآنست که در تهنیت نامه،باید از الفاظ موحش و نکوهیده بپرهیزند و نیز برای تهنیّت تولّد فرزند و تهنیت طُوی، و تهنیت صحّت و تهنیت فتح، باید الفاظ خاّص و جداگانه ای به کار بُرد. طُوی: (شادی و عروسی)

ولی جالب توجّه آنکه نمونه های مذکور در کتاب پنج آهنگ در صفحهٔ ۲۲ پُراست از الفاظ و کلمات نامانوس و استعارات و کنایات دور از ذهن.

نمونه هائی که غالب، برای ارتقاء مقام و یابه گفتهٔ او «تهنیت اضافه منصب» آورده،چنین است:

« خبر بهجت اثر اضافه منصب و ترقّی مراتب آن جلیل المناقب،باجان مشتاق آن کرد که بهاربه گلستان کند. ایزد کارساز این ترقّی را سر آغاز ترقیّات بی اندازه گرداند و ذات ستوده صفات را به مراتب اعلیٰ رساند.»(۳۷)

در «آهنگ دوم» غالب،چهار موضوع را مورد بحث قرارداده و یا به گفتهٔ خوداو «و از این آهنگ چار زمزمه می خیزد.»(۳۸) غالب، به مناسبت آهنگ کلمهٔ زمزمه آورده.

دربخش دوم کتاب، مباحث دستوری مطرح شده و دارای چهار فصل است یعنی غالب در این بخش از: مصدر.اسم.زمانهای افعال. مصطلحات و لغات بحث کرده است.(۳۹)

فصل سوم و چهارم این بخش و یا به گفتهٔ غالب (زمزمه سوم و چهارم از آهنگ دوم) درخور اهمیّت است زیرا در زمزمهٔ سوم، برخی از مصطلحات و کنایات و امثال سائره را، غالب ذکر کرده است همچون :

«آب به ریسمان بستن.آب به هاون کوفتن. آهن سرد کوفتن» که اشارتی است به کارنا سود مند کردن.

جامه گزاشتن : به معنی مُردن (در اصل «گزاشتن» بازاء نوشته شده است (پنج آهنگ، ص۵۷)

« پشت چشم نازك كردن» يعني : آزرده شدن ازراه ناز

«به سرزلف سخن گفتن» : به ناز و تکبّر حرف زدن

«تن زدن» : خموشیدن

سه اصطلاح زیر برای دادخواهی و استغاثه به کارمی رود : «مشعل به کف گرفتن» و « جامهٔ سرخ برسر چوب کردن» و « جامه کاغذی پوشیدن »

درزمزمهٔ چهارم از آهنگ دوم، از لغات بحث کرده و مثلاً گفته است:«نژم» : به نون وزای فارسی، رطوبتی که در سحر های زمستان ازهواریزدو تیرگی درجهان پدید آید و آن رابه هندی «کُهر» گویند به کاف مضموم و های مضموم « آلش» بروزن بالش به معنی «عوض» چنانکه گویند : «فلانی رخت آلش کرد.»(٤١) کلمهٔ «آلش» به همین

معنی هم اکنون در برخی از روستاهای خراسان معمول و متداول است:

در آهنگ سوم که صفحات ۷۳ تا ۹۵ کتاب «پنج آهنگ» را در برگرفته، غالب یك سلسله اشعار که بانامه نگاری تناسب دارد، ذکر کرده و افزوده است که این اشعار در مکاتبات به کارآید و حتّی در برخی از اشعار مندرج درمتن نامه ها، تلمیحاتی زیبا هست همچون این شعر که به قول غالب «در طلب چُستی و چالاکی و منع افسردگی و کاهلی» مناسب است:

همّت زدم تیشهٔ فرهاد طلب کن
مجنون مشو و مُردن دشوار میاموز
(پنج آهنگ ص ۷۹)

یا این شعر :

آن لا به های مهرفزارا محل نماند
برخوان خود«ان یکاد» که ماراسپند نیست
(پنج آهنگ ص ۸۱)

اشارتی است به آیهٔ «و ان یکاد الذین کفروا لیُز لقونك بالصبارهم..» (سورهٔ قمر ص ۵۱)

واسپند دود کردن که برای چشم زخم به کارمی رفته و در شعر حافظ به صورت

حضور خلوت انس است و دوستان جمعند
وان یکاد بخوانید و در فراز کیند

به کار رفته و در شعر شعرای نخستین هم سابقه دارد و حنظله بادغیسی به رسم سپند سوزانیدن برای رفع چشم بد اشاره می کند و تشبیهی لطیف پدید می آورد:(٤٦)

یارم سپند گرچه بر آتش همی فکند
از بهر چشم تا نرسد سرورا گزند
اوراسپند و آتش نایدهمی به کار
باروی همچو آتش و با خال چون سپند

در آهنگ چهارم که صفحات ۹٦ تا ۲۰۰ کتاب «پنج آهنگ» را در بردارد ، خلاصه ای از مقدمات آثار و گه گاه مطالب پایانی برخی از نوشته های خودرا آورده و این بخش از آن جهت که برخی از مطالبش به زندگی شخصی غالب مربوط می شود ، قابل ملاحظه است و در خور توجه. مثلاً غالب در تقریظ دیوان خواجه حافظ شیرازی رحمته الله علیه نوشته است:

«... نکته سنج شیراز درآیین غزل فرد و سخنش روان را از عالم معنیٰ ره آورد است و توقیع هنرمندیش را تمغای بی عیبی و منشور سخنوریش را عنوان لسان الغیبی...»(٤۳)

سر انجام غالب ، در قالب مثنوی ابیاتی در ستایش حافظ بدین شرح دراین تقریظ سروده است که دو بیت آن نقل می شود :

خدایا تا بیانها از زبانهاست
زحافظ برزبانها داستانهاست
از این دیوان دمش را تازگی باد
کمالش را بلند آوازگی باد
(پنج آهنگ ص ۱٦۰)

آهنگ پنجم کتاب « پنج آهنگ» که از همهٔ بخش ها مفصلّ تراست و تقریباً دوثلث کتاب را در بردارد و از صفحهٔ ۲۰۲ تا ٦۰۸ کتاب به این بخش ، اختصاص دارد ، در بردارندهٔ نامه هایی است که غالب ، برای امیران ، آشنایان و دوستان خود نوشته و درمتن نامه ها از شعر خودهم بهره جُسته و به مناسبت آنها را گنجانده است. در برخی از اشعار این بخش ، غالب تحت تاثیر زبان اردو ، رابطه کلمات

را به زبان اردو گفته است مانند:

گلویم تشنه و جان و دلم افسرده هی ساقی (هی:است)
بده نوشینه داروئی که هم آتش هم آبستی
(پنج آهنگ ص ۲۰۲)

این بیت، در نامه ای است که غالب به «نواب سید علی اکبر خان «متولیّ امام بارهٔ (حسینیه) هو گلی بندر نوشته و درآن، از شخص مزبور که از سرمایه داران و ثروتمندان منطقه بوده، انبه. (غالب میوهٔ انبه را بسیار دوست می داشته) درخواست کرده است. برخی از نوشته های نامه عبارتست از: «... هم آرایش خوان جویم و هم آسایش جان. خردوران دانند که این هر دو صفت به انبه دراست و اهل کلکته برآنند که قلمرو انبه، هو گلی بندر است. آری انبه از «هوگلی» وگل از گلشن و ایثار از جناب و سپاس ازمن...» (پنج آهنگ ص ۲۰۲)

نامه های بخش پنجم (آهنگ پنجم) از لحاظ صنایع در خور اهمیّت است و آرایشهای لفظی و صنایع بدیعی درآنها فراوان به کار رفته است، مثلاً درهمین نامه که به «نوّاب علی اکبر خان» نوشته، بخش پایانی آن چنین است: «نخل مراد هم بارورباد و هم سایه گستر.آن به آرایش دامان نگاه و این به فرق غالب هوا خواه.» (پنج آهنگ ص ۲۰٤)

که عبارت دارای صنعت لفّ و نشراست و مسجّع.

در پایان بسیاری از نامه های این بخش غالب، جمله های دعائی به زبان فارسی آورده است همچون. «عمر دولت روز افزون باد» درنامه ای که از دهلی به نام «میرزا علی بخش خان بهادر»نوشته است.(٤٤)

ودر پایان نامه ای که از کلکته به نام همان میرزا علی، نوشته، جمله دعائی نامه چنین است(٤٥): «عمر دراز و بخت سازگار و دانش سودمند روزی باد»

آغاز برخی از نامه های دوستانه غالب، باعبارت«جان برادر» شروع می شود همچون نامه ای که در صفحه ۲۱۹ کتاب «پنج آهنگ» هست «جان برادر،سخن را از فراوانی برروی هم افتادن است و گره درگره گردیدن و من آن می خواهم که اندك گویم و سود بسیار دهد و شنونده آن را زود دریا بد...»

غالب، درنامه های خود نه تنها از واژه های فارسی بهره جُسته بلکه سعی کرده که چنانچه عبارت مسجوعی هم به کارمی برد، بنای سجع برکلمات فارسی باشد همچون این نمونه ها:

شادم که رسیدن نامه به رسیدن چامه آگهم کردو...» (ص۲۵۱ پنج آهنگ)

«امید گاها! دی آدینه روز بود و نوید بزم سخن سامعه افروز...» (ص ۲۵۳ پنج آهنگ)

«... بالبی از سخن دوخته و چشمی از خویش فروبستد، جهان جهان شکستگی و عالم عالم خستگی، باخود گرفتم و از بیداد روزگار نالان و سینه بردم تیغ مالان به کلکته رسیدم...» (ص ۲۶۳)

برخی از نامه ها را که به مناسبتی، غالب، به اشخاص مختلف نوشته، بایك بیت شعر،آغاز کرده است همچون نامه ای که به مولوی نورالحسن نوشته است:

جان برسر مکتوب تواز شوق فشاندن
از عهده تحریر جوابم به در آورد
(پنج آهنگ ص ۲۹۰)

یا این نامه که بایك بیت آغاز شده است:

هر نسیمی که زکوی توبه خاکم گذرد
یادم از ولوله عمر سبکتاز دهد
(پنج آهنگ ص ۲٦۷)

غالب، مکتوبی به اسم«سبحان علی خان» را بایک رباعی آغاز کرده است:

ای آنکه هُما اسیر دامت باشد
صاف می خسروی به جامت باشد
تسبیح به هر اسم الهی که بود
آغاز ز ابتدای نامت باشد
(پنج آهنگ ص ۲۶۸)

غالب، درمتن برخی از نامه ها، به مناسبت شعر فارسی از خود و یادیگر شاعران گنجانده است (۴۶) حتّیٰ در متن نامه ای که خواسته از بي پدر ماندگان و یتیمان غمخواری نماید، از شعر سعدی باجمله دعائی «للّه درّ من قال» بدون ذکر نام شاعر شاهد آورده و گفته است:

مرا باشد از درد طفلان خبر
که در طفلی از سر برفتم پدر

پس افزوده است که : «واللّه تیمار آن بیچارگان عین فرض و فرض عین است، هم برشما و هم برمیرزا ابوالقاسم خان. بی کسی این جماعت در نظر باید داشت و غافل نباید بود. واللّه لا یُضیع اجرالمحسنین .»(۴۷)

در متن نامه ای که به «مؤمن خان صاحب» نوشته این رباعی را در شرح حال خود گنجانده است:

«آنم که به پیمانهٔ من ساقی دهر
ریزد همه دُرد دَرد و تلخابهٔ زهر
بگذرز سعادت و نحُوست که مرا
ناهید به غمزه کُشت و مریّخ به قهر.»(۴۸)

غالب، در خاتمهٔ «پنج آهنگ» که از شخصیت و هشت سال زندگی خود سخن گفته و برآنست که «جزوی دربازی و کلّ در سخن

طرازی گذشت» مُشوّق خود. نواب خجسته القاب ضیاءالدین خان بهادر را با القاب و عناوین «سپهر عزّ و جاه» و «رخشان نیّر» یاد می کند و در وصف اومی گوید:

به دین و دانش و دولت یگانهٔ آفاق
به عمر کهتر و از روی رتبه مهترمن
اگرچه اوست ارسطوی و من فلاطونم
بود به پایه ارسطوی من سکندرمن

و سر انجام از اومی خواهد که «این کلام نا مطبوع را به پیرایهٔ طبع آراید.» (٤٩)



مآخذ و منابع

(١) برای آگاهی بیشتر رجوع شودبه: مقدّمه دکتر محمد جعفر محجوب بر «احوال و آثار میرزا اسدالله خان غالب» از محمد علی فرجاد ص ٥٧ از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ١٩٧٧ م.

(٢) تمام قصیده را می توان در صفحات ٤٤ تا ٥٠ «دستنبو»،چاپ بمبئی، فوریه ١٩٦٩ مطالعه کرد.

(٣) رك: احوال و آثار غالب ص ١٦٤.

(٤) رك: ماخذ سابق ص ٧٠.

(٥) رك:ماخذ سابق ص ٢٣٦

(٦) برای آگاهی بیشتر رجوع شودبه: صفحات ١١٧_١٢٢ احوال و آثار میرزا اسدالله خان غالب و نیز رجوع شود به مقدمهٔ

کتاب "مهرنیمروز" به زبان اردو.

(۷) رك: اسدالله خان غالب منتخب دستنبو، تاریخ نشر(تاریخ اشاعت) ۱۹۶۹ ص ۱.

(۸) ماخذ سابق ص ۲

(۹) ماخذ سابق ص ۳.

(۱۰) ماخذ سابق ص ٤.

(۱۱) ماخذ پیشین ص ٤٤.

(۱۲) ماخذ پیشین ص ۲٤.

(۱۳) ماخذ پیشین ص ٤٤.

(۱٤) ماخذ پیشین ص ۲۷.

(۱۵) همان ماخذ ص ۲۷ و ۲۸.

(۱٦) ماخذ سابق ص ۲۸.

(۱۷) احوال و آثار میرزا اسدالله خان غالب ص ٤۲.

(۱۸) رك: درفش کاویانی، میرزا اسدالله خان غالب، لاهور ص ۱۰.

(۱۹) ماخذ سابق ص ۲۲ و ۲۳.

(۲۰) بهاءالدین خرمشاهی، حافظ نامه،شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش تهران ۱۳٦٦ در دوبخش ج ا ص ٦۱۸.
(۲۱) درفش کاویانی صص ۱۵٦ و ۱۵۷.

(۲۲) حافظ نامه، بخش دوم صص ۸۲۳ و ۸۲٤

(۲۳) میرزا اسدالله خان غالب، پنج آهنگ، تصحیح و تحقیق از: سید وزیر الحسن عابدی ۱۹٦۹ م،لاهور ص ٦.

(۲٤) ماخذ سابق ص ۷.

(۲٥) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به باب سی و نهم قابوسنامه درآداب و آیین دبیری و شرط کاتب.

(۲٦) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به:پنج آهنگ ص٦.

(۲۷) ماخذ پیشیین ص ۷.

(۲۸) ماخذ سابق ص ۷ و ۸.

(۲۹) ماخذ سابق ص ۸ و ۹.

(۳۰) ماخذ سابق ص ۱۱.

(۳۱) ماخذ سابق ص ۱۳.

(۳۲) ماخذ سابق ص ۱٤.

(۳۳) ماخذ سابق ص ۲۰ و ۲۱.

(۳٤) ماخذ سابق صص ۲٥ و ۲٦.

(۳٥) ماخذ سابق صص ۳۱ و ۳۲.

(۳٦) ماخذ سابق ص ۳۲.

(۳۷) ماخذ سابق ص ۳٤.

(۳۸) ماخذ سابق ص ۳٥.

(۳۹) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به ماخذ سابق صص ۳٥ تا ۸۲.

(٤۰) ماخذ سابق ص ٦۱.

(٤۱) برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع شود به صص ٦۲ تا ٦۷ ماخذ سابق.

(۴۲) دکتر محمد جعفر محجوب، سبک خراسانی در شعر فارسی، تهران، ۱۳۵۰ ه‍.ش ص ۱۱.

(۴۳) پنج آهنگ ص ۱۵۸.

(۴۴) ماخذ سابق ص ۲۱۶.

(۴۵) همان ماخذ ص ۲۱۸.

(۴۶) برای آگاهی بیشتر در این باره رجوع شود به صفحات ۲۸۲، ۲۸۹، ۲۶۷، ۲۵۴ پنج آهنگ.

(۴۷) پنج آهنگ ص ۲۴۰.

(۴۸) ماخذ سابق ص ۴۰۰.

(۴۹) ماخذ سابق صص ۶۰۷ و ۶۰۸.



پرفسور محمد منور
لاهور

غزل

هر شکستِ رنگ را، رنگِ تماشا ساختم
زیست را زیبائی از خونِ تمنا ساختم
سوز ناك و پائیدار و طالب دیدار یار
سینه را آئینه دار طور سینا ساختم
واحد اندر خویش بودم، تا اَحَد مقصود بود
منتشر گردید ذاتم تا خدا ها ساختم
التفاتِ گوشِ اهلِ هوش آسان کی بود
داشتم در سینه فریادی نواها ساختم
از حبیبِ ساخته، بادشمنِ بی ساخته
رم نمودم بی محابا، بی محابا ساختم
آز نعره زد، ثریا را بیاوردم بخاك
گفت استغناز «خاكِ ره ثریّا ساختم»
زندگی آهنگ دارد، آتشین و پُر نشاط
من هم آهنگم بآن، وا سوختم وا ساختم
هر قدم غافلشدن، میداد دردی تازه ای
در رَهش بتخانه ها و آستانها ساختم
من فدائی دیگران کردم عیار خویش را
نقشِ یوسف حسبِ دلخواهِ زلیخا ساختم

دکتر احمد تمیم داری
مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
اسلام آباد

«مولانا صائب تبریزی شاعر حکمت و عرفان»

میرزا محمد علی فرزند میرزا عبدالرحیم تخلّص صائب و اصلش از تبریز بود خود می گوید:

صائب از خاک پاک تبریز است
هست سعدی گر از گل شیراز

بر حسب روایت ولیقلی بیگ شاملو صاحب قصص الخاقانی، هم درآن شهر تولّد یافت. گروهی از تذکره نویسان و مؤلفان تاریخ ادبیات تولد اورا در اصفهان دانسته اند. تاریخ قطعی تولّد صائب معلوم نیست و ظاهراً در حدود سال ۱۰۱۰ هجری بوده است. صائب در حجر ترتیب پدری ،نژاده و توانگر و متدیّن پرورش یافت و به حدّ رشد و کمال رسید و هم از کودکی شور شاعری داشت و از محضر استادانی چون حکیم رکنا(رکن الدّین) مسعود کاشانی متخلّص به مسیح و حکیم شرف الدین حسن شفائی اصفهانی که هر دو از حکیمان و طبیبان و شاعران نام آور روزگار خود بوده اند ، برخوردار گردید و در شاگردی ایشان نیك کوشید و استاد شد در اوایل بلوغ به زیارت خانهٔ خداو مدینهٔ رسول(ص) و اعتاب مقدس ائمهٔ معصوم علیهم السلام مشرّف گردید و پس از سیر و سیاحت در پاره یی از بلاد عثمانی به ایران بازگشت و به زیارت آستان قدس رضوی شتافت و در مدح و

منقبت حضرت ثامن الائمّه(ع) چکامه ها پرداخت.

صائب در سال ۱۰۳۶ هجری به مناسبتهایی از اوضاع و احوال اصفهان دلگیر شد و بنا بر روش رایج شعرای آن زمان یا به قصد تجارت به عزم دیار هند رخت سفر بست و به هرات و کابل کشید. در کابل به دیدار میرزا حسن الله متخلّص به احسن و نامور به ظفر خان فرزند وخواجه ابوالحسن تربتی یا سبزواری نایل آمد. ظفر خان به نیابت پدر از جانب جهانگیر امپراطور هند حکمران آن مرز و بوم و مردی شاعر و ادب پرور بود و صائب را سخت گرامی داشت و چیزی نگذشت که به شاگردی او دل خوش کرد و گفت:

طرزیاران پیش «احسن» بعد از این مقبول نیست
تازه گوییهای اورا فیض طبع صائب است

تا اقتدا نمودیم بر فطرت ظفر خان
چون فکر های صائب پیوسته بر صوابیم

صائب در اثر نوازش و اکرام پیوسته ظفر خان از دل و جان مدح او می گفت و وی را در کرامت و شجاعت برنامور ترین سرداران هند ترجیح می نهاد.

خان خانان را به بزم و رزم صائب دیده ام
در سخا و در شجاعت چون ظفر خان تو نیست

صائب به پایمردی ظفر خان در هنگام جلوس شاهجهان (۱۰۳۷ ه.ق) به پیشگاه این شهریار راه یافت و به پاس قطعه یی که در تهنیت و مادّه تاریخ جلوس شاه جهان ساخته بود از طرف وی ملقّب به مستعد خان شد و جایزتی کلان و منصبی با نام یافت، ولی هیچ گاه دل نمی داد که از مصاحبت ظفر خان غافل ماند.

صائب هر چند در هندوستان آسوده و شادمان می زیست ولی هرگز ازیاد یارو دیار به در نمی شد و پیوسته بازکشت رامی بسچید تاآن که در سال ۱۰۳۹هجری که با ظفر خان در التزام شاه جهان

در«برهانپور» بود خبریافت که پدرش از ایران به اکبر آباد هندوستان آمده و فرزند سفر کرده را می جوید. از این روی در استجازت بکوشید و دو سال بر این زمان کشید تا در آن هنگام ظفر خان هم به نیابت پدر، حکمران کشمیر شد و در آنجا صائب با پیمانهایی که گذاشت، موفق آمد که همراه پدر در سنهٔ ۱۰۴۲ ه به ایران باز گردد به ایران باز گردد.

صائب پس از ورود در زادو بوم خویش شهرتی عظیم کسب کرد و به ملك الشعرائی دربار شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۷ه)مباهی شد و در سفر و حضر از ملازمان خاص شهریار ایران گردید، تا جایی که نوشته اند رتبتی قریب به وزارت داشت. صائب پایان روزگار خویش را در اصفهان خوش می زیست و از سیر و سیاحت پای کشید و در باغ تکیهٔ خود لنگر انداخت. آرزو مندان دیدار وی از هردیار به ملاقاتش می شتافتند و از آثارش منتخباتی برمی داشتند. درآن روزگار در ایران و هند و عثمانی اورا مکّرم می داشتند و حتّی دیوانش را به رسم ارمغان از دربار ایران به حضور خواندگار روم فرستادند. صائب همچنان در باغ تکیهٔ خود بسر برد تا سر انجام هم آنجا به سال ۱۰۸۶ ه.ق در گذشت و اورا در اصفهان در باغی که اکنون به «قبر آقا» معروف است به خاك سپردند و این بیت از یك غزلش بر سنگ قبر او نقش بسته است:

در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو
عالم پر است از تو وخالی است جای تو (۱)

آثار صائب:

صائب برای دیدار دانشمندان بزرگ و گویندگان و گزینش شعر از دیوانشان به سفر های گوناگون پرداخت و به قم و قزوین و اردبیل و یزد و دیگر نقاط رفت تا از هر خرمنی خوشه یی چید و ره آورد این سفر ها را سفینه یی به عنوان «بیاض» فراهم داشته و در آن یادی از جای دیدار ها و نخبه یی از آثار قریب به هشتصد تن از

نامبر داران را گرد آورده است. مرحوم، محمد علی تربیت شماره بیتهایی را که در آن مجموعه آمده بیست و پنج هزار می داند والحق گنجینه یی معتبر است.

صائب از پرکار ترین و پر اثر ترین شعرای ایران زمین است. شماره ادبیات او را از هشتاد هزار تا صدو بیست هزار و دویست هزار و سیصد هزار و بیشتر از این هم نوشته اند. مرحوم استاد جلال همایی وقتی دیوانی شامل دویست هزار بیت از صائب دیده بوده است. پس از جمع آوری دیوان کلّیهٔ اشعار صائب بوسیلهٔ بعضی از ارباب تحقیق، مسلم است که تعداد ابیات کلّیات دیوان او از هشتاد هزار بیت بیشتر نیست. (۲)

این شاعر افزون برگزیده هایی که از آثار دیگران گرد آورده، از سروده های خویش حسن انتخابی نموده و پس از دسته بندی هریك را به نامی ممتاز داشته است. اشعاری را که در وصف معشوق است مرآة الجمال و ابیاتی را که مربوط به آینه و شانه سروده "آرایش نگار" و اشعار خمریّه را میخانه و نخبهٔ مطالع غزلهای خویش را "واجب الحفظ" نام نهاده است.

صائب خطّی خوش داشته و نسخه هایی از آثارش به خط وی موجود است. افزون براین در حاشیه های نسخه هایی که به خط کاتبان است از جمله "عارف تبریزی" کاتب و کتابدار او که خود رسم الخط صائب را تقلید می کرده، اشعاری نوشته و مطالبی را تذکر شده است.او در مطالعه آثار پیشینیان و معاصران خویش غوری عظیم داشت و بویژه به آثار مولانا جلال الدین و خواجه حافظ اخلاصی شگرف می نمود و چندین نسخه از دیوان بزرگ غزلیات مولانا "کلیات شمس" را کتابت کرد و نسخه یی کهنسال از خمسهٔ نظامی را تصحیح کرده و حواشی برآن نگاشته است. (۳)

چاپ و انتشار آثار صائب:

۱- دیوان صائب نخستین بار در هندوستان به چاپ رسید و برای نمونه می توان از «کلیات صائب تبریزی» چاپ لاهور درسال ۱۹۷۱ میلادی نام برد.

۲- منتخبات صائب از حیدر علی کمالی، کتابخانهٔ شرق، ۱۳۰۵ ه.ش با مقدّمه، محمّد علی خان تربیت. نامبرد. یکی از شعرای معاصر بود که در تدوین منتخبات صائب توانست به جوانان و ادب دوستان خدمتی شایسته نماید.

۳- گلچین صائب از زین العابدین مؤتمن، بنگاه افشاری، ۱۳۲۰ ه.ش.

٤- نسخه یی مفصّل و جامع به سعی استاد دکتر سید حسن سادات ناصری که از روی نسخه های متعدد جمع آوری و تدوین گردیده است.

۵- کلیات صائب تبریزی با مقدّمهٔ مرحوم امیری فیروز کوهی و به کوشش بیژن ترقّی.

٦- کلیات صائب تبریزی چاپ انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳٤۵ه.ش.

۷- کلیات صائب تبریزی، با مقدّمه و شرح حال از محمد، محمد لوی عباسی نشر طلوع، ۱۳٦۱ ه.ش.

۸- دیوان صائب به خط میرزا صائب با مقدمهٔ آقای ممتاز حسن، کراچی ۱۹۷۱ میلادی.

۹- دیوان صائب به اهتمام کیسری داس سیتهه سپر تنلندت، به قطع رقعی، طبع مطبع منشی نول کشور، ۱۹۱۹ میلادی.

۱۰-صائب تبریزی از محمد شهید نورانی، به قطع جیبی،

منتخب سروده های صائب، ۱۳۲۰ هـ.ش.

۱۱- صائب سخن می گوید «گـرد آوردهٔ محسن رمضانی، به قطع جیبی، ۱۳۳۱ هـ.ش.

۱۲- شاهکار های صائب و کلیم از مهدی سهیلی، تهران، ۱۳٤٦هـ. ش.

۱۳- «مجوهرات» از حافظ خلوصی، طبع استانبول به نقل مرحوم، محمد علی تربیت.

۱٤- صائب تبریزی غزاله «توپلایانی» گرد آورنده غلامرضا مخلص. ۱۳۵۸ هـ.ش. چاپ خورشید، تبریز.

۱۵- دیوان صائب تبریزی، جلد اوّل، غزلیات: الف، ب. به کوشش محمد قهرمان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳٦٤ هـ. ش.(٤)

سبك سخن صائب:

صائب هزاران فکر و خیال دلپسند را درزمینه های گوناگون از عشق و محبّت و دلدادگی گرفته تانگرش و انتقاد در مسائل گوناگون زندگی، در الفاظی آشنا و نزدیك به فهم بیان کرده و چنان بازبان تمثیل در وضوح و دلنشنی معنی کوشیده و از عهدهٔ بیان معانیی شگرف برآمده که هرگز آن معانی به خیال قدما هم نرسیده بوده است. بااین همه کمتر تلفیق میان فصاحت الفاظ و استحکام جملات و حسن ترکیب و رعایت زبان گفتگو از خاطر دانای او فوت شده است.

خون است زسنگینیٔ لفظم دل معنی
از باده بود شیشهٔ من هوش ربا ترا!

هنر صائب این است که ناموس تحوّل را از دست نگذاشت و با همهٔ وسعت اطلاعی که در تتبّع سبك قدیم داشت روزگار خود را فراموش نکرد و بازبان محاوره روزگار خویش ترجمان احوال و افکار

مردم آن زمان گردید.

مؤلّف «آتشکده» که صائب را انتقاد می کند خود در زمانی ظهور کرد که در اصفهان، یعنی محَل تجلیّ صائب و دومین مرکز بزرگ شاعران سبك هندی احیاناً قبول خاطری نسبت به آن طریقه و سبك برجای نمانده یافتور یافته بود. حمله افغان و نابسامانی اوضاع ایران بساط حکومت و تمدّنی که این روش سخن گستری از مظاهر آن بود درهم پیچید و گروهی از دوستان و همفکران آذر مؤلف آتشکده، همچون «رفیق» و «طبیب» و «هاتف» و «عاشق اصفهانی» به پیشوایی مشتاق اصفهانی «لوای نهضت جدیدی بر افراشتند که همان باز گشت به سبك قدیم بود. اینان بنا به تصریح «عبدالرزّاق بیگ دنبلی» در کتاب «نگارستان دارا» از سبك هندی بیزار بودند و آن را خنك و بی مزه می پنداشتند. هنوز معلوم نیست که این گویندگان با همهٔ استادی یك دوتن از ایشان، براستی از روی ذوق و فطرت این عقیده را اتّخاذ کرده اند یا جانب کاهلی و تن آسانی را گرفته اند. بدیهی است که شعر پیچیده و پسندیده سرودن مشکل تر از شعر ساده سرودن است. چه بنای سبك هندی بر پیدا کردن مضمون نبسته و قدرت تخیّل است. وجود این معنی یعنی خلق و ابداع مضمون تازه و باریك اندیشی و معنی رنگین به دست دادن کاری آسان نیست و در حدّ خود استادی بسیار خواهد.

دکتر سادات ناصری استاد دانشگاه تهران در پایان مقاله خود در شرح حال و آثار و سبك صائب که در ذیل شرح حال صائب نگاشته چنین اظهارِ نظر کرده است:

«به گمان من آنان که در این روزگار به سبك هندی می تازند یا کورکورانه از پی صاحب آتشکده و مجمع الفصحاء ـ که هم ندانسته به شیوهٔ او قلم زده است ـ می روند یا تحت تاثیر اقوال و معتقدات استادانی هستند که به مناسباتی در چند سال پیش بدین سبك تاخته اند، امروز از کردهٔ خود استغفار می کنند و دانسته اند که:

زصد هزار سخنور که در جهان آید
یکی چو صائب شوریده حال برخیزد

شکستگی نرسد خاطر تو را صائب
که سرخ کرد زگفتار روی ایران را

کرد تحسین رسائیهای فهم خویشتن
آن که صائب کرد تحسین فکر رنگین مرا

فکر رنگین است صائب نعمت الوان من
در بهشت افتاده است آن کس که مهمان من است

دریا کف نیاز گشوده است چون صدف
تا خوشه چین کلك گهربار من شود

صائب کسی به رتبهٔ شعرم نمی رسد
دست سخن گرفتم و بر آسمان شدم» (۵)

نظر تذکره نویسان دربارهٔ صائب و سبك سخن او به دو گونهٔ مخالف اظهار شده و در دو حد افراط و تفریط افتاده و این خود موجب شده تا نظریات واقعی و ارزیابی صحیح کمتر دریافت گردد. در نظر بعضی او اولین و آخرین پیام آور زبان و ادبیات است و در نظر پاره یی مردی پریشان گوی و صاحب سخنی نابهنجار می باشد. ستایندگان صائب در هند بیشتر و در ایران کمتر است. پس از صائب سخنورانی در ایران به عرصه آمدند که یکسره با ادبیات عصر صفوی مخالف بودند و دیگران هم ازروی تقلید بدون تعّمق و تفکّر همان سخن مخالفان را تکرار کردند. ظهور «مشتاق» و طرفدارانش در ایران موجب گشت شناخت واقعی سبك دورهٔ صفوی و ارزش سبك و سخن صائب ممکن نگردد. البتّه در ایران هم کسانی همچون «نصر آبادی» خورشید فصاحتش را عالمگیر و مکارم اخلاقش را چون معانی رنگین دلپذیر دانستند و باور داشتند که خامهٔ یگانهٔ دو زبانش به تحریك سه انگشت به چهار رکن آفاق و شش جهت، پنج نوبت کوفته

و گنجینهٔ غیبی را از گوهر معانی روفته مرآت ظاهر و باطن را به صیقل هموار از رنگ کدورت زدوده و باب قبول به روی خویش گشوده و در خاک بیزی بدن عنصری گوهر شریف انسانیت یافته.(٦) درمیان دو گونه اظهار نظر های افراطی و تفریطی استاد دکتر صفا دربارهٔ صائب نوشته است:

«حقیقت امر آن است که شیوهٔ نو در سخنوری که بنیادش در شعر خواجه حسن ثنائی(م٩٩٥ یا ٩٩٦ هـ.ق) نهاده شده و سپس گویندگان دیگر تا به عهد شاعری صائب در تقویت آن کوشیده اند، در سخن صائب به کمال رسید. او واضع و مبتکر این شیوه نیست بلکه تکمیل کنندهٔ آن است و نمونهٔ زیبا و عالی آن را باید در دیوانهای غزلهای صائب جست، زیرا اوهم قدرتی شگفت انگیز در تخیّل و ایجاد تصویر های بدیع ذهنی و نکته های دقیق شعری را در لباس آراسته یی از کلام نمایش دهد..... اما این نکته هم مسلّم است که ظهور او سبب شد تافریفتگان سبکش که از توانایی او بی بهره بودند دریافتن نکته ها و مضمونهای باریک و گنجانیدن آنها در کلام رسابه نارسهاییهایی گرفتار شوند و اندک اندک سخن عذب پارسی را به وضع بدی دچار کنند چنان که پیش از او یا قریب به زمان او هم کسانی مانند میرزا جلال اسیر به همین گونه دشواریها گرفتار بودند و در محل عیب جوئی و خرده گیری سخن شناسان قرار گرفتند. (٧)

صائب به آثار پیشینیان توجه داشته و آنان را به دقّت می خوانده و بسیاری از غزلهای شاعران بزرگ را جواب گفته که با تحقیق در دیوان او به پاره یی از آنها اشاره می کنیم:

فتاده تا به ره طرز مولوی صائب
سپند شعلهٔ فکرش شده است کوکبها
(غزل ٥)

سالها اهل سخن باید که خون دل خورند
تا چو صائب آشنا با طرز مولانا شوند
(غزل ۹۹۱)

این جواب آن غزل صائب که ملاّ گفته است
«ای سری و سروری ها خاك پای بی خودی»
(غزل ۲۱۸۸)

این آن غزل «والهی» ماست که فرمود:

رو داغ به خالی نه و خون در جگری کن
(غزل ۲۰٤۱)

این آن غزل که اوحدی خوش کلام گفت:

« ای روشن از رخ تو زمین و زمان همه »
(غزل۲۱٦۲)

از عارف رومی شنوگر حرف صائب نشنوی:

«حیلت رها کن عاشقا دیوانه شو دیوانه شو»
(غزل ۲۱۱۲)

این آن غزل که حضرت عطّار گفته است:

«از آتش سماع دل بی قرار ــــ کو»
(غزل ۲۱۰٦)

در این غزل نظر از خواجه یافتی صائب
به روح حافظ شیراز می به ساغر کن

اظهار ارادت صائب به عطّار نیشابوری:

صائب از درد سرهر دو جهان باز رهی
سراگر در ره عطّار نشابور کنی
(غزل ۲۱۸۹)

صائب طرحی نو در انداخته و دودمان شعر را هردم بقائی تازه بخشیده:

صائب از طرز نویی کاندر میان انداختی
دودمان شعر را هردم بقای تازه بی
(غزل ۱۱۳۰)

اشعار صائب رنگین است و از شادی خنده برگل می زند:

صائب این طرز سخن را از کجا آورده ای
خنده برگل می زند رنگینی اشعار تو
(غزل ۲۱۰٤)

رنگ مضمون:

من آن رنگین نوا مرغم دراین بستان سرا صائب
که چشم شبنم گل می پرد از انتظار من
(غزل ۲۰۹۱)

مفاخره:

صائب منم امروز که در نه صدف چرخ
پیدا نتوان کرد کسی هم گهر من
(غزل ۲۰۹۰)

صائب از اندیشهٔ ترتیب دیوان فارغ بوده و سینه های روشندلان را دیوان خودی دانسته:

صائب از اندیشه ترتیب دیوان فارغ است
هر که باشد سینهٔ روشندلان دیوان او
(غزل ۲۱۲۲)

نظیر این مضمون را حافظ در شعر خود آورده:

بعد از وفات تربت مادر زمین مجوی
در سینه های مردم دانا مزار ماست

صائب، شنیدن و درك سخن اهل سخن را مقدّمهٔ سخن سازی و سخن فهمی و سخن دانی می داند:

تو که هرگز سخن اهل سخن نشنیدی
چون سخن ساز و سخن فهم و سخندان شده ای
(غزل ۲۱۵۱)

صائب مصرع خود را کمند عالم بالا می داند:

کند عالم بالاست مصرع صائب
(غزل ۲۲۰۵)

به این کمندز قید زمانه بیرون آی مضمونهای عرفانی در شعر صائب:

پیمانهٔ عرفان:

یارب از عرفان مرا پیمانه یی سرشار ده
چشم بینا جان آگاه و دل بیدار ده
(غزل ۲۱۳۲)

بی خودی:

از جام بی خودی کرد ساقی خدا پرستم
بودم زبت پرستان تا از خودی برستم
(غزل ۱۹۸۸)

تجرّد:

با تجرّد چون مسیح آزار سوزن می کشم
می کشد سر از گریبان زانچه دامن می کشم
(غزل ۱۸۶۳)

بزم وحدت :

هرسر موی حواس من به راهی می رود
این پریشان سیر را در بزم وحدت راه ده
(غزل ۲۱۳۳)

حیاء :

پردهٔ جمعیَت خاطر بود صائب حیا
بد نبیند تا نظر بر پشت پا دارد کسی
(غزل ۱۹۲)

ترک مدّعا :

مطلب کونین در آغوش ترک مدّعاست
برنیاید مطلبش تا مدّعا دارد کسی
(غزل ۲۱۹۲)

تقدیر :

رستم از سیلی تقدیر به خاك افتاده است
تا به کی تکیه به سر پنجهٔ پر زور کنی
(غزل ۲۱۸۹)

قدر درد و غم :

تو قدر درد و غم جاودان چه می دانی
حضور عافیت رایگان چه می دانی
(غزل ۲۱۸۷)

مکاشفه:

از پیچ و تاب کشف بود خرده های راز
دارد زگنج زیر زمین مار آگهی
(غزل ۲۱۸۵)

انزوا:

درِ صحبت به روی خلق ببند
هوسِ فتحِ باب اگر داری
(غزل ۲۱۹۱)

تجلیّ:

تجلیّ تیغ بازی می کند برهر سرسنگی
به گرد طور تاکی در تمنّای لقا گردی
(غزل ۲۲۱۰)

سفر:

صائب سفر های ظاهری فراوانی داشته و توشه های بسیار به دست آورده امّا سفر ظاهری مقدّمهٔ سفر های درونی است. کار با سفر ظاهری پایان نمی یابد، سپس آن، هجرت درونیِ و نفسانی نیز موجب کمال می شود. سفر در اصطلاح عارفان، توجّه دل به سوی حقّ است. از منزلهای نفس تا وصول به افق مبین، سیر الی اللّه است. حجابهای کثرت را کنار باید زد و وحدت را دریافت.

از سفر کردن ظاهر نشود کار تمام
صائب از خویش چو مردان سفری باید کرد
(غزل ۹۷۹)

پیاده پا به مقصد نمی رسد و یا دیر می رسد، امّا سواره زودتر به مقصد می رسد. شاعر دل خود را در سفر پیاده می بیند و

طالب است تادل را سوار گرداند و سیر آن را به سوی حقّ شتابان نماید و شرط آن را سفر از خویشتن می داند:

ز خویشتن سفری اختیار خواهم کرد
دل پیادهٔ خود را سوار خواهم کرد
(غزل ۱۵٦۲)

شاعر عارف شرط سفر را دریافته که آن در هیچ حالی نه ایستادن است و حرکت را ادامه دادن. عیسی در آسمان چهارم توقّف کرد امّا شاعر توقّف نمی خواهد و به همّت از هر پشته و عقبه یی عبور می کند:

میان راه چو عیسی نمی کنم منزل
از این گریوه به همّت گذار خواهم کرد
(غزل ۱۵٦۲)

در این سفر زاد راهی باید برداشت و ازتن که همچون رباط است باید گذشت، زیرا پس از آن آبادانی نیست و راه درازی در پیش داریم:

از رباط تن چو بگذشتی دگر معموره نیست
زاد راهی برنمی داری ازاین منزل چرا؟
(غزل ۷)

عشق حقیقی و مجازی:

عشقبازی در نظر شاعر وقتی پر ارزش است که از اسرار حقیقت بهره ورشده باشد، ورنه عشق مجازی و ابجد آن ویژه طفلان است:

زاسرار حقیقت بهره ورکن عشقبازی را
به طفلان و اگذار این ابجد عشق مجازی را
(غزل ۲۱)

فنا :

عاشقان را با فنا از شادی وغم چاره نیست
سیل را پست و بلندی هست تا دریا شدن
(غزل ۲۰۹۵)

تا نگردی فانی از میخانه پا بیرون منه
زین مکان بی جبّه و دستار می باید شدن
(غزل ۲۰۹۳)

قناعت :

خوش است مشق قناعت زبوریا کردن
به خواب مخمل بی درد را رها کردن
(غزل ۲۰۷۹)

خاموشی :

از خموشی مشت خاکی بردهان قال زن
تا قیامت خیمه در دارالامان حال زن
(غزل ۲۰۵۳)

طوطی از خاموشی آیینه می آید به حرف
بهر خاموشی به لب زن تا به دل گویا شوی
(غزل ۲۱۹۵)

لب خموش و زبان گزیده یی دارم
چو بوی گل نفس آرمیده یی دارم
(غزل ۱۹۹۸)

خامشی را از خدا خواهند دانایان وتو
خون خود را می خوری یکدم که گویا نیستی

گوش اگر داری در این بستان سرا هر غنچه یی
می کند با صد زبان تلقین خاموشی تورا
(غزل ٢٤٦)

سینه هارا خامشی گنجینهٔ گوهر کند
یاد دارم از صدف این نکتهٔ سر بسته را
(غزل ٣٠٨)

دلی خزینهٔ گوهر شود که چون دریا
هزار مهر زگرداب بردهان دارد
قدم برون مگذار از دیار خاموشی
که خواب امن بود در دیار خاموشی
ز خامشی دهن غنچه مشکبو گردید
خوشالبی که بود مهر دار خاموشی
سفینه یی است که از دست داده لنگر را
سبك سری که ندارد وقار خاموشی
در خزانهٔ اسرار را کلید کند
زبان هرکه بود راز دار خاموشی
سخن که تیغ زبانها از اوست جوهر دار
خسی است در قدح خوشگوار خاموشی
چوکودکی که کند در کنار مادر خواب
به خواب رفته زبان در کنار خاموشی
چه فارغند ز شکر و شکایت ایّام
نفس گداختگان دیار خاموشی
که دیده است گره را گره گشا باشد
گشوده شد دل من از شعار خاموشی
شهید زخم ندامت نمی شود هرگز
هر آن لبی که بود پرده دار خاموشی

اگر خمش نشوی حرف زن شمرده که هست
نفس شمرده زدن در شمار خاموشی
(غزل ۲۲۱۷)

درویشی:

قدم برون مگذار از دیار درویشی
که مار گنج بود بوریای درویشی
(غزل ۲۱۸۲)

تشریف عشق:

عام است التفات کهن خرقهٔ عقول
تشریف عشق تا به که بخشد عطای تو
(غزل ۲۱۰۵)

فراغت:

سرگرم عشقم از غم دستار فارغم
از کفر و دین و مسجد . و زنّار فارغم
(غزل ۱۸۸۰)

توکّل:

زاد راه سفر دور توکّل این است
که در انبان خود اندیشهٔ نان نگذاری
(غزل ۲۱۷٤)

استغنا:

با هوسناکان به یك پیمانه می نتوان کشید
سعی کن صائب شهید تیغ استغنا شوی
(غزل ۲۱۹۵)

خرابات:

به آستان خرابات سرکشی مفروش
که بیست حجّ پیاده است یك نماز اینجا
(غزل ۲)

غزل عرفانی:

غیر حقّ را می دهی ره درحریم دل چرا؟
می کشی بر صفحهٔ هستی خط باطل چرا؟
از رباط تن چو بگذشتی دیگر معموره نیست
زاد راهی بر نمی داری از این منزل چرا؟
هست چون جان، چار دیوار عناصر گومباش
می خوری ای لیلی عالم غم محمل چرا؟
کار باتیغ اجل در زندگانی قطع کن
کارها را می کنی برخویشتن مشکل چرا؟
شد زوصل غنچه گلبو جامهٔ باد سحر
درنیامیزی در این گلشن به اهل دل چرا؟
چون شدی تسلیم هرکام نهنگ ساحلی
اینقدر آویختن در دامن ساحل چرا؟
نور از پیشانی صاحبدلان دریوزه کن
شمع خود را می بری دل مرده زین محمل چرا؟
صحبت از حال است اینجا گفتگو را بار نیست
وقت ما را می کنی شوریده ای غافل چرا؟
دیده ای صحرائیان؟ از انتظارت بیهشند
اینقدر در ره توقّف کردن ای محمل چرا؟
زاشتیاقت بحر از طوفان گریبان می درد
پافشردن اینقدر ای سیل در منزل چرا؟
دیدهٔ قربانیان پوشش نمی گیرد به خود
چشم حیران مرا می بندی ای قاتل چرا؟

خاک صحرای عدم از خون هستی بهتر است
برسر جان اینقدر می لرزی ای بسمل چرا؟
ای که روی عالمی را جانب خود کرده ای
رو نمی آری به سوی صائب بی دل چرا؟
(غزل ۷)

غزل دربحر رمل مثمن محذوف سروده شده و مضمونهای آن عرفانی است. دل محّل و مخزن اسرار الهی است و حقّ در نزدعارفان ذات اللّه است شاعر با استفهام تنبیهی و توبیخی می پرسد چرا غیر حقّ را در دل راه می دهی و اگر چنین کنی گویا که برصفحهٔ هستی که همان قلب و دل است خط بطلان کشیده ای. دل محّل محبت و عشق الهی است

شاه نعمت اللّه گوید:

دل تو خلوت محبّت اوست
جانت آیینه دار طلعت اوست
آینه پاک دار و دل خالی
که نظر گاه خاص حضرت اوست

تن به رباط تشبیه شده و گذشتن از رباط تن یعنی تن را رها کردن که پس از آن دیگر تنی و جسمی نیست و راهی بس دراز در پیش است وزاد و توشه لازم است و آن جز تقوی نیست. تزودوا فأن خیر الزاد التقویٰ زاد و توشه برگیرید که همانا بهترین توشه تقوی است (بقره ۱۹۷)

جان روح انسانی است و کنایت از نفس رحمانی و تجلیی از تجلیات حقّ جسم در برابر جان بی ارزش است و چهار دیوار عناصر، آب و باد و خاک و آتش. عناصر به دیوار تشبیه شده و آن کنایه از جسم است و شاعر گوید:

چون جان درکار است گو جسم نباشد و دوباره جسم را به

محمل و جان را به لیلی تشبیه کرده و یا لیلی را استعاره از جان و محمل را استعاره از تن آورده و به جان گوید چراغم جسم را می خوری؟

کار را گوید با تیغ اجل قطع کن، اجل به تیغ تشبیه شده است. با فکر اجل می توان کارهای سخت را آسان کرد و زندگی برخویش آسوده ساخت.

حافظ:

دوش بامن گفت پنهان کار دانی تیز هوش
وز شما پنهان نشاید داشت راز می فروش
گفت آسان گیر برخود کار ها کز روی طبع
سخت می گیرد جهان بر مردمان سخت کوش

وصل مقام اتّصال به حقّ است و یکی از مهترین وسیله های کسب این مقام آمیختن با اهل دل است که سالکان و پیران طریقت اند. جامهٔ باد سحر استعاره، از مریدان و غنچه استعاره از صاحبدلان و پیران و مشایخ است. مراد از ساحل دنیاست و کام نهنگ ساحلی دنیا داران و دنیا خواران. شاعر گوید چرابه دنیا پرستان پیوستی و شکار ایشان شدی و چرا در دامن ساحل که همان دنیا و اغراض دنیوی است آویختی؟

نور اسمی است از اسامی حقّ به حکم اللّه نور السموٰات والارض(النور آیه ۳۵) وجعلنا لَهُ نوراً یمشی به فی الناس. (الانعام آیه ۱۲۲)

نور همان هدایت است که انسان با آن زندگی می کند و آن را باید از عارفان و صاحبدلان کسب کرد. شمع وجود را از محفل عارفان، خاموش و دلمرده نباید بیرون برد. در اینجا صحبت از حال است و حال همان است که به محض موهبت حضرت حق، بردل پاك سالك طریقت وارد می شود و باز به ظهور صفات نفس زائل می گردد

و گاهی در برابر قال می آید که همان گفتگو و علم ظاهر است. شاعر سخن از حال می گوید وقال را فرو نهاده و به غافل نادان اعتراض دارد که چرا وقت را شوریده می سازد وحال را برهم می زند.

صحرائیان استعاره از ارواح پاك پیامبران و اولیاء است که در جهان باقی در انتظار سالکان طریقت اند تا جسم و دنیا را رها کنند و بدانان بپیوندند. محمل استعاره از جسم است و جسم درراه طریقت نباید به ایستد. باید برود و جان، آن را رها کند. سیل نیز استعاره از انسان مرید و سالك پاك است که باید به دریای حقّ پیوندد و دریای حق از شوق او بی آرام است و سیل وجود عارف نباید در منزل دنیا پافشاری کند و بماند.

چشم قربانی را در هنگام قربان کردن باز می گذارند و سالك عارف که در راه حقّ جسم و جان می بازد در مقام حیرت است و آن غفلت از نادانیهاست و شگفتی در علم و مقامات حقّ. این چشم حیرت نباید بسته شود و عارف با دانایی و حیرت درمسلخ عشق قربانی می شود.

خاك عدم کنایه از کمترین مقام اخروی و خون هستی کنایت از حیات این جهانی است. کمترین مقام عقبیٰ از هستی دنیا بهتر است و «بسمل» کنایه از مرید سالکی است که بخشی از راه را رفته و در قربانی کردن کامل خویش نگران و لرزان است و امّا در جانبازی ترسی نباید به دل راه دهد.

صائب در این غزل اصطلاحات عرفانی چون! حقّ، دل، زاد راه، جان، وصل، اهل دل، نور، صاحبدل، حال، وقت، اشتیاق، قربانی، عدم و بی دل را بکار برده است. چند عنوان دیگر از صائب می آوریم:

وحدت وجود:

افلاك نه گانه و کثرتهای این جهانی همه از هستی اعتباری برخوردارند و آنچه حقیقت دارد گوهر یك دانهٔ حقیقی حق است و

بس. در نظر چشم حق بین کثرتهای اعتباری حجاب وحدت حقیقی حقّ نیست.

چشم حق بین را نگردد کثرت از وحدت حجاب
نه صدف را گوهر یك دانه می یابیم ما
(غزل ۱۸٤)

آنچه سدّ راه درك وحدت حقّ است پرده پندار است. آن که پردهٔ پندار را کنار اندازد و همچون حباب قالب را رها کند به دریای حقّ می پیوندد.

پردهٔ پندار سدّ راه وحدت گشته است
چون حباب از خود کند قالب تهی دریا شود
(غزل ۱۰۲۲)

جنبش در ذات:

قافله ممکنات لحظه یی آرام و سکون ندارد. آفتابی در دل هر ذرّه نهان است از همهٔ اجزاء عالم فریاد درای می توان شنید.

آرام نیست قافلهٔ ممکنات را
از ذرّه ذرّه بانگ درای می توان شنید
(غزل ۱۱٤۹)

جلوهٔ یار:

باید چشم گشود و جلوهٔ یار حقیقی را در همه جا دید

مژگان بگشایید و ببندید دهان را
آفاق پراز جلوهٔ یار است ببینید
(غزل ۱۵۲٦)

حضرت حقّ همچون نقّاش است از بس نقش را زیبا نموده است دیده در نقش می ماند. حقّ همچون مضمون است و آثار حقّ

خط زیبا دیده در حسن خط می ماند و به مضمون نمی پردازد.

تعلّق:

دیده از نقش به نقّاش نمی پردازد
حسن خط پردهٔ مستوری مضمون شده است (۸)

سجدهٔ آن که دلش به غیر حقّ تعلّق دارد مقبول نیست. وضوء عبادت در درگاه حقّ دست شستن از دوعالم است و آزاد شدن از هرچه رنگ تعلّق پذیرد.

با تعلّق سجدهٔ درگاه حَق مقبول نیست
از دوعالم دست شستن این عبادت را وضوست

حسن جهانگیر:

حسن حقّ نامحدود و بی پایان است چشم و نظر محدود از حسن نا محدود چه اندازه بهره می برد. حباب چه قدر از جلوهٔ دریا را در خود جای می دهد.

چشم از آن حسن جهانگیر چه ادراك کند
در حبابی چه قدر جلوه کند دریایی

جلوه در سراسر هستی:

هر طایفه طوافگاهی و هر قبیله قبله یی دارد زیرا که حضرت حق در همه جا جلوه کرده است. أَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ الله (البقرة آیه ۱۱۵). بهر سو که روی افگنید آنجا وجه حقّ است.

این که هرطایفه را قبله خاصی باشد
نیست بی جا، سَببش جلوهٔ هرجائی توست

حق پرستی و خود شناسی:

حق پرستی آن است که انسان تعیّنات خویش را از کف بنهد و همچون قطره به دریای وجود حقّ پیوندد و خود شناسی آن است که کلّ مطلق ر در اجزاء عالم بیند و در مقام تمثیل دریا را در قطره نگرد.

حقّ پرستی قطره را درکار دریا کردن است
خود ستایی بحر را در قطره پیدا کردن است!
(غزل ٤٤٦)

مدح فقر:

پیامبر، راهنمای فقیران درویش است و خود گفت: «اَلْفَقْر فَخْرِیْ»، مباهات من به فقر است و حقّ تعالیٰ و تقدّس بازبان سروش غیبَ پیام داد که: «اَنْتُم اَلْفُقَرَاءُ اِلیٰ الله» (فاطر آیه ١٥) شما فقیرانید به سوی حقّ. فقیر راضی به رضایَ آفریَد گار است. مقام او رستگاری جاویدان است.

به رستگاری جاوید چون ننازد فقر
محمّد عربی رهنمای درویش است
منِ شکسته زبان مدح فقر چون گویم
زبانِ معجزه مدحت سرای درویش است

رحمت حقّ:

باران برخاك بسیار بارد و در دلِ خاك بیشتر جای گیرد. سنگ باران نپذیرد و پیوسته سخت و تیره است. عارف خاکسار است و خود را باخاك برابر می نهد تا ابر رحمت دوست بر او ببارد و در دلش جای گیرد.

از آن به خاك برابر نموده ام خود را
که خاکسار نواز است ابر رحمت دوست

خرقهٔ سالوس!

مرغ زیرك خانهٔ صیّاد را می شناسد، عارفان همچون مرغان زیرك اند و خرقهٔ سالوس و تزویررا می شناسند. رؤیت آن را مشکل می دانند تا چه رسد به در برکردن.

مرغ زیرك می شناسد خانهٔ صیّاد را
عارفان را خرقهٔ سالوس دیدن مشکل است

چون و چرا:

عارف سالك تسلیم حقّ است و سرسپارندهٔ ولی حقّ. عالم در مدرسه با چون و چرا علم ظاهری آموزد و عارف در مکتب عرفان از ترك چون و چرا به اهل معرفت می پیوندد.

تو آن زمان شوی از اهل معرفت صائب
که ترك عالم چون و چرا توانی کرد
(غزل ۱۰۷۵)



فهرست مآخذ:

۱- نقل به اختصار از آتشکدهٔ آذر، به کوشش استاد دکتر سید حسن سادات ناصری، بخش نخست، شعرای آذربایجان،

ص۱۲۰ تا ۱۲۲.

۲- نشریه انجمن فرهنگی ایران و ایتالیا. باعنوان «چرا سبک هندی در دنیای غرب سبک با روك خوانده می شود».

۳- ماخذ پیشین، همچنین مقدّمه کلیات دیوان صائب تبریزی ص ۲۹.

٤- فرهنگ اشعار صائب، احمد گلچین معانی، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳٦٤ش. ج اول، مقدّمه، ص ۳٦ تا ۳۸.

۵- آتشکده آذر بخش نخست، ص ۱۲۰ تا ۱۲۵.

٦- تذکرة میرزا محمّد طاهر نصر آبادی، به تصحیح مرحوم، وحید دستگردی، کتابفروشی فروغی، تهران، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.

۷- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج۵، قسمت دوم، ص ۱۲۷۹.

۸- دیدگاه صائب در پرتو عرفان، غلامرضا واحدی، تهران، چاپ نخست ۱۳٦٤ش. از ص ۲٦ به بعد.

تذکّر: اشعاری که شماره غزل دارد از کلیات صائب تبریزی با مقدّمه امیری فیروز کوهی نقل شده است. (ناشر: کتابفروشی خیام- تهران - ۱۳٦۲ش)



سیّد فیضی
اسلام آباد

غزل

چه جلوه ها که بهر گام صرف جلوه گریست
نظر بجلوه نتابد دلیل کم نظریست
فزوده ای به تبّسم شگفتِ غنچه و گُل
بگوی بادصبا! آخراین چه خوش خبریست
بیاورید که رقصان شود به جنگ و رباب
کجاست نغمه که نا آشنای زخمه وریست
گداز وکیف که از بي خودی بدست آید
نه در فغانِ شبی نی بناله سحریست
زگِرد و پیش برون آ، بخویشتن بنگر
چرا که حاصل خود آگهی، خُدا نگریست
کسی که راه نیابد به آستانه تو
بخط قسمتِ آن نامُراد در بدریست
بمنزلی نه رسیدی اگر بجهد تمام
خطایی نیست ترا این خطای راهبریست
حکایتیست زاوجِ فلك که می گویم
اگرچه مانع پروازِ من شکسته پریست
بجا که در خور اهلِ هُنر نیم فیضی
به آن هُنر که بنازم هنوز بی هنریست



دکتر آصف زمانی
استاد گروه فارسی، دانشگاه لکنهو (هند)

قاضی عبدالودود محقق نامور هند

قاضی عبدالودود ، پسر قاضی عبدالوحید عضویکی از خانواده های ثروتمند و معزز پاتنا(مرکز ایالت بهار) بود. قاضی در خانهٔ مادری خود ، در کاکو (جهان آباد) در سال یك هزار و سیصدو چهارده هجری مطابق یك هزار وهشتصد ونودوشش میلادی(۱۸۹۶م) به دنیا آمد. در سال یك هزارو نهصد و شانزده میلاری امتحان دیپلم و فوق دیپلم رابه درجه اول گزراند و لیسانس را نیز با امتیاز دریافت کرد. سپس عازم انگلستان شدو ازمدیل تمپل مدرك حقوق گرفت. هنگامیکه قاضی عبدالودود کار وکالت داد گستری آغاز کرد مرضی دامنگیروی شد. ازینرو ترك شغل وکالت کرد و تحقیقات ادبی را پیش گرفت. بر زبان اردو،عربی و فارسی تسلط کاملی داشت دارای مطالعهٔ بسیار وسیعی بود. از نسخه های خطی موزهٔ بریتانیا ،اندیا آفس و کتابخانه های معروف لندن استفادهٔ زیادی نمود. اغلب نسخه های خطی کتابخانه های پاتنا ، رامپور،علی گر،دهلی، حیدرآباد ، بمبئی، لاهور،کراچی و داکارا مطالعه کرده بود.بیشتر توجه او به مطالعه آثار زبان شناسی، لغات ، دستور و ادبیات ، تذکره، تاریخ و زندگی نامه بود. قاضی عبدالودود نیز دارای حافظه قوی بود ، بسیاری از ابیات شعرای غیر معروف را نیز از برداشت. قاضی عبدالودود با مطالعه وسیع خود یك سری مقالات دربارهٔ اشعار متفرق که به چندین شاعرانتساب دارد ، درمجله های مختلف هندو پاکستان منتشر نمود.

وی در یکی از مقالات خود ، در مورد بیت زیر:

در بزم وصال توبه هنگام تماشا
نظاره ز جنبیدن مژگان گله دارد

بحث مفصلی نموده است.

در«تنایج الافکار» بیت مزبور به نور جهان بیگم و در «مجمع الاشعار» به عشرتی و در «نوراللغات» به نسبتی منسوب شده است. در حالیکه علایی آن بیت را از مغربی و غالب آنرا از قدسی میداند. دکتر عبدالستار صدیقی این بیت را از حیرتی میشمارد امّا قاضی عبدالودود ثابت کرده است که این بیت جزو غزل نصرتی است. و وی این گفتهٔ غالب را که این غزل توسط مطربان سروده شده تصدیق کرده است، میگوید که این بیت دریکی از صفحه های قدیمی آواز نیز ضبط شده است.

از صفات خوب یك محقق ، صداقت ،جرأت و راستگویی است ، فخرالدین علی احمد رئیس اسبق جمهوری هندمی نویسد :

«من در پنجاه سال گذشته استوارئی کردار و وقار اخلاق قاضی (ودود) را دیده ام او علاوه برآنکه انسانی بذله گو و نکته رس بوده ، راستگو ، بی باك ، حق پسند و دارای طرز فکر منطقی نیز بوده است.*

روش طرز تفکر او اثر شیوهٔ اندیشه و علمی اروپایی را پذیرفته مقالهٔ وی تحت عنوان« غالب از حیث محقق» در زمینهٔ غالب شناسی نقش مهمی را دارد ، و برای نخستین بار در مجلهٔ علی گر، شماره مخصوص غالب به چاپ رسیده است که، در آن از استعداد غالب ،

---

* مجله «معاصر»، شماره مخصوصی قاضی عبدالودود ، گرد آوردهٔ کلیم الدین احمد ، سال ۱۹۷٦ ، پاتنا هند.

در زمینه های لغت و ادبیات، انتقاد نموده است و با آوردن مثال نشان داده است که اطلاعات غالب در مورد ایران قدیم و فرهنگ های فارسی و زبان و ادبیات فارسی سطحی بود. غالب ادعاد اشت که برهان قاطع، مجموعه بی از اشتباهاتی است.ولی قاضی عبدالودود میگوید که برخی از محققین معاصر ایران چون محمد بن عبدالوهاب قزوینی، ملك الشعراء بهار. عباس اقبال، سعید نفیسی و دیگران مکرر به برهان قاطع مراجعه میکنند. غالب دربارهٔ فارسی دانی خود، بسیار افتخار می نمود، اما قاضی عبدالودود درین مقاله در حدود یکصد مثال آورده است که نشان دهندهٔ اشتباهات فارسی غالب میباشد. همچنین، وی بیش از سی، اشتباه غالب را در مورد عربی، اظهار نموده است. بنا بر گفته حالی، غالب در عروض تسلط کاملی داشت، اما قاضی عبدالودود میگوید که غالب در هیچ وزن مشکل قصیده بی نسروده است. غالب ادعا داشت که او در ادبیات فارسی ماهر است اما طبق قاضی عبدالودود، اغلب نوشته های غالب در مورد شاهنامه فردوسی از صحت دور است. در جواب مقاله قاضی عبدالودود پروفسور شوکت سبزواری* مقاله ای مشتمل بر یکصد و سی و هشت صفحه، در مجلهٔ «اردو» سال یك هزارونهصد و پنجاه و دو(۱۹۵۲) میلادی انتشار داد که درآن، وی ایرادهای قاضی عبدالودود را رد کرده است. بعد از انتشار این مقاله، قاضی عبدالودود در مقاله تجدید نظر کرد و دوباره آنرا در کتاب «نقد غالب» در سال یك هزارونه صد و پنجاه و شش (۱۹۵٦) میلادی چاپ نمود پس از انتشار این مقالات انتقادی، در زمینهٔ «غالب شناسی» گام های بیشتری بر داشته شد. اما درین مورد، عادلانه می توان گفت که از نظر تحقیق مقاله قاضی عبدالودود دارای اهمیت بیشتری می باشد.

مقالهٔ دیگر، قاضی عبدالودود، تحت عنوان، غالب و ذال

---

* این مقاله بعداً در کتاب پروفسور سبزواری به نام «غالب فکر و فن» منتشر شد.

فارسی "در مجلهٔ" آجکل " دهلی انتشار یافت و بعداً در کتاب"گنجینهٔ غالب" نیز نقل شد. درین مقاله قاضی عبدالودود باروش استدلال در مورد حروف قریبامخرج"زا" و "ذال" بحث مفصلی نموده است. قبل از او دکتر عبدالستار صدیقی در مقدمه "خطوط غالب" مرتبه مهیش پرشاد، بر غالب ایراد داشت که او به جای"ذال" "ز" می نویسد، سپس وی در همین موضوع مقاله* دیگری نوشت که در مجلهٔ "ارمغان علمی علی گر" انتشار یافت. در جواب مقاله دکتر صدیقی، پروفسور شوکت سبزواری، مقاله ای دارد که "طی آن می گوید که در فارسی قدیم "ذال معجمه" وجود نداشت. حروف فارسی در دوره های متوسط نیز دارای "ذال معجمه" نبوده است. البته در زبان اوستایی حروف "ذال" وجود داشت. قاضی عبدالودود نکات مزبور را رد مقاله خود اد کرده است.

در زمینهٔ غالب شناسی، مقالهٔ دیگروی تحت عنوان "هرمزدثم عبدالصمد" است* که درآن شخصیت موهوم عبدالصمد را با استدلال تمام مورد بحث و بررسی قرار داده است.

قاضی عبدالودود دربارهٔ اغلب آثار تحقیقی اردو و فارسی اظهار نظر کرده است. از آنجمله انتقاد وی از تذکره سرور"تسحیح خواجه احمد فاروقی دانشگاه دهلی مخصوصاً مورد توجه میباشد که در مجموعهٔ مقالات او به عنوان"اشتروسوزن" آمده است.

قاضی عبدالودود، درکار تحقیق، اشتباهات و غلط نگاری هارا نمی توانست تحمل کند.او نسبت به محقق بی پروا به شدت سختگیر بود و ازین لحاظ در حق هیچکس امتیازی قائل نبود چون در نظروی

---

* این مقاله در کتاب "غالب" فکر و فن از پروفسور سبزواری نیز آمده است.

* این مقاله در کتاب "احوال غالب" مرتبهٔ دکتر مختارالدین احمد آرزو آمده است.

شخصیت مطرح نبود ، بلکه در نگاه وی معیار تحقیق مهم تراز آن بود .

قاضی عبدالودود تنها ایراد و سخن چینی نمی کرد بلکه وی در مقابل اشتباهات ، حقایق را بیان نموده ، شیوهٔ نوینی در جهان تحقیق و نقدادبی پدید آورده است و بدینگونه وی برای کسانیکه قدم در عرصهٔ تحقیق می گذارند ، راه روشنی گشوده است تابه آسانی به مقصد برسند وخود. او با اصول سخت گیری انتقاد میکرد و حتی نوشتهٔ های خویش را نیز بانهایت سختی مورد سنجش و احتساب قرارمی داد .

پروفسور محمود شیرانی ، یکی از بنیانگذاران تحقیق علمی در ادبیات فارسی و اردو در شبه قاره میباشد .اهمیت مآخذ جدید و ارزش مآخذ قدیمی در تحقیقات او بیشتر مورد توجه قرارگرفته و اصول استدلال و منطق در نوشته های تحقیقی او بکار می رفت. قاضی عبدالودود روش اصول تحقیقات شیرانی را ادامه داد . وی ضمن مقاله های عالمانه خود ، این نکته را تاکید کرد که برای نتیجه گیرئی درست ، پیروی از اصول تحقیق لازم است. در نظر او تحقیق ، برنقد ، ارجحیت داشت. از نکات اساسی تحقیق قاضی عبدالودود ، تعیین تلفظ درست کلمات ، و استعمال آن ، ساختمان کلمه و اشتقاق آن و روابط کلمات بایکدیگر در جمله می باشد .درمیان منتقدان اروپایی ، وی به عظمت سینت بود فرانسوی معترف بود . قاضی عبدالودود ، به تقلید سینت بود عقیده داشت که سبك نگارش تحقیق باید دارای ایجاز و جامعیت باشد ، و مانند او نیز معتقداست که استعمال حتی یك کلمه اضافی و بیمورد در سنجش و نقد ادبی شابسته نیست. او علاوه به مراجعه به مآخذ ادبی استفاده از مآخذ عمومی را نیز لازم میداند . قاضی عبدالودود در نتیجه گیری در تحقیق ، بیحد محتاط است ، ازینرو در نوشته های وی کلماتی مانند«قیاس» ، «امکان قوی» ،«قراین قوی» ظاهراً و بطور لازمی زیاد

بکاررفته است.

برای خدمات ارزنده خود ،وی از طرف رئیس جمهوریه هند لقب"پدم شری" دریافت کردواز"موسسه غالب" دهلی نو که خود از بنیانگذاران آن مونسه بوده، جایزه ای مخصوص به او اعطا شد.

قاضی عبدالودود بعد از هشتاد وهشت سال زندگی پر خدمت و پر افتخار، ساعت دو، بعد از ظهر، بیست و پنجم ژانویه بسال یك هزار نهصد وهشتاد و چهار میلادی(۱۹۸٤ء)در دانشکده پزشکی پا تنا چشم از جهان بربست و در قبرستان پیر موهانی، به خاك سپرده شد. پروفسور دکتر ولی الحق انصاری، به مناسبت وفات قاضی عبدالودود مرثیه ای سروده است، از بیت آخرآن، تاریخ وفات قاضی نیز استخراج می گردد که بقرار زیراست:

از دل کشیده "آهی" با "های وای" فرمود
پس از کلیم، قاضی عبدالودود هم رفت
(۱۹۸٤ میلادی)



دکتر محمود فاضل (یزدی مطلق)
استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد

خوشنویسان ایرانی در شبه قاره پاکستان و هند

(بخش دوم)

(قرن یازدهم هجری نبوی)

از دیر باز خطاطان چیره دست و خوشنویسان جادو قلم ایرانی دوشادوش سایر هنرمندان، از وطن مألوف خویش، راهی سر زمین شبه قاره شدند و بترویج و بسط و توسعهٔ هنر خویش در این دیار پرداختند، و استقبال و تشویق مردم هنر دوست و مهربان شبه قاره، موجب تداوم اینگو نه رفت و آمدها در طول اعصار و قرون گردیده است.

باز در این گفتار بذکر خوشنویسان ایرانی در شبه قاره در قرن یا زدهم هجری می پردازیم.

جمال شیرازی

حاجی جمال بن ملك محمد شیرازی برادر شمسا مشهور به بیتی از کاتبان قرآن یازدهم هجری است که خط نستعلیق خوش می نوشت و شاگرد میر عماد بود و از اصفهان به شبه قاره سفر کرد و ملازمت امرا اختیار کرد، و مدتی در آنجابود و همانجا در گذشت.

درکتابخانه کاخ گلستان تهران دو نمونه از خط او با رقم و تاریخ ۱۰۸۹ه، ۱۰۹٦ ه موجود است که یکی از این دو، کتاب کشکول شیخ بهائی است.

(رجوع شودبه: مرقعات سلطنتی و نیز به کتاب: احوال و آثار خوشنویسان: ۱/ ۱۲٦ و اطلس خط: ۵۲۸ و تذکرهٔ نصر آبادی:۲۸۸)

امیر جمشید بیك

امیر جمشید بیك از کارکنان کتابخانهٔ شاهی شاه عباس بود، و میر عماد قطعاتی بنام وی نوشته است.

وی به شبه قاره رفت و در دستگاه شاهزادگان کورکانی، لقب-خان خوشنویس- یافت. امیر جمشید، اشعاری در تعریف این سر زمین دارد و بسال ۱۰٦۱ه درهمین دیار در گذشت.

(احوال و آثار خوشنویسان: ۱/۱۲۸، بیاني:۱/۱۲۸)

میر حسین سهوی تبریزی

سهوی، نستعلیق رانزد ملا محمد حسین تبریزی، استاد میر عماد، تعلیم گرفت، خط جلیّ و خفی، هر دو را خوش می نوشته است.

سهوی در بیست سالگی، از تبریز بحجاز رفت و حج بجای آورد، و در مراجعت به تبریز،واقعهٔ فترت ترکان عثمانی رخ داده بود و با اینکه امرای ترك احترام اورا می گذاشتند، امّا او همچنان ناراضی بود و باردوی پادشاهی ایران، پیوست و بیشتر اوقات در ملازمت علی قلی خان قوچ اوغلی، بسرمی برد و چون مرشد قلی خان برسر کار بود، بکاشان رفت و تا مدت دوازده سال در آن سامان زندگی کرد و دلگیر شد و به شبه قاره رفت و تاسال ۱۰٤۹ ه زنده بوده است.

در کتابخانهٔ سرکاری رامپور یك نسخه از دیوان هلالی با کتابت خوش او موجوداست با امضاء و تاریخ «میر حسین حسینی سنه ۹۹۲» و یك قطعه مرقع از او در کتابخانه بادلیان با خط خوش وجود دارد که در اکبر آباد تحریر یافته با امضاء: «فی شهور هزار و چهل و نه در دارالسلطنهٔ اکبر آباد تحریر یافت. بندهٔ بي بضاعت و فقیر بی استطاعت محمد حسین التبریزی ستر عیو به و غفر ذنوبه.»

(احوال و آثار خوشنویسان:ا/۱۵۲ ؛ تذکرة الخطاطین: ۴۰.)

میر خلیل الله شاه

میر خلیل الله شاه برادر زادهٔ محمد حسین با خرزی، شاگرد سید احمد مشهدی بود و در مشهد نیز سکنی داشته است، و از حسن خط اعتباری بهم زده بود. هنگامی که شاه طهماسب صفوی بمشهد آمد، از او سر مشق گرفت، و در مراجعت شاه بعراق، در ملازمت وی بقزوین آمد، بعد ها از قزوین بکاشان رفت و پس از اندك توقف به شبه قاره رفت و در دکن اعتباری تمام یافت، و یك نسخه از کتاب «نورس» را بخط خود نوشت و از نظر ابراهیم شاه گذرانید، اورا خیلی خوش آمد و ویرا مخاطب به «پادشاه قلم» ساخت و برتخت روان نشانید و جمعی از اعیان را در رکابش روا نه کرد تا اورا بخانه برسانند.

وقتي پادشاه دکن ابراهیم عادلشاه ثانی (۹۸۷ـ۱۰۴۵ﻫ) اورا از جانب خود بسفارت بدر بار پادشاه ایران فرستاد.

از خطوط او، قطعات متعدّدی در کتابخانهٔ آصف الدوله بهادر، در لکهنو موجود است. درکتابخانه ملیّ تهران قطعه ای بخط او بقلم سه دانگ و کتابت خفی خوش نوشته شده می باشد. در کتابخانهٔ خزینهٔ اوقاف استانبول صفحهٔ اول از گلستان سعدی، ضمن مرقعی بقلم کتابت جلی عالی وجود دارد. وفات اورا در سالهای ۱۰۲۸ﻫ ویا ۱۰۲۵ﻫ ق نوشته اند.

(اطلس خط ٥٥٢ ؛گلستان‌هنر:١٠٢ : تذكرة الخطاطين؛٣٩.)

طالب آملی

وی از شعرای مقرّر صاحب دیوان است و از مستعدان روزگار و در مصاحبت و مجلس آرائی کم نظیر. از ایران به شبه قارّه رفت و در سال ١٠١٥ﻫ به میرزا غازی امیر سند پیوست و بعد بدربار جهانگیر پادشاه راه یافت و از این پادشاه سمت و لقب ملك الشعرائی یافت، وبسال ١٠٢٥ﻫ در گذشت، صاحب «ریاض الشعراء»گوید که جملهٔ خطوط را خوش می نوشت.

(رجوع شود به: تذکرهٔ نتایج الافکار: ٤٢٨_٤٢٩ و نیز نگاه کنید: احوال و آثار خوشنویسان: ٢٢٢٣).

طالعی یزدی

در دورهٔ جلال الدین محمد اکبر پادشاه (٩٦٣-١٠١٤ﻫ) از یزد ایران به هندوستان رفت و در اکبر آباد (آگره) ساکن و بصحافی مشغول شد.

بد ایونی در «منتخب التواریخ» گوید که شعر می گفت و نستعلیق را خوش می نوشت. و صاحبِ تذکره «روزِ روشن» آورده که مردی خوشنویس وطالب العلم بود...»

(رجوع کنید به: تذکرهٔ روز روشن: ٤٩٥ و همچنین کتاب: احوال وآثار خوشنویسان: ٢٢٢/٢)

همچنین رجوع شود به منتخب التواریخ بدایونی ج...ص...

عبدالباقی نهاوندی

عبدالباقی نهاوندی فرزند آقا بابا متخلص به مدرکی. مدتها در شهر های مختلف ایران می زیست، در عهد اکبر پادشاه در سال ١٠٢٣ﻫ به شبه قاره، بخدمت عبدالرحیم خان خانان رسید و باشارهٔ

او به تالیف تاریخ مفصل «مآثر رحیمی» پر داخت و در سال ۱۰۴۲ھ در همان سامان در گذشت.

صاحب تذکرهٔ "روز روشن" گوید که شعر می گفت و خوش گفتار و خوش نویس بود در منابع دیگری، خوشنویسی او دیده نشد.

(نگاه کنید: تذکرهٔ روز روشن: ۵۲۱ همچنین رجوع شود به کتاب: احوال و آثار خوشنویسان: ۲/۳۶۶)

عبدالرحیم عنبرین قلم

او از مردم هرات بود. در جوانی از خراسان بهندوستان رفت و به خدمت خان خانان رسید و باتربیت آن سپه سالار هنر دوست، در خط ترقی کرد و آوازهٔ خوشنویسی او در شبه قاره شیوع یافت.

عبدالرحیم عنبرین قلم مدتها در کتابخانهٔ خان خانان ،بکار کتابت مشغول بود و آثار زیبائی از خطوط خود، در آن کتابخانه بیادگار گذاشت. بعد ها خان خانان اورا بدر بار جهانگیر پادشاه (۱۰۱۲-۱۰۳۷ھ) معرفی کرد و جزو کاتبان دربار درآمد و بخطاب "عنبرین رقم" مفتخر شد و طرف توجه و عنایت پادشاه واقع گردید و پس از چندی بلقب "روشن رقم" نیز مباهی گردید و گاهی "جهانگیر شاهی" نیز رقم کرده است.

صاحب کتاب «مآثر رحیمی» گوید: «الحال در هندوستان بعد از ملا محمد حسین کشمیری، بهتر از وی کسی نیست».

تاریخ وفاتش معلوم نگردید. امّا آثار خوشنویسی او که موجود و مورّخ است بین سالهای ۹۹۹ و ۱۰۳۴ھ می باشد.

یك نسخه از کتاب جهانگیر نامه بقلم خوش او در کتابخانه سلطنتی تهران موجود است با امضاءِ:

«فی شهور سنه اربع و ثلاثین و الف من الهجرة النبویه، سنه ۱۰۳۴ کتبه العبد المذنب الفقیر الحقیر عبدالرحیم الهروی عنبرین قلم،

سترالله عیوبه و غفر ذنوبه تحریراً بدارالسلطنهٔ آگره».

دو قطعه از مرقع گلشن با قلم خوش و رقم: «فقیر عبدالرحیم عنبرین قلم» در همین کتابخانه موجوداست.در موزهٔ باستانشناسی دهلی نیز یك نسخه از کتاب چهل مجلس علاءالدولهٔ سمنانی بقلم کتابت جلی خوش موجوداست با رقم و تاریخ «عبدالرحیم روشن رقم۱۰۲۰».

در همین موزه یك قطعه با کتابت خوش و رقم: فقیر عبدالرحیم عنبرین قلم» هست. در کتابخانه آستانقدس رضوی مشهد، سه قطعه از مرقعی بقلم سه دانگ و دو دانگ و کتابت خوش با رقم: «فقیر عبدالرحیم عنبرین قلم» موجوداست.

و چند اثر دیگر از او در کتابخانه دانشگاه استانبول و کتابخانه بادلیان آکسفورد و دیگر جایها باقی مانده است.

(رجوع شود به کتاب: احوال و آثار خوشنویسان: ۳۹۱/۲_۳۸۹ و نیز نگاه کنید: اطلس خط:۵۵۲).

عبدالرشید دیلمی

وی در ایران بنام «عبدالرشید» و «رشیدا» و درهند، بعنوان: «آقا رشید» و «آقا» خوانده می شد.

او خواهر زاده و شاگرد میر عماد قزوینی بود و پس از قتل میر، چندی در اصفهان بسر برد و سر انجام بهندوستان رفت و بدر بارشاه جهان پادشاه (۱۰۳۷_۱۰۶۹ھ) راه یافت و روز بروز مقام او بالا رفت، تاجزو ملا زمان خاص گردید، و ضمن کتابت و خوشنویسی خاصّه، بتعلیم شاهزادگان ،دارا شکوه و زیب النساء می پرداخت و بخدمات لایق درباری، از جمله کتابداری خاصهٔ سلطنتی، ممتاز گردید.

در کتابخانهٔ سلطنتی تهران نسخه ئی از «شرح گلشن راز» وجود دارد که در صفحه بدرقهٔ آن، مهر عبدالرشید باسجع: «بندهٔ شاه جهان

عبدالرشید دیلمی ۱۰٤۰» می باشد.

عبدالرشید، پس از مرگ شاه جهان پادشاه، در دورهٔ کشور داری اورنگ زیب (۱۱۱۸_۱۰٦۹ه) نیز می زیسته است و در اکبر آباد (آگره) مرفَه زندگی می کرده و در این شهر دارای عمارات عالی و سرا، و رباط وغیره بوده است.

عبدالرشید از هنر مندانی است که بحسن طینت و آراستگی اخلاق، موصوف و از مراتب دانش بهره مند بوده، لذامورد احترام اطرافیان و ممدوح شاعران عصر واقع شده است.

عبدالرشید از معدود کسانی است که، هنر را برای نفس هنر دوست می داشته است. گویند هنگام مرگ میر عماد، که نزدیکان او در اصفهان مخفی بودند، عبدالرشید، سه ماه از خانه بیرون نیامد و در این مدّت دوازده بند کاغذ سمرقندی، یا بقول میرزا سنگلاخ هزاروپانصد صفحه، سیاه مشق کرد، باوجود این، به میرزا ابوتراب، شاگرد دیگر میر عماد، می گفت که: «بفریادم برس، که قواعد خط از یادم رفت».

گویند در اواخر عمر، باکبرسن، ترک مشق نکرد.

عبدالرشید در دورهٔ زندگی در ایران، مخصوصاً در شبه قاره، شهرت بسیار و شاگردان و پیروان فراوان داشت. از جمله شاگردان او، بغیر از شاهزادگان سابق الذکر، محمد اشرف خواجه سرا، سعید ای اشرف، عبدالرحمن فرمان نویس و میر حاجی رامی توان نام برد که هر یك از آنها، از استادان معروف شبه قاره بوده اند. بواسطهٔ نشر آثار عبدالرشید که مورد پسند عامهٔ خط شناسان و هنر دوستان بود، بسیاری از خوش نویسان معاصر، و حتی پس ازدورهٔ زندگی او، از شیوهٔ وی پیروی کردند. غلام محمد هفت قلمی در تذکرهٔ خود نام بیش از پانزده تن از معاریف خوشنویسان شبه قاره را ذکر کرده که از عبدالرشید پیروی کرده است.

عموم تذکره نویسان شبه قاره اتفاق دارند که تا زمان عبدالرشید ، کسی بخوشنویسی او در این سر زمین نیامده است.

روش عبدالرشید در خط نستعلیق ، کاملاً مشابه شیوهٔ میر عماد است ، و اینکه غلام محمد هفت قلمی گوید که روش میر علی هروی را بپایهٔ اعلی رسانید ، نیز صحیح است و مغایر با این نظریه نیست ، چون میر عماد خود نیز تامدتها تحت نفوذ شیوهٔ میر علی هروی بوده است.

لسان الملك هدایت الله گوید: رشیدای دیلمی نستعیلق را خوب نوشت و از خط نسخ و ترسل و تعلیق و ثلث ورقاع بهرهٔ کافی داشت. میرزا سید علی خان جواهر رقم تبریزی از معاصرین و مصاحبین عبدالرشید ، با اینکه خود در دربار سلاطین شبه قاره و نزد مردم ، حرمتی داشت ، در عین حال پاس احترام عبدالرشید رانگاه می داشت و حتی بطور غیر مستقیم از سبك و روش او تقلید و استفاده می کرد.

گویند: وقتی شخصي از قلمدان بر دار جواهر رقم پرسید که ، سید علی خان از روی خط چه کسانی مشق می کند؟ پاسخ داد یك روز از خط میر عماد ویك روز از خط عبدالرشید.

تاریخ وفات عبدالرشید را در سال ۱۰۸۱ھ نوشته اند.

در کتابخانه سلطنتی تهران بالغ بر ۵۲ قطعه با کتابت عالی و خوش ضمن مرقعات و حدودشش رساله و کتاب بخط خوش او موجود است که از آنجمله است: یك نسخه خلد برین بارقم و تاریخ «بتاریخ شهر جمادی الآخر سنهٔ الف ، بدار العباد یزد مرقوم شد. کتبه العبدالمذنب عبدالرشید غفرذنوبه».

و نیز نسخه ئی از ترجمة الصلوة با رقم: «کتبه العبد المذنب عبدالرشید».

همچنین نسخه ئی از مقالات خواجه عبدالله انصاری ، بقلم خوش با رقم: «کتبه عبدالرشید». و نیز یك نسخه چهل کلمه با رقم و تاریخ:

«شرّف بکتابتها العبدالحقیر رشید ، غفرالله ذنوبه ، فی سنة ۱۰۳۲ من الهجرة النبویه». و یك نسخه هم ترجیع بند ، بقلم کتابت خوش با رقم ؛ «عبدالرشید» در این کتابخانه موجود است.

گذشته از این در دهلی ، لینن گراد ، کابل ، دانشگاه استانبول ، کتابخانه بادلیان اکسفورد آثار زیبائی از خط عبدالرشید موجود است.

در کتابخانهٔ دانشکده ادبیات مشهد نسخه ئی از دیوان فضولی بخط عبدالرشید دیلمی بشماره/ ۱۹ فرخ در ۹۲ برگ و قطعه ئی بخط همین عبدالرشید ضمن مرقع شماره/ ۲۰۶۳۶ و قطعهٔ دیگری ضمن مرقع شماره/ ۲۰۶۲۷ و قطعه ئی ضمن مرقع شماره/ ۲۰۶۲۱ و قطعه ئی ضمن مرقع شماره/ ۲۰۶٤۵ همه بخط همین کاتب در این کتابخانه دیده ام.

(بنگرید : تذکرهٔ خطاطین: ۳۹ و ٤۱ و نیز: فهرست نسخه های خطی دانشکدهٔ ادبیات مشهد : تالیف نگارندهٔ این سطور. و کتاب : احوال و آثار خوشنویسان: ۲۹۳/۲ و کتاب اطلس خط :۵۳۲)

علی تبریزی جواهر رقم

سید علی بن محمد مقیم بن میر شاهمیر ، از سادات حسینی تبریز بود که ظاهرو باطنی آراسته داشت و بفضائل نفسانی موصوف بود ، در عباس آباد اصفهان مسکن داشت و بعد ها بهمراهی پدر خود بهندوستان رفت. غلام محمد هفت قلمی گوید که در اوائل دورهٔ سلطنت اورنگ زیب(۱۱۱۹_۱۰۶۸ھ) بهندوستان رفت ، برخی گویند که بروزگار شاه جهان (۱۰۶۸_۱۰۳۷ھ) بهندوستان رفته است و معلّم عالم گیر بود و از ناحیهٔ شاه جهان مفتخر بلقب «جواهر رقم» گردید.

دوران اشتهار او هنگامی بوده است که در دربار عالم گیر بوده که خطاب «خان» و «هزاری» را از او دریافته و بسمت «خدمت نویسی» و کتابداری خاصّه» منسوب گردیده است و تا آخر عمر در ملازمت و خدمت عالمگیر بوده است و سفر هائی که عالمگیر به دکن و کشمیر رفته

است ملازم رکاب بوده و در آخر عمر مبتلا به داءالضحك گردید بگونه‌ئی که گاهی چنان می خندید که از هوش می رفت، و سرانجام در سال۱۰۹٤ه هنگامی که عالمگیر شاه در اورنگ آباد بود، جواهر رقم در این شهر در گذشت جنازه اش را به شاهجهان آباد انتقال دادند و در آنجا بخاك سپردند.

جواهر رقم در خط نستعلیق شاگرد پدرش محمد مقیم بود و محمد مقیم هم شاگرد میر عماد بود.

یك صفحه از بیاض بختاور خان بقلم کتابت خوش از جواهر رقم در موزهٔ باستانشناسی دهلی با رقم «الفقیر الحقیر سید علی الحسینی» و یك قطعه بقلم نیم دو دانك عالی در موزهٔ دولتی افغانستان کابل بارقم: حرره العبد جواهر رقم سنه ۱۰۸۱ه» و دو قطعه بقلم سه دانگ بارقم «جواهر رقم» در کتابخانه سرکاری رامپور و پنج قطعه از مرقعهای مختلف با رقم «جواهر رقم» و «بندهٔ مهجور جواهر رقم سنه ۱۰۸۳ه «در کتابخانهٔ سلطنتی تهران، و یك قطعه از مرقع بقلم خوش دو دانگ و رقم: «کتبه العبد جواهر رقم» در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی تهران و یك قطعه از مرقعی با رقم: «کتبه العبد سید علی غفرله۱۰٦۲ه» در موزهٔ آثار اسلامی و ترك در استانبول موجود است.

(رجوع شود به: تذکرهٔ نصر آبادی/۲۰۸ و کتاب احوال و آثار خوشنویسان: ٤٤٧/۲ و کتاب اطلس خط: ۵٤۱و ۵٤۰).

محمد تجلیّ

محمد تجلیّ فرزند ملا سلیمان از علمای گیلان است. تجلیّ معاصر مؤلف کتاب «مآثر رحیمی»، عبدالباقی نهاوندی متوفی ۱۰٤۲ه بوده است و خط شکسته را خوش می نوشت، و از شعرای عصر بود و در اوائل «جمالی» تخلص می کرد. در نساوابیورد، ملازم ملکش سلطان استاجلو قزلباش بود و از آنجا بمشهد رفت و بعد بهندوستان سفر کرد و چون بهند رسید، تخلص

جمالی را به «خاوری» بدل کرد. مدتی در برهان پور و قنوج ملازم خان خانان بود و قصاید غرائی در مدح وی سرود. تجلی درحین تالیف کتاب «مآثر رحیمی» در گلکنده وحیدر آباد می زیسته است.

(رجوع کنید به: احوال و آثار خوشنویسان: ۱۲۵۸/٤)

تقی معرف

آقا تقی بن آقا ملك معرف اصفهانی بحسن خلق معروف بود و در عهد جهانگیر پادشاه (۱۰۱۲_۱۰۳۷هـ) بهند رفت در ملازمت شاهزاده پرویز بود. بقول صاحب «ریاض الشعراء»، خط شکسته را خوب و درست می نوشت.

(نگاه کنید: احوال و آثار خوشنویسان: ۱۲۵۹/٤)

محمد حسین گیلانی (فغفور)

محمد حسین گیلانی فرزند سید احمد که از مقربان خان احمد گیلانی بود. پس از مرگ پدر بآذربایجان و از آنجا بگرجستان رفت و چون از آئین مردم آن سامان دلگیر شد، بایران بازگشت و در اصفهان، باحکیم شفائی ملاقات کرد. به دربارشاه عباس راه یافت و قصائد غرّا در مدح شاه گفت و صله ها دریافت کرد. پس از مدتی اقامت در اصفهان، به شبه قاره رفت و مدتی در قندهار توقف کرد و میرزا غازی ترخان،حاکم قندهار که مربی هنرمندان و سخن دانان بود، مقدم وی راگرامی داشت، امّا بعلّت حسد و رزی دیگر شاعران، بی خبر از قندهار بیرون رفت و روانهٔ لاهور گردید و از آنجا به آگره رفت و سپس به برهان پور بدر بارشاهزاده پرویز بن جهانگیر پادشاه راه یافت و در رکاب اوبه اله آباد رفت و پس از دو سال بسال ۱۰۲۷هـ ق در همانجا در گذشت. سید محمد حسین گیلانی در شعر فهمی و بدیهه گونی بی نظیر بود در حکمت استاد، و از شاعران لا هیجان که ابتدا «رسمی» و بعداً «فغفوری» تخلص می کرد. وی از

موسیقی سررشته داشت و نستعلیق را خوش می نوشت.

(احوال و آثار خوشنویسان: ۷۰۵/۲)

محمد رحیم گرایلی

در«سفینهٔ هندی» آمده است که محمد رحیم گرایلی در اوائل ترقیات نادرشاه، همراه وی بود و پس از دفع افاغنه، بخدمتی بزرگ سرافرازشد.

هنگامی که نادر شاه بسوی بغداد می رفت، گرایلی ترك خدمت کرد و بلباس درویشان، بنجف رفت و آنجا مقیم شد. بعد ها به شبه قاره سفر کرد و در آنجا برهان الملك رعایت وی کرد و چندی بظاهر روزگاری خوش، و در باطن ناخوش، می گذرانید، تا نادرشاه به شبه قاره رسید، در همان اوان، به مرض ذات الجنب در گذشت.

محمد رحیم گرایلی شعرمی گفت و درفن سپاهی گری بی بدیل بود و خط نستعلیق را خوش می نوشت.

(رجوع شود به: احوال و آثار خوشنویسان: ۷۲۰/۲)

میر محمد مقیم تبریزی

میر محمد مقیم فرزند میر شاهمیر است که اصلاً تبریزی و ساکن عباس آباد اصفهان بود. میر محمد مقیم با فرزند خود، سید علیخان جواهر رقم، به شبه قاره رفت و در دورهٔ سلطنت شاه جهان (۱۰۳۷_۱۰۶۹هـ) شهر تی داشت. در دهلی، در کالی مسجد بسرمی برد و شاگردان بسیار بگرد خود داشت. در کتاب «مرآة العالم» آمده است که غالب شاگردان وی در خوشنویسی سرآمد شدند.

محمد مقیم ظاهراً قبل از انتقال به شبه قاره، کتابدار شاه عباس ثانی صفوی (۱۰۵۲_۱۰۷۷هـ) بود و تا سال ۱۰٦٤هـ نیز بر سر این کار بوده است، چنانکه در پشت یك نسخه خطی که بخط

شفیعا در تهران است بخط نستعلیق کتابت خفی خوش نوشته شده است: «بدستور فقیر خانه زاد، نادر العصر مولانا محمد شفیع، هنگام مراجعت اردوی معلی، از خطّه ما زندران بهشت نشان، بصوب با صواب دارالسلطنهٔ قزوین، پرداخت، دربلدهٔ تهران بنظر کیمیا اثر نواب کامران کا مکار رسانید. جزو کتب خاصه شد، فی سنه ۱۰۶٤ هـ، حرره محمد مقیم کتابدار».

محمد مقیم از شاگردان میر عماد بود و کتابت خفی را خوش می نوشت. در موزهٔ باستانشناسی دهلی یك قطعه بقلم دود انگ خوش بارقم و تاریخ: «بتاریخ بهست دوم رجب نوشته شد، فقیر محمد مقیم» و در تهران نیز از خطوط او مکرّر دیده شده است.

(احوال و آثار خوشنویسان: ۸۳۹/۳ و اطلس خط ٥٤٠)

محمد نعیم اصفهانی

وی از خوشنویسان دربار اورنگ زیب (۱۱۱۹_۱۰٦۸هـ) بود.

در موزهٔ باستانشناسی دهلی یك صفحه از بیاض بختاور خان بقلم کتابت متوسط، با رقم: «کتبه محمد نعیم» موجود است.

(احوال و آثار خوشنویسان: ۸٥٦/۳).

حکیم بن شمس

حکیم بن شمس اباًعن جد از اطبای دربار سلطنت بود،گاه عباس بزرگ او را اخراج کرد. مدّت دوسال درکاشان روزگار بسر برد و از آنجا بمشهد مقدس رفت و از آنجا به شبه قارّه شتافت. وی بسال ۱۰۲۰ هـ در گذشته است

حکیم بن شمس که خود نیز طبیب بود،نستعلیق را خوش می نوشت.

(احوال و آثار خوشنویسان: ۱۷۰/۱ و تذکرهٔ خطاطین: ٤۲)

میرزا عبد المجید درویش تبریزی

نشو و نمای وی در اصفهان بود وچون در شوشتر و تبریز توقف زیادی داشت او را تبریزی و شوشتری نیز گویند و اصلش از طالقان بود.

او در عهد محمد شاه پادشاه، به شبه قارّه رفت و ملازمت نواب ابوالمنصور خان صفدر جنگ اختیار نموده و بعد رحلت نواب بوطن خود برگشت. در خط شفیعا دستی داشت و در شهر اصفهان بسال ۱۰۸۵ﻫ ق در گذشت. کسی در وصف خوشنویسی او گفته:

ای گشته مَثَل بخوشنویسی زنخست
مفتاح خزائن همه خامه تست
تاکرده خدا لوح و قلم را ایجاد
ننوشته کسی شکسته را چون تو درست

(تذکرهٔ روز روشن: ۷۱۶)

قاسم ارسلان مشهدی

در ماوراء النهر نشوو نما یافته است، سالها در خدمت جلال الدین محمد اکبر شاه (۹۲۳-۱۰۱۴ ﻫ ق) گذرانید. خط نسخ و تعلیق را خوب می نوشت.

(تذکرهٔ الشعراء جهانگیر صفحه ۷، ۸)

وقوعی

میر شریف و قوعی نیشابوری، در ایام سلطنت جلال الدین محمد اکبر شاه غازی (۹۶۳-۱۰۱۴ ﻫ) در شبه قاره بود.

جهانگیر بن جلال الدین اکبر گوید: به وفور فضائل آراسته است. علم تاریخ را نیکومی داند و در خط وانشاء و دیگر فضائل معلم ما بود

(تذکرة الشعراء جهانگیر صفحه ۲۱، ۵۴-۵۵)

در وادی خط و انشاء و متفرقه نویسی دستی عجیب داشت و از سادات اسحاق آباد نیشابور است که در سال ۱۰۰۲ ه ق در لاهور از این عالم رحلت کرد.



فهرست منابع

۱- تذکرهٔ نتایج الافکار: تالیف محمد قدرت الله گوپالوی (هندوستان). بمبئی، اردشیر نیشاهی. ۱۳۳۶ شمسی

۲- تذکرهٔ روز روشن. تالیف مولوی محمد مظفر حسین صبا. تصحیح محمد حسین رکن زادهٔ آدمیت. کتابخانهٔ رازی ۱۳۴۳ شمسی.

۳- تذکرة الشعراء. تالیف جهانگیر بن جلال الدین اکبر، باهتمام و تصحیح و مقدمه پروفسور عبدالغنی میرزالف، کراچی، ۱۹۷۶ میلادی.

٤- تذکرهٔ نصر آبادی. تالیف میرزا محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی. تهران، ۱۳۱۷ شمسی، چاپخانه ارمغان.

۵- تذکرهٔ خطاطین، اثر لسان الملك هدایت الله باهتمام دکتر محمد باقر. لاهور، ۱۹٦۵ میلادی.

٦- گلستان هنر. تالیف قاضی میر احمد منشی قمی، بتصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری. تهران، ۱۳۵۲ شمسی.

۷- اطلس خط، تحقیق در خطوط اسلامی، تالیف و تصنیف حبیب الله فضائلی. اصفهان، ۱۳۹۱ ه.ق.

۸- احوال و آثار خوشنویسان. تالیف مهدی بیانی. تهران، علمی/۱۳٤۲ شمسی.



دکتر سید وحید اشرف
مدراس

رباعیات

یك غنچه ندیدم که دلش سوی تونیست
یك گل نشنودم که درآن بوی تونیست
در آیینه خلق که موجود زتست
مشهود نه رویی است که آن روی تو نیست

در بی عملی نیست کسی همسر من
پر هست ز اعمال سیه دفتر من
یارب دل من بین و مپرس ازاعمال
جز یك دلِ شیدا نبود در برِ من

زاهد می و انگبین و کوثر طلبید
عابد زهوا بهشت اخضر طلبید
هرکس ز غرض دولت دارین بخواست
اشرف ز خدا حب پیمبر طلبید

آنانکه ز دهر شادمانی طلبند
از مارسیاه زندگانی طلبند
در آرزوی آب بــه آتــش بـروند
از کهنه عجوزه ای جوانی طلبند

دکتر کلیم سهسرامی
استاد دانشگاه راجشاهی، بنگلادیش

قند پارسی و بنگال

حافظ شیرین سخن سروده است:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله میرود
حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاثِ دین
خامش مشو که کار تو از ناله میرود

در پاسخ این شعر یکی از شاعران فارسی گوی بنگال عبیدالله عبیدی سهروردی گفته:

اگر بجانب بنگاله قند پارس گذشت
ز وی به پارس همان قند آمد از بنگال

شعر مذکور در بین مور خان و ناقدان ادب اشتباه پیدا کرده است که حافظ چه ارتباطی داشت که در یك بیت خود کلمات هند و بنگاله را آورده است و در بیت دیگری اسم سلطانِ بنگال غیاث الدین در مقطعِ غزل آمده است. در اینجا بی مناسبت نیست اگر توضیح دهم که سلطان غیاث الدین اعظم شاه ابن سکندر شاه خود ذوق شعری داشت و حافظ شیرازی را به بنگال دعوت کرد ولی بنابر ضعف پیری و مسافت طولانیِ بنگال و تعلق خاطر با نسیمِ باد مصلیٰ و آبِ رکنا باد حافظ نتوانست دعوتِ سلطانِ نامبرده را قبول کند بهمین علت گفته است:

نمیدهند اجازت مرا به سیر وسفر
نسیمِ بادِ مصلیّٰ و آبِ رکنا باد

بعضی از نویسندگان در سراغ این نکته از کتب تاریخ و ادب مثل مولانا شبلی نعمانی در «شعرالعجم(۱)»، ادوارد براون در تاریخ(۱) ادبیات ایران(۲)»، پروفیسر محمد عبدالغنی در «تاریخ زبان و ادبیات فارسی دربار مغول» (۳) سروان چارلس استیوارت در تألیف خود «تاریخ بنگاله»(٤) و دکتر ظهورالدین احمد در «ادبیات فارسی در پاکستان» (۵) وغیره همین مطالب را بکرات آورده اند، ولی دکتر قاسم غنی دانشمند و محققِ معروف ایرانی بیانات همه اینها را بیك قلم رد کرده است. وی عقیده دارد که «خواجه حافظ غزل مزبور را بمناسبت نام سلطان غیاث الدین محمد بن سلطان عمادالدین احمد سروده است و کلمهٔ سلطان جزوِ اسم او (سلطان غیاث الدین محمد) است که در زمان آل مظفر شایع بوده و بسیاری از شاهزادگانِ این خانواده کلمهٔ سلطان جزو اسم آنها بوده است.

شبلی نعمانی و از قول او مرحوم ادوارد براون نوشته اند که مقصود ازاین سلطان غیاث الدین مذکور در غزل خواجه حافظ یکی از ملوك هند است ولی شبلی نعمانی اسم هیچ مأخذی را ذکر نکرده است و تصور میرود که اشتباه او ناشی از این بیت باشد که:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند
ز این قند پارسی که به بنگاله میرود

مرحوم ادوارد براون هم با کمال احتیاط و با مسؤلیتِ خود شبلی این قِصّه را نقل میکند زیرا در هیچ جای دیگر صحبتی از این موضوع نیست؛ ، (٦)

آقای پیر حسام الدین راشدی در تایید بیانات بالا اضافه میکند که:

(۱) حاکم بنگاله سلطان غیاث الدین بسال ۷۹۲ هجری قمری

(۱۳۸۹ م) بسلطنت رسیده در صورتیکه حافظ شیرازی بسالِ ۷۹۱ هجری قمری (۱۳۸۸ م) فوت کرده است.

بنابر این امکان نمیرود که حافظ غزل خود را به بنگال فرستاده باشد. (۷)

(۲) لفظ بنگال که در غزل حافظ ذکر شده روابط بازرگانی بین هند و پارس را نشان میدهد و قند پارس از همین اشیای بازرگانی بشمار میرود. (۸)

(۳) ذکر سلطان غیاث الدیر بجز نسخهٔ خطی لینن گراد (شوروی) در نسخه های دیگر تذکرهٔ «روضة السلاطین» نیامده است. (۹)

در پاسخ دکتر قاسم غنی میتوان گفت که جای دیگر در ریاض السلاطین صحبتی از این موضوع آمده است و امکان میرود که همین کتاب ماخذ شبلی نعمانی باشد. ریاض السلاطین از تاریخ مستند بنگال است که بسال ۱۲۰۲ هجری قمری (۱۷۸۸ م) توسط آقای غلام حسین سلیم تألیف شده و پس از تحشیه و تصحیح توسط آقای عبدالحق عابد بسال ۱۹۰۸ ه ق (۱۸۹۰ م) در کلکته چاپ گردید. علاوه براین در تاریخ بنگاله اثر سلیم الله (بفارسی) و در تاریخ بنگال بزبان انگلیسی تألیف چارلس استیوارت و در تألیف خواجه عباد الله اختر بنام مشاهیر اسلام(۱۰) بزبان اردو (ص ۲۹۲-۹۶) که از مطبوعات ادارهٔ ثقافت اسلامیه لاهور میباشد، بحثی دربارهٔ این موضوع آمده است ولی محقق نامبرده در ضمن استدلال خود ماخذی نیاورده که غزل مورد بحث را نسبت بسلطان غیاث الدین محمد که از آل مظفر می باشد با ثبات برساند و بجز کلمهٔ سلطان در غزل مورد ذکر کلمهٔ دیگری نیست که اورا تایید کند. نیزوی دربارهٔ لفظ سلطان که بالاعم یا مخصوصاً برای شاهزادگان آل مظفر استعمال می شده سند معتبری را ذکر نکرده است. علاوه براین وی در پیرامون بیت اول (که دربالا نقل شد) بحثی نکرده که لفظ بنگاله و هند دراین بیت با سلطان

فارسی چه مناسبتی دارد؟

حافظ در دیوان خود از آل مظفر اسم شاه شجاع، عمادالدین احمد، نصرت الدین شاه یحیی و شاه منصور را آورده است. آنان بترتیب در فارس، کرمان، یزد و اصفهان بسلطنت رسیدند، ولی طبق نوشتهٔ شبلی نعمانی(۱۱)، براون(۱۲، سی،ای،بوس و(۱۳)، لین پول(۱٤)، دکتر شیرین بیانی(۱۵) و لغت نامه(۱٦) در آل مظفر سلطانی بنام سلطان غیاث الدین محمد نبود که او را مربی حافظ بتوان گفت.

در دیوان حافظ اسم سلطان غیاث الدین فقط یکبار آمده است بدین سبب گمان میرود که این اسم ارتباطی با سلطان بنگال دارد. اگر باشاهزادهٔ کرمان سلطان غیاث الدین محمد که بنا بقول دکتر قاسم غنی مربّی حافظ بود، اسمش در اشعار حافظ بیش از یکبار متذکر می شد.

پیرامون اشتباهات پیر حسام الدین راشدی، دانشمند و محقق فقید پاکستانی استدلال نگارنده بقرار زیر است:

(۱) مؤلفان مجمل فصیحی(۱۷)، نفحات الانس(۱۸)، حبیب السّیر(۱۹)، شرح سودی بر حافظ(۲۰)، مجالس المومنین و کشف الظنون که مؤرخان معاصر با تذکره نگاران قریب العصر با حافظ هستند، وفات خواجه حافظ را بدون نقل و قبول دیگری در سال ۷۹۲ هـ ق (۱۳۸۹ م) ضبط کرده اند، دولت شاه سمر قندی تنها کسی است که وفات خواجه حافظ را در سنه ۷۹٤ هـ ق (۱۳۹۱ م) نوشته است.

علاوه بر این سید اشرف جهانگیر سمنانی که معاصر حافظ بود هنگام مسافرت خود باوی در شیراز ملاقات کرد. صوفی نا مبرده در تالیف خود بنام «لطائف اشرفی» در ضمن شاعران آن دوره چنین می نویسد:

« کلام حافظ مثل لسان الغیب بشمار میرفت واو بسال ۷۹۲ه در گذشت» (۲۱).

یکی از شخصیتهای برجسته و علمای معتبر و همدرس خواجه حافظ بنام محمد گل اندام که در حین حیات حافظ دیوانش را مرتب کرده آن دیوان بکوشش دکتر سید ابوالقاسم انجوی شیرازی. در سال ۱۳٤ه ش در تهران چاپ گردیده است، این دیوان قطعه ای تاریخی دارد که محمد گل اندام بمناسبت وفات حافظ گفته است و آن قطعه سال ۷۹۲ه ق رامی رساند. اینك قطعهٔ مذکور در زیر نقل میشود:

بسال با و صاد و ذال ابجد (=۷۹۲)
ز روزِ هجرت میمون احمد
بسوی جنت اعلیٰ، روان شد
فرید عصر، شمس الدین محمد(۲۲)

مرحوم علامه قزوینی در مقدمهٔ دیوان حافظ همین تاریخ ۷۹۲ را تائید و سالهای ۷۹٤ و ۷۹۱ راکه مورخین بعدی نوشته اند رد فرموده است. بنا بر نوشته جادونات سرکار، مورخ معروف هندی سکه ها با ثبات میرساند که غیاث الدین اعظم شاه علیه پدر خود بسال ۷۹۰ه ق/۱۳۸۸م قیام کردو خودرا از حیث حاکم مستقل در سنار گاوزن اعلام نمود و پس از وفات پدرش، غیاث الدین اعظم شاه در سال ۷۹۱ه ق/ ۱۳۸۹ م تمام بنگال را تحت سلطنت خود درآورد و بجایش سلطان بنگال شد.(۲۳)نظربه سند تاریخی که در بالامتذکر شد امکان میرود که همین سلطان بنگال غیاث الدین اعظم شاه حافظ شیرازی را به بنگال دعوت کرده است.

آقای هاشم رضی در مقدمهٔ دیوان حافظ مینویسد که " تاریخ ۷۹۱ ه ق (۱۳۸۸م) فقط در مولفات متاخران از قبیل تقی کاشی و صاحب آتشکدهٔ آذر و صاحب ریاض العارفین و مجمع الفصحا و امثالهم دیده میشود که ماخذ همه آنها بدون شك فقط و منحصراً همان قطعهٔ

مجهول القایل بوده و سپس همه به تقلید و تبعیت همان قول را یکی بعداز دیگری نقل کرده اند و ابداً مأخذ تاریخی ندارند اینك قطعه:

چراغ اهل معنی، خواجه حافظ
که شمعی بود از نور تجلیٓ
چو در خاك مصلاّ یافت منزل
بجو تاریخش از «خاك مصلیٓ (۲٤)

(۲) حافظ نه از خانوادهٔ بازرگان بود و نه پیشهٔ بازرگانی داشت. از استعمال لفظ بنگال در شعر حافظ تلمیح بازرگانی گرفتن کار درستی نیست. اگر مفهوم شعر را در نظر بگیریم عقل سلیم راهنمائی میکند که قند پارسی عبارت است از شعر شیرین حافظ که وی به بنگال فرستاده بود. دیگری اینکه قند پارسی را قند پارس (قند یاشکر) تصور کردن مصداق مثل ذیل است:

"کیں ره که تو میروی بترکستان است"

(۳) اگر ذکر سلطان غیاث الدین بجز نسخهٔ لینن گراد در دیگر نسخه های تذکرهٔ روضة السلاطین نیامده است، نسخهٔ لینن گراد را بهیچ نوع نمیتوان بی ارزش شمرد.

اینك تفسیر بیت دیگری که دراین غزل آمده است و بطور شهادت داخلی در زیر میآوریم:

طی مکان به بین و زمان در سلوك شعر
کین طفل یکشبه، ره یك ساله میرود

این بیت توجه خواننده را جلب میکند و درآن مخصوصاً به ترکیب های طفل یکشبه و ره یکساله باید توجه کرد. غزل حافظ که در شبی سروده شده چون طفل یکشبه است و این طفل یکشبه، راه یکساله را که ممکن است بنگال مورد نظر باشد طی میکند. اگر قول مرحوم دکتر قاسم غنی را قبول کنیم و غزل مورد بحث را به سلطان غیاث الدین محمد که از آل مظفر و حاکم کرمان بوده نسبت دهیم

درآن صورت آیا پیمودن فاصله بین شیراز و کرمان مدت یك سال بطول می انجامد؟



حواشی

۱- شعر العجم(مجلد دوم) تاج بك دپو، اردو بازار، لاهور ۱٦٦

۲- تاریخ ادبیات ایران (مجلد سوم) کیمبرج یونیورستی پریس ص س ۲۸٦ - ۲۸۷

۳- تاریخ زبان و ادبیات فارسی در دربار مغول (حصۀ اول) اندین پریس لمیتد، اله آباد، ۱۹۲۹ م، ص۱٤۱-۱٤۲

٤- تاریخ بنگال (کلکته ۱۸۱۳ م) صص ۹۲-۹۳

۵- ادبیات فارسی در پاکستان (مجلد اول)، یونیورستی بك ایجنسی، لاهور، ۱۹٦٤ م، ص ٦۱۰

٦- بحث درآثار و افکار حافظ (مجلد اول)، چاپ بانك ملی، تهران، ایران، ۱۳٦۱ھ، صص۴۲۰-۴۲۱.

۷- روضة السلاطین از سلطان محمود فخری، ۱۹٦۱م، ضمیمه ص۲۷۳، (بحوالۀ اقبال ریویو، ژانویه ۱۹٦۹ م)، ص۹۸-۱۱۰

۸- پارس (مجلۀ سه ماهی) اکتبر ۱۹٦۷ م، ص۲۷

۹- رجوع کنید بشماره-۷ بالا ـ

۱۰- مشاهیر اسلام، طبع لاهور، ص ص ۲۹۲-۲۹٦.

۱۱- رك شعر العجم، شمارۀ ۱، مذکور ص ۱٦۲-۱۷۱.

۱۲- رك شمارۀ ۲ مذکور ص ۱٦۱-۱۷۰.

۱۳- دی اسلامك دائنی نستیز، (یونیورستی پریس، ادنبرا)

۱۹۶۷، ص ۱۶۱.

۱۴- دی محمدن دائی نستیز (فریدرک أنگر پبلشنگ کمپانی، نیویارك، ۱۹۶۵ م) ص۲۴۹-۲۵۰.

۱۵- تاریخ آل جلایر (طبع دانشگاه تهران، ایران، ۱۳۴۵ه.ش) ص ۳۸۷.

۱۶- اسلام، طبع لیدن، ص ۷۹۸-۸۰۰.

۱۷- مرتبه محمود فرخ، مشهد ۱۳۳۹ش، ص ۳۱۶.

۱۸- مرتبه مهدی توحیدی پور، تهران، ایران، ۱۳۳۰ش، ص۶۱۴.

۱۹- حبیب السیر جلد سوم، طبع تهران، ۱۳۳۳ ش، ص ۳۱۶.

۲۰- ترجمهٔ فارسی عصمت ستار زاده، چاپ ارزنگ، تهران، ۱۳۴۷ش، ص پ، س.

۲۱- مقالهٔ دکتر نذیر احمد بعنوان دو ماخذ قدیم حافظ شیرازی، مجلهٔ فکر و نظر علی گر، ژانویه، ۱۹۸۰ م، ص ۶۴-۸۵.

۲۲- مقدمهٔ دکتر اکرم شاه بر دیوان حافظ ص ۳-۱۲.

۲۳- تاریخ بنگال (مجلد دوم) طبع دانشگاه داکا، ۱۹۷۲م ص۱۱۲.

۲۳- مقدمهٔ دیوان حافظ، باهتمام آقای باشم رضی ـ ص ۲۱.



دکتر محمد ریاض
اسلام آباد

منابع اوّلیه تحقیقی دربارهٔ حضرت میر سید علی همدانی

احوال و آثار خدمات و گفتار های بسیاری از بزرگان دین و تصوّف در نوشته های معاصران و متاخران مشهود است ولی عدّهٔ کسانی که دربارهٔ جنبه های مختلف زندگانی آنان کتب ورسائل مستقل نوشته باشند، کم است. حضرت امیر کبیر سید علی همدانی معروف به شاه همدان(۱۲ رجب ۷۱٤ الی ٦ ذی الحجه ۷۸٦ ھ) جزو همین عدّهٔ قلیل قرار می گیرد. در مناقب و محامد و مقامات وی ما دوکتاب در دست داریم که تاکنون هیچ کدام از آنها بحیلهٔ چاپ آراسته نشده است. مولّف کتاب اقدم مرید پُرشورِ شاهِ همدان شیخ نورالدین جعفر بدخشی (متوفی ۱٦ رمضان ۷۹۷ھ) است که «خلاصة المناقب» را تألیف نمود. سپس حیدر بدخشی در قرن بعدی رسالهٔ «منقبة الجواهر» را نگاشته است. این تألیف باسم «مستورات» در معنیٔ اسرار بیشتر اشتهار دارد. نویسنده آن یکی از مریدان سید عبدالله برزش آبادی مشهدی(م۸۷۲ھ) بوده و بدو واسطه میرسیّد محمد نور بخش(م۸٦۹ھ) و شیخ اسحاق ختلانی (م۸۲٦ھ) خلیفه و داماد شاه همدان، به صاحب مناقب می پیوندد. در رسالهٔ مستورات، از خلاصة المناقب استفادهٔ سرشاری شده و مولّف احیاناً بآن ارجاع هم کرده است. راجع به زندگانیٔ حیدر بدخشی، ما اطلاّعاتِ وافی نداریم. صاحب «خلاصة المناقب» البته در لابلای مطالب کتابِ خود احوال شخصی راهم نقل می نماید، بویژه از سال ۷۷۳ھ به بعد که او در سلکِ مریدانِ شاه همدان درآمده و از بروز جمعه اواخر ماه صفر

۷۸۷ه به تألیف این کتاب پرداخته است. اینجانب عکسهای نسخ خطّی و نیز متنهای تصحیح و مقائسه(۱) شده هر دوکتاب را در دست دارم.

خلاصة المناقب

شاه همدان را بالقاب علی ثانی و حواریِ کشمیر نیز یادی کنند. أو اصلاً از همدان بوده ولی تا سال ۷۷۳ه اوبه ناحیهٔ ختلان تا جیکستان نقل مکانی نموده بود. نویسندهٔ «خلاصة المناقب» به بدخشان انتساب داشته، ولی اوهم تا سال مزبور در حوائی ختلان سکننی گزیده بود. درهمان ناحیه او باشاه همدان دیدار هایی داشته و بعد از طی مراحلِ شاقه بگروه مریدان او وابسته شد. ازان به بعد تاحینِ در گذشت شاه همدان از جمله چهار ده ساله زندگانیِ مولّف بیشتر در خدمتِ مرشدش بسر آمده است. او احیاناً در مسافر تهامرشدش را مشایعت و همراهی نموده و یا در خانقاه ختلان بنا نمودهٔ شاه همدان بوعظ وارث وی پرداخته است. شاه همدان از سال ۷۷٤ه به کشمیر مهاجرت نموده، ولی مرکز دوم فعالیتهای وی کماکان ختلان بوده است. در اواخر سال۷۸٦ه شاه همدان برای سیزدهمین بار حج نمود. او از راه پاخلی (مانسهره) روانه شد، ولی حاکم پاخلی ملك خضر شاه باصرار او را مهمان ساخت و از وی پند و اندرر خواست. در همین اوان شاه همدان بیمار شد و روز ٦ ذی الحجه در گذشت. شیخ توام الدین بدخشی که از ٤٠ سال در رکاب شاه همدان بسر برده، درآن زمان هم جز و همراهان وی بوده است. صاحبِ «خلاصة المناقب» او را برادر علقی می نماید. او بوسیله قاصد تیزگام نامه ای به جعفر بدخشی رسانده، از در گذشتِ شاه همدان او را مطلّع ساخت. این مرید پرشور براه افتاد و بهمراهیانِ تابوت شاه همدان پیوست و آنان روز ۱٦ ذی الحجه به ختلان رسیدند. شاه همدان در نزدیکی خانقاه و مسجد خود در قطعهٔ زمین مخصوص و موقوف دفن گردید. جعفر بدخشی مقیم همین خانقاه شد و از جمعه اواخر صفر ۷۸۷ه به تألیف

«خلاصة المناقب» پرداخت. تاریخِ اتمام این کتاب معلوم نیست. البته این امر اعتبار این کتاب را می افزاید که افتتاح تألیف آن در ظرف دوماه و چند روز بعد از ارتحال شاه همدان صورت گرفته و درآن اوان احوال و سوانح صاحب مناقب قاعدةً معلوم همگنان بوده است. بهمین علت در این کتاب احوال و آثار و اشعار و مقاماتِ شاه همدان بطور وافی مشهود است. همانطور که کتب دیگر مناقبَ گفتار های صوفیه و مطالب تصوف و بحثهای شتّی الهیاتي دارند، «خلاصة المناقب» هم دراین مورد حائز اهمیت بسزائی است. مولّف دربیان نمودن و قائع زندگانیِ شاه همدان البته سخت مائل باختصار شده و فراهم آوردن تفاصیل راگویا لازم نداشته است ولی متاخّران همچون ما ها نیاز مند آنها می باشند. از جمله وقائع، یکی علّت مهاجرت شاه همدان در سال ۷۷٤ه به کشمیر است. سائر نویسندگان آن را منوط به سخنان بی باکانه شاه همدان علیه امیر تیمور و حکّام تیموری می دانند و ابن الکربلائی در روضۀ هشتم کتاب «روضات الجنان و جنّات الجنان» تفصیل مناظرۀ شاه همدان را هم ارائه داده(۲)، بازهم عدّه ای بی احترامی علما و صوفیه را از تیمور و تیموریان بعید می دانند. در «خلاصة المناقب» علّت مهاجرت دستور خدائی تلقی شده تا شاه همدان مردم کشمیر و رهائی آنجا را راهبری کند. البته او به سبب ظاهری مناقشه هم اشارتي نموده ولی از فراهم آوردن تفاصیل دست می کشد:

«و این فقیر چون در قربه علیشاه (۳) رحمه الله بشرف ملاقات جناب سیادت مشرّف آمدم در موقت رجوع از حج، فرمود که ده ماه است که هرجا که ساکن شدم حضرت حکیم مطلق فرمود(٤) که برو مردم را ارشاد کن وامشب که درین قریه رسیدم، فتنه در واقعه دیدم و براهلِ این دیار اعتمادی نمي توان کردن،. چون فتنه واقع شد فرمود که، ده ماه است که هیچ جای قرار ندادند و چون در اندك زمانی متوجۀ ارشاد آمدم، فتنۀ برانگیختند که موجب قول ان هی الاّ فتنتك(۵)، باشد .... حضرت سیادت فرمود که بسی ابتلا بمارسید در سفر وحضر که بعضی از ابتلا ها بسبب فقهارسید و علما و بعضی

بسبب ملوك و اُمراء ، و بعضی که بود بشر ور نفس ما. و آن بلاها از حضرت حق تعالیٰ باشد برما محض عطا اگرچه بصورت آن نمود بلاچنانکه فرمود حضرت مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم «اشدّ البلاء علی الانبیاء ثم علی الاولیاء ثم علی الامثل فالا مثل»...

واما ابتلای شدید و بلای مدید که در دیار ماورء النهر بآنجناب رسید تا بحدّی بود که باد سبب جلای وطن وزید ویراق براق سیادت را در آن سفر به کشمیر کشید واهل بیت شریف که بودند واحباب آن جناب و احبّا و اخلاّ منتظران لقای مبارکش گشتند تا روز حساب ، بر هیچ احدی پوشیده نباشد چنانکه آفتاب الاّ ماشاءالله العزیز القدیر والحکیم النّصیر. شعر

خوشا سری که بود ذوق سرّ ها دیده
بچشم دل رخ اسرار آن سرا دیده
ز روزنِ دل خود گوش کرده رازِ ازل
وزان دریچه یقین سرّ ماجرا دیده
برآستان وفا هرولی ز دشمن و دوست
هزار محنت و ناکامی و جفا دیده
بهر جفا که کشیده بروزگارِ دراز
برای دوست درآن شیوهٔ وفا دیده
بهر وفا که نموده بزیر تیغ جفا
زروی دوست دو صد خلعت صفا دیده
میان آتش شبهای هجر هر دم صبح
هزار روح صفا از دم صبا دیده
میان ظلمت امکان و کثرتِ صوری
نسیم صبحِ وصال از ره فنادیده
چو از رسوم مجازی فنا شده بکلّی
درونِ زهر فنا شربت بقا دیده
زجام شوق شده مست وشیشه بشکسته
میان عربده محبوبِ خوش لقا دیده

زننگ خود شده یك سوی در حریم ذات
جمال آسان مه بی چون و بی چرادیده
علائی از چه شدی مست چون نخوردی می
زدیده مست شود هرکس و تونادیده(٦)»

نسخه خطّی کتابخانهٔ با دلیان آکسفرد ورق ۹٤، ۹۵الف و ۹۷ الف بالترتیب)

ازین مثال پیداست که اختصار و ابهام بیانِ معاصران برمشکلات متاخران می افزاید البته مولّف «خلاصة المناقب» طبق مشرب و ذوق خود تفاصیل دیگر زندگانیِ شاه همدان و عصر خویش را باندازهٔ کافی و وافی گنجانده و در زیر بعضی از عناوین و مطالب تبعی، اهمیت این کتاب رابخوبی مبرهن می سازد. البته از احوال و مقامات صاحب «خلاصة المناقب» اطلاعات ناتمام ما منوط به همین کتاب است. چنین بنظر می رسد که او در اواخر عمر خود بمولاش ناحیهٔ رستاقِ بدخشان برگشته و همانجا در گذشته است. شاعر عارف و دانشمند نامئی کشمیر شیخ محمد یعقوب صرفی(۹۲۷-۱۰۰۳ه) حین جهانگردی خود مرقدش را زیارت نموده بود. دریکی از مثنوی های خمسهٔ صرفی(۷) موسوم به «مغازی النبی(ص)» چنین می خوانیم:

چو کردم بسوی بدخشان گذار
شدا از طالقان دل مرا کامگار
به رستاق آن بحر ذوق شهود
که او را علم نعمة الله بود
هم از روضهٔ نوردین جعفرم
رسیدم بفیضی که شد رهبرم

اینك پاره ای از عناوین و شبه عناوین «خلاصة المناقب» را استنباط نموده، در زیر ارائه میدهیم:

دیباچه: افتتاح کتاب (ورق ۱،ب از روی نسخه خطّی کتابخانهٔ بادلیان آکسفرد)، دربیان بعضی از فضائل آن عروهٔ و ثقیٰ، ذکر نسبه

و شرف حسبه، تعلیم و تربیت حضرت سیادت از خالش سید علاءالدوله سمنانی، اهمیت حُبِّ اهل بیت و مناقب شعری عطار و سعدی و خواجوی کرمانی(ورق ۲الف الی۸) ذکر نسبته و فقره و خبر میراث فقره، تعلیم و تربیت بوسیله تقی الدین علی دوستی سمنانی و شیخ محمود مزدقانی رازی(ورق ۱۰ تا ۱۱)، احوال علی دوستی و محمود رازی(ورق ۱۱)، اختلاف شیخ علاءالدوله و شیخ عبدالرزاق کاشانی در مسائل وجود (ورق ۱۵ الف ،ب)، ولایت و اقسام آن (ورق ۱۸، ۱۹)، علم تصوّف(ورق ۲۳)، آدابِ سلوک و طریق ذکر گفتن(ورق ۲۹ ،۳۰)، خواطر انسانی و خطوات شیطانی(ورق ۴۲ تا ۴۷)، قلب و روح انسانی(ورق ۴۹، ۵۰)، احوال و مقامات(۵۵ تا ۵۸)، احوال زندگانی جناب سیادت(۲۴ الف، ۶۱ تا ۶۴)، ملاقات مولّف با سیّد علی همدانی درختلان(۶۱، ۶۲)، سفر به قبچاق(۶۳ الف)، به بدخشان، قوز قرغان و اندراب(ورق ۶۷، ۶۸)، خوارق و اسفار سید بامرِ کبارش(۷۶، ۸۶)، جنّات و غولها(ورق ۷۶ تاس ۸۸)، حجهای سیّد و سفر های بغداد و شام و بلاد عرب(۹۲ تا ۹۴)، ابتلا ها وجلاء وطن (۹۵، ۹۷)، خروج از سرینگر و وفات جناب سیادت در حینِ مسافرت(۹۷، ۹۸)، ذکر فرزندش میر سیّد محمد همدانی(۱۰۲)، خواص مردم و مراتب محبت(ورق ۱۰۳ الف، ۱۰۷ ب). از شاه همدان ۴۱ غزل در دست داریم. صاحب «خلاصة المناقب» از آنها چهار غزل را در کتاب خود در لابلای مطالب متفاوت گنجانده است. از کتب و رسائل شاه همدان مولّف «خلاصة المناقب» بآثار زیر وی ارجاع نموده است:

حلّ الفصوص در مطالب ملّخص فصوص الحکم (ورق ۱۶ الف)، اورادِ فتیحه(۶۶ الف)، رسالهٔ واردات(۸۵ الف، نیز ۹۸ الف)، ذخیرةَ الملوك(۷۱ الف)، مرأةالتائبین(ورق ۱۰۳ الف)، راجع به ۴۱ غزل و چند قطعه و رباعی شاه همدان معروف به «چهل اسرار» نویسندگان متاخر نوشته اند که آنها همگی بوسیله کرامت سراینده در شبی واحد سروده شد(۸). نورالدین جعفر بدخشی دربیان موضوع

"بروز" واقعهٔ شبیه مولوی (رومی) را نقل می نماید، ولی به واقعه شاه همدان اشاره ای نمی نماید:

"واین فقیر در بعضی اوقات چون نظر می کرد در آئینه صورت روی حضرت سیادت می دید و بعد از ادامت نظر روی خود می دید. شعر

من باتو چنانم ای نگارختنی
کاندر غلطم که من توام یا تومنی

ای دوست بدانکه حقیقت "بروز" برذات کل مشهود است درمیان صوفیهٔ قدس الله اسرار هم درحال حیات و ممات.... و نقلست که بعضی از مشائخ فرموده اند که کرّات از آخرت بدنیا آمدیم و از دنیا بآخرت رفتیم و تحقیق مسئله بروز اینست که خود در مقام صورت جسد از رُوحانی میگذارند بوسیلهٔ غلبهٔ روحانیت و می روند بمقامی که تعلق خاطر باشد ایشان را باهل آن مقام با اهل مقام و ابایشان. ونقل است که حضرت مولانا جلال الدین رومی را قدس الله سرّه در یك شب به حفده مقام طلب کردند. مولانا اجابت نمود. پس خادم متحیر گشت که درین یك شب به هفده مقام رفتن چگونه میسر شود. چون حضرتِ مولانا به نور ولایت دریافت که خادم در تشویش است، بخانه درآمدَ و فرمود که درِ خانه از بیرون زنجیر کن که همه جای برَوَم و از خانه بیرون نیایم. چون بامدادشد از آن هفده جای هفده غزلِ نو نوشته آوردند و شکرانهٔ قبول دعوت نیز آوردند و هریك از اهلِ آن هفده مقام تحریری کرد که امشب تا نزدیك صبح در صحبت شریف مولانا بودیم و حال آنکه از خانه بیرون نیامده بود.

و در شریعت این معنی را سندی باشد و سند آنست که علمای دیندار و فقهای نامدار در کتب ذکر کرده اند که روا باشد که هزار نائم در یك وقت حضرت مصطفیٰ را صلی الله علیه وسلم در خواب بصور مختلفه بینند در آخرت نیز اگر جمیع اهل جنت را از روی صحبت مصطفیٰ بود در یك وقت، هر آئینه که آن همه را آن صحبت

میسّر شود و این غلبهٔ روحانیت از عالم قدرت باشد. والله علیٰ کُلّ شیئٍ قدیر(۹) » (ورق ۷۷ب ، ۷۸ الف)

مولانا جعفر بدخشی علاوه تصاحبِ مقام والای روحانی که ببرکت نفحاتِ نفس حضرت شاه همدانی کسب نموده، مردی عالم و فاضل هم بوده است. در «خلاصة المناقب» او غزل شاه همدان را بعمق و شیوائی بیان شرح نموده است. غزل زیر هفت بیت دارد و مطلع آن از غزلِ رومی است که حضرت علی ثانی شاه همدانی به تضمین آن پرداخته و شش بیت مناسب دیگر را برآن افزوده است. جعفر بدخشی در خانقاه ختلان بنا کردهٔ شاه همدان تدریس می کرد. او بویژهٔ رسالهٔ «مشارب الاذواقِ» شاه همدانی رامی آموخت که متضمن شرح قصیدهٔ میمیه شیخ ابن فارض مصری است(۱۰). ولدِ یگانه شاه همدان، میر سید محمد همدانی (۷۷٤-۸۵٤ھ) ملّقب به «میرکا» بوی تلمذ داشته و شرح این غزل بالتماس وی نگاشته شده است. اینجانب متن غزل را از ورق قبل (شماره ۷۸ الف) نقل نموده، سپس شرح بیت اوّل آن را عرضه می نمایم. البته جعفر بدخشی گویا متوجه نبود که این مطلع از رومی است:

«از کنار خویش می یابم دمادم بوی یار
زان همی گیرم بهردم خویشتن را درکنار»
چون کنارم را میانی نیست پیدا هر زمان
درمیان خونِ دل جانم، غمش گیرد کنار
چون میانش را کناری نیست زان در حیرتم
کان چنان نازك میانی هست دائم بی کنار
نی میانش را کناری، نی کناری رامیان
وزمیان آتشِ عشقش نمی یابم کنار
برکنا راست آنکه سودای میانش در سراست
از میان آن در خورد کز خود شود او بر کنار
نیست کس را از میانش جز کنار اندر دو کون
از میان این چنین دولت چسان جوئی کنار

از کنـاری گـر علی بـوی مـیـانش یـافـتـی
در خیـال آن میـان از خـویش گشـتی بـاکنـار

"..... بسم الله الرحمٰن الرحیم ـ الحمدالله رافع الحجاب و ملهم الصواب ـ والصلوٰة علیٰ صاحب المقام «او ادنی»(۱۱) محمد المصطفیٰ وآله و اصحابه الذین الزّموالصّفا و ماالتّوفیق اِلاّ مِنَ الله ذی القُدرة حبیبِ لبیب.

بعضی از اهل الله را حال شهود ذات باشد و بعضی را شهودِ صفات و بعضی را شهودِ افعال۔ امّا حالَ شعور ذات در دنیا بمقاویر لمحات و برقات بود امـاّ دوام حال شهود صفات مختلف فیه باشد. امّا و در هالِ شهود افعال متفق است ولی بعد از تمکین در محّل استتار از وجود مبارك محمد(ص) رسول الله اختلاف است. بعضی برآنند که حال شهود صفات مر حضرتش را دائم بود و بعضی برآنکه دائم نبود بلکه در اکثر اوقات چنان بوده است و حدیث لی مع اللّٰهوقت لا یسحنی فیه مَلَك مقرّب ولانبّی مرسل، دلالت می کند بر تجلیّ ذات احیاناً و بر تجلیّ صفات در اکثر اوقات. تجلیّ ذات علی الدوام موعود است در آخرت، و عبارت از دوام آن شهود مقام محمود است و آنکه بعضی اولیاء الله فرموده اند که ما دائم مشاهد حق تعالیٰ می باشیم و بعضی گفته اند که اگر لحظه ای محبوب باشم، مرتد گردیم و بعضی گفته اند که اگر لحظه ای محروم باشیم، بمیریم، در حال شهود صفات و افعال تواند بود نه در شهود ذات، چنانکه این حدیث که «الایمان ثابت و الیقین خطرات» دلیل است برآن، زیرا که یقین عبارت از ذات است و ایمان مظهر تجلّی صفات و افعال از بهر آنکه احسان مقام شهود صفات است ولازم ایمان است که مقام شهود افعال باشد. لاجرم، نور ایقان ذاتی بود، نور احسان صفاتی، و نور ایمان افعالی، و اگر قوت شنوودن باشد، بیقین بشنود و فهم کند که از برای تقریب فهم تمثیلی باشد مثل، ناظر باثر قبل الطلوع، بیقین فهم کند وجود آفتاب را وچون شعاعِ آفتاب بر قُلّه کوهی ثبابد و ناظر آن نور را بیند بعین الیقین بوجود آفتاب دانا شدد و چون قرص خورشید طلوع نماید

بحقیقت خورشید بینا گردد همچنین مکاشف توحید افعال را وحدت حق تعالی بکشف علم الیقین حاصل آید چنانکه مستدّل را باستدلال. ازینجاست که مشائخِ طریقت فرموده اند: الیقین اوّل القدم المرید الصادق و آخر قدم الفقیه الزّاهد. ومشاهد اتحادِ صفات را وحدت حق تعالیٰ عین الیقین شود و معائنِ وحدت ذات را وجود قدیم حق تعالی حق الیقین گردد. بعضی را سه روز شهود بود و بعضی را در شبانه روزی هفتاد هزار بار مشاهده شود و بعضی را گاه گاه شهود دست دهد، یا حبیب لبیب. اولیاء الله اول بمعنی عارف شوند از عین بصیرت چنانکه این حدیث مبیّن است که إذا اراداللّه بعبداً خیراً فتَح بصیرتهُ ـ آنگاه لفظی بازاء آن معنی وضع کنند بخلافِ اهل ظاهر که اوّل تصحیح لفظ کنند، آنگاه تصحیح معنی از لفظ. لیکن اهل الله گاه معنی در لفظ می آرند که آن موافق ظاهر شرع باشد و گاه لفظی که موافقِ باطن شرع باشد. عن علی کرّم الله وجهه من قوله و رُوِی ایضاً مرفوع إلی النبّی صلی الله علیه وسلم انّه قال: لکلّ ایة ظهر و بطن و لکُلِ حرف حدّ و مطلع،ـ وعن النبّی صلی الله علیه وسلم، انه قال: مامن ایة من القرآن الاّ وله ظهر و بطن و لبطنه بطن الی تسعة أبطن،ـ وقال صلی الله علیه وسلّم فی حدیث آخر: إلی سبعةِ و فی روایة إلی سبعین بطناً؛ و فی روایة ابی ذر عن النبّی صلی الله علیه وسلم: مامن حرف من القرآن الاّ وله ستّون الف فهم،ـ «وظهر» قرآن آن بود که از صغه مفهوم شود و «بطن» آنکه لازم مفهوم اوّل باشد «وحدّ» آنکه ادراک عقول بآن منتهی گردد و «مطلع» آنکه بکشف بصیرت لائح شود چنانکه جناب سیادت و خلاصهٔ نبوت(۱۲) فرموده است ع:از کنار خویش می یابم دمادم بوی یار

چون نظر بمعیت نمود که هو معکم اینما کُنتم(۱۳) و افضل إیمان مرء ان یعلم اِنّ الله معه حیث کان. فرمود که از کار خویش می یابم....

و چون دائم در شهود بود که «دمادم بوی یار» و بوی که متعلق است به «می یابم» اشارت بود بنفحات ربّانیه که در ایّام دهر بر

قلوب اهل الله فیضان می نماید و تبعیت ایشان بر هر ذرّه نیز فائض می شود. قال صلی الله علیه وسلم: انّ لَـربکَم فی ایّام دهرکم نفحات الافتـعـد ضـوالـها ،ـ و «بار» حضرت پروردگار بود. قال صلی الله علیه وسلم عند خُروجه إلی السفر: الّهم انتَ الصّاحب فی السّفر والخلیفة فی الهل ،ـ وقال صلی الله علیه وسلم عندالرحلّة: الرّفیق فیالاهل ،ـ وقال سیّدنا وسندنا قدس الله رُوحه و دام لنا فتوحه عندالرّحله: یا الله یا رفیق یا حبیب ،ـ و چون دوامِ شهود بعد از استحکامِ تـوجه بـاشد، گفت ع:

زان همی گیرم بهردم خویشتن را در کنار.

زیرا که قلب محبت که مقلّب القلوب است منقلب گردد در هر آنی بانقلاب شانِ منقلب کما قال الله تعالیٰ:

«کُل یومٍ هُوَفی شان(١٤)»،...(ورق ٨٢ الف، ب)

نمونه شرح بیتی در فوق نقل گردید. «خلاصة المناقب» کتابی است محتوی سیعد صفحه چاپی بحروف و قطع متوسط، و آنطور که قبلاً مذکور افتاد، هنوز در صورت مخطوطه ها در کتابخانه ها محفوظ و مصـون می باشد. آنطور که از اقتـبـاسها مبـرهـن اسـت، «خـلاصة المناقب» مطالب عمیق دارد. سبك آن علمي وزین است. عبارات فارسی با اشعار عربی و فارسی و آیات و احادیث و اقـوال بـزرگـان مشحـون است. نویسندگان قرن هشتم هجری عباراتِ عربی را نقل نموده آنها را بفارسی هم ترجمه کرده اند. مثلاً روش خود حضرت شاه همدان همین بوده است، خاصـه در کتاب «ذخیرة الملوك» ولی مولانا نورالدین جعفر بدخشی در«خلاصةِ المناقب» ایـن رونـد را نمی پیماید اوعلی الظاهر به عبـارت آرائی متوجه نیست البـتـه نگـارش وی بلیغ و رسا است و این می توانـد بر فصاحت وی دال باشد. گفتیم که شاه همدان اُو را برای آموزش در خـانـقـاه و مـدرسـۀ ختلان گمارده بود. برای نظری به سبك وزین وی عبارت تمدیحنی«خلاصة المناقب»را از نظر بگذرانید. نویسنده بعد از حمد خداوند وصلوٰت رسول الله وآل واصحاب او به عـربـی،

مناقب شاه همدان را می آورد و بحسب و نسب او احترم گزارده اقتباسی از غزل صاحب مناقب هم نقل می نماید، و سبك کلی «خلاصة المناقب» همینگونه است:

دربیان بعضی از فضائل آن، عروة(۱۵) و ثقیٰ، شاهباز با پرواز آشیان عمیٰ، شاهسوار حیطان غرّه حمی شمس سمای قدسی، نور قضای قدوسی، کیمیای وجود اناسی، مختار خیار حضرت الرّحمٰن، الشکور الفخور بجناب الآیان، قرة عین محمّد رسول و ثمره فواد المرتضیٰ والبتول المطّلع علیٰ احادیث والتّفاسیر الممعن فی الّسرائر بالبصیرة والبصیر المرشد الطالبین فی الطریق السبحانی الموصل للموجّهین الیٰ الجمال الرّحمانی العارف المعروف بالسّید علی الهمدانی خصه الله الاعیف باللّطف الصّمدانی و رزقنا الاستنارة الدّائمة من نوره الحقّانی ومن نفحات اسراره ـ

غزل:

ای گرفتارانِ عشقت فارغ ازمال و منال
والهان حضرتت را از خود و جنّت ملال
مفلسانِ کوی عشقت را غلامی کرده چرخ
سالکان راه وصلت را دو عالم پائمال
عارفانِ وصفِ تو مخبوط اشراف مَلَك
مدبرانِ درگهت سرگشتهٔ تیهٔ ضلال
هر که برخاك درت ره یافت عزی یافت او
کزبیانِ وصفِ او فرسوده شد سیر مقال
پیش مجروحانِ هجرت نیش ،نوشی پُر شفا
تشنگانِ وصل را هر آتشی چو صد زلال
کشتگانِ تیغ عشقت، زندگانِ جاودان
صید شاهینِ غمت شاهانِ مُلك بی زوال
در تمنای خیالت شد(۱۹) علائی جان فشان
تاچه خواهد دید آخر زین تمنای محال

ذکر نسبه و شرف حسبه قدس الله روحه و زادن فتوحه: وَهُوابن السّید شهاب الدین بن محمد بن علی بن یُوسف بن شرف بن محّب بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن محمد بن علی حین بن جعفر الحُبّه بن عبدالله زاهد بن حسین بن علی بن زین العابدین بن حسین الشهید الزکیٰ بن علی السوفی الرّضیٰ السّخی سلام الله علیم اجمعین ـ عربیة:

صفاوةُ النساب مطّهرةِ
مُنزلةً من حضرة الباریٰ
فیاَضة بمناصب اجمعها
فمن عند هم کُلّ المَناسب طاری

حضرت سیادت فرمودند قدس الله سرّه وزادلنا برّه که از جانب والده بهفده نسب بحضرت مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم می رسد ،ـ عربیه:

خیرة الله من اغلق ابی
ثم امی فانا ابن الخیرین
فضةَ قد صُفیت من ذَهَبِ
فَانا الفضةَ ابنُ الذهبین
من له جَدٌ کجَدی فی الوریٰ
او کامی فانا ابن القمرین

گُفتند: و مرا خالی بود که به لقب سید علاءالدین گفتندی و او از اولیاء الله بود و بحُسن تربیت او در صغرسنّ مرا قرآن محفوظ گشت ، و در اُمور والد التفات نمی کردم بدان سبب که او حاکم بود در همدان و ملتفت بسلاطین و اعوان ـ ومن کلامه(۱۷) نظم است:

سری کز سرّ معنی با خبر شد
درو گنجایش شادی و غم نیست
جهان از عکس رویش گشته روشن
اگر اکمه نبیند هیچ غم نیست

چون باز، ار چشم همت بستی از کل
مُقرِعزَ تو جز دستِ جم نیست
بجز همت نیابی راه مقصود
همای همّت آن جا متهَم نیست
علی چون همت عالی نداری
ترا گامی بکویش لا جرم نیست...
(ورق ۱، الف)

کتاب بربیان حزن و ملال بمناسبت رحلت حضرت علی ثانی اختتام می یابد و در آخر مناجاتی است که اقتباس گونه رسالهٔ «واردات» حضرت میر سیّد علی همدانی است. با عبارت رثائیه مولانا نورالدین جعفر بدخشی بقرار زیر کتابِ خویش را بپایان می رساند:

«فی الظهارالحزن علیٰ رحلة حضرت السیادة قدس الله سرّه و زادلنا برّه یا اسفی علیٰ یوسف(۱۸) و الفَ الفی یا اسفا، از ذاتهِ مستند الاشیاء اوصافه مقتبس الاضواء و لفظه مَروح الاروح و لحظه مفرحَ الاشباح و دابهٔ محبّب مرفّع و فعله مرتّب مرصّع و عزمه فی زجرهم الله و قصده فی وهبم الله فقوله و فعله مجموعه محمد و فضله ـ اکنون ختم کرده آید این کتاب که نام نهاده آمد به «خلاصة المناقب» بالفاظ عذب جواذب که صدوریافت از صدر ابسالِ مناقب قدس الله روحه وزادلنا برّه» (ورق ۱۱۱، ب)

در آخر «خلاصة المناقب» گفتیم مناجاتی است مقتبس از رسالهٔ «واردات» شاه همدان که بسبك «واردات» خواجه عبدالله انصاری(م ۴۸۱هـ) است. ما اقتباسی از آن را از روی نسخه خطّی شماره ۴۲۵۰ کتابخانهٔ ملیّ مَلك تهران نقل نموده بعنوان تیمّن مندرج می سازیم:

مقتبسی از رسالهٔ «واردات» شاه همدان:

«ربّ اشرح لی صدری ویسّرلی امری واحلل عقدةً مِن لسانی(۱۹). الهٰا، مَلکا، پادشاها، قبله روی دل مارا بتشریف ربَّ اشرح لی صدری» درَ اشعهٔ آفتاب کبریا منوّر دار و بلبل زبان حال

مارا باستمدار عنایت حضرت صمدیت ناطق وقت گردان و نسیم صبح دولت وصال از مشرق عنایت طلوع کن و بجناح تنزیه در فضای بیداری عالم تقدیس طیران بخش و جراحت هر دل ریش بمرهم شفای رحمت ده تو ای دوای دستگیر بیچارگان ،وای مرحمت پایمزد آوارگان ، ای غواطف غیرتت بصایر دوستان را از ملاحظهٔ اسرار جمال دوخته و ای عواطف رافتت هزاران شمع صفا در گوشهٔ دل هر شکسته بر افروخته ، وای آثار نفحات لطفت سرمایهٔ هر فتوحی ، وای حبوب نسمات فضلت حیات بخشِ خستگان بادیهٔ اشتیاق هرصبوحی ، ای سوابق الطاف عنایت دستگیر هربی جذبی وای لطائف عفو بی غایتت عذر پذیرحربی عزبی.

کریماو پادشاه! بآب دیده مهجوران بادیه محبت و آه سوزینهٔ رنجوران دشت هجران اقوال و افعال مارا از ناشایست و نابایست مضون و محفوظ دار ، و برره برمارابای دار ، و باراز راه این ضعیفان بی مقدار بردار_ آئینهٔ دل مارا به صیقل عنایت از ادناس غبار اغیار پاك دار ، گریبان غفلت را بصولت انوار هدایت چاك گردان. سیمرغ روُح را که طائر هوای غیبت است در جولان ساحات قدس سرّه و در دولتِ قُرب کرامت فرمای. نفس ضعیف را که مجاور آستانهٔ عبودیت استِ برگوشهٔ بساط انس تشریف حضور ارزانی دار. الهی نواخته لطف تو هرگز نمیرد و انداختهٔ قهر تُراکس نتواند برگیرد.

«الهٰی سوختگان آتش هجرانیم بنسیم عنایت شربت ده ، مجروحان ضرب بلائیم مرهمی نه ، الهٰی افتادگان بساط بمعصیتیم عذرما بپذیر ، الهٰی بحرمت سالکان مسلك عبودیت و بحرمت مرتضیان مدارج الوهیت و بحرمت اسرار مقبلان حضرتت و بحرمت سرافکندگان بیابان حیرت و بحرمت لمعات بار هات نفس مطهر لاهوتی و بحرمت عقول عاقله مقدسه جبروتی رندان خرابات عشقت که شستگاه کمند شوق و محبت جز بر کنگرهٔ قصر شوق احدیت نینداختند و بحرمت رندان و قاهرانِ پاکبازِ درگاهت که در قمار خانه عشقت افتاده مصر دو کون را بیك ضرب درباختند.... ،و بحرمت مجذوبانِ اشعهٔ خورشید

جمالت و بحرمت مجروحان سلام حوادث قطرهٔ جلالت که جمیع مرادات دینی و دنیوی مارا بمقتضای دریای الطاف رحمانی برآوردهٔ عزّ گردانی. ای از اشعهٔ خورشید جمالت درودیوار قصر وجود روشن کُنی وای نسمات فضائل فضل و افضالت ساحت دلهای اهل سجود گلشن را با سیمای برتر بر افروخته، وای همای بلند پرواز فکر ارباب عقول از سر ادقات پادشاهیت دیده بر دوخته وای فیلسوفان منقطع دربادیهٔ اوراك از حقائق صفاتت حیران، وای مجروحان خلّص خرد در مکتب هویت توابجد خوان، ای صد هزاران مقدسهٔ انبیاء در عرصهٔ طلب به تیغِ بیدریغ اشتیاقت قربان، ای هزاران سالکان باشوق در سنگلاخ بادیهٔ صلصال تو زلال طلب وای صهبای الست را عطش زدای. ای دانندهٔ راز های نهانی وای پیدا کنندهٔ گنجهای حقائق و معانی! ای علیمی که مکون سرائر ضمائر همه دانی، ای کریمی که بفیض رشحهٔ ای از دریای جود جبرو کسر همه تو دانی. الهٰی چنانکه بکلید عنایتت در خزانهٔ رحمت گشادی و بمقتضای جُود تاج برسر نهادی و بکمال فضلت که فضل محبّت دنیائی بگردانی، بعنایت بی علّت از دلهای این شکستگان تیهٔ غفلت بردار، و در نفس آخر نظر رحمت از حالِ ما دریغ مدارو آثار رقم حرمان ردّت بربضاعت مزجاة ما مگذار. الهٰی درشب وحشتِ گور رشحهٔ عفو از فیض سحابِ کرم مونس و پناه ما گردان. در روز نشور روی امیدی بشومیٔ نتائج افعالِ ما سیاه مگردان یا اکرم المسؤلین و یارجاء المؤمنین برحمتك یا ارحم الرّاحمین. وصلی الله علیه وسلّم علیٰ محمد وجمیع الانبیاء وعلیٰ آل واصحاب خاتم النبیّین اجمعین ـ والسّلام علیٰ من اتّبع الهدیٰ.»(۲۰)

رسالهٔ «منقبة الجواهر» یا «مستورات» از نظر ضخامت تقریباً نیمهٔ «خلاصة المناقب» است. از این رساله ٤ نسخه خطّی را سراغ داریم. اینجانب عکس نسخه خطّی کتابخانه اندیا آفس لندن را بدست دارم(مضبوط بشماره ۵۸۸). نویسنده رساله حیدر بدخشی از مریدان سیّد عبدالله برزش آبادی مشهدی است و از فرزند میر سیّد علی همدانی موسوم به میرسیّد محمد همدانی(م ۸۵٤ه) بعنوان معاصر ذکر

می کند. لهذا رسالهٔ مورد بحث پیش ازسال ۸۵٤ ه نگارش یافته است. جعفر بدخشی صاحب«خلاصة المناقب» دراین رساله بعنوان گذشتگان مذکور است(م ۷۹۷ه). ماخذ این رساله «خلاصة المناقب» و بعضی از روایات معاصران دربارهٔ علّو مقامات شاه همدان و صُدور بعضی از خوارق و کرامات از اعمال و افعال ازوی می باشد. عبارات رساله هم در بعضی موارد مبهم و عاری از فصاحت و بلاغت می باشند. البته این رساله در بعضی بخشها مصلح و متمم بیاناتِ «خلاصة المناقب» است. کسی که هر دو کتاب را بخواند، از احوال و مقامات حضرت شاه همدان آگاه تر می شود.

راجع به کرامات البته مصراع معروف بیت مولوی (رومی) نقل می کنیم که

ع در نیابد حالِ پخته هیچ خام

عبارت افتتاحی رساله «منقبت الجواهر» یا «مستورات» چنین است:

«حمدو ثنای بی عدد مربی نیازی را که «لااحصی ثناءك» دلیلی از دوستان اوست و درود برفرستاد های اُو که وما ارسلنك الا رحمة للعلمین، نزل در شان اوست و سبحان الذی اسریٰ بعبدهِ لیلاً، منزل در زبانِ اوست. وسلام بی پایان بر اولاد و اصحاب عظام او که مقتدای راه اند.

امّا بعد مصنف این بدائع الطائف ومولف این غرائب الظرائف فقیر الحقیر حیدر بدخشی که یکی از مقتدیانِ شیخ الاسلام والمسلمین حضرت شیخ عبدالله برزش آبادی طال عمره ودام ارشاده الی یوم الیقین که اگرچه این کمینه خاکسار و ذرّه بی مقدار از خود سرمایه و بضاعتی نداشت، امّا کلمه ای چند از نوادر و خوارق عادات حضرت مخدوم الانام و فخر آل طٰهٰ و یاسین و قدوة العارفین و مرشد السالکین و مفخرالطالبین وزبدة العابدین، غیاث الاسلام والمسلمین، سلطان الواصلین، عارف الربّانی، قطب الزمّانی، غوث الصمدانی، حضرت امیر

کبیر سید علی ابن سید شهاب الدین همدانی قدس الله سرّه، که از بعضی از اصحاب این سیدالسادات شنیده دراین بیان جمع نموده و این رساله را «منقبة الجواهر» نام نهاده تا مقتدیانِ این طریق و مخلصانِ این فریق هر روز ورد خود سازند و هر شب دیده و دل از این نور بر افروزند.

اشعار:

هرکس که بود معتقد سلسلهٔ همدانی
سازدهمه وقت حرز دل و رودِ زبانی
نامش چون بلند است از و گفت نَبی هم
تعریفش همین بس که علی ثانی
بردرت چون بی بضاعت آمدیم
واز امید یك شفاعت آمدیم
زانکه هستم عاجز و شرمنده تر
می ندانم تاچه باشد خیر و شر
چونکه باشم خاکسار خادمان
وزهمه کهتر و بد اندر زمان
من که باشم چون کنم و صفت تمام؟
بهترین و مهترینی از انام
اسم تو آمد علی، وصفت ولی
هم نبی گفته و هم گفته علی
مفخر تو دودمان آل نبی
منبع سرمهر تو شاه علی
باد مسلك مر ترا دائم تمام
بر نبی و چار یارِ اوسلام

حیدر بدخشی از «خلاصة المناقب» استفادهٔ سرشار می نماید و وقائع زندگانی شاه همدان را تك تك و پوست کنده بیان می کند. روایات کرامات را البته، او طبق مسموعات بیان می کند و در اوّل

و آخر چنین روایت معمولاً کلمات «نقل است» و «والله اعلم» اضافه می کند. یکی از ارزشهای این رساله همین است که آن تحریر جعفر بدخشی را می فهماند و ابهام بیان وی را مرتفع می نماید. مثلاً ما اطلاع داریم که حضرت شاه همدن از ۳٤ صوفی و شیخ خرقه دریافت نموده بود. همچنین معروف است که مجموعه معروف احادیث و ادعیه مرتّبه شاه همدان موسوم به «اوراد فتحیه» از ودائع ٤۰۰ شیخ و عالم و صوفی است. البته بیان «خلاصة المناقب» در مورد کسب خرقه ها رسا و گره کشانیست و دربابت مجموعه «اوراد فتحیه» اصل سوءتفاهم می زاید، دریافت خرقه ها در حین مسافه تهای شاه همدان عملی شده و حصول اوراد متعلق به سل ۷۱۸ھ است که سلطان اولجانتو در «سلطانیه» اجتماع علما و صوفیه را ترتیب داده و سپس پدرشاه همدان سیّد شهاب الدین هم همه ٤۰۰ شیخ و عالم و صوفی را دعوت طعام داده بود. شاه همدان را در صغرسنی (٤ سالگی) برای تیمن جوئی بآن مجلس برده بودند. هر یك از بزرگان برای وی رقعه و قطعه ای نوشت حامل دعای ماثره با حدیثی و آن رقعات را شاه همدان درسن رشد مرتب ساخت که بعنوان «اورادفتحیه» تداول زیاد داشته اند خاصه درمیان اهالئی کشمیر. دراسالۀ «مستورات» در ذکر حج سید آمده است:

«...چون داخل مدینه منوره شدم، پیش از همه چیز آداب طواف بجای آوردم. چند روز آنجا گذراندم. بخاطر گذشت که بشی بنیّت استخاره نزدیك روضه منوره بنشینم. در دل داشتم که از جد بزرگوار بپرسم که اوراد جمع ساخته ام آیا برای ورد آنها رخصتی هست؟. بخواب رفتم۔ از لقای پُر نور جدّم که سرور انام و کائنات است برخوردم. آن سرور کائنات را دیدم که نسخه ای از آستین مبارك خود بیرون آورده فرمودند: یا ولدی خذ هٰذه النُسخة بیدی. لاجرم چون آن نسخه را دیدم همان اورادفتحیه بود که من آن را جمع ساخته بودم از سُتون اَوراد بفرمایش مشائخ کبار و اولیای نامدار و آن مطابق ادعیه سیّد مختار(ص) است. چون بیدار شدم ادعیۀ آن

نسخه را در خود ساختم و به سایر مریدان خود رخصت دادم که هر روز بعد نماز با مداد آن اوراد را بخوانند چون آن را مشائخ و علماء از نصّ و احادیث در آورده اند...

نقل است از نورالدین جعفر بدخشی که در «خلاصة المناقب» آورده است که روزی از جنابِ سیادت پُرسیدند که سبب دریافت ذکر و فاتحه از چهار صد ولی چه بود؟ بزبان مبارك فرمودند که روزی در خاطر پادشاه شهر ما گذشت که تمام علماء و صلحاء و زهاد اهل عراق و سمرقند و ماوراء النهر را در یك جا جمع باید کرد. از وزراء باتدبیر این معنی پرسید که بکدام راه آنان را جمع باید کرد. هر یك بموافق عقل جوابی گفت که در ضمیر وی قبول نیامد. یکی گفت: ای پادشاه جمع کردن این همه جماعت را مانند اجتماع عام درست نیست. باید خانقاهی یا مدرسه ای بنا کنید و بوقت اتمام آن همه را طلب کنی که بهتر خواهد بود. این سخن در دل پادشاه جای گرفت که مدرسه ای کلان بنا شود در زمان بنای آن نامه ها بهمه سو نوشتند که فلان روز در آن محّل بمنوال خاص فقیر حاضر شوند. وقت اتمام مدرسه همه علماء و صلحای آن دیار ها حاضر شدند و برای اکل دعوت نشستند. من آنگاه خُرد سال بودم وَلی پدر دست مرا گرفت و پیش هریك از بزرگان برد. پدر دعوت طعام داد و از هر (یك) از شرکا برای من دُعا و ذکر طلبید. همه دعا و ذکر را جداجدا نوشته دادند که اورادفتحیه، از آنها جمع کردم درسن رشد»(مستورات عکس نسخهٔ خطّی اندیا آفس، ورق ۴۹، ۵۱).

در رسالهٔ «مستورات» احوال زندگانیِ شاه همدان مثلاً مسافرتها و ابتلاهای وی بالنسبتهٔ «خلاصة المناقب» صریح تر و مصل تر بیان گردیده است. بعضی از مطالب شتّی مانند سیطرهٔ عشق بر مذاهب فقهی یا فوائد و آداب سماع دراین رساله با شیوائی نامه بیان گردیده است. من با بهای امثله در نمونه نقل می گردد. یکی کشف احوال رویائی و مکاشفه ای است. مثالهای آن علاوه خوارق و کرامات دراین رساله بفراوانی دیده می شود و این نمونه مربوط به زیارت مرقد مطّهر

حضت ثامن الآمّه(ع) در مشهد مقدس است بوسیلهٔ حضرت شاه همدان.
نمونه دیگر مربوط به رحلت شاه همدان است حین مسافرت و حمل شدنِ تابوت وی به کولاب(تاجیکستان):

«...نقل است که جناب سیادت فرمودند که بزیارت روضه متبرك حضرت امام العرفا سید علی موسیٰ الرضا رسیدم و آداب زیارت بجای آوردم. شب بیرون روضه در مشهد که بودم چون نصف شب گذشت دیدم که حضرت امام از مرقد شریف بیرون امد و با جماعت پیش پیش میرفتند. چون نزدیك بمن رسیدند برخاستم و تعظیم وا کرام گفتم که یا حضرت در حق فقیر دُعا کنند. حضرت امام دست مبارك برداشتند و در حق من دعا کردند. بعده بنشتند بخدمت ایشان من الیستاده بودم. فرمان شد که یا سیّد بنشین. چون بنشتم ردای مبارك از کتف شریف فرود آوردند و بسوی من اندختند و ما را حکم کردند که بیعت بگیر. بگرفتم و تلقین ذکر فرمودند. بعده بیدارشدم. جماعتی از اهل آن دیارپیش من آمدند و از ما بیعت گرفتند و اکثری مرید شدند. چندگاه در خدمت مرقد مطهره بودم. چون در خاطر من بگذشت که باز بطرف شیراز روم شب در زیارت بودم حضرت امام حاضر شدند و ما را رخصت دادند و باذن مبارك ایشان باز پای به سیاحت نهادم(ورق ۷۱)»

ضمن مسافرت نهائی سید علی همدانی از کشمیر به ختلان(کولاب) نویسنده چنین می آورد:

«چون در سواد کنر رسیدند ضُعف روی داد و مرضی مهلك پدید آمد چون ماه ذوالحجه داخل شد، در آن سرزمین با جمیع درویشان نشستند و بعد از نماز پیش آن جناب سیادت را علالتی پیدا شد که پنج روز طول کشید و دراین پنج روز چیزی از طعام دنیا تناول ننمودند مگر آخر روز پنجم که چند کرت آب خوردند و چون شب چهار شنبه ششم ماه مذکور شد علالت زیاد شد. تمام اصحاب را طلب کردند و وصیّت فرمودند که همیشه باحق باشید و

برمداومت اوراد ثابت قدم باشید و آنچه بار خاطر از ما دارید ما را بحل کنید اما تـامـدت یك سال نزد مشهد ما مجاور باشید و اوراد بخوانید. این نصایح را قبول کنید تا اهل سعادت بشوید. بعده هر کدام را اجازه نماز دادند و باز هم فرمایشهای بسیار کردند. فلا جرم چون اصحاب بیرون آمدند و آنچه فرموده بودند بجای آوردند و هر کس بوظیفه خود مشغول شد و جناب سیادت را شنیدند که بزبان مبارك میفرمودند یاالله، یا رفیق یا جیبی، تانیم شب بعده آن واهب العطا یا و کاشف الاسرار والخفیّات رحلت فرمودند، فقد وصل الحبیب الی الحبیب فقالوا انّا للّه وانا الیه راجعون(۲۳). آن شب چهار شنبه بود ششم ذی الحجه سن ست و ثمانین و سبعمایه. نقل کردند که وقت نزع بزبان مبارك خود «بسم الله الرحمٰن الرحیم» ورد فرمودند. چون درویشان آن را در قلم آوردند دیدند که تاریخ وفات آن جناب سیادت نیز از آن میان برمیآید.

شیخ محمد سرائی در تاریخ وفات آنجناب سیادت گفته است:

چو شد از گاه احمد خاتم دین (۲٤)
ز هجرت هفتصد وست و ثما تین
برفت از عالم فانی به باقی
امیر هر دو عالم آل یاسین

بعده درویشان بایکدیگر آنجا مباحثه کردند در مورد دفن کردن سید. سکّان آنجا میگفتند که همانجا دفن شوند و همراهان میگفتند که وصّیت را قبول کنیم.همه گفتند که باید وصیت قبول کنیم. چند افراد که همراه بودند گفتند که سیّد سالها پیش برای مقبره خود در کولاب فرموده اند و همانجا دفن خواهیم کرد ولی سکّان سواد «کنر» وغیره گفته اند که شاید خود شما بغرض میگویید. این از کجا معلوم میشود که سید چنان فرموده اند؟ آنگاه همراهان گفتند که هرکه جنازه مبارك تواندبرداشت او در شهر خود ببرد. تمام کسان آنجا جمع شده نتوانستند برداشت و شیخ قوام الدین جنازه را تنها برداشت و همه

تعجب کردند و یاران آنگاه در تعاقب او روانه شدند و بعد از نه روز مسافت یك ما هه را طی نموده جنازه را بر مقصد رساندند و در عالم مشهور گشت که جنازه میر سید علی همدانی در هوا طیران نموده به کولاب رسیده است. درویشان دیدند که گویا جنازه طیران میکرد فرشتگان خود رابصورت جانوران ساخته درپای مبارك میآمدند وروز چهاردهم ذی الحجّه در آنجا رسید. آنقدر مردم آنجا جمع شدند که عده و عدّ ایشان از حد گذشته و تمام علماء و فضلای آنجا برای نماز جنازه حاضر شدند. ...(ورق ۸۱)».

ثمه ای از معرفی نامه «خلاصة المناقب» و «منقبة الجواهر» در فوق نگاشته شد. مآخذ و منابع دیگر دارای معانی و مطالب شتّیٰ است از روایات متفاوت. دز کتبِ متاخران، مآخذ زیر مطالبِ نوین هم دارند، ولی راههای استفادهٔ آنان برما کاملاً روشن نیست:

روضات الجنان و جنات الجنان نوشته حافظ ابن الکربلائی التبریزی(م۹۹۷ ه). در روضه پنجم و هشتم آن احوال شاه همدان می توان دید. جعفر سلطان القرآئی این کتاب را در دو مجلّد از تهران منتشر ساخت (مجلّد اوّل ۱۳٤٤ش/۱۹٦۵، مجلّد دوم ۱۳٤۹ش ۱۹۷۰م، چاپ بنگاه نشر و ترجمه).

- تاریخ یا تواریخ اعظمی محمد اعظم دیده مری مجدّدی کشمیری (مولفه ۱۱٤۸ه نیز موسوم به واقعات کشمیر چاپ لاهور ۱۹۰۵م)
- تاریخ کبیریا تحائف الابرار از مسکین امرتسری چاپ لاهور ۱۳۲۱ه
- تاریخ حسن (٤ مجلّد) از پیر غلام حسن کویهامی (م۱۸۹۸م). دو جلد نخست آن در سال ۱۹۵٤م و دو دیگر در سال ۱۹٦۸م از سرینگر کشمیر انتشار یافته است. احوال حضرت شاه همدان در مجلّد دوم و سوم آن منعکس می باشد.

شاعرانِ ارادتمند در مناقب شاه همدان اشعار زیاد سروده اند و بعضی از آنها جنبهٔ حکمی یا تاریخی دارد. مثلاً شیخ یعقوب صرفی که یکی از مثنویهای خمسه وی ورذکر جعفر بدخشی مذکور افتاده و در مثنوی دیگر خود موسوم به «مسلك الاخیار» در توجیه لقب «علی ثانی» آن سید گرامی چنین می سراید:

همچو علی دانشِ ربانیش
زآن لقب آمد علی ثانیش
چون به علی نسبتش آمد تمام
هم به حسب هم به نسب هم بنام
ازرهٔ تعظیم نباشد عجب
گر علی ثانیش آمد لقب
ظاهر از وسرّ علی ولی
بل هو سرّ لابیه العلی
هست برین نکته دلیل قبول
«الولدسرّ» بقول رسول

البته بیان جامع همانا از آن علاّمه اقبال است که در قسمت بهشت کتاب «جاوید نامه» که باین نمط آغاز می یابد:

سیّد الساوات، سالار عجم
دست او معمار تقدیر امم
تا غزالی درس الله هوگرفت
ذکر و فکر از دودمان او گرفت
مرشدِ آن کشورِ مینو نظیر
میر و درویش وسلاطین را مشیر
خطّه را آن شاهِ دریا آستین
داد علم و صنعت و تهذیب و دین
آفرید آن مرد ایران صغیر
باهنر های غریب و دل پذیر (۲۵)

منابع و توضیح

۱- نسخه خطّی خلاصة المناقب مضبوط در کتابخانه بادلیان آکسفرد کامل و خوانا تر است و نسخه ای از عکس آن در دست دارم. یک نسخه خطّی در دانشگاه پنجاب لاهور است، یکی در کتابخانهٔ استنبول و یکی در کتابخانهٔ بر لین آلمان می گویند نسخه ای در مُوزهٔ سرینگر قرار دارد و نسخهٔ خطّی دیگر در بلتستان نیز وجود دارد. به دو نسخهٔ اخیر فعلاً دسترسی حاصل نگردید.

۲- کتاب مذکور، چاپ بنگاه نشر و ترجمهٔ کتاب تهران ۱۳۴۹ش/۱۹۷۰م مصحح جعفر سلطان القرآنی تبریزی صفحه ۲۴۴، ۲۴۵ نویسنده شاه همدان را جناب میر خطاب می کند.

۳- قریمه علی شاه یا طوطی علی شاه واقع به ختلان(کولاب)

۴- بیان رویا های صادقه است

۵- قرآن مجید آیه ۱۵۵ سوره ۷ (۷:۱۵۵)

۶- مجموعه اشعار حضرت شاه همدان موسوم به چهل اسرار، بترتیب الفباء ضمیمه کتاب نگارنده هم باشد: احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی(باشش رساله ازوی): اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ۱۹۸۵ م صفحه ۶۰۰، چهل اسرار صفحه ۴۴۱ تا ۴۸۰ اشعار منقول در «خلاصة المناقب» بامتن تصحیح نمودهٔ این نگارنده با مقانسه نسخ خطّی زیاد یا کمی اختلاف دارند.

۷- صرفی (ماهر علم الصرف) تخلص شیخ یعقوب گناهی کشمیری است(۹۲۸-۱۰۰۳ه). او برای گزاردنِ حج مسافرت به حرمین شریفین انجام داد و ضمناً به ترکستان و خراسان وغیره هم گذری نمود. اُو باشاه تهماسب صفوی هم دیدار داشته است. صرفی در شعر دارای دیوان خمسه است. لقب او جامي ثانی است و اسامی

مثنویهای پنج گنج وی بقرار زیر است: مسلك الاخبار، مغاز النبی، لیلی مجنون، مقامات مرشد، وامق و عذرا.

۸- واقعه اشاره شده در رسالهٔ دیگر، مستورات البته موجود هست و واقعه مربوط به رومی مناقب العارفین احمد افلاکی هم می توان ملاحظه کرد.

۹- قرآن حکیم ۲:۲۸٤.

۱۰- این رسالهٔ شاه همدان در ضمیمهٔ کتاب این نویسنده موجود است: احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی صفحه ۳۷۹ تا ٤۲۸.

۱۱- قرآن مجید ۹:۵۲

۱۲- مقصود حضرت شاه همدان.

۱۳- قرآن مجید ٤:۵۷.

۱٤- ایضاً ۲۹:۵۵.

۱۵- ایضاً ۲:۲۵٦.

۱٦- علی و علائی هر دو تخلص میر سید علی همدانی میباشند. شیخ علاء الدوله سمنانی کلمهٔ علا را تخلص خود قرار داده بود.

۱۷- یعنی از کلام حضرت شاه همدان.

۱۸- مستفاد از قرآن حکیم ۱۲:۸.

۱۹- قرآن مجید: آیاتِ افتتاحی سورهٔ طٰه (۲۰).

۲۰- ایضاً ۲۰:٤۷.

۲۱- ایضاً ۱۰۷:۲۱.

۲۲- ایضاً ۱۷:۱.

۲۲- ایضاً ۲:۱۵۶.

۲۴- گاه احمد خاتم دین یعنی زمان احمد خاتم النبیّین (سال هجرت مقصود است که در مصراع بعدی شعر هم مزبور است).

۲۵- کلیات اقبال، فارسی، لاهور:۱۹۷۳م و بعد آن،شیخ غلام علی و پسران، صفحه ۷۴۶ و ۷۴۷.



خانم محموده هاشمی
اسلام آباد

روزنامه نگاری فارسی در شبه قاره

روزنامه نگاری مانند دیگر اختراعات بشر سابقه ای بسیار طولانی دارد. نصف صدو پنجاه و یك سال قبل از میلاد مسیح نشریه ای از طرف سلطنت روم انتشار یافت آن را «اك تا دیوری» نامیدند. این لُغت از دو کلمه لاطین « Acta » و « Diurna » گرفته شده. « Acta » یعنی کارکرد « Diurna » به معنی روزنامه نگاری است.

روزنامه نگاری جدید درسال ۱۵۶۶ در شهر وانس « Vanis » رواج یافت بدین نحو که یك شخص تحصیل کرده در چهاو راه عمومی خبر های مورد علاقه مردم را روی کاغذی می نگاشت و باصدای بلند آن را برای آنان می خواند. و در عوض سکه رائج الوقت موسوم به گزیت، « Gazette » (۱) به وی اعطامی شد. نگاشتن و خواندن این گونه خبر ها سپس در دیگر شهر های اروپا نیز رائج گردید. در قرن شانزدهم میلادی در انگلستان نشر خبرهایی رواج یافت که مشتمل بود برروی داد های روزمرّه مربوط به مردم عادی آن را نیوز شیت « News sheet » می گفتند.

نخستین (۲) خبر نامه در سال ۱۶۰۹ م به نام « Avisa - Relations orduzeitung » در آلمان به زیور طبع آراسته شد. پس از دو سال نشریه ای دیگر به عنوان نیوز فرام اسپین « News Frm Spain » (یعنی خبر هایی از اسپانیا) در انگلستان انتشار یافت. ولی نخستین خبرنامه ایکه شبیه روزنامه های امروزی بود در سال ۱۶۲۰م به نام ویکلی نیوز « Weekly News » به طبع رسید. مدیرآن ناتهانیل

« Nathaniel » نام داشت. پس از دو سال یعنی بسال ۱۶۲۱م نشریه ای از فرانسه به مورد اجرا در آمد. آن را گزیت ـ دو ـ فرانسه « Gazzelte - de Francious » نامیدند.

این نشریه ها شکل و صورت روزنامه های امروزی را نداشته است بلکه به زبان بسیار ساده ای نگاشته می شده و فقط دارای چند خبر بود. باگذشت زمان و با پیشرفت علوم جدید اضافه بیشتری در علاقه مردم به ای کسب اطلاعات راجع به اختراعات تازه بوجود آمد. بدینجهت در قرن هیفدهم میلادی عده ای از مردم تحصیل کرده کار نشر و اشاعت خبر ها را بطور شخصی به عهده گرفتند.

در شبه قاره پاکستان وهند در عهد تیموریان بزرگ به ویژه اکبر شاه که با ملکه الزابت انگلستان همعصر بود وقایع نویسی اهمیت فراوانی داشت. مورّخ و نویسنده معروف این عهد ابوالفضل در آیین اکبری از وقایع نویسی سخن رانده است.

و قایع نگاران در سال ۱۶٤۱م از حقوق آزادی برای وقایع نویسی برخوردار گردیدند اتخاذ این اقدام گام بسیار مهمی در تاریخ و قایع نویسی بشمار رفت و بتدریج نشریه ای که در انگلستان تحت عنوان نیوز شیت «News Sheet» انتشاری یافت بصورت هفته نامه مرتب به طبع رسید. پس از یك سال هفته نامه ای دیگر به عنوان دیورنل اکرنسز « Diurnal occurrences » (۲) به اجرا در آمد.

در فرانسه نیز به سبب انقلاب و تشکیل کابینه جدید در سال ۱۷۸۹م آزادی کامل نصیب روزنامه نگاران شد. در نتیجه این آزادی اضافه قابل توجه ای در نشر هفته نامه ها و خبرنامه ها مشهود گردید که به موافقت و مخالفت انقلاب منتشر میگردید.

در شبه قاره اگرچه در زمان اکبر شاه و قایع نویسی شهرت یافت امّا شبکه ای وسیع در عهد اورنگ زیب (متوفی ۱۱۱۸هـ/۱۷۰٦م) وجود داشته است. چنانچه یك مورّخ بسیار معروف این دوُره محمد هاشم خوافی خان این گونه نگاشته است:ـ

«از نوشته اخبار نویسان صوبه مولتان به عرض رسید که شاه سلیمان که مدّت سی سال فرمان روای ایران بود ودیعت حیات نمود....» یا «از نوشته جات اخبار نویسان شرقی خبر روانه شدن محمد شجاع....» (٤)

نشریهٔ معروف در عهد تیموریان «اخبار دربار معلیٰ»(٥) نام داشت چنین گمان می رود که نشریه مذکور حتیٰ قبل از عهد اورنگ زیب انتشار می یافت و در عهد اکبر شاه همین عنوان را داشته است. امّا در زمان شاهجهان به نام «اخبار دارالخلافه شاهجهان آباد» به اجرا در آمد و تا عهد شاه عالم ثانی در دورهٔ تیموریان متأخر ادامه یافت.

نسخه های متعدد این نشریه را سرهنگ جیمز تاد مؤلف راجستهان، در سال ١٦٦٠م در منطقه راجستهان جمع آوری نمود. چندین نسخه خطی از این نشریه در کتابخانه آسیایی لندن موجود است.

نشریهٔ فوق شامل خبر هایی مربوط به پادشاه، درباروی، فرمانهای سلطنتی، خبر های رفت آمد وزراء و امراء به مساجد و دیگر اطلاعات مربوط به سیرو تفریح آنان و جشنهای سلطنتی بود در نسخه ای از نشریهٔ مذکور تاریخ این گونه آمده است:ـ

«لغایت چاردهم ربیع الثانی سنه ١١٨٣هـ» (٦)

سال ١١٨٣هـ مطابق است با ١٧٦٩م و دورهٔ حکومت شاه عالم ثانی پادشاه تیموری متأخر در شبه قارّه.

گاهی علاوه بر خبر های داخلی خبرهای خارجی نیز در این نشریه گنجانیده می شد مانند:ـ

«شاه ابدالی تا تحریر پانزدهم صفر سنه ١١٨٣هـ در صوبه کابل استقامت دارند، لیکن تا تحریر مرقومه از اشرف الوزراء شاه ولی خان صفایی دلی بواقعی بعمل نیامده. تخلّل درمیان است و سردار جهان خان در صوبه مولتان قیام دارد» (٧)

اینك نمونه ای از خبرهای داخلی :ـ

«در ملك جات تخلّل بدرجه اتم چنان چه سابق بانول سنگه و رنجیت سنگه هر دو پسران سورج مل جات متوفی جنگ توپ و گوله و بان درمیان بود درین ولا خبر رسید که مهنت بالا نند درمیان دو نام برده تا آمده لهذا بالفعل از طرفین جنگ موقوف است. طرح مصالحت به نظر می آید»(۸).

اگرچه روزنامه نگاری در شبه قاره از عهد پادشاهان تیموری بصورت و قایع نگاری خطی رواج داشت امّا نوابان اوده نیز نقش مهمی را در این زمینه داشته اند در مطبع نواب شجاع الدوله و نواب واجد علی شاه نمونه های جالبی از روزنامه تهیه می شده است. به ویژه در مطبع آصف الدوله، سعادت علی خان، غازی الدین حیدر و واجد علی شاه وقایع نگاری و روزنامه نگاری از اهمیت خاصی برخوردار گردید. در همین عصر پانصد و قایع نگار به ریاست منشی مهر علی نقوی به اداء وظیفه مشغول بودند. همینطور روزنامه تیمور سلطان و وقایع نگاری ایالت بنگال نیز اهمیت فوق العاده ای در تایخ روزنامه نگاری دارد. «سراج الاخبار» هفته نامۀ ایکه از دربار بهادر شاه ظفر آخرین پادشاه تیموری بسال ۱۸٤۱ میلادی بصورت دست نوشته ای انتشار می یافت، آخرین نمونه وقایع نگاری قرن هیجدهم و نوزدهم میلادی بشمار میرود.(۹)

کار نشر روزنامه در شبه قاره برای عموم مردم در چاپخانه ها آغاز شد. بزرگترین چاپخانه در سال ۱۵۵۷م به زبان تامیل (هند جنوبی) شروع بکار کرد سپس در سال ۱۵۷۷م به زبان ملیالم و در قرن هیفدهم به زبان گجراتی و در سال ۱۷۷٤م از شهرهای بمبئی و کلکته نشریۀ انگلیسی انتشار یافت در سال ۱۷۷۸م چاپخانه ای برای زبان بنگالی نیز تأسیس شد. پس از این، چاپ به رسم الخط فارسی ایجاد گردید. نمونه های چاپی خط نستعلیق فارسی رادر مجلات کرانیکل « Chronicle » شهرِ کلکته میتوان یافت. با تشکیل حکومت

انگلیس در این سرزمین (بسال ۱۸۵۷م) تاسیس چاپخانه ها رواج یافت و چاپخانه های متعددی در سرتا سرکشوربنیان گذاری شد.

نخستین هفته نامه به زبان فارسی «مراة الاخبار» است که در تاریخ بیستم آوریل سال ۱۸۲۲م (۱۰) با مساعی رام موهن لال هر جمعه منتشر میگردید. پس از این «جام جهان نما» بعنوان درمین هفته نامه فارسی در شهر کلکته چاپ می شد. از قرار معلوم این هفته نامه برای اولین بار در ماه مه سال ۱۸۲۲م انتشار یافت و چون تحت سر پرستی کمپانی هند شرقی چاپ شد، مهر (۱۱) این شرکت را همراه داشت. اما این هفته نامه پس از اندك مدتی به زبان اردو نشر گردید.

از میان هفته نامه ها و روزنامه های معروف دیگر زبان فارسی شمس الاخبار، اخبار سی رام پور، آئینه سکندر، لدهیانا اخبار، زبدة الاخبار و سراج الاخبار را میتوان نام برد.

سبك نثر

سبك نثر هفته نامه ها یا روزنامه ها بیشتر ساده و آمیخته بود با لغات و اصطلاحات محلی و انگلیسی. ساختار جمله ها نیز به سبك مخصوص محلی آمده است به استثنای سبك سراج الاخبار که نثر آن مصنوع متکلف و گاهی منشیانه و شاعرانه بود زیرا این هفته نامه از دربار پادشاه انتشار می یافت بنا بر این جملاتی که برای انقلاب پادشاه آورده میشد به نثر مصنوع و فنی بوده مانند:

«بخدمت نشان صاحبقرانی حضرت ظل سبحان خلیفة الرحمن خلدالله تعالی ملکه..» یا ـ «....حضرت بادشاه جم پایگاه از استماع .... (خبر) در خصوص آوردن دروازه سومنات مسرت افروز شده ...». (۱۱)

نمونه ای از نثر «جام‌جهان نما»در زیر آورده میشود :

«نواب مستطاب معلی القاب گورنر جنرل بهادر ناظم و مختار کل امور سرکار کمپنی انگریز بهادر در نظر جمهور انام اقرار در اشتهار می نماید که نواب شجاع الملك احتشام الدوله همایون جاه سید مبارك علی خان بهادر فیروز جنگ (۱۲) که محب یك رنگ و متحدبیی ریورنگ سرکار موصوف هستند در علاقه صوبه داری صوبه جات بنگال و بهار واریسه ولیعهد جانشین نواب مرحوم (و کلمه پاك شده) تصور داشته باعانت و حمایت نواب سید مبارك علی خان بهادر موصوف حتی الامکان خواهند پرداخت» (۱۳).

اینك نمونه ای از نثر «مهر منیر» که به زبان ساده نگاشته شده و لغات عربی و اصطلاحات محلی فراوان دارد در سطور زیر نقل می گردد این نشریه در هفته سه بار منتشر میگردید.

«از اخبار دهلی واضح شد که از مکان میرزا نوشته (غالب دهلوی)، شاعر نامدار دهلی، یکی از عزیزان نواب شمس الدین خان مرحوم، تنی چند مقامران نامدار که در لیل و نهار بجز قمار دیگر کارنداشتند، در حالت مقامرت بسعی تهانیدار اسیر و گرفتار شدند و بر محکمه حاکم حاضر گردیدند. حاکم منصف شعار از شاعر یك صد روپیه از دیگران سی سی روپیه جرمانه آزاد فرمودند». (۱٤)

نمونه ای از «لدهیانه اخبار» در زیر نقل میشود :

«برطالبان اخبار واضح باد که قبال از این اخبار آینینه سکندری در چهاپه خانه لدهیانه نرسیده. اکثر اوقات از تحریر منشی واجد علی صاحب، مهتمم اخبار آگره شیرین کلامی اخبار آئینه سکندری دریافت می شد. درین وقت که راقم اخبار سکندری یك قطعه خود به چهاپه خانه لودیانه ارسال فرمودند حقا که از مضمونش جان و دل حه‌ؤت تازه گرفت. لیکن چند ابیات بوستان که در اخبار خود درج فرمودند

آن ابیات در بوستان و شرح آن یافته نمی شود شاید که سعدی دیگر در شیراز پیدا شده باشد اکثر اهل شیراز مقیم لودیانه برین ابیات گواهی نمی دهند» (١٥).

چنانچه از نمونه های فوق بخوبی آشکار است بعضی از واژه های محلی در نثر بکار رفته است مانند: چهاپه خانه=مطبع، صوبه داری=استانداری، صوبه جات=جمع صوبه بمعنی استانها. تهانیدار=کلانتر.

بعضی لغات عربی نیز بکارمی رفته، است مانند: استماع، حتی الامکان، مهتمم، مضمون، لیل و نهار وغیره.

اصطلاحات انگلیسی هم بکار برده می شده است مانند: گورنر جنرل=فرمانده، کمپنی بهادر=کمپانی هند شرقی، گوره های انگریزی=سفید پوستان انگلیسی و امثال اینها.



فهرست مآخذ:

١، ٢- محمد عتیق صدیقی ـ هندوستانی اخبار نویسی(کمپنی کے عہد میں) انجمن ترقی اردو (هند) علیگر دسمبر ١٩٥٧- یونین پرنتنگ پریس دلی ـ ص ـ ٢٠.

٣- ایضاً ص ٢١

٤- ایضاً ص ٢٩

٥- ایضاً ص ٣٠

٦- ایضاً ص ٣١

٧، ٨- ایضاً ص ٣٢

۹- ایضاً ص ۳۲

۱۰- ایضاً ص ۱٤۹

۱۱- ایضاً ص ۲٥۹

۱۲- خلف مرحوم ارشد نواب برهان الملك والا جاه سید احمد علی خان بهادر مهابت جنگ.

۱۳- ایضاً ص ـ ۱٥٥.

۱٤- ایضاً ص ـ ۲٥٥.

۱٥- ایضاً ص ـ ۲٥٤.



سیّد محمد اصغر
بخش فارسی، دانشگاه اسلامی علی گره

مرثیه به زبان اردو

مرثیه چیست ؟ مرثیه یك نظم رزمی است و بطور کلیّ مرثیه نوعی از ادبیات است که درآن ستایش و رنج و غم از عزیزی که فوت شده ذکر میشود . لفظ مرثیه از لفظ رثا گرفته شده است.

زین العابدین درباره مرثیه می نویسد:

" رثا شعرهای را میگویند که درآن عزاداری و تمجید و تایید دوست و اقارب و یا مردن رهبر قوم یا رئیس کشور یا بزرگان دین و ائمّه اطهار را مخصوصاً حضرت سیّدالشهدا و مصائب شهدای کربلا را ذکر بکنند و فضایل و مناقب ایشان بیان بشود ".

شیخ سعدی واقعه تباهی بغداد را به نظم آورده است و آن را مرثیه بغداد سعدی میگویند.یك شاعر اردو خواجه الطاف حسین متخلص به حالی به مناسبت فوت شدن مرزا اسد الله خان متخلّص به غالب دهلوی یك نظم نوشت و آن به نام مرثیه غالب خیلی مشهور شد. همچنین در ادبیات اردو میر مستحسن متخلص به خلیق و سیّد ببر علی متخلّص به انیس فیض آبادی و میر مونس و میر انس و تعشق و مرزا دبیر سیتاپوری و جدّ من سیّد محمد محسن متخلص به محسن و سیّد محمد احسن متخلص به احسن و سیّد حامد حسن متخلّص به حامد جونپوری و در فارسی مولانا محتشم کاشانی و احمد حسین متخلص به مقبل کشمیری و ملاّ طغریٰ مشهدی و ملاّ شیخ علی حزین اصفهانی و عبد الرضا متین اصفهانی و احمد حسین متخلص به احمد و خاقان و صحبت لاری و شهید امیتهوی و یغما و غالب دهلوی در کلام

حود واقعه المناك كربلا و داستان غمهای حضرت امام حسین (ع) و مصیبت و رنج سفرو شهادت اصحاب وی را بیان نموده اند و این نوع کلام آنها را مرثیه میگویند و لیکن در سالهای اخیر مرثیه نوع سخن را میگویند که درآن وقائع المناك كربلا و ذکر شهادت و مصائب حضرت امام حسین (ع) و اصحاب او شرح داده میشود یا موضوع این نظم مشتمل بر وقائع كربلا میشود .

مرثیه یا رثا سه قسمت اصلی دارد :

۱ . مرثیه تشریفاتی و رسمی :

این نوع مرثیه ها که درآن برمردن بزرگهای قوم و سلاطین ماتم کرده است ، برای نمونه میتوان از مرثیه مشهور فرخی که بر مرگ محمود غزنوی نوشته ، و در شکل قصیده است ، نام برد .این مرثیه برای مثال مرثیه تشریفاتی و رسمی خوب است.

۲ . مرثیهٔ رسمی و خانوادگی :

این نوع مرثیه آن میباشد که درآن شاعر افراد خانواده و دوستهای خود یا عزیزان خود را یاد میکند و می نالد و تلقین صبر می کند.

۳ . مرثیهٔ مذهبی :

در این نوع مرثیه در مصیبت مرگ رهبران دین را ذکر میکنند مخصوصاً موضوع این مرثیه با شهادت ائمّه اطهار علیهم السلام و سیّد الشّهدا علیه السلام و شهدای كربلا مربوط میشود.

مرثیه شخصی و تشریفاتی و رسمی در ادبیات فارسی و اردو بسیار است. همچنین مرثیه مذهبی در ادبیات فارسی و اردو کم نیست بلکه فراوان است.

مرثیه مذهبی در زمان صفویّه بحدّ اعلاء خود رسید و درهند

قبل از دورهٔ پادشاهان مغول و مخصوصاً در زمان سلاطین اوده عزاداری بسیار رواج یافت چنانکه درآن زمان بسیاری از شعرا قصائدی در مدح ائمهٔ اطهار و مصائب اهلبیت رسول اکرم علیهم السّلام می سرودند و مخصوصاً شهادت سیّد الشّهدا و یاران اورا موضوع کلام خود قرار می دادند .از جمله در زمان صفویان پیش از همه مولانا محتشم کاشانی و بعداً شعرای دیگر مرثیه مذهبی نوشته اند .

علّت دیگر ادامهٔ رثای مذهبی این عقیده است که مسلمانان سرودن مرثیه مذهبی را یك کار ثواب می دانند و عقیده دارند که ذکر شهادت امام مظلوم و شهدای کربلا ،شاعر را مقام بزرگی می بخشد و اگر کسی مجلس عزایی برپا می کند و ذکری از شهدای کربلا می کند ، درآن مجلس عزا ارواح پاك تشریف می آورند و اورا عزیزمی دارند بدین ترتیب مرثیه مذهبی بوجود آمد و به سرعت بسیار رواج پیدا کرد. مخصوصاً درهند رثای مذهبی درمیان مردم زیاد مقبول شد چرا که این جاهمه گروه مسلمانان عزاداری را بسیار دوست می داشتند و همه مجلس عزا برپا میکردند. چون این مراسم رابرای نشر دین اسلام لازم می شمردند.

تاریخ میگوید که در زمان آخر شاهان مغول (سدهٔ دوازده هجری) بعد از حمله نادر شاه درهند رثای مذهبی در زبان فارسی بوجود آمد .آن وقت بسیاری از شعرا مرثیه سرودند. شیخ علی حزین شاعر غزل گویی بود وی مرثیه ای هم سروده است و بعداً دیگر شعرا مثلاً صحبت لاری و محسن تتوی و عبدالرضا تتوی و عبدالرضا متین اصفهانی و طغریٰ مشهدی و سید علی مظفر متخلّص به اسیر لکهنوی و همدم شیرازی و فرصت شیرازی و عندلیب کاشانی و وصال شیرازی و یك شاعری هندو گردهاری پرشاد متخلّص به باقی وغیره مرثیه مذهبی فقط در زبان فارسی سرودند .مولانا محّمد حسین متخلّص به مقبل کشمیری فقط و فقط مرثیه می گفت.وی دو دیوان دارد .این نوع مرثیه مذهبی در زبان فارسی درهند تکامل پیدا کرد لیکن در مرثیه مذهبی بزبان اردو نسبت به زبان فارسی بیشتر رواج یافت. در

دورهٔ انگلیسیها (سدهٔ سیزده هجری) در حیدر آباد دکن و دهلی و اوده مرثیه به زبان اردو بوجود آمد و مخصوصاً در زمان سلاطین اوده شجاع الدوله و آصف الدّوله مرثیه به زبان اردو به کثرت سروده شده در زمان شجاع الدوله همه اجداد میر ببر علی انیس سرودن مرثیه مذهبی را کار زندگی خود قرار دادند.پدر و جدّ انیس مرثیه سرودند. میر انیس در بیت زیر به همین موضوع اشاره می کند :

عمر گذری هے اسی دشت کی سیّاحی میں
پانچویں پشت هے شبیر کی مدّاحی میں

(یعنی تمام عمر تنها در سیاحت همین دشت (مرثیه گویی) سپری شد ، من در پشت پنجم قرار گرفته ام در سلسله مدّاحان اهلبیت رسول (ص) .یعنی همه اجداد من مرثیه می سروده اند)

میر انیس فقط شاعر مرثیه گویی بود. وی بیش از صد مرثیه سروده است که آن در چهار مجلّد به چاپ رسیده است. میر انیس بسیار شاگرد ان مرثیه گوی را تربیت کرد و آنان تا آخر عمر خود بسیار مرثیه سرودند.از جمله شاگردان انیس جدّ نگارندهٔ این مقاله سیّد محمد محسن متخلص به محسن می باشد.سیّد محمد محسن در خانوادهٔ خود مرثیه را رواج داد.چنانکه پسرش سیّد محمد احسن متخلص به احسن و پسروی سیّد محمد ناصر علی و پسر های وی سیّد محمد محسن متخلص به حسّان و سیّد علی مصطفی متخلّص به مصطفي و پدر اینجانب سیّد محمد مرتضی متخلّص به عابد و سید علی حسین متخلّص به شبیب و دیگر افراد خانوادهٔ اینجانب مرثیه سروده اند و میخوانده اند.

از جمله اسباب قبول مرثیه مذهبی به زبان اردو شیوهٔ و هیئت مرثیه اردو است که خیلی جالب می باشد مسلمانان این شیوه و شکل مرثیه را بسیار دوست میدارند. درست است که مرثیه گویان اردو از مرثیه فارسی بسیار استفاده کرده اند چنانکه قبل از میر خلیق هیئت

مرثیه اردو مانند هیئت مرثیه فارسی بود ولی بعداً در آخر عمر خود میر خلیق و میر انیس در عنفوان جوانی هیئت مرثیه اردو را تغییر دادند و مرثیه اردو را بجای مربّع بصورت مسدّس در آوردند.

مرثیه گویان اردو به چند نکته توجّه خاصی داشتند چنانکه مرثیه دارای دردوسوزوگداز بوده و مردم آن را به آسانی یاد می گرفتند و بمجرّد شنیدن آن آه و بکا وگریه و زاری آغاز میکردند. و غیر ازبکار بردن این محاورات روزمره زبان مرثیه سهل ممتنع بوده که موجب تحسین بیشتری می گشته است. مرثیه گویان اردو به این نکته نیز خیلی اهمیت میدادند که در مرثیه کمالات زندگی قهرمانان مرثیه بطریقی ذکر گردد که بنای آن بر فرهنگ آنان باشد مثلاً اگر فرهنگ قهرمان عربی است در مرثیه کمالات زندگی وی نیز مانند عربها باشد. همچنین اگر فرهنگ افراد مرثیه تاتاری یا عجمی یا هندی است ، کمالات زندگی آنان مانند مردم تاتاری یا عجمی یا هندی باشد.

مرثیه گویان اردو در واقعه نگاری و منظر نگاری مبالغه و غلورا بکارمی برده اند.در مرثیه تسلسل بیان حتماً لازم است و باید هر بیت و بند با ابیات و بندهای دیگر مربوط باشد.شعرای مرثیه گوی اردو نیك می دانستند که بدون توجّه به این نکات مرثیه خوب نخواهد شد. اگر مرثیه اردو را باکمال توجّه بخوانند چنان احساس میشود که مرثیه مانند مثنوی است و درآن تسلسل بیان مانند داستانی وجودد ارد.اگر این تسلسل بیان در مرثیه نباشد ، نتیجه خوبی نخواهد داشت و مردم آن مرثیه را دوست نخواهند داشت .بنا بر این در مرثیه اردو نقش شخصیات و افراد مرثیه بسیار اهمیت دارد. درمرثیه مانند مثنوی ربط و تسلسل بیان و شخصیت نگاری کاملاً یافت میشود وغیرازان عناصر دیگر افسانه ای و رزمی و پیکاری وجود دارد. امّا میتوان سؤال کرد که مرثیه اردو چرا بسرعت بسیار قبول عام پیدا کرد. در مرثیه های اردو غیر از نکات بالا ،نکاتی دیگر نیز وجود دارد که درسطور زیر به چند مورد اجزائی ترکیبی آن اشاره می کنیم تا علل زیبائی مرثیه اردو بیشتر نمایان گردد.

۱. چهره یعنی روی مرثیه :

طی آن دربارهٔ مناظر صبح و شام، بی ثباتی دنیا، صعوبتهای سفر زندگی،فخر بر شاعری خود،حمد،نعت ،منقبت و مناجات و اهمیت مرثیه و مرثیه خوانی وغیره بطور مقدّمه ای بحث می گردد.

۲. سراپا :

بعد از چهرهٔ مرثیه قدوقامت،خال و خط و جزئیات زیبائی قهرمان ذکرمی گردد.

۳. رخصت :

بمعنی روانگی از خیمه سوی میدان جنگ می باشد. در ضمن این ذکر اجازه گرفتن برای جنگ از امام و بعداً صحبت با عزیزان و دوستان در ضمن گریه و زاری عزیزان مخصوصاً گریهٔ زنان بطریق خاصی بیان می شود و این به خوبی و جالبیت مرثیه می افزاید.

٤. آمد :

آمد که مبنی بر ذکر سوار شدن برا سب و آمدن قهرمان باشأن و شوکت در میدان جنگ می باشد. در ضمن این احوال میدان جنگ مانند ترسیدن لشکر دشمن از شجاعت قهرمان باضافه تعریف و تحسین اسب و شمشیر قهرمان مرثیه می آورند.

۵. رجز :

دارای دو قسمت می باشد. نخستین رجز مشتمل است بر حسب و نسب قهرمان مرثیه و تعریف و فخر قهرمان بر نسب خود و ذکر عظمت بزرگان خود و اظهار پختگی و مهارت خود در فنون و همچنین مکالمهٔ لشکر دشمن با قهرمان به خوبی مرثیه می افزاید. دیگر رجز مبارز طلبی که در این قهرمان مرثیه به میدان جنگ می آید و لشکر یا پهلوانان دشمن را برای جنگ دعوت می کند. مثلاً آیا در لشکر شما هیچ کس پهلوان نیست ؟ من شمارا برای جنگ دعوت می

کنم ولی از شما هیچ کس برای جنگ نمی آید. آیا دست شما شکسته است یا شمشیر شما کند شده است یا پهلوانان شما کجا هستند ؟

۶. تعریف اسب و شمشیر :

بعد از رجز تعریف اسب و شمشیر قهرمان می آورند امّا تعریف و تحسین اسب و شمشیر باید در مرثیه فقط در یک جا باشد، خواه در ضمن قهرمان آید یا بعد از رجز.

۷. جنگ :

طی این قسمت مرثیه شاعر بیان می کند قهرمان اوچطور جنگ میکند و مقاتله با پهلوانان و کشته شدن آنان را بیان می کند یا جنگ بیانگر جوانمردی قهرمان در مقابل لشکر دشمن می باشد.ودرضمن جنگ ،نام همه آلات و فنون حرب نیزمی آید.

۸. شهادت :

در این قسمت زخمی شدن قهرمان مرثیه و از پشت اسب برروی زمین افتادن و قبل از مرگ صدا زدن برای مدد به امام و تشریف آوردن امام بربالین زخمی و سپس چشم از جهان فرو بستن و بردن امام جسد اورا به خیمه می باشد.

۹. مصائب بَین:

« بین » بمعنی گریه و نوحه کردن بر جسد شهید می باشد. چون امام جسد شهید را به خیمه می برد، مخدرات اهل بیت رسول (ص) بر جسد شهید گریه و ناله میکنند و نوحه میخوانند.اگر در مرثیه گریه و ناله بر جسد شهید به مهارت تمام گفته شود، در مجلس عزا گریه و ناله از طرف سامعین خیلی زیاد میشود. و برای مؤثر بودن « بین » (گریه) لازم است که بیان گریه وزاری بطریق و آهنگ زنان انجام شود.

این شیوه و هیئت و اجزای ترکیبی مرثیه که در بالا ذکر شد،

فقط در مرثیه اردو دیده میشود. شاعران فارسی این شیوه و شکل را برای مرثیه مذهبی خود رعایت نمی کردند و هیچکس از مرثیه گویان فارسی به این منوال مرثیه نسروده است. فقط شهیدا میتهوی درهند به این شیوه چند بند مرثیه به فارسی سروده است ولی هیئت مرثیه او نیز فرق دارد.

درهندو پاکستان سامعین این شیوه و شکل راهم اکنون نیز دوست میدارند چنانکه قبلاً هم دوست میداشته اند. بدین علت مرثیه اردو نسبت به مرثیه فارسی زیاد رواج یافته و بسیاری از شعرا به اردو مرثیه سروده اند. تنها مرثیه گویان خانوادۀ انیس بیش از هفتصد مرثیه سروده اند و همچنین عدۀ زیادی از رباعی و سلام نیز سروده اند و همچنین سایر مرثیه گویان اردو نیز هزارها مرثیه و رباعی و سلام در مدح و ذکر شهادت امام حسین (ع) سروده اند که اکنون جزء عمدۀ ادبیات اردو را تشکیل میدهد.



دکتر کلثوم سیّد
اسلام آباد

سلطان العارفین محمد سلطان باهو(رح)

(۱۶۲۷ـ۱۶۹۱م)

مـردانِ خــدا خــدا نـبـاشـنـد
لیکن ز خدا جدا نباشند (۱)

آن "محوذات شهود مطلق" (۲) غریق دریای وحدت، ظاهرش از شریعت محمد(ص) آراسته، باطنش به صفا پرداخته، از ما سوی گسسته، به خدا پیوسته، سرش همواره در مراقبه، قلبش همیشه در مکاشفه، مجلس محمد(ص) در مشاهده، سینه اش مخزن اسرار ربانی، سراینده سرود رحمانی، فنافی الهو، حضرت باهو الملقب بالحق یکی از بزرگان و مشایخ سلسله قادریه و یکی از برجسته ترین عارفان و نویسندگان و شاعرانِ شبه قاره می باشد.

وی در قلعه قعرگان شورکوت از توابع جهنگ به دنیا آمد و روز پنجشنبه اول جمادی الثانی ۱۱۰۲هـ/۱۶۹۱م درسنِ شصت وسه سالگی در گذشت و در قلعه قعرگان دفن شد(۲) بعد از مدتی رودخانه چناب مسیر خود را عوض کرد وخطر آن می رفت که مبادا این گورستان را آب ببرد و نام و نشانی از گورش باقی نماند،خویشاوندان و مریدانش تابوتش را در آوردند و در آرامگاه کنونی در جهنگ دفنش کردند. این محل از روستای معروف گره مهاراجه شش کیلومتر فاصله دارد و باسم دربار سلطان باهو مشهور است و زیارتگاه مردم است.(۳)

اسم پدرش با زید محمد عرف اعوان بود(٤) بازید محمد مردی صالح، پابند شریعت، حافظ قرآن، فقیه و مسئله دان و منصب دار سلطنت دهلی بود. خانواده باهو نزد شاهجهان امپراطور مغول از احترام زایدالوصفی برخوردار بود و زندگی آسوده ای داشتند. مادر باهو یك زن بسیار نجیب و پارسایی بود. پرهیز گاری و تقوی او در بازید هم اثر گذاشت و انقلابی در درونش پدید آمد. از علایق دنیوی روگردان واز خاصانِ بارگاه الهیٰ شد. اسم مادرش راستی بود و خودش هم به اسم و صداقت و راستی مادرش اشاره نموده است.(٥)

رحمت حق بر روانِ راستی
راستی از راستی آراستی

باهو اسمی بود که مادرش باو داده بود و خودش هم می گوید که باهو به اضافه نقطه یا هو می شود:

باهو بایك نقطه ای یا هو شود
ورد باهو روز و شب یاهو شود
اسم یاهو باهو را شد راهبر
پیشوایی شد محمد معتبر (٦)

تحصیلات ابتدایی را در کنار مادرش که زن زاهده ای بوده فرا گرفت و بعد به گره بغداد (٧) رفت و مرید حبیب الله قادری شد ولی دیری نگذشت که حبیب الله قادری وی را نزد پیر و مرشد خودش به دهلی فرستاد تذکره نویسان عقیده دارند که حضرت باهو به خدمت مشایخ دیگر آن زمان نیز رسیده و از آنان کسب فیض کرده است. البته نویسنده «فیض هدایت» حاجی محمد دین درین باره اختلاف نظر دارد و می نویسد که «اگر کسی گوید که بیعت حضرت باهو با حضرت پیر عبدالرحمن از شجره ثابت است و زبان در زبان متداول شده آمد این در عقل و نقل محض اتهام است» (٨) طبق نظر نویسنده «فیض هدایت» حضرت باهو بطور باطنی بدست حضرت رسول اکرم(ص) بیعت شد(٩) خود حضرت باهو در آثار خویش در

جاهای مختلف باین امر اشاره نموده است(۱۰)

از محمد یافت باهو آنچه یافت

حضرت باهو می گوید که در راه وصول به حق مرشد کامل و هادی اکمل او حضرت علی علیه السّلام می باشند و ایشان وی را به حضور رسالت و مجلس محمد(ص) رهنمون شدند و از محضر رسالت فیض یاب و اجازه ارشاد و هدایت مردم باواعطاشد. در رساله روحی شریف (ص۱۲)چنین آمده است:

دست بیعت کرد مارا مصطفی
ابنِ خود خواندست مارا مجتبی
شد اجازت باهو را از مصطفی
خلق را تلقین کن از بهرِ خدا
خاك پایم از حسین و از حسن
معرفت گشت ست برمن انجمن

حضرت باهو بظاهر از سواد و دانش بهره زیادی نداشت ولی از آثارش مستفاد می شود که در عربی و فارسی استعداد فوق العاده ای داشته و علوم قرآنی و اسلامی را کاملاً می دانسته و خودش هم باین امر اشاره نموده:

اگرچه نیست مارا علم ظاهر
ز علم باطنی جان گشته طاهر

"این فقیر را علم ظاهر چندان نبود اما واردات و فتوحات باطنی چندان علوم گشاد، که برای اظهار آن دفتر ها باید"(۱۱)

در زمانی که حضرت باهو می زیسته فارسی زبان رسمی شبه قاره بود و بگفته سلطان بخش قادری مصنف "تواریخ سلطان باهو" و تذکره نویسان دیگر تعداد آثار حضرت باهو که در موضوعات دین و تصوف به زبان فارسی نوشته شده به صدو چهل می رسد(۱۲) حضرت باهو به زبان پنجابی هم آثاری داشته که از دست چپاول روزگار مصون

نمانده و بجز ابیات معدودی به زبانِ پنجابی چیزی بدست ما نرسیده است.

مانند فریدالدین عطار نیشاپوری (متوفی ۶۱۸ه) عارف و شاعر بزرگ قرن ششم طریقت حضرت باهو از شریعت جدا نیست. وی از سنت پیروی می کرد و در حفظ آداب شریعت سخت می کوشید. وی عقیده دارد که عارف باللّه کسی است که ظاهرش از شریعت محمد(ص) آراسته باشد و برای عارف لازم است که روز و شب در تبعیت از احکام رسول باشد. اگر کاری پیش دارد ببیند که مطابق شریعت هست یا نیست. اگر نیست ترک آن واجب است. وی معتقد است که اصل شریعت قرآن مجید است و پیروی از سنت رسول الزم است. عارفی که باطنش مخالف ظاهرش باشد باطل است. هیچ کس از شریعت مستثنی نیست و طریقت راهی نیست که از شریعت جدا باشد. در «اورنگ شاهی» گفته است:

هر مراتب از شریعت یافتم
پیشوای خود شریعت ساختم

مسئله وحدت الوجود از مهم ترین مسایل تصوف و عرفانِ اسلامی است. حضرت باهو هم مانند سایر صوفیان همه موجودات را جلوه ذات باری و مظهر تجلیات انوار الهی می داند و همواره در دریای نا پیدا کنار وحدانیت مستغرق در سیر فی الذات مشغول بوده چنانکه می گوید:

یقین دانم درین عالم که لا معبود الاّ هو
ولا موجود فی الکو نین ولا مقصود الاّ هو
چو تیغ لا بدست آری بیاتنها چه غم داری
مجواز غیر حق یاری که لا فتاح الاّ هو (۱۳)

وی عقیده دارد که کسی که از خود فانی شود در ذات حق باقی می ماند و طالبانِ حق و سالکان راه معرفت را به خود شناسی و فنا فی اللّه می خواند:

هر که از خود کم شود از خود فنا
باخدا وحدت رسد گردد بقا (١٤)
هر که از خود گم شود آنجا چه هست
در مقامی غرق وحدت با الست (١٥)
اسم اعظم انتها باهو شود
ورد باهو روز و شب یاهو شود (١٦)

حضرت باهو هم مانند اکثر صوفیان نفس را منشاء اوصاف ذمیمه و منبع هوی و هوس و آرزو و آمال انسانی می داند که انسان را از خدا باز می دارد. وی تهذیب نفس و تصفیه باطن را شرط وصول به حق می داند. نفس اماره را بدتر از مار سیاه می داند و معتقد است که تفکر در اسم «هو» نفس باطل را می کشد و به وحدانیت پروردگار می رساند. ابتدای آن فنای نفس و انتهای آن فنا فی الله است در «اورنگ شاهی» (ص ١٢) می گوید:

ترا با نفس کافر کین چه کاریست
بدام آور که این طرفه شکاریست
اگر مار سیاه در آستین است
به از نفسی که با تو هم نشین است

و در «گنج الاسرار» می گوید:

گر بخواهی خوش حیاتی نفس را گردن بزن
یا رضای دوست بگزین یا هوای خویشتن

نکوهش از دنیا و از مردم دنیا پرست یکی از موضوعهای مهم صوفیا بوده و در خلال متون عرفانی بسیار دیده شده. آثار حضرت باهو هم درین زمینه با سایر عرفا مشابه است. حضرت باهو دنیا را به مردار و دنیا پرستان را به سگ تشبیه می کند:

نفس اماره بدنیا در طلب
اصل دنیا جیفه و طالب کلب (١٧)

باهو اینجا کلمه "کلب" را هم وزن طلب آورده است و نه جلب و قلب.

حضرت باهو حیات دنیا و جهان مادی را خوار می داند و عقبی را ترجیح می دهد. وی در کمال قناعت و مناعت بسرمی برد در «توحید کلان» (ص ۲۰۶) می فرماید:

فارغ از سود و بی غم از ضررم
دو جهان را به نیم جو نخزم
قانعم همچو شیر در بیشه
نه چوسگ بهر جیفه در بدرم

نزد حضرت باهو. علم مونس جان و بی علمی دشمن جان است. زاهد بی علم مانند دیو و شیطان است. کسی که به قرآن و حدیث اعتقاد ندارد حرفهایش باطل است. تفکر در ذات باری از وجود طالب شیطان را دور می سازد و طالبی که نمی تواند از شیطان خلاص یابد به مقام «حضوری» نمی تواند راه یابد. اگرچه تمام زندگیش را در ذکر و فکر و عبادت بگذراند به مقصود نخواهد رسید باید در راه طریقت از مرشد کامل راهنمایی بگیرد در «کلید توحید کلان» (ص ۹۹) می گوید:

مرشد رهبر چنین باشد رفیق
طالبان را می کند وحدت غریق

آتش عشق حقیقی سراپای وجودش را آنچنان فرا گرفته بود که در عشق الهی پروانه وار سوخت.

در عشق چون پروانه شواز ذات خود بیگانه شو
شادی کنان مردانه شوگر سر رود رفتن بده (۱۸)

حضرت باهو تقریباً در تمام آثار خود درباره فقر و مقامات فقیر سخن گفته است. فقر باهو از فقر محمدی و از گفته پیامبر: «الفقر فخری و الفقرمنی» سرچشمه می گیرد وی فقر محمدی را دریای عمیق

می داند که غواصان این دریا گوهر تابناك صفای باطن، رضابه قضا، شریعت محمد و معرفت الهی را بدست می آورند. ذکر الهی قلب انسان را پاك می سازد. طالب باید در «الله» که اسم ذات است تفکر کند و کلمه طیبّه را ورد زبان سازد و نظر به باطن داشته باشد. اولین منزل فقر زمانی آغاز می شود که طالب در مجلس محمد راه می یابد. وقتیکه در بارگاه نبوت شرفیاب شد راه وصول به حق برای او آسان می شود. عارف باید احوال دورنی خودرا از مردم پوشیده دارد و اسرار الهی را پنهان سازد. خود حضرت باهو احوال درونی و کیفیات و واردات قلبی خود را مخفی می داشت. می گویند روزی حضرت باهو در مسجد جامع دهلی حضور داشت و ردایی بخود پیچیده بود. اورنگ زیب پادشاه سلسله گورکانی هم برای ادای نماز به مسجد آمده بود. از وجود سلطان باهو هیجانی عظیم در مردم پدید آمد. حضرت باهو را بردند و اورنگ زیب خواستار بیعت شد. حضرت باهو گفت: اگر فیض خواهی ساکت باش. (۱۹)

حضرت باهو فقر را بدون علم مضر می داند اگر عشق نباشد علم هم نفعی نمی رساند. فقر حضرت باهو از قوت و حرکت نیرومی یابد. وی با عشق، ذکر و فکر را لازم می داند چون فکر به طالب، بصیرت معنوی می بخشد.

در«عقل بیدار» (نسخه خطی) آمده:

«هر که را این مراتب برسد حیات و ممات یکی شود در لامکان شرف دیدار "الله" حضور می رساند که مرتبه حیات و ممات یاد نماند. الله بس و ماسوی الله هوس».

از آثار حضرت باهو چنان برمی آید که وی به مکتب فلسفی صوفیان تعلق خاطر داشت و مسایل عرفانی را به روش فیلسوفانه بیان کرده است.

فقر باهو به فقر ابن العربی (متوفی ۱۲٤۰م) شباهت دارد و مانند انسان کامل ابن العربی و عبدالکریم جیلی (متوفی ۱٤۲۸م) در

کمال فقر مظهر فلسفه اطلاق می شود(۲۰)

شهرت و معرفت سلطان باهو بیشتر مدیون اشعاری است که به زبان پنجابی نوشته چنانکه قبلاً ذکر شد حضرت باهو در پنجابی هم کتابهایی نوشته بود که متاسفانه امروز از بین رفته است. اشعار پنجابی او متضمن افکار عالی عرفان اسلامی، پراز عواطف و احساسات انسانی و نمایا نگر عشق واقعی و هیجان و سوز و گداز درونی آن حضرت است زبانش ساده و گیرا و دور از تکلف است.

الف الله چنبے دی بوٹی مرشد من وچ لائی ھو
نفی اثبات دا پانی ملیا ھر رگے ھر جائی ھو
اندر بوتی مشک مچایا جاں پھلن ھر آئی ھو
جیوے مرشد کامل باھو جیں ایھ بوتی لائی ھو

ترجمه تقریبی: اسم الله آن گل یاس است که مرشد من در جان من کاشته. هر گیا هی را که درین باغ (جان) می روید با آب نفی اثبات (لا اله الا الله) پرورش می دهم بوی این گل جانم را معطر ساخته. پایدار بماند مرشد من که این گل لطیف را در وجودم کاشته است.

ایھ تن میرا چشماں ھووے میں مرشد ویکھ نه رجاں ھو
لوں لوں دے مدھ لکھ لکھ چشماں اک کھولاں اک کجاں ھو
اتنیاں دھتیاں صبر نه آوے ھور کتے ول بھجاں ھو
مرشد دا دیدار ھے باھو مینوں لکھ کروراں حجاں ھو

ترجمه تقریبی: اگر تمام وجودم چشم بشود، از دیدار دوست سیر نمی شوم. اگر درکنار هرموی بدنم هزاران چشم داشته باشم، از دیدار مراد نمی توانم چشم بردارم. دنبال چه کسی بروم. هر دیدار مرشد برای من چون هزاران بار زیارت خانه خداست.

توضیح: کلمه «هو» که در آخر هر مصراع شعر پنجابی باهو دیده می شود اول جزو شعر نبوده و از آغاز این قرن مرسوم شده. چون

قوالان و معتقدانش اشعارش را می خواندند برای جذب و کیف و مستی این کلمه که بابا هو هم آهنگی صوتی دارد می کشیدند و کم کم جزو با مرور در آثار باهو استنباط می شود که وی در فارسی و عربی تبحر کامل داشت. وی در تمام آثار خود از فقیر و مقامات فقر مکرر سخن گفته و اصطلاحات صوفیه را که در زمان حضرت باهو درمیان صوفیان متداول بوده، تعریف کرده و توضیح داده است. این همه تعریفات و تشریحات ازین نظر که فکر و عقاید خود باهو را روشن می کند اهمیت فراوانی دارد. وی در ضمن بیان مضامین عرفانی آیات قرآن، احادیث پیغمبر(ص) و اقوال اولیاء و بزرگان را مورد استناد قرارداده است:

اشعار فارسی باهو بسیار زیبا و دلنشین است:

عجب وقتیست ای یاران اگر باشند غمخواران
شوند آگاه دلداران که من خود را فداسازم
بزلف یار دل بستم به بستن دل چنان مستم
دو عالم رفت از دستم کنون خود را فدا سازم
(دیوان سلطان باهو نسخه خطی)

کلید قفل جنان لاالـهَ الاّ الله
نجات مردم جان لا الـهَ الاّ الله
نبود ملك دو عالم نبود چرخ کَبود
که بود دار امان لا الـهَ الاّ الله (۲۱)
(محك الفقر کلان ص ۳۱۲)

بعضی از آثار فارسی باهو به شرح زیرمی باشد.

عین الفقر کبیر. عین الفقر صغیر. عقل بیدار کبیر. عقل بیدار صغیر. تلمیذالرحمن. مجالسته النبی. محك الفقر کبیر. محك الفقر صغیر. رساله روحی. نورالهدی. اسرارالوحی. اورنگ شاهی. امیرالکونین. جامع الاسرار. مفتاح العاشقین. قرب دیدار. کشف الاسرار. کلید توحید کلان. توفیق هدایت. دیوان سلطان باهو.

حضرت باهو آنچنان که باید و شاید شناخته نشده و جای آن دارد که فارسی دانان پاکستان به شناسائی آثار علمی و عرفانی حضرت باهو مبادرت ورزند ، افکار و آثارش مورد بر رسی و پژوهش قرار بگیرد ، نوشته هایش انتشار یابد و در دسترس محققان و دانشمندان پاکستانی و ایرانی قرار بگیرد و درین دور و زمانی که صدای اسلام از گوشه و کنار دنیا به گوش می رسد در ترویج و تعمیم افکار و اندیشه های این عارف بزرگ باید کوشید.

* * *



(۱) رساله روحی ص۲.

(۲) همان مأخذ.

(۳) برای آگاهی بیشتر رجوع شود به تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ج۱۲ ،ص۲۹۳ ،و مناقب سلطانی ص۵.

(٤) معنی لغوی کلمه «اعوان» مددکار و پشتیبان می باشد. قبیله ای هست که حسب و نسب آنها به حضرت علی علیه السلام می رسد. این ها بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام به همراهی سادات فاطمیه سر زمین عرب را ترك گفته به خراسان ایران آمدند و بعد از مدتی ایران را نیز ترك گفته رهسپار هند شدند و در ناحیه پنجاب پاکستان سکنی گزیدند. چون این ها همواره در مصیبت ها ، در بدری ها و غریب الوطنی ها یارو یاور و مونس و غمخوار سادات بودند باین اسم ملقب شدند. (رك.مناقب سلطانی ص۵).

(۵) مناقب سلطانی، ص۱٤۳.

(٦) "هو" اسم خداوند متعال است.

(۷) دیهی است نزد شورکوت در جهنگ.(رك. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکسنان و هند ج۱۲ ، ص۲۹۲)

(۸) دائرة المعارف (اُردو) ج۱۱، ص۱٦۷.

(۹) همان ماخذ.

(۱۰) کلید توحید کلان، ص۱۱۷.

(۱۱) تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج۱۲، ص۲۹۲.

(۱۲) دائرة المعارف (اُردو)، ج۱۱، ص۱٦۷.

(۱۳) دیوان سلطان باهو، نسخه خطی.

(۱٤) کلید توحید کلان، ص۱٦٥.

(۱٥) همان ماخذ.

(۱٦) همان ماخذ، ص۱٦٥.

(۱۷) گنج الاسرار، نسخه خطی. (اشاره است به حدیث پیامبر(ص) «الدنیا جیفة و طالبها کلاب».

(۱۸) کلید توحید کلان، ص۹۹.

(۱۹) تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ج۱۲، ص۲۹۸.

(۲۰) همان ماخذ.

(۲۱) یاد آور منظومۀ علامه اقبال «خودی کا سرنهان لا اِله الاّ الله» (رجوع شود به «ضرب کلیم»، ص۱٥.



فهرست مآخذ و منابع

۱. ابیات سلطان باهو (پنجابی) بکوششِ نذیر احمد ۱۹۷۲م.

۲. اورنگ شاهی. سلطان باهو. (اردو ترجمه) بکوشش حافظ محمد رمضان. مطبع جهنگ.

۳. پاکستانی ادب. عبدالشکور احسن. اداره تحقیقات پاکستان دانشگاه پنجاب .لاهور اوت ۱۹۸۱ م.

٤. پنجابی شاعران دا تذکره. مولا بخش کشته. لاهور ۱۹٦۰م.

٥. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند. سید فیاض محمود. دانشگاه پنجاب ۱۹۷۱م.

٦. توفیق هدایت. سلطان باهو. (اردو ترجمه) بکوشش ملك چنن الدین .لاهور.

۷. تیغ برهنه. " " " " "

۸. دائرة المعارف (أردو) ج۱۱.

۹. دیوان سلطان باهو. (فارسی) نسخه خطی.

۱۰. رساله روحی شریف. سلطان باهو. مترجم و شارح. الطاف حسین قادری.لاهور ۱۹۷۹.

۱۱. شمس العارفین. سلطان باهو. بکوشش حافظ محمد رمضان. جهنگ.

۱۲. عقل بیدار. (فارسی) نسخه خطی.

۱۳. عین الفقر. سلطان باهو. (أردو ترجمه) بکوشش ملك چنن الدین. لاهور.

۱٤. کلید توحید کلان. " " " "

۱٥. کلید جنت. سلطان باهو. (أردو ترجمه) بکوشش و اهتمام ملك چنن الدین.

۱٦. گنج الاسرار. (فارسی) نسخه خطی.

۱۷. مجالسة النبی. سلطان باهو. بکوشش حافظ محمد رمضان. جهنگ.

١٨. محك الفقر كلان (أردو ترجمه باسم جنت الفردوس) سلطان باهو. بكوشش و اهتمام ملك چنن الدين. لاهور.

١٩. مفتاح العارفين. سلطان باهو. بكوشش و اهتمام ملك چنن الدين.

٢٠. مناقب سلطاني. سلطان حامد. (أردو ترجمه) بكوشش ملك چنن الدين.

٢١. نور الهدى. سلطان باهو. " " " "

٢٢ Punjabi Sufi Poets --- Lajwanti Rama Kishna
University of PARIS,France, 1938.



معین نظامی
سرگودها

غزل

بجلوه شاخهٔ برگ انار است
تو گوئی سر بسر لعل نگار است
جهان شاداب و خرّم هست و هر سُو
طلسم خنده گل آشکار است
بگوشم می رسد آهنگ مُطرب
بهر سو نالهٔ زارِ هزار است
پیامی آورد از کُوی جانان
چه فرخ قاصد باد بهار است
بفیض ابر می گون سرشکم
بگلشن هر نهالی شاخسار است
ولی بر وضع زار جان تیرا
دلم میسوزد و آهم شرار است
به کشت عشق روح مرگدیده
درخت آرزو بی برگ و باراست

دکتر گوہر نوشاہی
اسلام آباد

واژه های اردو
در آثار قدیم عربی

(ترجمه و تلخیص از "مباحث" مرحوم دکتر سید عبدالله)

مسئلهٔ قدیمی بودن اردو یک موضوع بزرگی و مورد بحث برای زبان شناسان امروز است و هنوز درباره اش تحقیق و تلاش ادامه دارد. به امید انکشافات نتیجه خیز، پژوهشگران مشغول به جستجوی کتب قدیمی و کتیبه های قدیمترین این زبان می باشند.

افسوس که قدیمترین نمونه های هندوی (اردو) در اختیار مانیست. نمونه های اصلی و صحیح که در دسترس می باشند متعلق به قرن چاردهم یا پانزدهم میلادی/هشتم یا نهم هجری است. آثار زبان پنجابی هم که در دست است از آن دورهٔ قدیمتر نیست و بعضی آثار که عرضه شده است بعقیدهٔ اکثر محققین از تقلب دور نیستند.

بهمین علت ما از تاریخچهٔ ابتدائی و دورهٔ آغاز زبان اردو هنوز تقریباً نا آشنا هستیم و در همین عالم بی خبری افسانه را حقیقت گمان می کنیم:

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

در این حال بر مقداری که از واژه ها و جمله ها از گویشهای قدیم هند بدست می رسد، مغتنم می شماریم، چون آن واژه ها ضمن مطالعه زبان اردو بسیار مفید و سود بخش هستند. بکمک این مآخذ ما می توانیم بفهمیم هنگامیکه مسلمانان وارد هندوستان شدند، با کدام گویشهایی با ارزش روبرو شدند که بعد از انحطاط سنسکرت، بر هندوستان شمالی تسلط عمومی داشتند و با آمیزش زبن های عربی و فارسی با آن گویشها، زبان تازه ای بوجود آمد.

کمبود نمونه های مستقل هندی و پنجابی برای ما مشکل ایجاد می کند. اما جای خوشبختی است که کتب عربی و فارسی قدیم که در شبه قاره تألیف شده است این محرومی را جبران می کنند. در این کتابها کلمات هندوی(اردو) وجود دارند که یادگار اولین دورهٔ اسلامی در هند می باشند و وجود آن کلمات در تألیفات اهل اسلام ثابت میکند که علاوه بر فارسی و عربی یک زبان محلی دیگر هم وجود داشت که مردم آنرا بکارمی بردند.

در این زمینه مرحوم پروفسور شیرانی مطالعات را شروع کرده بود. چنانکه بعد از نشان دادن وجود برخی از واژه های اردو در کتب قدیم فارسی، قدمت زبان اردو را اثبات نمود نقطهٔ آغاز این زبان از دورهٔ غزنوی بود و پروفسور مزبور از شاهنامه فردوسی تا دورهٔ میانهٔ سلطنت تیموریان هند بر چند کتاب فارسی بدست رسیده آن را بر رسی کرده، فهرست کلمات و اصطلاحات مسلمانان را از گویشهای هندی مدون نموده است.

اشاره به این نکته لازم است که روابط عربها با شبه قاره بسیار قدیم است. قبل از اسلام روابط تجاری بین عربها و هندوستانیها وجود داشته است و تأثیر این روابط در زبان هر دو کشور دیده می شود، بلکه در خود قرآن مجید آثار این روابط بصورت دوسه کلمات حفظ شده است و بقول مولانا سید سلیمان ندوی "ما هندی ها افتخار داریم که چند کلمه از (زبان) مبین ما هم خوشبختانه در کتاب مقدس و پاک دیده می شود."

(روابط هند و عرب ،ص۸۱)

از داستان طولانی روابط شبه قاره و عربستان صرف نظر کرده، میتوان گفت که بعد از حملهٔ محمد بن قاسم بر سند عربها در بعضی قسمتهای سند و پنجاب حکومت تشکیل دادند. این حکومت در حدود ۳۰۰ سال ادامه داشت. تا آنکه اول صفاریان بر مکران و بلوچستان تسلط یافتند و سپس خانوادهٔ غزنوی پنجاب، ملتان و

سند را زیر تسلط خود در آورد و بقیه آثار دولت عربی را از بین برد و از طرف شمال راهی برای تاثیر تمدن ترکی و ایرانی را در هندوستان باز کرد.

در مورد حکومت عربها بر سند و پنجاب این مطلب لائق تذکر است که در زمان حملهٔ عربها، ملتان و هند شمالی به چندین سبب اهمیت بزرگی داشتند. ملتان مرکز نظامی و روحانی و تجاری بوده، و هر سردار لشکر اهمیت ملتان را کاملاً درک می کرد و آخرین کوشش را برای اشغال آن می نمود. اعراب در این شهر پادگان نظامی ساختند، و ترتیبی دادند که مسلمانان در این شهر سکنی بگیرند و این تدبیر موجب پیدایش و ترویج یک زبان مخلوط شد.

بعد از این اشارات مقدماتی، به موضوع اصلی خود متوجه می شویم یعنی کلمات اردو در کتابهای عربی. هند شناسی میان عربها در زمان عباسیان شروع شد. دربار ابوجعفر منصور عباسی مرجع علماء و فضلای هندی بود. با کمک این افراد، علوم و فنون سانسکریت به عربی ترجمه شد، و بعضی از علمای عرب راجع به علوم و فنون هند علاقهٔ فراوانی داشتند. دانشمندانی که قبل از البیرونی در این زمینه کارهای عمده انجام دادند زیاداند، از آنجمله الاهوازی و تنوخی والایر انشهری را مخصوصاً میتوان نام برد اما متأسفانه ما از کتابهای این محققین نمی توانیم استفاده کنیم چون از نظر موضوعی که ماروی آن بحث می کنیم مطالعهٔ این آثار چندان فایده ای ندارد زیرا در این آثار بجای گویشها، محض کلمات سانسکریت (و آن هم بصورت خراب شده) حفظ شده است، که ما فعلاً بآن کلمات چندان توجهی نداریم.

بنابرین مفید ترین سر چشمه برای ما کتابهائی می باشند که در شبه قاره تألیف شده اند. ازین جملهٔ مؤلفات البیرونی امتیاز ویژه ای دارند، سپس سیاحتنامه هایی از سیاحان و ناخدا های عرب که در آنها کلمات هندی بیشتر بچشم می خورد.

در دورهٔ ابتدائی اسلام، بیشتر سیاحتهای علمی رواج داشت.

سیاحان از راه زمینی و دریائی سیاحت می نمودند ، جاده ها را می پیمودند ، ممالک را می دیدند و خصائص اقوام و ممالک را مطالعه و به علوم و فنون آنها توجه می کردند . این سیاحتها تفریحات دلپسند آن زمان بود که شرح آنها در کتابهای متعدد حفظ شده است و در این یاد داشت ها ذکری از اشیاء و نامهای محلی هم آمده است.

علاوه بر سفر نامه ها در کتابهای جغرافیا و تاریخ هم در ضمن احوال هندوستان کلمات هندوستانی بکار رفته است. درین مورد منابع مهمی بقرار زیر می باشد :

سلیمان تاجر: قدیمترین سیاح عرب است که سفرنامه اش بمارسیده است که در سال ۱۸۲۵ میلادی بنام "سلسلة التواریخ" انتشار یافته است. این تاجر از بندرگاه عراق تا چین سفر کرد . این سفرنامه در ۲۳۷ هجری نوشته شد و مؤلف در این کتاب احوال مناطق ساحلی هندوستان را نوشته است.

ابو زید حسن السیرافی: سیراف بندری است در خلیج فارس. ابو زید ساکن همان شهر بود . وی نیز مانند سلیمان تاجر سیاحی بود . در سفرنامه اش وقایع سال ۲۶۲ هجری دیده میشود . در سال ۳۰۰ هجری مسعودی سیاح او را ملاقات کرد . ابو زید تکملهٔ سفرنامه سلیمان تاجر را نوشته است که در آن تجربیات مسافرت خود را اضافه نموده است.

فتوح البلدان بلاذری (۲۷۹هـ) : این کتاب در دورهٔ ابتدائی عباسیان نوشته شده و با شرح فتوحات عراق و ایران بپایان می رسد .

ابن خورد ادبه (متوفی ۳۰۰هـ) : در زمان خلیفه معتمد عباسی مسئول اداره پست بود . خودش سیاحت به هندوستان نکرد ولی بعنوان ریاست ادارهٔ پست او از بغداد مسافتها و جاده های رفت و آمد ممالک مختلف را شرح داده است. نام تالیفش "کتاب المسالک و الممالک" است.

ابو دلف مسخر بن مهلل ینبوعی: دورهٔ این سیاح عرب بین ۳۳۱ هجری و ۳۷۷ هجری است.

بزرگ بن شهریار: ناخدائی بود که از عراق تا چین کشتی رانی کرد. او مشاهدات سفر خود را در کتابی بنام "عجائب الهند" بیان کرده است. او در حدود ۳۰۰ هجری می زیسته است.

مسعودی، ابوالحسن علی: تاریخ نویس نامدار، جغرافیا دان و سیاح است. او کتابهای متعددی نوشته است. از جمله کتابی بنام "مروج الذهب" و "معادن الجواهر" اهمیت خاصی دارند که اصلا تاریخ اقوام تمام جهان است ضمناً احوال هندوستان را هم دارد. این کتاب بین ۳۳۰ و ۳۳۲ هجری نوشته شده است. وفات مسعودی در سال ۳۴۵ هجری/۹۵٦ میلادی رخ داده است.

اصطخری ابو اسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی: در اکثر ممالک آسیا سیاحت نمود. تألیفش بنام "کتاب الاقالیم" و "مسالک الممالک"، شهرت خاصی دارد. او تقریباً در سال ۳۴۰ هجری به شبه قاره رفته است و با ابن حوقل دروادی سند ملاقات کرده است.

ابن حوقل محمد ابوالقاسم:تاجر بغداد بود. در ۳۳۱ هجری برای سیاحت از بغداد خارج شد و در ۳۵۸ هجری به بغداد بر گشت. اصطخری در وادی سند باوی ملاقات کرد. اینجا هر دو سیاح یاد داشتهای یکدیگر را مطالعه کردند و از آن استفاده نمودند. کتاب او "اشکال البلاد" محتملاً درسال ۳٦٦ هجری تالیف شده است.

بشاری مقدسی= شمس الدین محمد بن احمد المقدسی: او در تمام جهان اسلامی زمان خود سیاحت کرده است و به سند نیز مسافرت کرده است. کتاب او "احسن التقاسیم فی معرفتہ الاقالیم" نام دارد که در ۳۷۵ هجری با تمام رسیده است.

البیرونی= ابوریحان البیرونی: او بین ۴۰۸ هجری و ۴۲۰ هجری به پنجاب و سند مسافرت نموده و کتابی بنام "کتاب الهند"

سیاحان از راه زمینی و دریائی سیاحت می نمودند ، جاده ها را می پیمودند ، ممالک را می دیدند و خصائص اقوام و ممالک را مطالعه و به علوم و فنون آنها توجه می کردند. این سیاحتها تفریحات دلپسند آن زمان بود که شرح آنها در کتابهای متعدد حفظ شده است و در این یاد داشت ها ذکری از اشیاء و نامهای محلی هم آمده است.

علاوه بر سفر نامه ها در کتابهای جغرافیا و تاریخ هم در ضمن احوال هندوستان کلمات هندوستانی بکار رفته است. درین مورد منابع مهی بقرار زیر می باشد:

سلیمان تاجر: قدیمترین سیاح عرب است که سفرنامه اش بمارسیده است که در سال ۱۸۲۵ میلادی بنام "سلسلة التواریخ" انتشار یافته است. این تاجر از بندرگاه عراق تا چین سفر کرد. این سفرنامه در ۲۲۷ هجری نوشته شد و مؤلف در این کتاب احوال مناطق ساحلی هندوستان را نوشته است.

ابو زید حسن السیرافی: سیراف بندری است در خلیج فارس. ابو زید ساکن همان شهر بود. وی نیز مانند سلیمان تاجر سیاحی بود. در سفرنامه اش وقایع سال ۲۶۴ هجری دیده میشود. در سال ۳۰۰ هجری مسعودی سیاح او را ملاقات کرد. ابو زید تکملهٔ سفرنامه سلیمان تاجر را نوشته است که در آن تجربیات مسافرت خود را اضافه نموده است.

فتوح البلدان بلاذری (۲۷۹ھ): این کتاب در دورهٔ ابتدائی عباسیان نوشته شده و با شرح فتوحات عراق و ایران بپایان می رسد.

ابن خورد ادبه (متوفی ۳۰۰ھ): در زمان خلیفه معتمد عباسی مسئول اداره پست بود. خودش سیاحت به هندوستان نکرد ولی بعنوان ریاست ادارهٔ پست او از بغداد مسافتها و جاده های رفت و آمد ممالک مختلف را شرح داده است. نام تالیفش "کتاب المسالک و الممالک" است.

ابو دلف مسخر بن مهلل ینبوعی: دورهٔ این سیاح عرب بین ۳۳۱ هجری و ۳۷۷ هجری است.

بزرگ بن شهریار: ناخدائی بود که از عراق تا چین کشتی رانی کرد. او مشاهدات سفر خود را در کتابی بنام "عجائب الهند" بیان کرده است. او در حدود ۳۰۰ هجری می زیسته است.

مسعودی، ابوالحسن علی: تاریخ نویس نامدار، جغرافیا دان و سیاح است. او کتابهای متعددی نوشته است. از جمله کتابی بنام "مروج الذهب" و "معادن الجواهر" اهمیت خاصی دارند که اصلا تاریخ اقوام تمام جهان است ضمناً احوال هندوستان را هم دارد. این کتاب بین ۳۳۰ و ۳۳۲ هجری نوشته شده است. وفات مسعودی در سال ۳۴۵ هجری/۹۵۶ میلادی رخ داده است.

اصطخری ابو اسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی: در اکثر ممالک آسیا سیاحت نمود. تألیفش بنام "کتاب الاقالیم" و "مسالک الممالک"، شهرت خاصی دارد. او تقریباً در سال ۳۳۰ هجری به شبه قاره رفته است و با ابن حوقل درروادی سند ملاقات کرده است.

ابن حوقل محمد ابوالقاسم:تاجر بغداد بود. در ۳۳۱ هجری برای سیاحت از بغداد خارج شد و در ۳۵۸ هجری به بغداد بر گشت. اصطخری در وادی سند باوی ملاقات کرد. اینجا هر دو سیاح یاد داشتهای یکدیگر را مطالعه کردند و از آن استفاده نمودند. کتاب او "اشکال البلاد" محتملاً درسال ۳۶۶ هجری تألیف شده است.

بشاری مقدسی= شمس الدین محمد بن احمد المقدسی: او در تمام جهان اسلامی زمان خود سیاحت کرده است و به سند نیز مسافرت کرده است. کتاب او "احسن التقاسیم فی معرفتہ الاقالیم" نام دارد که در ۳۷۵ هجری با تمام رسیده است.

البیرونی= ابوریحان البیرونی: او بین ۴۰۸ هجری و ۴۲۰ هجری به پنجاب و سند مسافرت نموده و کتابی بنام "کتاب الهند"

نوشته است. در آثار عربی وی الفاظ هندی آمده است که ذیلاً گروه بندی می شود.

(۱) نامهای شخصی. نام پادشاهان مختلف و وزیران و درباریهای آنها بعلاوه نام اقوام و نژادهای آنها.

(۲) نام جغرافیائی_ نام شهرها، رودخانه ها، کوهها، منطقه ها.

(۳) نامهای اشیاء، نام اجناس، محصولات، معدنیات، ادویهٔ نباتی، میوه ها، گلها و جانوران.

(۴) اصطلاحات علمی و مذهبی.

(۵) متفرقات_ مثلاً اصطلاحات کشتیرانی، و نام بعضی رسوم و جشنواره ها و روزهای مخصوص. ما در اینجا از نامهای اشخاص، اماکن جغرافیائی و اصطلاحات علمی صرف نظر می کنیم و فقط کلمات عمومی و روزمره را می آوریم.

* * *



قرآن مجید: مسک_زنجبیل_ کافور_

سلیمان تاجر و ابو زید السرافی، سلسلة التواریخ: علاوه برنامهای جغرافیائی (ناریل)، (نارجیل)، دیپ(جذیره)، جزر(گجرا)، طاقن(دکن)، صندل(چندن)، کنس بد(شاید مجسمهٔ بودا)، تادی(تاڑی)، بیکریا بیکو(بهکشو یا بیراگی)، کوده(کوڑی)، مندپ_بشان؟(نشان_کرگدن)، دبج(سنگ گرانبها، این کلمات از تاریخ ایلیت گرفته شده است و مترجم در آن کتاب کلمات هندوتانی را همینگونه نقل کرده است.

فتوح البلدان بلاذری: بُد (مجسمهٔ بودا) زط(جٹ) تکا کر جمع

تهاکر (ٹهاکر) نام جغرافیائی ملتان ، دیبل وغیره.

ابن خوردادبه ، کتاب المسالک و الممالک : نام نژادها مثلاً براهمه (برهمن) ، کهتری ، شودر ، بیرا (ویش) ، سندال_ (چنڈال) لاهور (بازی گر) ، جال ، مهاراجه ، بهار (نوع وزن) ،

بزرگ بن شهریار ، عجائب الهند_ بانانیه جمع (بانیه_بنیا ، واحد بانیان) بارجه (بیڑا) هندول (ڈول و ڈولی) ، پلنج(پلنگ) بد (س ، ص ۵) ، صندل(چندن) ، ص ۱۱ ، تانبول (پان) ص ۱۱۵ ، فوفل (سپاری) ص ۱۱ ، هیل (الانچی) ص ۱۱ .

مسعودی_ مروج الذهب: دیپ ، ناریل ، راندیا شاید راتو (؟) = (راوی) ، رهبوط (رجپوت ، راجپوت) ، ارجبهذ (آریابهٹ) ، پورس ، رام برهم ، رحبوط (؟) = هرش (اسما) ، تنبول(پان) ، فوفل ، انبج (آم) ، لیمونه(لیمو) .

اصطخری ، مسالک الممالک : نارجیل(ناریل) ، انبج ، لیمونه ، نام شهرهای سند ، نام راجه های هندو.

ابن حوقل ، اشکال البلاد : لیمون_امبج_مولتان_بد_زاطه(جاٹ) .

اگرچه این فهرست کلمات چندان طولانی نیست. بازهم تعداد کلمات در این فهرست از فهرست پروفسور زخاؤ بیشتر می باشد اوعقیده دارد که قبل از البیرونی نویسنده های عربی زبان بیش از ۶ کلمهٔ هندی بکار نبرده اند .



مآخذ

۱- دکتر سید عبدالله: مباحث ، چاپ نخستین ، مجلس ترقی ادب ، لاهور ۱۹۶۵م.

۲-حافظ محمود شیرانی: پنجاب میں اردو ، چاپ

نوشته است. در آثار عربی وی الفاظ هندی آمده است که ذیلاً گروه بندی می شود.

(۱) نامهای شخصی. نام پادشاهان مختلف و وزیران و درباریهای آنها بعلاوه نام اقوام و نژادهای آنها.

(۲) نام جغرافیائی_ نام شهرها، رودخانه ها، کوهها، منطقه ها.

(۳) نامهای اشیاء، نام اجناس، محصولات، معدنیات، ادویهٔ نباتی، میوه ها، گلها و جانوران.

(۴) اصطلاحات علمی و مذهبی.

(۵) متفرقات_ مثلاً اصطلاحات کشتیرانی، و نام بعضی رسوم و جشنواره ها و روزهای مخصوص. ما در اینجا از نامهای اشخاص، اماکن جغرافیائی و اصطلاحات علمی صرف نظر می کنیم و فقط کلمات عمومی و روزمره را می آوریم.



فهرست واژه ها

قرآن مجید: مسک_زنجیل_ کافور_

سلیمان تاجر و ابو زید السرافی، سلسلة التواریخ: علاوه برنامهای جغرافیائی (ناریل)، (نارجیل)، دیپ (جذیره)، جزر (گجرا)، طاقن (دکن)، صندل (چندن)، کنس بد (شاید مجسمهٔ بودا)، تادی (تاڑی)، بیکریا بیکو (بهکشو یا بیراگی)، کوده (کوڑی)، مندپ_بشان؟ (نشان_کرگدن)، دبج (سنگ گرانبها، این کلمات از تاریخ ایلیت گرفته شده است و مترجم در آن کتاب کلمات هندوتانی را همینگونه نقل کرده است.

فتوح البلدان بلاذری: بُد (مجسمهٔ بودا) زط (جٹ) تکا کر جمع

تهاکر (ٹهاکر) نام جغرافیائی ملتان ، دیبل وغیره.

ابن خوردادبه ، کتاب المسالک و الممالک : نام نژادها مثلاً براهمه (برهمن) ، کهتری ، شودر ، بیرا(ویش) ، سندال_ (چنڈال) لاهور (بازی گر) ، جال ، مهاراجه ، بهار (نوع وزن) ،

بزرگ بن شهریار ، عجائب الهند_ بانانیه جمع (بانیه_بنیا ، واحد بانیان) بارجه (بیڑا) هندول(ڈول و ڈولی) ، پلنج(پلنگ) بد(س ،ص ٥) ، صندل(چندن) ،ص ١١ ، تانبول (پان) ص ١١٥ ، فوفل (سپاری) ص ١١ ، هیل (الانچی) ص ١١ .

مسعودی_ مروج الذهب : دیپ ،ناریل ، رانديا شاید راتو (؟)= (راوی) ، رهبوط(رجپوت ، راجپوت) ، ارجبهذ (آریابهٹ) ، پورس ، رام برهم ، رحبوط(؟) = هرش (اسما) ، تنبول(پان) ، فوفل ، انبج (آم) ، لیمونه(لیمو) .

اصطخری ، مسالک الممالک : نارجیل(ناریل) ، انبج ،لیمونه ، نام شهرهای سند ، نام راجه های هندو.

ابن حوقل ، اشکال البلاد : لیمون_امبج_مولتان_بد_زاطه(جاٹ) .

اگرچه این فهرست کلمات چندان طولانی نیست. بازهم تعداد کلمات در این فهرست از فهرست پروفسور زخاؤ بیشتر می باشد اوعقیده دارد که قبل از البیرونی نویسنده های عربی زبان بیش از ٦ کلمهٔ هندی بکار نبرده اند .



مآخذ

١- دکتر سید عبدالله : مباحث ، چاپ نخستین ، مجلس ترقی ادب ، لاهور ١٩٦٥م.

٢-حافظ محمود شیرانی : پنجاب میں اردو ، چاپ

نخستین ،دانشکدهٔ اسلامیه۔ لاہور ۱۹۲۸م.

۳- سید سلیمان ندوی: روابط هندو عرب (عرب و هند کے تعلقات) کریم سنز، کراچی ۱۹۷۶م.



رئیس نعمانی
علی گره

غزل

درمان دردهای درون خواستم ، نشد
تعبیر خوابهای جنون ، خواستم ، نشد
روشن نشد مآل تمنای زندگی
یابم امان ز بخت زبون ، خواستم ، نشد
یك لحظه تیر های حوادث امان نداد
بیرون روم ز ورطهٔ خون ، خواستم ، نشد
آن نکته چین به ارزش حرفم رضانداد
تفسیر هرچگونه و چون ، خواستم ، نشد
سودای آرزوی نگارسمن بری
از سر به چاره های برون خواستم ، نشد
دانا نیم که کار به آخر کجا کشد
اما ، هر آنچه تابکنون خواستم ، نشد
در زندگی رسم به مراد دلم رئیس
جستم بعقل وهم بجنون خواستم ، نشد

رساله عقبات

اثر
امیر کبیر میر سید علی همدانی رحمة الله علیه
عارف بزرگ قرن هشتم هجری

تصحیح و تعلیق

غلام حسن
دبیرستان دولتی خپلو ـ بلتستان

پیشگفتار

میر سید علی همدانی(۱) عارف بزرگ قرن هشتم هجری صاحب آثار زیاد عرفانی میباشد نفوذ تعلیمات او در شبه قاره عموما و در کشمیر و بلتستان خصوصاً دیده میشود (۲) آثار خطی و چاپی وی در کتابخانهای جهان نگهداری میشود.

عقبات رسالهٔ ایست ارزشمند با نکات عرفان عملی اسلامی آمیخته بآیات قرآنی و احادیث نبوی با سربندهای ای عزیز. علی همدانی برایش عنوانی مشخص نساخته ولی در بین شناس ها و مریدان وی فناس ها با نامهای عقبات و قدوسیه متعارف میباشد(۳).

رساله نخستین بار در سال ۱۳۲۷ ش با تذکرهٔ شیخ کججی در تهران انتشار یافته ولی در شبه قاره تاکنون بچاپ نرسیده است.

نگارنده این سطور دو نسخه این رساله را در دست دارد:

۱:ـ عکس نسخه خطی موزهٔ ملی کراچی شماره ۸/۲۴۰-۱۹۷۲-ام‍ـان با خط نستعلیق زیبا با عنوان حقیقت ایمان_(٤)

۲:ـ نسخه چاپی تهران در سال ۱۳۲۷ ش با ضمیمهٔ تذکرهٔ شیخ کججی

نسخهٔ چاپی متاسفانه غلطهای فراوان دارد و خوانندگان را ۷ غلط خوانیها دچارمی سازد حتی آیات قرآن مجید هم غلط نوشته شده است. غلطهای فاحش را خوانندگان گرامی در حواشی ملاحظه بفرمایند ـ بعضی ازان را در این جا نقل می کنیم

درست	نا درست
زیور عرائس	نور عرائس
بتسقیهٔ استقامت	بسینهٔ استقامت
عواقب اعمال	عواطف اعمال
قبول دنیا	قید دنیا

عرفان و قاصدان منازل	عرفات و منازل
مکسر اصناف	مقصر اصناف
مقدس شهود	مقدس شود

یادداشتها

۱- برای شرح حال وی رجوع کنید به:

الف :ـ شرح احوال و آثار سید علی همدانی (فارسی) از دکتر محمد ریاض مطبوعه مرکز تحقیقات فارسی اسلام آباد ۱۹۸۵م

ب :ـ امیر کبیر سید علی همدانی (اردو) از خانم دکتر سیده اشرف ظفر مطبوعه ندوة المصنفین لاهور ۱۹۷٤م

ج :ـ سید علی همدانی(اردو) حیات و خدمات از سید آغا حسین همدانی مطبوعه اداره تحقیق و تألیف راولپندی ۱۹۷۵م

د :ـ سید علی همدانی وآثاروی (انگلیسی) از سید آغا همدانی اداره تحقیقات تاریخی و فرهنگی پاکستان اسلام آباد

۲- رك مقاله نگارنده ماهنامه شه رگ پاکستان (ویژه نامه شاه همدان) لاهور ماه نومبر ۱۹۸۸م

۳ :ـ کتاب محوله بالا از دکتر محمد ریاض ص ۱٤۳ تا ۱٤٦ و کتاب محوله بالا از دکتر سیده اشرف ظفر ص ۲۲٤ تا ۲۲۷

٤ :ـ حالانکه حقیقت ایمان رسالهٔ دیگر همدانی میباشد ، دکتر محمد ریاض آن را معرفی کرده اند بنگرید کتاب محوله بالا شماره ۱ (الف) ص ۱٤۸ تا ۱۵۰)

۵ :ـ دکتر محمد ریاض هم مینویسد "....ولی دارای اغلاط و اختلاف چند با نسخ خطی و عکسی (کذا) میباشد. رك کتاب محوله بالا ص ۱٤۳

متن: بسم الله ارحمن الرحیم

تا نقاشان کارگاه قضا از خمخانهٔ تقدیر نقوش اقبال و ادبار، برلوح استعداد قاصدان راه سعادت و شقاوت می نگارند و حاجبان مشیت موکلان رشد و غی (۱) بر حال سعداً و اشقیاً میگمارند میا من حات الطاف ربانی، نثارِ روزگار سالکان مسالکِ طریقت و هادیان بیدای طبیعت باد.

قَالَ اللّهُ تَعَالی: اَلَمْ تَرَ کَیفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِعَادٍ اِرَمَ ذَاتِالْعِمَادِ اَلّتِیْ لَمْ یَخلُقْ مِثْلُهَا فِیْ الْبِلَادِ وَثَمُوْدَ الَّذِیْنَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ (ص لا) وَفِرْعَونَ ذِیْ الاَوْتَادِ اَلَّذِیْنَ طَغَوْا فِیْ الْبِلَادِ (ص لا) فَاَکْثَرُوا فِیهَا الْفَسَادِ فَصَبَّ عَلَیْهِمْ رَبُّکَ سَوطَ عَذَابٍ اِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ (۱)

اِنَّ الَّذِیْنَ لاَ یَرْجُونَ لِقَا ئَنَا دَرَضُوْا بِالحَیٰوةِ الدُّنْیَا واطْمَأَنُوْابِهَا وَالّذِیْنَ هُمْ عَنْ اٰیَاتِنَا غَافِلُوْنَ اُولٰئِکب مَأْ و یهُمُ النَّارُ بِمَا کَانُوْا یَکْسِبُوْنَ (۲)

مَنْ کَانَ یُرِیْدُ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا وَ زِیْنَتَهَا نُوَفَ اِلَیْهِمْ اَعْمَالَهُمْ وَهُمْ فِیهَا لاَ یُبْخَسُوْنَ اُولٰئِكَ الّذِیْنَ لَیسَ لَهُمْ فِیْ الاٰخِرَةِ الاَّ النَّارَ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوْا فِیهَا وبَاطِلٌ مَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ (۳)

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالاَخْسَرِینَ اَعمَالاً الّذِیْنَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِیْ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَهُمْ یَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ یُحْسِنُوْنَ صُنْعًا (٤)

یَاَ یُّهَاالّذِیْنَ اٰمَنُوْا لاَ تُلْهِکُمْ اَموَالُکُمْ وَاَولاَدُکُمْ عَنْ ذِکْرِاللّه وَمَنْ یَفْعَلْ ذَالِكَ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُوْنَ (۵)

وَالْعَصْرِ اِنَّ الاِنْسَانَ لَفِیْ خُسْرٍ اِلاَّ الّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ (٦)

یَاَ یُّهَا الّذِیْنَ اٰمَنُوا لاَتَتَّخِذُوا اٰبَائَکُمْ وَاِخْوَانَکُمْ اَوْلِیَاءَ اِنِ اسْتَحَبُّوا الکُفْرَ عَلَیَ الْاِیْمَانِ وَمَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنکُمْ فَاُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُوْنَ (۷)

جملهٔ این آیاتِ باهرهٔ حضرتِ ربانی و حججِ قاهرهٔ جنابِ سبحانی

گواهی میدهند که

وَمَن الناسِ مَنْ يَقُوْلُ اٰمَنّا بِاللهِ وَبِاليَوْمِ الْاٰخِرِ وَمَاهُمْ بِمُؤْمِنِين. (٨)

ای عزیز! چون وقتِ نماز در آید از سرِ رسم روزه داری و هر روزی ما تیسر من القران بر خوانی، اما نمیدانم که از حقائق و اسرار ایمان و قرآن چه خبر داری؟ زیرا که هر دل که بلوث خباثت آثام مدنس گشت، لوامع انوار حقائق کلام ازلی بروی تجلی نکند که لَایَمَسُّهُ الاَّالْمُطهَّرُون (٩) ـ اِنَّ فِیْ ذَالِك لَذِ كَرِیٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ (١٠) تا آئینهٔ دل بدست نیاوری از اسرارِ قرآن محجوبی و خبر نداری ـ

ای عزیز! از حق دیدهٔ خواه تابدان مشاهدهٔ جمالِ طلعت عروس قرآن کنی از که صُمٌ بُكْمٌ عُمْیٌ(١١) هیچ نیاید و از تقلید آباء جاهل و استادانِ فاجر جز غفلت و حرمان نگشاید ـ خواستم که تذکرهٔ مخلصانه بنویسم، بموجبِ حق صحبت؛ خالی از شائبهٔ ریا و مداهنه ـ و چون اهم امورِ عبادات ایمان را دیدم که وسیلتِ بنده است بحق و سرِ همه عبادات ایمان است که بی نورِ ایمان هیچ طاعات مفید نبود ـ

ای عزیز! اَنا مُومِنٌ حقّاً میگوئی اما این حق را حقیقتی باید که حقیقت ایمان بقال وقیل راست نیاید ـ این سخن را حارثه صفتی باید که بربساط وادیٔ مقدس شهُود خلع نعلین از قبول دنیا و عقبی کرده بود (١٢) و حجر و ذهب را مساوی داشته و نظر همت از غیرِ حق برداشته و مکاشف اسرارِ عالم قدس گشته و كَاَنّیْ اَنْظُرُ اِلیٰ عَرْشِ رَبّی بَارِزاً و اِلیٰ اَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَزَاوَرُوْنَ و اِلی اَهْلِ النَّار يَتَعَاوُنُون(١٣) لاجرم رسول صادق بر وفق این حال بشارتش دهد اَصبْت فَالْزمْ (١٤) ـ

و این اشارت وقتی فهم کنی که بدانی که دشمنِ دشمن، دوست است و دوستِ دشمن، دشمن ـ اِنَّ اللهَ لَمْ یَخْلُقْ خَلْقاً اَبْغَضُ اِلَیْهِ مِنَ الدُّنْیَا (١٥) چون دانستی که دنیا دشمنِ حق است ـ بدانکه حریص و بخیل عاشقِ دنیا است و حرص و بخل حبالِ مودت و مشعلِ مار محبتِ دنیا است و حریص و بخیل دشمنِ حق است (١٦) چنانکه در

حدیث آمده است که اِنّ اللهَ تَعالیٰ یُبْغِضُ الْبَخِیْلَ فِیْ حَیٰوته (۱۷) ـ ونورِ ایمان که بدایتِ صبغ دولتِ محبان است با ظلمتِ دشمنیِ حق در یك محل و یك شخص قرار نگیرد ـ

آخر از خوابِ امل بیدار شو	یکدم ای مستِ هوا هشیار شو
رهروان رفتند و تو در ماندهٔ	حلقه از سر زن که بر در ماندهٔ
راه زد مشغولیِ عالم ترا	نیست پروائی خدا یکدم ترا
گر ترا دیں باید از دنیا مناز	هر دو باهم راست ناید کج مباز

و در اخبار نبوی آمده است که اَوْحَی اللهُ اِلیٰ داوُدَ یَا داوُدُ تَزْعُمُ اَنَّكَ تُحِبُّنِیْ، فَاِنْ کُنْتَ صَادِقاً اُخْرُجْ حُبَّ الدُّنْیا مِنْ قَلْبِكَ فَاِنَّ حُبِّی وَ حُبُّهَا لاَ یَجْتَمِعَانِ فِیْ قَلْبٍ وَاحِدٍ (۱۸).

ای عزیز ! حقیقتِ ایمان آفتابِ عالم جبروت است که از مشرق هویتِ غیب طلوع میکند و بر مدارج مراتبِ عقول و نفوس گذر میسازد و بمغرب جان سوختگان بیابان محبت غروب میکند. آن زیور عرائیس (۱۹) ابکارِ عالم ملکوت است که از بارگاه جناب ربوبیت نثارِ سالکان مفازات ریاضت میگردد. آن پیرایهٔ اسرار حال طالبان است که سیاحان عالم قدس باشارت اُولٰئكَ کَتَبَ فِیْ قُلُو بِهِمُ الْاِیْمان (۲۰) باقلامِ الهام بر الواح افهام عرفانیان و قاصدان (۲۱) منازل ارادت مینگارند آن گوهرِ دریای دل عارفان است که بواسطهٔ امواج علوم از قعر بحر صدرِ بصور اعمالِ صالح بسواحل جوارح و اعضاء بظهورمی آید آن نور جبین عاشقان است که بواسطهٔ شهود تعاقب تجلیات انوارِ جمال و جلال در آئینهٔ دلِ شکستگان بیدای مودت منعکس میگردد آن ثمرهٔ حقائقِ اغصانِ توحید است که در شجرهٔ حدائق ریاض(۲۲) ساحات صدور مخصوصانِ عنایت به تسقیهٔ استقامت (۲۳) اِنَّ لِرَبِّکُمْ فِیْ اَیّامِ دَهْرِ کُمْ نَفَحَاتٌ (۲٤) ثابت میگرداند.

این معانی اسرارِ حال سیمرغان قافِ قربت است که جاسوسِ فهم و وهم را میل نایافت در دیده کشند و عقل مدرك را بمقراض تثویب

زبانِ فضول ببرند و نفس رعنا را در بازارِ عزتِ توحید بر سر چار سوی ونَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوای(۲۵) سرِ مراد بر دارند و لشکرِ هوا و شهوت را بصولتِ عشق بشکنند و دارالملك محبوب را که قُلُوبُ اَحبّائیْ داریْ وَ مِلْکِیْ (۲۶) بآداب عبودیت عمارت کنند و خانهٔ طبائع را که مکسر اصنام(۲۷) اخلاق بشریت است بمعول نیستی خراب کنند و کون صغری و کبری را با شواهد و دلائلِ عقلی در کتم عدم اندازند و از ازدحامِ خلقیت در دریای نیستی غوطه خورند و ازننگِ ادبارِ هستیِ موهوم فانی شوند و از بحر وحدانیت سربر آرند و از مضیق حضیض عبودیت بجناح ربوبیت(۲۸) در هوای هُوِیّت طیران کنند. تر دامنان مغرور را که ارواحِ ایشان بعوارضِ شهوات محجوب است و عقلِ مقید ایشان(۲۹) در ظلمت هوا از اکتساب کمالات عاجز وطبع مکدرِ ایشان از مکائد دنیا آشفته و ایمانِ ایشان از وساوسِ شیطان مضطرب، از تجلیات انوار طلعت ایمان ولوائع اسرار عرفان چه خبردارند؟

ای عزیز! قُلْ انْ کان ابَائُکُمْ واخْوانُکُمْ وَاَزْواجُکُمْ و عشیْرتُکُمْ وَاَمْوالُ اقْتَرفْتُمُوها ها وَتجارةٌ تخْشوْن کَسا دها وَمَساکنُ ترْ ضَوْنَها احبَّ الیْکُمْ منَ الله ورسُولَه و جهَادٍ فیْ سَبیْله فتربَّصُوْا حتّی یأتی اللهُ بامْره(۳۰) بیان میکند که مادر و پدر وزن و فرزند و خویش و پیوند و مال و جاه ومملکت و سلطنت، همه خس و خاشاك راه حق اندتا طالب باشارت وجاهدُوْا فیْ الله حقَّ جهاده(۳۱) راه خود را از ازدحام این جمله پاك نگرداند طلعت جمال نورِ توحید و ایمان از پس پردهٔ بشریت نگشاید. هرکه تحقیق این مقام نکرده باشد لفظ انا مُومنٌ حقّاً از وی درست نیاید. چنانکه انس بن مالك رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت میکند که لایزالُ قوْلُ لَا اله الااللهُ یدْ فَعُ سخْطَ الله عن العباد حتّی اذَا نزلُوْا بالْمنزل الّذیْ لا یُبالُوْنَ ما نَقصَ منْ دیْنهمْ اَذَا سلَمَتْ لَهُمْ دُنْیاهُمْ فَاذا قالُوا عنْد ذالك قال اللهُ تَعَالیٰ کَذَبْتُمْ کَذَبْتُمْ لَستُم بصَادقیْن(۳۲) صدق رسول الله.

و این که شنیدی، راهِ عامّهٔ طالبان است. اما راه خواص ازین والا تر است و ساحاتِ و اقدامِ عاشقان ازین بلند تر است. از ابو

یزید (بسطامی) قدس سره حقیقت این معنی بشنو که لَوْ خطَرِبَبالِیْ الدّنیا لَتَوَضّاْتُ وَلَوْ خَطرِبَبالِیْ اْلاٰخِرَتِ لَاغْتَسَلْتُ (۳۳).

ای عزیز ! رسمی است که طالبانِ مطلوبِ مکدرِ فانی از لذاتِ جسمانی و حظوظِ نفسانی، در طلبِ مطلوبِ خسیسِ خود از سرِ زر بر خیزند و طالبانِ حق از سرِ سر. و این هنوز بدایتِ ایشان است و این بدایت را نهایتی پدید نیست. پس بروشنائی نورِ فهم از سرِ راه انصاف در خانهٔ وجود خود سیری کن، اگر ازین معنی اثری مییابی فَطُوْبیٰ لَك، فَبِذالكَ فَلْیَفْرَحُوا هُوخَیْرٌمِمّا یَجْمَعُوْنَ(۳٤) و اگر نه بیش ازین در تیهِ غفلت و خجالت حیران مباش و ایامِ مهلت (را) غنیمت شمر و پیش از تاختنِ اجل کارِ مرگ بساز و غمِ ایمان بخور و اگر بعد از این رسومِ مادری و پدری ترا از راهِ حق باز دارد، در صفوف مبارزانِ مفیدانِ طلب لاف مردی مزن زیرا در این راه مرد کسی را توان گفت که از لوثِ اشغال دنیا پاك گشته باشد و از شر نفس و رق طبیعت و هوا خلاص یافته و لوامع انوارِ عالمِ علوی برجان او تافته.پس زنان مطهره با درد این راه مرداند و غافلان بیدرد کم تر از زنان.

تا نیاید دردِ این کارت پدید (۱۱)
قصّهٔ این درد نتوانی شنید
درد او گر دامنت گیرد دمی
رستگاری یابی از عالم همی
ور نگیرد دامنت این درد زود
گفتگوی من ندارد هیچ سود (۳۵)

ای عزیز ! اگر تو غلامی را امر کنی که فلان کار بکن فلان کار مکن (۳٦) و اگر مخالفت کنی، گردنت بزنم و یکی را بر او موکل گردانی تا تجسّسِ حالِ وی کند، یقین است که وی هرگز مخالفت نتواند کرد. و چون حق تعالی امر کرد که اَقِیْمُوْالصّلٰوةَ وَاٰتوا الزکٰوة (۳۷) وَاَنفِقُوْا مِمّا رَزَقنَا کُمْ(۳۸) وَلْتَکُنْ مِنْکُمْ اُمّتٌ یّدْعُوْنَ اِلَی الْخیرِ ویَاْ

مُرُوْنَ بالْمَعْرُوْف وَيَنْهوْن عَن الْمُنْكَر(٣٩) ولا تاكُلُوا امْولكُمْ بَيْنكُمْ بالْباطِل(٤٠) ولاتَاكُلُوا الربي(٤١) ولاَ تقربُوْا مال الْيَتيْم(٤٢) ولاَ تَغْتَبْ بعْضُكُمْ بعْضاً(٤٣) وانَّ عليْكُمْ لحَفظيْن كراماً كاتبيْنَ(٤٤) و او بدين همه هيچ عمل نميكند، ازان است كه علم او بسياست تو هست و علم بخدائى كه آن را ايمان خوانند نيست چه اگر دانستى كه خداى تعالى در قول صادق است و در انفاذ حكم قادر كه هرچه فرمايد بكند از امرِ حق هيچ تجاوز نكردى. اين جا بداني كه بيشتر خلق را ايمان نيست الا ماشاءالله: ومنَ النّاس منْ يَقُولُ امنّا بِالله وبِالْيَوْم الْاخر وَمَاهُمْ بمُؤْمنيْن(٤٥).

اگر در ولايت حكيمى جهود يا تر سا بود كه تو در كياست او در علم طب متيقّن باشى و ترا مرضى موجع حادث شود آن حكيم گويد كه تايك ماه نان نبايد خورد و اگر نه بهلاك انجامد! البته تو دست ازنان خوردن باز دارى باميد صحت و حق جلت عظمته صد هزار نبى (را) فرستاد است تا بيانِ سعادت و شقاوت تو كنند و باتو بگويند كه محافظت امر حق موجب سعادت ابدى و دولت سرمدى است و توآن جمله اوامر و نواهى را فراموش كنى و با هواى نفس و مراد شيطان كاركنى چه گوئى كه قول جهودى پيش تو مفيد تر بود و قول صد هزار نبى (٤٦) مفيد نبود؟ ازين ظاهر تر ميخواهى كه بحقيقت كفر خود بينا گردى؟ ومن اظْلمُ ممّنْ ذكّر باياتِ ربّه ثُمّ اعْرض عنْها (٤٧).

اى عزيز! جناب سرادقات بارگاه كبريا، حضرت صمديت ازان عالى تر است كه مستتر بحجاب و محتجب بنقاب بود و ليكن آدمى بواسطۀ استيلاى ظلمات صفات بشرى و بهيمى و سبعى و شيطانى از آنحضرت محجوب است و اصل جميع صفات (٤٨) ذميمه و اخلاق رديه چهار است بخل و كبر و ظلم وريا كه غلبۀ ظهور اين چهار صفات كه اعظم حجب سالكان است و جميع صفات مهلكه و اوصاف مانعه كه خلق بدان از حَق بحجوب گشته اند فروغ اين چهار صفت است (٤٩) در حقيقت چهار عقبۀ راهِ حق است.

عقبهٔ اول بخل است و این صفت نتیجهٔ حب دنیا است که چون دنیا محبوب او گشته است هر آئینه زوال محبوب (را) دشمن میدارد و در محافظت او سعی مینماید و در تحصیل زیادتیِ آن حیله های غریب میانگیزد.

پس علاج این مرض بدان کند که در آیات وارده و احادیث مرویه که در ذم دنیا آمده است، تامل کند. لَوْكَانَتْ الدُّنْيَا تَزِنُ عِنْدَالله جَنحَ بعُوْضَةٍ لَمَا سَقىٰ كَافِراً مِنْهَا شَرْبَةَ مَاءٍ (۵۰) و از ابن سداد روایت است که گفت: كُنْتُ مَعَ الركب الَّذِیْ وَقَفُوْا مَعَ رَسُوْلِ الله صَلىٰ اللهُ عَليه وآله وسَلَّم فَرَاَيْنَا الْمَيِّتَة فَقَالَ عَلَيْه اَلسَّلاَمُ اَتَرَوْنَ هٰذه هَانَتْ عَلىٰ اَهْلِهَا حَتّى اَلْقَوْا هَا؟ قَالُوْا مَنْ هُوَ مَاأَلْقَوْ هَا يَا رَسُولَ الله؟ قَالَ فَالدُّنْيَا اَهْوَنُ عَلَىَ اللّه مِنْ هذه علىٰ اَهْلِهَا (۵۱) و از سلیمان بن یسار روایت است که رسول صلیّ اللّه علیه وآله وسلّم فرمود اِنَّ اللهَ تَعَالىٰ لَمْ يَخْلُقْ خَلْقاً ابْغَضَ الَيْه من الدُّنْيَا وَاِنَّهُ خَلَقَهَا لَمْ يَنْظُرْ الَيْهَا (۵۲).

چون از حدیث اول معلوم کردی که جمیع دنیا نزد خدای تعالی کمتر از پرِ پشهٔ است و از حدیث دوم دانستی که با وجود خساست و قلت آن مردار تر(۵۳) از جیفهٔ است و از حدیث سوم فهم کردی که با وجود خساست و قلت و مرداری دشمن حق است و مع ذالك قابل زوال و فنا است و وجود آن چون گذران و ناپایدار است و باین همه هر نعمتی ازوی با هزار محنت آمیخته است: به یقین بدانی که حقیقت ایمان که طائر نشیمن اوج لامکان است در مسکنتی که مستوجب جیفهٔ خسیس دنیا باشد ،قرار نگیرد. و از علامات مومن یکی علوهمت است و ازین جهت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که اَلدُّنْيا خُطْوتُ الْمُوْمِن(۵٤) یعنی شاهبازان سدرهٔ عالم علوی و عالی همتان جناب قرب مولی، در قصر رفیع اعلی، از مضیق حضیض عالم ناسوت، بفضای عالم لاهوت، قدم اول برسرِ دنیا و بوم صفتان ویرانهٔ دنیا زنند.

عقبهٔ دوم کبر است. خاصیت آدمی این است که در حالت غفلت

و حجاب از مطالعهٔ اسبابِ معنوی چون خود را در نعمتی از دیگران مستغنی بیند و در اسباب دنیوی دیگری را بخود محتاج یابد، دروی نخوتی پدید آید. علاج این مرض آن است که در حالت خود تأمّل کند که اصل او آب گندهٔ است که از دیدنِ او کراهت میاید و در آخر جیفهٔ مردار خواهد بود که اگر بعد از (یك) هفته گور او را باز کنند همه خلق از گندگی و مرداری او نفرت گیرند. و در حال صحت و حیات حامل نجاست است که هر روز چند بار آن نجاست(را) از خود میشوید و اگر یك روز ترك شستن آن کند البته گندگی ازوی برآید و او گندیده گردد. و بقوت و تدبیر دفع پشهٔ مگسی از خود نتواند کرد و اگر در یك ناخن وی دردی یا مرضی پدید آید ازان در ماند و بیقرار گردد و زندگی بروی تلخ شود.

شرم باد کس را در جناب بارگاه کبریای فاطر و حکیم و قادر و عظیم نام هستیٔ (خود) برد یا نظر بر وجودِ حقیر و خسیس (خود) اندازد۔

چون تو حمّال نجاست آمدی
از چه در صدر ریاست آمدی
آن سگِ دوزخ که تو بشنودهٔ
در تو خفته است و تو خوش آسودهٔ
باش تا فردا سگ کبر و منی
سر ز دوزخ برکند از دشمنی
نیك بین گر تشنگی مردن ترا
بهتر است از نام خود بردن ترا
گر شوی چون خاك در ره پائمال
تا ابد جان را بدست آری کمال

عقبهٔ سوم ظلم است: اي عزیز! مثالِ ظالم چون شخصی است که در شراب داروئ پر خدر خورده باشد و خدر در اعضای او حاصل گشته پس تبری بدست گیرد و در حال مستی (٥٦) حمله میکند،

بتصور آنکه برخصم میزند برپای خود میزند و عروق و اغصانِ خود میدردو و استخوانهای خودرا می شکند و از غایت خدر و مستی خبر ندارد تاچون از حال سکر و مستی باز آید و آن خدر ازوی زایل شود ،فریاد و نفیر بر آرد و آب حسرت و تاسّف از دیده میبارد (ولی) سود ندارد. همچنین نظر بصیرت ظالم مثبور بظلمات وساوس شیطانی و هیجان شهوات نفسانی کور گشته لاجرم از مطالعهٔ عواقب(۵۷) افعال خود مقصور و بقبائح احوال دیگران مسرور است تا چون شجرهٔ خبیثهٔ او عدا صف مرگ در اهتزاز آید و چشم خسیس او بطبل رحیلِ اجل از خوابِ آمال کاذ به بیدار گردد ، مآرب خود (را) بصورت عقارب و نیات (را) در صورت حیات یا بد و جمیع فضایح افعال خود را سلاسل و اغلال بیند و نیران تصورات فاسد_(۵۸) و آمال کاذبه شعله زدن گیرد و دریای غضب انّ بَطشَ رَبّكَ لَشَدید(۵۹) در موج آید و موکلان سیاست و عذاب خطاب کنند که لَقَد کُنت فِی غَفلَتِ مَن هَذا فکَشَفنا عَنكَ غطائكَ فبصرك الیوم حدید(۶۰) فریاد از نهاد شومش برآید که ربنا ابصرنا وسمعنا فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون (۶۱) در جوابش گوید اولم نعمر کم ما یتذکر فیه من تذکر وجائکم النذیر فذوقو فما للظالمین من نصیر (۶۲) کل نفس بما کسبت رهینة (۶۳) هل تجزون الا ما کنتم تعملون (۶۴) و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون(۶۵)

خانهٔ خلقی کنی زیروزبر
تا براندازی سر افرازی بدر
خون بریزی خلق را در صد مقام
تا خوری یك لقمهٔ ازوی حرام
خوشه چین کوی درویشان تونی
درگدا طبعی بتر زیشان تونی
چند خواهی بودنی پخته نه خام
نی بدونی نیکونی خاص و نه عام

پادشاهی ذوق معنی بردن است
نی بزور و ظلم دنیا خوردن است (٦٦)

عقبهٔ چهارم ریا است و آن شرک خفی است رسول الله علیه السلام ازان خبر فرموده است و حقیقت آن چنان پوشیده است بر خلق که جُز مخصوصان عنایت(٦٧) از خواص انبیاء و اولیاء علیهم السلام بر آن اطلاع نیابند و در اعمال و افعال اهل غفلت چنان جاری میشود که بهیح و جه ازان خبر نمی یابند چون یوم تبلی السرائر (٦٨) دررسد آنچه (را در دنیا) طاعات تصور میکردند، بواسطهٔ تداخل این صفت (ریا) بصور مخالفات (درعقبی) ظاهر میگردد و حسنات در کفهٔ سیئآت افتد (٦٩)، سر و بدالهم من الله مالم یکون یحتسبون. (٧٠) مکشوف گردد

اي عزیز! فرمان حق جل ذکره بر این است که ان اکرمکم عندالله اتقیکم (٧١) و تو عزت (را) در انگشتری زرین و جامهٔ ابریشمین واسپان فاخر و غلامان فاجر طلبی و در نفوذ احکام حق بامیران فاسق بجهت مصالح دنیوی مداهنه کنی سجلی بنام خود کردی که فرمان هواو (٧٢) شیطان نزد تو مقدم است بر فرمان حق و قدر فاسقان و فاجران نزد تو بیشتر از قدر خدا و رسول۔ این جا اگر نظر انصاف برگماری مرتبهٔ اسلام و ایمان خود توانی یافت و بتحصیل و کمال آن مشغول توانی شد۔و لیکن عقبات بسیار قطع باید کرد تا از وادئ کرم بوئی از نسیم آشنائی بمشام جان تو رسد و این سعادت میسر نشود مگر بقطع علائق و ترک مالوفات و مستحسنات و هجران اخوان و اقران۔

شاخ امل بزن که چراغیست زود میر
بیخ هوس بکن که در ختیست کم بقاء
گر سر یوم بحمی بر عقل خوانده ای
پس پایمال مال مباش ازسر هوا

از کوی رهزنان طبیعت ببر قدم
وز خوی رهروان طریقت طلب صفا(۷۳)

اي عزیز! اگر در زیر جامهٔ تو مار افعی خفته با شد و یکی ترا ازان آگاه کند تا دفع آن کنی باید که از وی منت داری۔

شر این صفات مهلکه هزار بار صعب تر از شر حیات و عقارب است زیرا که مضرت افاعي در جسم اثر کند لیکن این مصیبت (۷٤) بدني واسطهٔ نیل درجات اخروی گردد اما مضرت این صفات در دین و ایمان اثر کند و مصیبت آن خسران ابدی و عذاب سر مدی است که آن نهایت ندارد۔

ایزد تعالی مراقیٔ عروج سالکان مسالك ایمان و اسلام را از آفات و عوارض وساوس شیطانی و بلیات حوادث هوا جس نفسانی در پناه عصمت خود محفوظ و مصؤن داراد بمنّه و کرمه انّه قریب مجیب۔ و السلام علی من اتبع الهدی (۷۵)



حواشی و توضیحات

۱. ندیدی که خدای تو بقوم عاد و ارم که صاحب ستون(قدرت) بودند، چه کرد؟ در صورتیکه مانند آنها (در استحکام)، در عالم نبود، و (نیز) بقوم ثمود که سنگ را شگا فته (و کاخها را میساختند)، چگونه کیفر داد؟ و نیز فرعون که صاحب ستونها(قدرت) بود (چگونه بدریائی غرق نمود؟) برای اینکه در شهر هاطغیان کردند و بسیار فساد انگیختند تا آنکه خدائی تو بر آنها تازیانهٔ عذاب (پی درپی) ریخت و خدایٔ تو البته در کمینگاه (ستمکاران) است.(الفجر ٦ تا ١٤)

۲- آنانکه بلقامی ما امید وار نیستند و بزندگانیٔ دنیا دل بسته و آرمیده اند و آنان که از نشانیهایٔ ما غافل اند هم آنان هستند که

عاقبت در آتش ماوی گیرند درپاداش آنچه که کسب (عمل) می کرده اند. (یونس ۷و۸)

۳- کسانیکه طالب زیب و زینت زندگی دنیا هستند کاملا میدهیم کردار ایشان را و هیچ دران کم داده نشوند_ ولی آنانند که در آخرت نصیبی ندارند جز آتش دوزخ، و اعمال شان درین راه (دنیا) ضائع و باطل میگردد (هود ۱۵ و ۱٦)

٤- بگو ای رسول که میخواهید شمارا بزیان کار ترین مردم آگاه سازم؟ (بشنو) آنها هستند که کوششان در راه حیات دنیوی تباه شد در حالیکه می پنداشتند که نیکو کاری میکنند(الکهف ۱۰۳و ۱۰٤)

۵- ای اهل ایمان مبادا مال و فرزندان شمارا ازیاد خدا غافل سازد کسانیکه چنین کارکنند آنها زیانکاران اند (منافقون ۹)

٦- قسم به عصر که انسان همه در خسارت اند مگر آنانکه ایمان آوردند و نیکو کاری کردند.....(العصر ۱تا ۳)

۷:_ ای اهل ایمان شما پیران و برادران خود را نباید دوست بدارید که اگر آنها کفر را بر ایمان بگزینند. هر که دوست بدارد آنها را، پس آنان بی شك ستمگارانند. (توبه ۲۳)

۸: و از مردمان کسانی هستند که میگویند که گرویدیم بخدا و بروز باز پسین ! ونیستند ایشان گروندگان. (البقرة ۸)

۹:_جز دست پاکان قرآن را مس نکنند،(الواقعه ۷۹)

۱۰:_ البته در این یاد آوری (پند) است برای آنکه قلب (هوشیار) دارد (ق ۳۷)

۱۱:_ آنها کر اند و گنگ اند وکور اند. (ابقرة ۱۸)

۱۲:_ ح مقدس شود خلع نعلین قید دنیا آمده

۱۳:_ گویا که من عرش پرروردگارم را می بینم بی حجابانه و

اهل جنت را چنان که ایشان بایك دگر ملاقات کنند و اهل دوزخ را که ایشان کمك یك دیگر میکنند (حدیث نبوی در کتب صوفیه دیده میشود رك کاشف الاسرار عبدالرحمن الغرائنی ص۹۸ با هتمام هرمان لندست ۱۹۸۰.

۱٤ :ـ ترا رسیده است اکنون پای استوار باش. (حدیث رسول)

۱۵ :ـ البته خدا از مخلوقات خود کسی را خلق نکرد که از دنیا نزد او دشمن تر باشد. (حدیث رسول)

۱٦ :ـ چ حبال را اینجا ندارد

۱۷ :ـ البته خدا بخیل را در زندگیٔ او دشمن دارد (حدیث رسول)

۱۸ :ـ خدا وحی کر دسوی داؤد علیه السلام ای داؤد آیا تو گمان میکنی که مرا دوست داری اگر در دعوای خود صادق باشی دوستیٔ دنیا را از دل خود بیرون کن زیرا که محبت من و او در یك دل جمع نمیشوند. (حدیث قدسی که در کتب صوفیه برمی خوریم)

۱۹ :ـ چ نور عرایس

۲۰ :ـ آنان اند که در دلهای ایشان خدا ایمان رانوشت (المجادله ۲۲)

۲۱ :ـ چ عرفات و منازل

۲۲ :ـ چ حقائق ریاض

۲۳ :ـ چ بسینهٔ استقامت

۲٤ :ـ البته برای پروردگار شما در ایّام روزگار شما بویهائی است (حدیث نبوی)

۲۵ :ـ نهی کرد مر نفس راکه (پیرویٔ) محظوظات کند۔ النازعات ٤۰)

۲۶ :ـ دلهای دوستانم دار و ملك من است. (حدیث قدسی)

۲۷ :ـ چ مقر اصناف

۲۸ :ـ چ از بحر تا اینجا ندارد

۲۹ :ـ ب بعوارض تا اینجا ندارد

۳۰ :ـ بگو (ای محمد) اگر شما پدران و پسران و برادران و زنان و خویشان خود را و اموالی که جمع آورده اید و مال تجارت که از کسادیِ آن بترسید و منازل که بآن دل خوش دارید ! بیش از خدا و رسول و جهاد در راهِ او دوست میدارید ، منتظر باشید تا امر خدا جاری گردد. (التوبة ۲٤)

۳۱ :ـ برای خدا حق جهاد در راه او بجای آرید. (الحج ۷۸)

۳۲ :ـ قول لااله الاالله دور میکند عتاب خدا را از گوینده آن. چون مقامی در رسد که در دین قایل آن نقصی پدید آید ولی دنیای او سلامت ماند ، او را از نقص دین خود پروای بود دران حال او لا اله الا للّه میگوید حق تعالی در جوابش گوید دروغ میگوئید دروغ میگوئید شما در قول خود صادق نیستید. (حدیث رسول)

۳۳ :ـ اگر در دل من خیال دنیابیاید من وضو را تازه سازم واگر خیال عقبی در دلم راه یابد من البته غسل نو سازم.

۳٤ :ـ سپس شادمانی کنید بآنکه بهتر است ازانکه اندوخته میکنید (یونس ۵۸)

۳۵ :ـ اشعار از منطق الطّیر عطار نیشاپوری

۳۶ :ـ چ فلان کار مکن ندارد

۳۷ :ـ نماز بپای دارید و زکوة بدهید. (البقرة ٤۲)

۳۸ :ـ انفاق کنید از آنچه روزیِ شما کردیم. (البقرة ۲۵٤)

۳۹:ـ و باید که از شمابرخی خلق را بخیر و صلح دعوت کنید و مردم را به نکو کاری امر کنید و از بدکاری نهی کنید. (آل عمران ۱۰٤)

٤۰:ـ مال یکدیگر را بنا حق مخورید. (البقرة ۱۸۸)

٤۱:ـ ربوا مخورید. (آل عمران ۱۳۰)

٤۲:ـ نزدیك نشوید بمال یتیم (الانعام ۱۵۲)

٤۳:ـ و غیبت یکدیگر رو امدارید (الحجرات ۱۲)

٤٤:ـ البته نگهبانان بر شما مامورند که آنها نویسندگان اند. (الانفطار ۱۰ و ۱۱)

٤۵:ـ رك حواشی شماره ۸

٤٦:ـ چ عظمته تا اینجا ندارد.

٤۷:ـ کدامین کس که او را بآیات خداپند دادند ولی او باز باعراض کرد ستمگار تر است؟ (السجده ۲۲)

٤۸:ـ چ ظلمات تا اینجا ندارد

٤۹:ـ ب سالکان تا اینجا ندارد

۵۰:ـ اگر دنیا نزد خدا برابر یك پر پشهٔ بودی، کافران را یك قطره اش سیر نکردی. (حدیث رسول)

۵۱:ـ من دران سفر با رسول خدا بودم چون کاروان توقف کردند پس ما جیفهٔ را دیدیم رسول فرمود آیا آن جیفهٔ را می ببینید که صاحبش آن را اهانت کرده و اینجا انداخته است؟ گفتند ای رسول این مردهٔ را چرا از خود دور نه کند؟ گفت پس دنیا نزد خدا مردار تر ازین جیفه بر صاحب آن میباشد (حدیث رسول با اختلاف خفیف در احیاء العلوم غزالی هم آمده. رك احیاء العلوم ترجمه اردو ج سوم ص (۲٤۳) کراچی ۱۹۷۵)

۵۲ :ـ البته خدا مخلوقی را خلق نه کرد دشمن تر از دنیاو او بعد از خلق آنرا نه دیده است. (حدیث رسول در کتب صوفیه بر میخوریم رك غزالی ارجاع بالا ص ۲٤٤ ج سوم)

۵۳ :ـ چ دوم تا اینجا ندارد.

۵٤ :ـ دنیا زیر پای مومن است. (حدیث نبوی)

۵۵ :ـ اشعار از عطّار نیشاپوری منطق الطیر

۵٦ :ـ نسخه ها=از خیال مستی

۵۷ :ـ چ عواطف

۵۸ :ـ ب خواب تا اینجا ندارد

۵۹ :ـ البته مواخذهٔ خدا بسیار سخت است. (البروج ۱۲)

٦۰ :ـ بتحقیق بودی در بیخبری ازین، پس برانداختیم از تو پردهٔ تو پس دیده ات امروز تیز بین است. (ق ۲۲)

٦۱ :ـ ای پروردگار ما! ما دیدیم و شنیدیم پس ما را باز در دنیا دوباره بفرست ما اعمال نیکو بجای خواهیم آورد و یقین خواهیم کرد . (السجده ۱۲)

٦۲ : آیا بشما عمری ندادیم؟ تا از پند نا صحی نصیحت گیرد؟ بشما رسولان آمدند (ولی شما از قبول کردن ابا کردید) پس امروز عذاب بچشید. ستمگاران را هیچ یار نخواهد بود. (الفاطر ۳۷)

٦۳ :ـ هر نفس در گرد عمل است که انجام داده است. (المدثر ۳۸)

٦٤ :ـ شما را جزا داده نشود جز باعمال شما که کرده اید. (النمل ۹۰)

٦۵ :ـ ستمگاران عنقریب بزودی خواهند دانست که به چه جای

انتقام باز گشت کنند. (الشعراء ۲۲۷)

۶۶ :ـ اشعار شاید از مؤلّف باشد.

۶۷ :ـ چ عنایت ندارد

۶۸ :ـ روزی که اسرار های مردمان آشکار شود.(الطارق ۹)

۶۹ :ـ چ سر ندارد

۷۰ :ـ (آن روز از عذابیکه) گمان نمی بردند به آنان پدید آید (الزمر ۴۷)

۷۱ :ـ البته بزرگترین شما نزد خدامتقی ترین مردمان اند. (الحجرات ۱۳)

۷۲ :ـ چ فرمان هوا ندارد

۷۳ :ـ اشعار از سنائی.

۷۴ :ـ چ زعیف

۷۵ :ـ و سلام حق بر آنکس که راه هدایت را پیروی کند. (طه ۴۷)



کتابهای تازه

☆ در این بخش فقط آثاری مربوط به زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی نقد و معرفی می شود.

☆ مؤلفان و ناشران از هر کتاب دو نسخه به دفتر مجله دانش ارسال نمایند.

انتشارات تازه غالب انستیتیوت

(مؤسسه ادبی غالب دهلی نو، هند)

مؤسسه ادبی غالب از چندین سال مشغول فعالیتهای ادبی و تحقیقی بویژه مربوط به زندگی و عصر و آثار میرزا اسد الله غالب دهلوی، شاعر معروف اردو و فارسی شبه قاره هندو پاکستان می باشد. اخیراً این اداره سه کتاب ارزنده درین زمینه بطبع رسانیده است که اینك مختصراً معرفی می گردد۔

❀ غالب اور انقلاب ستاون (اردو)

کتابی است مشتمل بر آنچه مرزا اسد الله غالب دهلوی درباره انقلاب ۱۸۵۷م که درنهضت آزادی هند اهمیت بسزای دارد، نوشته است و اساساً دارای متن فارسی و ترجمه اردوی کتاب معروف فارسی غالب بنام «دستنبو» و اقتباساتی است از نامه هایی که غالب به شاگردان و دوستان خود نوشته است و آنجا اشاره هایی به موضوع انقلاب ۱۸۵۷م کرده است همراه با سه ضمیمه که اول آن مقاله نادری است از غالب درباره غارتگری شهر دهلی درطی انقلاب ۱۸۵۷ و دوم اعلامیه انضمام هند به قلمروشاهنشاهی انگلیس از طرف ملکهٔ انگلستان ویکتوریا است و سوم اقتباساتی است از آثار منثور غالب در باب

تحسین و تایید دولت انگلیس که دکتر سید معین الرحمن استاد و رئیس قسمت اردو در دانشکده دولتی لاهور (پاکستان) با کمال دقت گرد آورده است.

این کتاب برای اولین دفعه در سال ۱۹۷٤ م بچاپ رسید و سپس چاپ دوم آن با اضافات و اصلاحاتی بسال ۱۹۷٦م از لاهور منتشر شد که فاقد متن فارسی "دستنبو" بوده، اما چاپ حاضر با اضافاتی مفید و عکس متن فارسی"دستنبو" از طرف مؤسسهٔ ادبی غالب دهلی نو بسال ۱۹۸۸م در۳٦۷ صفحه طبع و انتشار یافته است. ترجمه اردوی "دستنبو" بنام "رستخیز بی جا" (رستاخیزبی محل) از رشید حسن خان است که درین کتاب همراه با حواشی از دکتر معین الرحمن چاپ شده است۔ این کتاب دارای بعض اسناد تاریخی دست اول مربوط به انقلاب ۱۸۵۷م می باشد از جمله کتاب "دستنبو" و بسه ضمیمه و اقتباساتی از نامه ها و آثار منثور غالب و مخصوصاً برای محققان و مراجعین تاریخ جدید هند بویژه از زمان آغاز سلطنت انگلیس در هند مطالب بسیار جالب و با ارزشی دارد. این کتاب دارای ۲٦۷ صفحه و بهای آن ٦۰ روپیه است.

❀ معتمد الدوله آغا میر، اسلاف و اخلاف (اردو)

تالیف دکتر انصار الله است و تذکره نواب معتمدالدوله سید محمد خان بهادر شوکت جنگ معروف به آغا میر، اولین نخست وزیر سلطنت اوده (لکهنؤ هند) و متوسلین و اخلاف وی می باشد. مرزا غالب دهلوی موقعی کلکته بود، در راه در لکهنؤ اقامت کوتاهی داشت و در آن مدت سعی کرد بتوسط معتمدالدوله به دربار غازی الدین حیدر پادشاه اوده، راه یابد امّا بقول شاگرد وی خواجه الطاف حسین حالی وی شرائط سنگینی برای ملاقات با معتمدالدوله آغا میر گذاشت که مورد قبول معتمدالدوله واقعه نشد و در نتیجه ملاقات وی با آغا میر صورت نگرفت امّا قبلاً مرزا غالب قطعه ای درستایش آغا میر سروده بود که پس ازینکه وی موفق به ملاقات وی نشد آنرا کمی

تغییر داده و نام معتمدالدوله را ازان حذف نمود و همچنین مرزا غالب قصیده ای بفارسی هم به مدح آغا میر سروده بود که وی بعداً اسم معتمدالدوله را ازان هم انداخته است.

این کتاب دارای شرح حال مفصل معتمدالدوله و پسر بزرگش امین الدوله تخلص به مهر و پسر دیگرش نظام الدوله تخلص به سید و پسر سومش معین الدوله متخلص به ساحرو کوچکترین پسرش محمد علی متخلص به شمس و دامادش نواب دولها متخلص به تمنا می باشد، وچون معتمدالدوله مربی مرثیه گویان معاصر هم بود، بنا براین مؤلف ضمناً ذکر مرثیه گویان معروف زمانش میان غلام حسین دلگیر و مرزا جعفر علی متخلص به فصیح و میر محمد مستحسن مخلص به خلیق و میر مظفر حسین متخلص به ضمیر را که از جمله متوسلین درگاه معتمدالدوله بودند نیز آورده است. چنانکه از فهرست مآخذ که درپایان کتاب آمده است، پیداست، مؤلف در تألیف این کتاب از ۵۶ کتاب چاپی تاریخ و تذکره و دیوان و مجموعه مراثی و فهرست کتابخانه و کتاب خطی بیاض و تاریخ و دیوان و مجموعه مرانی و سه مجله اردو استفاده، کرده است و در آخر کتاب فهرست اشخاص و کتب و اداره ها و چاپخانه‌ها و شهر ها وساختمانها وغیره را که ذکر آن درین کتاب آمده است در ۲۱ صفحه آورده است این کتاب دارای ۲۷۳ صفحه و بهای آن ۶۰ روپیه می باشد.

❀ غالب نامه (اردو)

شماره حاضر شماره ۱ (جلد ۱۰) بابت ژانویه ۱۹۸۹ مجله بسیار ارزنده ایست بنام «غالب نامه» از مطبوعات مؤسسه ادبی غالب و این شماره نیز مانند شماره های سابق دارای بعض مقالات بسیار مهم می باشد ترجمه فارسی عناوین و محتویات این شماره بدین قرار است: (عبدالرحمن) بجنوری ازحیث ناقد غالب از پروفسور اسلوب احمد انصاری (منشی میان داد خان) سیّاح (اورنگ آبادی) شاگرد غالب از پروفسور مختارالدین احمد، معنویت مرکز نگاه غالب از دکتر

ظ.انصاری، توضیحاتی درباره نامه ای از غالب از پروفسور نذیر احمد، یك بیاض (جنگ) مهم انجمن آسیایی (بنگال) از دکتر امیر حسن عابدی،و بعضی مسائل تدوین ادب زبان دکنی از رشید حسن خان، (خواجه الطاف حسین)حالی و نقد غالب از پروفسور مختار حسین ترابی مقایسه شعر (شیخ محمد ابراهیم) ذوق و (ابوظفر سراج الدین بهادر شاه ظفر از دکتر یونس اگاسکر، و طنز و مزاح در شعر فارسی غالب از دکتر یعقوب عمر، و یك مثنوی کمیابی بهتناگر منشی بال مکند متخلص به بی صبر سکندر آباد از پروفسور اطهر فاروقی، و شعر فارسی غالب از نظر محك تحقیقی و انتقادی(شاگردش) حالی از دکتر آذرمیدخت صفوی، و عناصر شکست ذات در شعر غالب و ذوق و ظفر از دکتر حسن رضوی و یك قطعه تاریخ غالب از دکتر شریف حسین قاسمی، و مرحوم اختر انصاری از رشید حسن خان و معرفی کتابهای تازه از همان نویسنده و گزارشی درباره سمینار سه روزه بین المللی غالب که باهتمام مؤسسه غالب در دهلی نو از ١٦ تا ١٨ دسامبر ١٩٨٨ تشکیل شد. درپایان مجله ترجم دیوانِ غالب بزبان کشمیری از غلام نبی ناظر شاعر معروف کشمیری که مؤسسه غالب آن را طبع و نشر نموده مختصراً معرفی شده است.

❀ جرنل (ژورنال) خدا بخش لائبریری

(اردو و انگلیسی و فارسی)

شماره حاضر شماره ٤٩ مجله کتابخانه خدا بخش (پتنه،هند) می باشد که ترجمه فارسی عناوین و محتویات قسمت اردوی آن بقرار زیر است: سنت های اتحاد ملی در هند از ب.ن.پاندی، اخبار جمهور و برخورد با آمریت و استبداد بریطانیا از دکتر عابده سمیع الدین، یادی از مرحوم ذاکر حسین (رئیس جمهوری هند) از نواب رحمت الله خان شروانی، مثنویهای غیر مطبوعهٔ میر تقی میر، ذخیرهٔ ریاض الرحمن قدوائی چه دو از ریاض الرحمن قدوائی، سخنوران هند بعد از دکتر اقبال (فارسی) از رئیس احمد نعمانی و نسخه خدا بخش

پٹنه از دیوان میر سید علی همدانی از دکتر عتیق الرحمن و چهارده قرأت قرآن از عمید الدین پهلواروی و نامه ای دربارهٔ "ریشی نامه" از عبدالحمید راتهور محتویات قسمت انگلیسی بقرار زیر است: فهرست کتابهای زبانهای اروپائی محفوظ در کتابخانهٔ خدا بخش تا قبل از جنگ جهانی اول و خطبات توسیعی خدا بخش از دکتر علی اشرف درباره مذهب و اختلافات و تطور حقوق و فکر اسلامی در شبه قاره و نهضت وهابی و انگلیس، این مجله دارای ۱۲۱+۴۲+۱۱۲ صفحه می باشد وبهای آن ۲۵ روپیه است.

❀ مجله سهرورد (اردو)

شماره حاضر شماره ۸ مجله سهرورد است که به نظارت محمد نذیر غوری سهروردی، مدیر سید اویس علی سهروردی چاپ می شود این مجله دارای ۱۶۰ صفحه است و بهای آن ۲۵ روپیه می باشد. ترجمه فارسی عناوین و محتویات این مجله بقرار زیر است: تبلیغ اسلام و صوفیای کرام از قلندر علی سهروردی، جلاءالخواطر مرتبه سید عبدالرزاق جیلانی و ترجمه اردو از دکتر مولوی عبدالکریم طفلی، خدمات علمی و ادبی و شعری بهاءالدین زکریای ملتانی از دکتر روبینه ترین، تمایلات مختلف تسمیه کتب فارسی در شبه قاره از عارف نوشاهی، و ابن تمیمه، صوفی ای از سلسله قادری از جرج مقدسی ترجمه اردو از سهیل عمر، و سیده سرمست سهروردی از احمد بدر اخلاق، نسخه های جوهر سازی از دکتر احمد حسین قریشی قلعه داری، جمال الله گجراتی و خدمات مجاهدانهٔ او از حکیم محمد حسین خان شفا نسخه های، و معرفی کتابخانه رضا هند از همان نویسنده، جاده جویای حق، ملفوظات شیخ ابو نصیر محمد نذیر غوری سهروردی مرتبه مدیر مجله، نقد و نظر درباره کتابها از مدیر مجله، مسؤلیت های ارباب متصوفه از سروان واحد بخش سیال و نظام اقتصادی اسلامی و احتیاجات عصر حاضر از سید محمد اسماعیل. همچنین در ذیل اخبار فعالیتهای علمی درباره سمینار دو

روزه بین المللی حافظ شیرازی که در روزهای ۱۲، ۱۴ دسامبر ۱۹۸۸ء در لاهور باهتمام یونسکو ورایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران اسلام آباد تشکیل شد گزارشی مختصر آمده است.

❀ معرفی "مخزن چشت" (اردو)

رساله ایست مختصر درباره معرفی "مخزن چشت" تذکره خواجگان چشت تالیف خواجه امام بخش مهاروی از دکتر محمد اختر چیمه، چاپ اکادمی چشتیه فیصل آباد پاکستان که دارای ۱۱۲ صفحه است و بهای آن ۲۱ روپیه می باشد. درین رساله غیر از شرح حال مولف مخرن چشت شرح حال مختصر از خواجه میان نور جهانیان و خواجه امام بخش و حافظ غلام فرید و خواجه نور احمد و خواجه محمد خدا بخش و خواجه حافظ محمد جمال و خواجه نور محمد و مولانا فخر الدین محب النبی که همه شیوخ سلسله چشتی می باشند آمده است. ضمناً خلاصه مطالب و محتویات مخزن چشت و تبصره و بر رسی این کتاب و مآخذ و منابع این رساله هم ذکر شده است.

ع - ر- نقوی

❀ یاد داشتهای پراگنده

نگارنده: علامه محمد اقبال

مترجم: دکتر محمد ریاض

ناشر: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

تاریخ پخش: اسفند ماه ۱۳۶۷شمسی/۱۴۰۹ھ/۱۹۸۹م

از روز ۲۷ آوریل ۱۹۱۰م علامه محمد اقبال بنگاشتن "یادداشتهای پراگنده" بزبان انگلیسی پرداخت معلوم نیست این یادداشتها چه موقعی تمام شد البته در سال ۱۹۱۷م او ۳۶ یادداشت یا نکته را درسه شمارهٔ مجله "نیوایرا" بچاپ رساند. عرنکته چاپ شده

در مجله مزبور در این مجموعه نیامده است مجموعه کنونی ۱۲۵ نکته دارد و به اضافه ٦ نکته اضافه شده بر ۱۳۱ نکته بالغ می گردد. فرزند گرامی علامه محمد اقبال دکتر جاوید اقبال به اضافهٔ مقدمه ای گره گشا این یادداشتها را در سال ۱۹٦۱م در لاهور انتشار داده بود یادداشتها بعداً در پاکستان به اردو ترجمه شده و مجدداً با ترجمهٔ مترجم دیگر در هند انتشار یافته است.

یادداشتهای پراکنده (STRAY REFLECTIONS) نمایانگر ثروت ذهنی و مطالعه و تفکر علامه اقبال، دربارهٔ بسیاری از مباحث ادب وفلسفه و سیاست و دین و تاریخ وغیره است و مترجم به اضافهٔ پاورقیها مطالب و مسائل را شیوا تر ساخته است.چند نمونهٔ کوچك را ملاحظه بفرمایید:

● عقل انسانی از سوی طبیعت یك کوشش نقد خویشتن است (نکته_۳)

● نظام فلسفهٔ هگل یك رزمنامهٔ منثور است (نکته_۱۱)

● افراد و ملل از بین می روند ولی فرزند شان یعنی تصورات آنان فنا نمی پذیرند (نکته_۱۱).

● افراد و ملل از بین می روند ولی فرزند شان یعنی تصورات آنان فنا نمی پذیرند (نکته_٦٦).

● روح اسکروانلد بیش از انگلیسی ایرانی است (نکته_۵۰)

● بجز بد رفتاری بنی نوع خود نسبت باو، حافظه انسان دربارهٔ امور دیگر علی العموم ضعیف می باشد (نکته_۵۲)

● در کلماتی که مانند مرواریدهای تراشیده می باشند، خواجه حافظ روحانیت شیرین غیر شعوری بلبل را عرضه داده است_ (نکته_۱۱۹)

بنظر من بیت زیر نظیری را با بسیاری از نظامهای فکر فلسفه نمی شود مبادله کرد.

نیست درخشك و تربیشهٔ من کوتاهی
چوب هر نخل که منبر نشود دارکنم
(نکته_ ۱۳۰)

س – ح –رضوی



❀ فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان
(دهمین مجلد)

مرکز تحقیقات و فهرست برداری

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در آینده بی نه چندان دور بیستمین سال بنیان گذاری خود را پشت سرمی نهد چون به سال ۱۳٤۹ش/۱۹۷۰م تأسیس گردیده است وما کار گزاران و پژوهشگران و دوستداران این مرکز تحقیقاتی را برای فرارسیدن بیستمین سال بنیانگذاری آن دراین موقع فرخنده برای موفقیت کوششهای متداوم وخستگی نا پذیر آنان تبریك عرض می کنیم. که این مرکز پژوهشی باهمه فراز و نشیبها ،کارنامهٔ خجستهای دارد.درکنار برنامه ها برای زنده کردن و گسترش فرهنگ اسلامی در پیوند با زبان فارسی در زمینه فهرست برداری از نسخه های خطی کتابخانه ها و نگارش کتاب نامه ها بسیار کوشیده است. در این زمینه میتوان از اثر های زیرین نام برد :

۱. فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش_ اسلام آباد هفت مجلد (۱۳۵۰_۱۳٦۱خ).

۲. فهرست نسخه های خطی خواجه سناء الله خراباتی، لاهور

(۱۳۵۱خ).

۳. کتابخانه های پاکستان- لاهور- (۱۳۵۵خ).

٤. فهرست نسخه های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان- لاهور (۱۳٦۲خ).

۵. فهرست نسخه های خطی فارسی انجمن ترقی اردو- کراچی، لاهور (۱۳٦۳خ).

٦. فهرست چاپهای آثار سعدی در شبه قاره (۱۳٦۳خ).

۷. سعدی بربنای نسخه های خطی پاکستان (۱۳٦۳خ).

۸. فهرست کتابهای چاپ سنگ و کمیاب کتابخانهٔ گنج بخش، جلد یکم (۱۳٦۵خ).

۹. ترجمه های متون فارسی به زبانهای پاکستان (۱۳٦۵خ).

۱۰. کتابشناسی اقبال. اسفند ۱۳٦٤، ۲۰۹ ص.

۱۱. فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور، گنجینهٔ آذر (۱۳٦۵خ).

۱۲. فهرست نسخه های خطی فارسی بمبئی. کتابخانهٔ مؤسسهٔ کاما گنجینهٔ مانکجی، (۱۳٦۵).

۱۳. فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانهٔ همدرد- کراچی (زیر چاپ).

۱٤. فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی در پاکستان، ده مجلد (۱۳٦۲_۱۳٦۷خ).

۱۵. فهرست وارهٔ کتابهای فارسی که بخشهایی از آن چاپ شده است (۱۳٦۵_۱۳٦۷خ).

تألیفات استاد منزوی نگارندهٔ فهرست مشترک

آقای احمد منزوی فرزند علامه حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی است. از حدود چهل سال پیش تاکنون درکار فهرست نویسی و کتابشناسی اسلامی رنج فراوان برده و در این زمینه آثار بسیاری به فارسی و عربی تألیف و یا تصحیح کرده اند که به لحاظ دقت و نیز وسعت دامنه بسیار ممتاز است از جمله آنها چندین اثر را یاد می کنیم:

۱. مصفی المقال فی مصنفی علم الرجال که اصل آن در معرفی رجال نویسان شیعه و تألیف پدر ایشان مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی است و با تصحیحات و اضافات آقای احمد منزوی در سال ۱۳۳۷ در ۳۲۰ ص منتشر شده.

۲ تا ۹ـ مجلدات ۱۶ تا ۲۲ «الذریعه الی تصانیف الشیعه» که نیز اصل کتاب تألیف حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی است در معرفی آثار قلمی شیعه و ۸ مجلد آن با تصحیحات و اضافات و فهرست ها از آقای احمد منزوی به چاپ رسیده (در فاصله سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۴، مجموعا در ۲۸۵۹ص).

۱۰ تا ۱۵ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی که جلد های ۱۱ تا ۱۶ آن از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۸ مجموعا در ۲۶۶۸ص منتشر شده (تحریر و چاپ و فهرست از آقای احمد منزوی و زیر نظر سه تن دیگر).

۱۶ تا ۲۱ـ فهرست نسخه های خطی فارسی در ۶ مجلد بزرگ که از سال۱۳۴۸ تا۱۳۵۲ مجموعا در۴۷۴۰ص منتشر و در آن مجموعا بیش از چهل و نه هزار نسخهٔ خطی فارسی در سراسر جهان معرفی شده و به لحاظ کثرت این قبیل نسخه ها، هیچ فهرست دیگری با آن برابری نمی کند و از تمام فهرست های دیگر غنی تر است (این فهرست فقط از آقای احمد منزوی است).

۲۲ تا ۲۵ـ فهرست کتابخانهٔ ملك وابسته به آستان قدس رضوی

جلد یکم و دوم و سوم و پنجم چاپ ۱۲۵٤ تا ۱۳٦۳ ۱ص (کاریک گروه چهار تنی است با مشارکت آقای احمد منزوی).

۲٦ تا ۲۹_ فهرست نسخه های خطی کتابخانهٔ گنج بخش پاکستان ٤ مجلد (از یك تا ٤) مجموعا در ۲٥۳۰ص که در فاصله سالهای ۱۳٥۷ تا ۱۳٦۱ چاپ شده که تنها کار ایشان است.

۳۰ و ۳۱_ ادبیات فارسی برمبنای تألیف استوری دو جلد، (تحریر فارسی)، مجموعاً در ۱۰٤۱ص چاپ ۱۳٦۲.

۳۲_ سعدی بر مبنای نسخه های خطی پاکستان ۱۳٦۳. ۱۲۹ص

۳۳ تا ٤۲_ فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان که از سال ۱۳٦۲ تا کنون ۱۰ مجلد آن مجموعا در بیش از ۷۲٦٤ص انتشار یافته و جلد یازدهم آن زیر چاپ است. این فهرست از لحاظ تعداد نسخه های خطی فارسی که در آن معرفی شده (و نیز ذکر مآخذ مربوط به هر کتاب) از تمام فهرست های دیگر غنی تر است.

علاوه بر چهل و دو فقرهٔ مذکور مؤلف نامبرده مقالات و آثار علمی بسیاری نیز دارد که اینجا از ذکر آنها صرف نظر می کنیم.

فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان
جلد دهم:

اکنون مختصراً درباره محتویات تألیف اخیر استاد احمد منزوی می پردازیم. شناسنامهٔ این کتاب را از خود کتاب اینجا منعکس می کنم وهم فهرست عناوین بخشهای مجلدات یکم تا یازدهم را که در مجلد دهم قبل از «سخن مدیر» آمده است تاخوانندگان محترم و محققان مکرم از این تفاصیل استفادهٔ بیشتری نمایند:

شناسنامهٔ این کتاب

نام : فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان.
نگارنده : احمد منزوی
سخن مدیر : دکتر احمد تمیم داری، مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
ناشر : مرکزتحقیقات فارسی ایران و پاکستان ،اسلام آباد.
شمارهٔ ردیف : ۱۱۲
تعداد : ۱۰۰۰
مسؤل امور چاپخانه: مهندس محمود رضا محمدی.
ماشین نویس : غلام حیدر پاروی.
چاپ : جدید اردو تایپ پریس، لاهور.
تاریخ پخش : دی ماه ۱۳۶۷خ/۱٤۰۸ه/۱۹۸۸م.
بها : ۱۰۰ روپیه.

راهنما

جلد یکم

جلد دوم

جلد سوم

جلد چهارم

جلد پنجم

جلد ششم

جلد هفتم

جلد هشتم

جلد نهم

جلد دهم

جلد یازدهم

زندگینامهٔ سرایندگان، زندگینامهٔ پیران و بزرگان (زیر چاپ).



برای بررسی محتویات مجله دهم این فهرست، به در «سخن مدیر» نوشتهٔ استاد آقای دکتر احمد تمیم داری روی می آوریم. که در آغاز این مجلّد چاپ شده است.

مجله دهم فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی با بخش بیست و دوم آغاز شده که برای آگاهی از بخشهای پیشین باید به فهرست فوق مراجعه کرد. اگر به بخش آغازین این مجلد توجه کنیم می بینم که های اثر مربوط به جغرافیای ایران و هندو افغانستان و عربستان و دیگر مناطق جهان در آن شناخته و شناسانده شده است.

بخـش بیست و سوم دربـارهٔ سفر نـامه هـا است. درپاره یی از فهرست بوده، نامه ها که از سفر نامه یاد شده فهرست نگاران کتابهایی را به این نام معـرفی کرده انـد کـه موضوع آنها به معنی اخص سفرنامه اما بـرای خـوانندگـان این فهـرست نـامـه جالب می نماید که بدانـند منظومهٔ «تحفة العراقین» خـاقانی شیـروانی (م۵۸۲ه) و «فتـوح الحرمین» محیـی الـدین لاری(م۹۲۲ه) (ص۵۵) و «نـان وحـلـوا» ی شیـخ بهائی (م۱۰۳۱ه) را هـم می توان زیر عنوان سفرنامه قرارداد (ص ۵۷)

مؤلفان سفرنامه ها در طی سفر های خود خواننده را با آداب و رسوم و طرز معماری بناهای مسکونی و طریقـهٔ داد و ستـد و چگونگی استفـاده از آب باران و...، آشنـا می گـردانـد. محقـقـان و مـورخـان و بـاستـانشنـاسان با مطالعهٔ سفر نامه ها می توانند تا حد بسیاری به فرهنگ و تمدن مناطق نامبرده در سدهٔ های گذشته واقف گردند. در این بخش۲۹ اثر که موضوع آن سفر نامه است با عنوانهای گوناگون در زبان فارسی معرفی شده است.

جالب است که افسران انگلیسی در سالهای ۱۲۸٤_۱۲۹۲ه، در گردش خود در هند، سفر نامهٔ خود را به زبان فارسی نکاشته اند (ص_۶۵) و این گسترش و تفوق زبان فارسی را، تا دههٔ پایانی سدهٔ سیزدهم در شبه قاره، نشان می دهد.

پس از ایـن نـوبت به بخـش تـاریـخ می رسـد. کتـابهـای تـاریـخ همچون آینه های روزگارانند و پیوسته به نسل هر عصری پند و عبرت می آموزند. بر پایهٔ بیان قرآن کریم «خرد مندی» و «عبرت» و «تـاریـخ» سه عنصر بهم پیوسته و تفکیك ناپذیرند. کتب تاریخ پاره بی مربوط به تاریخ جهان معرّفی گشته است.

بخش بیست و ششم مربوط به تاریخ ایرارن است. در این بخش از «شاهنامهٔ» فردوسی که اثری است تاریخی، حماسی، اسطوره یی و پهلوانی گرفته، تا کتب مربوط به دورهٔ قاجار.

بخش بیست و هفتم تاریخ پیامبران و اسلام و امامان است. در

این بخش از سیرهٔ محمد بن اسحاق تا تاریخهایی که نویسندگان معاصر نگاشته اند حدود ۲۸۷ اثر شناسایی شده است.

در صفحات ۱۹۲_۲۰۲ به معرفی «الشمایل النبویة و الخصایل المصطفویة» نگارش ابو عیسی محمد ترمذی (م۲۷۹ یا ۲۷۵ﻫ) پرداخته و ترجمه ها و شرحهای فارسی آن را در پاکستان نشان داده است.

زندگی نامهٔ این ترمذی و کارهای ادبی و دینی بزرگش که نامی ترین آنها «جامع صحیح» یا «صحیح ترمذی» است و یکی از «صحاح سته» بشمار آمده، و نیز اهمیت کار پیش گفته اش یعنی «الشمایل النبویة» نیاز به گفتگو ندارد، اثری است ساخته و پرداختهٔ سدهٔ سوم هجری و معتبر ترین اثر در زمینهٔ شناخت پیامبر.

در فهرست استاد منزوی ص ۱۹۲ و ۱۹۳ دربارهٔ آن چنین آمده است:

در استوری (۱:۱۷٤) از دو ترجمهٔ شناخته شده ی آن کتاب و در برگل (۲:۷٦٥، ۷٦٦) که تحریر روسی و تکامل یافتهٔ آن است از چهار ترجمه و شرح فارسی شناخته شده اش نام و نشان آمده است .... پس از معرفی آن چهار ترجمه و شرح، در فهرست حاضر سیزده ترجمه و شرح از متن مذکور شناسایی و معرفی شده است. گذشته از این سیزده اثر که نسخه هایش در پاکستان هم اکنون موجود است از شش کار مشابه نیز نام و نشان آمده که در تذکره ها ذکر گردیده و در ادامهٔ کار تحقیق در نسخه های خطی ناشناخته، احتمال دست یابی به آنها نیز ممکن می گردد.

نویافته هایی که در «استوری» و «برگل» از آنان نامی نرفته بسیار است و ترجمه های «شمایل النبویة» ترمذی نمونه یی از آنهاست.

فهرست اگر درست منعکس کنندهٔ روزگار نگارش کتابها باشد آینهٔ بسیار چیزها خواهد بود. در ص ٥٤۹ همین مجلد آمده است:

محمد عالم خوشنویس و سرایندهٔ زبردستی نیز بود ، که تاریخ زایش و مرگش در دست نیست جز آنکه نسخه یی از "دیوان سرفراز خان" فرمانروای سند مؤرخ ۱۱۸۷/۱۷۷۳م و نسخه یی "زدد مناقب مرتضوی" مؤرخ ۱۹ ذیقعدهٔ ۱۲۲۵ه/۱۸۱۰م از وی دیده شده است. و این دو تاریخ ، روزگار باروری این هنرمند را به دست می دهد. این خوشنویس پر توان به اتهام (دزدی) انگشتانش بریده می شود و پس از دست بری نیز به خوشنویسی می پرداخته و دست بریدن خود را پنهان نمی داشته و خود سروده است:

من به بیدستی نوشتم این کتاب معتبر
تا بخوانند آفرینم مردم اهل نظر

از این هنرمند رساله یی در هنر خوشنویسی در دست است به نام "یادگار عالم" (ن.ك. بخش خط از همین فهرست).

نگارنده کوشیده است تا درکار خود در این فهرست از تعریف و توصیف یك نسخهٔ مشخص گامی فراتر نهد و آن را با آگاهیهایی که از دیگر منابع بدست آورده مقایسه کند و اختلافهای عمده را در عنوان نوشتار و نام نویسنده نشان دهد ، بدین گونه به تطبیق فهرستها پرداخته و گاهی نیز نظری را از میان چند نظر برگزیده و دیگر نظریه ها را تنها برای بازماندن باب پژوهش یاد کرده و بسیار شده که به علت دردسترس نبودن نسخه ها ، ناگزیر فقط به ذکر اختلاف در نوشته های منابع بسنده کرده است. از اینگونه است زبدة التواریخ ، ملخص تواریخ ص ۵۲۲ و تجلی علیشاه موزون و کارش "توزك آصفی" ص۵۲۲ .

بگونهٔ اصولی شیوهٔ کار در این فهرست تعیین نامها و نشانه هایی است از دیگر نسخه های کتاب ، در کتابخانه های جهان ، و گاهگاهی اگر کتابی در منابع گوناگون به چند کس جدا نسبت داده شده در این فهرست بدان مؤلفان اشارت رفته است. مثلاً: استاد منزوی آن جا که از کتاب "وقایع نعمت خان" گفتگو می کند هشت نام آن را از منابع

گوناگون می آورد .

۱ . وقایع نعمتخان ، ۲ . وقایع حیدر آباد ، ۳ . روزنامهٔ وقایع حیدر آباد ، ٤ . روزنامهٔ محاصرهٔ حیدر آباد ، ۵ . روزنامهٔ واقعات محاصرهٔ دارالجهاد حیدرآباد ، ٦ . جنگنامهٔ نعمتخان عالی ، ۷ . پادشاهنامهٔ عهد مبارك ، ۸ . بهادر شاهنامه.

این کتاب نگارش نور الدین محمد شیرازی ملقب به نعمت خان ، متخلص به «عالی» (م۱۱۲۱ یا ۱۱۲۲ھ/۹_۱۷۱۰م) است که از کتابهای درسی و نیز تاریخ شبه قاره بشمار می آید . در فهرست حاضر نامهای گوناگون این کتاب همراه بانشانی از پیرامون ۱۲۱ نسخهٔ آن در جهان آمده است. بنا بر این باید اذعان کنیم که کتابهای شناسایی شده دراین فهرست دیگر محدود به نسخه های خطی موجود در پاکستان نخواهد بود .

نشان دادن تعداد نسخه های یك کتاب در کتابخانه های شهر ها و کشور های گوناگون نشان دهندهٔ اهمیت آن کتاب ، توان فراگیری فرهنگی آن در جهان است. بنا بر این شناسایی یك کتاب در مکانهای گوناگون و تعداد نسخه هایش نقش آن را در بنا و ساختار فرهنگی کشورها ، روشن می سازد و ازاین راه می توانیم کتابهایی را که در دگرگونی و مدنیت جهان موثر بوده اند ، بشناسیم .



این فهرست با این مزایا که در فوق ذکر شده ، از نظر کاغذ و چاپ با متن آن مناسبت ندارد و چون کاغذ مجلّد دهم درچندین رنگ است و خود چاپ هم خوب نیست ، کتابی که متن آن بیش ازهر کتاب دیگر با ارقام سروکار داشته باشد ، با کمترین نقص در چاپ از حیز انتفاع می افتد . بسیاری از ارقام ناخواناست. فهرست چنین خزائن و تدوین اینگونه سفائن باید جالب تر باشد تا مراجعین و خوانندگان رافوری متوجه خود بسازد تامایل به سیر چنین مدائن علم و هنر بشوند و اوراق کتاب از کثرت استعمال علاقمندان بزودی پاره و

مندرس نشوند. از لحاظ معنوی اغلب انتشارات مرکز بسیار پر ارزش هستند ولی از لحاظ صوری و کاغذ و چاپ و جوهر وصحافی هم باید با دوام تر و زیبا تر باشند.

س-ح-رضوی

❀ کتابشناسی حافظ

گرد آ ورنده مهرداد نیکنام

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به و زارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران. ۱۳۶۸ش، ۲۸۰ص، ۹۵ تومان

سالِ ۱۹۸۸م سال جهانی بزرگداشت حافظ شیرازی بود و بدین مناسبت کتابهامی متعددی دربارۂ حافظ منتشر شده است، از آنجله همین کتابشناسی که حاصل زحمات پنج سالۂ گرد آورنده می باشد و چون این کتابشناسی فقط اختصاص به زبان فارسی و ایران ندارد بلکه کتابهایی درسایر ز بانهاو کشور هارا نیز مشمول می شود، می بینیم که کتابشناسی جامعی گرد آمده است. دربخش زبانهای شرقی ابعاد کتابشناسی حافظ به شرح زیرمی باشد.

دیوانهای چاپی به ترتیب تاریخ انتشار

دیوانهای چاپی بدون تاریخ انتشار

دیوان. برگزیده. بترتیب تاریخ انتشار

دیوان. برگزیده. بدون تاریخ انتشار

نسخه های خطی تا پایان قرن دهم هجری قمری

شرح دیوان یا بخشی از دیوان

کتاب درباره حافظ

بخشی از کتاب درباره حافظ

مقالات فارسی

پایان نامه دکتری ادبیات در ایران درباره حافظ

تنظیم اشعار حافظ برای آواز

حافظ در ادبیات کودکان

دیوان یا دیوان برگزیده با ترجمه به زبانهای دیگر چاپ شده در ایران بترتیب تاریخ انتشار

دیوان یا دیوان برگزیده با ترجمه به زبانهای دیگر چاپ شده در ایران بدون تاریخ انتشار

آذری(کتاب درباره حافظ به زبان آذری)

ترجمه های دیوان یا بخشی از دیوان به زبانهای اردو، پنجابی، سندی . . . بترتیب تاریخ انتشار

ترجمه دیوان حافظ یا بخشی از دیوان به اردو، سندی . . . بدون تاریخ انتشار

عربی: دیوان یا بخشی از دیوان یا مطلبی درباره حافظ به ترتیب تاریخ انتشار

عربی: مقالات

انگلیسی: ترجمه های دیوان یا بخشی از دیوان چاپ شده در هند و پاکستان به ترتیب تاریخ انتشار

ترجمه بخشی از دیوان یا دیوان به انگلیسی چاپ هند و پاکستان بدون تاریخ انتشار

سپس کتابشناسی حافظ به زبانهای غربی آمده است.

طبق این کتاب، اوّلین بار دیوان حافظ در سالهای

۱۲۰۰_۱۲۰۶هـ . ق / ۱۸۹۱م درکلکته از طبع خارج گردیده است.

کمبودی که دراین کتابشناسی احساس می شود ، شرح دیوان حافظ یا بخشی از دیوان اوست که بصورتِ مخطوطات درکتابخانه های دنیا موجود است و در فهارس نسخه هایَ خطّی کتابشناسی و نسخه شناسی این گونه شرح ها آمده است امّا در کتابشناسیِ حاضر ذکرش دیده نمی شود. بخشی از این نوع شرح هارا در فهارسِ استاد احمد منزوی یعنی فهرست نسخه های خطی فارسی(چاپ تهران) و فهرست مشترکِ نسخه های خطی فارسی پاکستان (چاپ اسلام آباد) می توان یافت.

ضرورت دارد که در تمام کشور هایی که حافظ در آنجا نفوذ داشته است ، مخصوصاً در قلمرو زبان فارسی، کتابشناسی های مستقل حافظ تهیه گردد و بعداً بر اساس آن یك کتابشناسی مشترك و جامعی گرد آوری شود وهمین کار باید برای سایر شعرای طراز اوّل زبان فارسی انجام داد که ملاك و معیار نفوذِ آنان در سرزمین های مختلف بدست آید.

سید عارف نوشاہی



وفيات

خواجه غلام سدیدالدین معظمی

خواجه غلام سدیدالدین معظمی سجاده نشین سوم خانقاه معظمیه، معظم آباد ضلع سرگودها و یکی از اعاظم مشایخ سلسلهٔ چشتیه نظامیه روز پنجشنبه ۲۳ فوریه ۱۹۸۹م ساعت چهارونیم بعد از ظهر، این جهان فانی را بدرود گفت_ اناالله وانا الیه راجعون. وی یك عالم وفقیر و عارف و شیخ طریقت و ادب دوست بود و در داخل و خارج از کشور هزارها مرید داشت که بنابر ارادت و عشق وی خودشان را «سدیدی» می گویند.

خواجه مغفور با منطق و فلسفه و حکمت و ریاضی و مناظره و فقه علاقه شدیدی داشت و شیفته زبان و ادبیات فارسی بود. حافظ سعدی، جامی و اقبال راخیلی دوست می داشت چنانکه خودش می گوید:

تو ای شهباز قصر لا مکانی
به اشکال تعین ها خرامی
مرا یك جرعه ازدرد نهانِ بخش
طفیل حافظ و سعدی و جامی

او در همه نهضت های ملی شرکت می جست. خدمات شایسته پنجاه ساله اش مورد تقدیر و تحسین علماء، مشایخ و سیاستمداران پاکستان قرار گرفته است. فرزند او خواجه غلام نظام الدین یکی از استادان برجسته و شاعران فارسی گوی پاکستان می باشد و از او هفت کتاب فرهنگی و ادبی چاپ شده است که مهمترین آنها «شعر ناب»، «شاخ گل»، «چاندنی کا شهر» و «هوالمعظم» می باشد.

پسر خواجه غلام نظام الدین، معین نظامی نیز شاعر و ادیب فارسی و اردو و مؤلفِ چند کتاب ادبی می باشد.

دکتر سیّد محمد اکرم «اکرام»
استاد دانشگاه پنجاب، لاهور

ای حافظ

بمناسبت سمینار حافظ در لاهور
۱۴ / دسامبر ۱۹۸۸ء

آنان که بانگه گره از کار وا کنند
آیا بود که دردِ دلِ ما دوا کنند
تا شمع روی دوست ببینند عاشقان
پروانه وار جان گرامی فدا کنند
او زلف می فشاند و سرگشته مردمان
تعریف مشك بیزی باد صبا کنند
آن را که در حریمِ محبت دهند جای
اوّل دلش نشانهٔ تیر جفا کنند
عشقت کجا جدا شود ای جان ز خاطرم؟
گر در ره وفا سرم از تن جدا کنند
چشم کرم بدار، که اهل کرم ز لطف
با یك نگاه حاجت صد دل روا کنند
ای حافظ ای پیمبر دنیای شاعری
ای آن که از غبار رهت توتیا کنند
سر مشق شاعران بزرگ است شعر تو
گردنکشان نظم بتو اقتدا کنند
هر سو «حدیث سرو و گل و لاله می رود»
هرجا بشعر نغز تو بزمی بپا کنند
شهر تو «معدن لب لعل است و کان حسن»
آن جا که «خاك را بنظر کیمیا کنند
وِرد زبانِ الکنِ «اکرام» گشته است
«آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند»

مدیر دانش

فهرست راهنمای دانش، دورهٔ دوم و سوم و چهارم

(شمارهٔ مسلسل ۵ تا ۱۶)*

ارجاع به شمارهٔ مسلسل / شمارهٔ صفحه

اسامی نویسندگان

* فهرست راهنمای دورهٔ اوّل (شمارهٔ مسلسل ۱ تا ۴) درپایان شمارهٔ ۴ به چاپ رسیده بود

(سرایندگان)

چاپ متونِ فارسی

دربارهٔ رجالِ ادبِ فارسی

حافظ شیرازی:

خلیل الله خلیلی:

دکتر غلام سرور:



وفیات

زبان و ادب فارسی

(الف_تاریخ)

(ب_ مسائل زبانشناسی و املا)

(ج_ رابطه با زبانہای شبه قاره)

تاریخی

فرہنگی

عقیدتی و عرفانی

شعر فارسی

اخبار فرہنگی



IQBAL REVIEW

Journal of the Iqbal Academy Pakistan

Special issue

Proceedings of a one day seminar held in the University of Birmingham, under the auspices of Iqbal Academy (U.K)

ON

IQBAL AND MYSTICISM

IQBAL ACADEMY PAKISTAN
LAHORE

دکتر سیّد سبط حسن رضوی
اسلام آباد

خواجہ حافظ ہمارے دیس میں*

حدیث دوست نگویم مگر بحضرت دوست(۱)
کہ آشنا سخن آشنا نگہ دارد

جنوبی ایشیا میں ایران کے دو شاعر بہت مقبول ہوئے ایک تو سعدی اور دوسرے خواجہ حافظ دونوں شیراز کے تھے. سعدی کی کتابیں گلستان و بوستان تو مدارس کے نصاب میں شامل ہوئیں اور دیوان حافظ شیرازی بھی ہر پڑھے لکھے گھر کی زینت بنا. حکایات سعدی تو نوجوانوں کے اخلاق کو درست کرنے کا وسیلہ بنیں اور غزلیات حافظ بزرگوں کے ذوق کی تسکین کا ذریعہ اور یہ دونوں پاکستان و ہندوستان میں ایسے محبوب ہوئے کہ سعدی کے فقرے اور شعر اور حافظ کی غزلیات ہر پڑھے لکھے انسان کی زبان پر ہوتے تھے خواہ وہ ہندو ہو یا پارسی یا سکھ یا عیسائی یا مسلمان اور یہ اشعار ضرب المثل بن گئے تھے اور مکانوں کے دروازوں پر لکھے نظر آتے تھے اور یہ شعر تو اکثر محرابوں کی زینت بنتا تھا.

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
بادوستان مروت(۲) بادشمنان مدارا

ان دو شاعروں کی طرح ایران کے دو شہر بھی جنوبی ایشیا میں بہت جانے پہچانے ہیں ایک شیراز اور ایک اصفہان. شیراز تو انہیں دو شاعروں کی وجہ سے مشہور ہوا ویسے وہاں کی بلبلیں اور سرو بھی بہت مشہور ہیں اور اصفہان تاریخی شہر ہے جیسے یہاں کا

* (این مقاله در سیمینار بین المللی بزرگداشت حافظ در لاهور خوانده شد)

لاهور یا آگره اور پھر اصفہان ایک عرصے تک دارالحکومت بھی رہا ھے. مگر خواجه حافظ کے دادا اصفہان(۲) کے مضافات ھی سے آکر شیراز میں آباد ھوئے تھے. خواجه حافظ کو اپنے والد سے اگرچه کافی دولت ملی تھی لیکن بھائیوں نے اُڑا ڈالی اور یه خمیر بنانے کا کام کرکے گھر کا خرچ پورا کرتے تھے اور آدھی رات سے اٹھ کر خمیر گوندھتے تھے(۳). گھر سے نزدیک ایک مکتب تھا اس میں بھی نام لکھوا لیا. جو کچھ کماتے تھے ایک تہائی ماں کو ایک تہائی معلم کو دیتے تھے اور ایک تہائی امور خیر میں صرف کردیتے تھے. ییں آپ نے قرآن حفظ کیا اور آگے چل کر اسی نسبت سے تخلص حافظ اختیار کیا اکثر اشعار میں اس بات کی طرف اشاره کیا ھے.

زحافظان جہاں کس چوبنده جمع نه کرد (۵)
لطائف حکمی بانکات قرآنی
صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ (۶)
آنچه کردم همه از دولت قرآن کردم
ندیدم خوشتراز شعر تو حافظ (۷)
به قرآنی که اندر سینه داری
عشقت رسد بفریاد ورخود بسان حافظ (۸)
قرآن زبر بخوانی در چارده روایت

خواجه حافظ کے زمانے میں شعر و ادب کا بہت چرچا تھا ان سے تقریبا سو برس پہلے اسی شہر شیراز میں سعدی جیسے باکمال شاعر گذر چکے تھے اور وه خود بھی سعدی کے استادی کے معترف تھے. غالب نے تو میر کی استادی کا اعتراف اس طرح کیا تھا.

ریخته کے تمھیں استاد نہیں ھو غالب
کہتے ھیں اگلے زمانے میں کوئی میر بھی تھا

اور حافظ نے اپنے پیشرو سعدی کے لیے یه کہا. ویسے وه اپنے کو خواجه کے طرز کا پیرو سمجھتے تھے.

استاد غزل سعدی پیش همه کس اما
دارد غزل حافظ طرز و روش خواجو

بہرحال شیراز کی ذوق پرور اور شاعر ساز فضاؤں نے حافظ کو بھی حافظ قرآن سے "حافظ شیرازی" بنا دیا. جس طرح کچھ عرصے پہلے پیشاور(۹) ، لاھور، دھلی اور آگرے کی دوکانوں پر شاعر جمع ھوتے تھے اور بڑے بڑے ادبی مباحثے اور مشاعرے ھوتے تھے، کیونکہ اُس زمانے میں کافی ھاؤس، ریستوران، اور ھوٹل تو ھوتے نہ تھے اسطرح شیراز میں بھی ایک مخصوص دوکاں پر اھل فضل و ادب کا اجتماع ھوتا تھا اور اسی قسم کے محافل نے خواجہ حافظ کے ذوق کی تربیت کی مگر بے تکے شعروں پر ھنسی بھی اڑائی جاتی تھی. ایک دن افسردہ ھو کر بابا کوھی کے مزار پر چلے گئے اور پھوٹ پھوٹ کے روئے. رات کو خواب میں دیکھا کہ حضرت علی آئے ھیں اور فرماتے ھیں جاؤ درھائے علوم تم پر کھل گئے ھیں(۱۰). صبح کو اٹھے تو یہ الہامی غزل کہ دی.

دوش وقت سحر از غصّہ نجاتم دادند (۱۱)
وندران ظلمت شب آب حیاتم دادند

حافظ کی یہ خوش قسمتی تھی کہ ان کو حاکم شیراز اچھے اچھے ملے جو عالموں، شاعروں اور ماھروں کے سرپرست تھے اور قدردان تھے(۱۲). یہ قدر دانی بھی عجیب چیز ھے جب ھو تو ذرہ کو آفتاب بنا دیتی ھے اور قطرے کو دریا اور جب نہ ھو تو آفتاب کو ذرّہ بنا دیتی ھے اور اگر قدر دان ملے تو صلاحیت خوابیدہ بھی انگڑائی لیکر کمال بن جاتی ھے اور اگر فن کی ناقدری ھو تو پھر سقراط کو بھی زھر کا پیالہ پینا پڑتا ھے اور منصور کو بھی سولی پر چڑھا دیا جاتا ھے. ع

قدر گوھر شاہ داندیا بداند جوھری

حافظ کو بھی ایسا دور ملا جس میں قدر دان بت تھے سعدی

کا دور نہ تھا جبکہ تاتاریوں کے حملے نے پورے ایران کو زیر و زبر کر دیا تھا اور سعدی کو بھی ایک عرصے تک شیراز سے بادل ناخواستہ باھر دور دراز کے ملکوں میں جانا پڑا. چونکہ شہر میں کشت و خون کا بازار گرم تھا ، لیکن حافظ کو ایسا شیراز ملا جو نسبتاً امن و امان اور سکون و اطمینان کی فضا رکھتا تھا. اسی لئے حافظ شیراز سے باھر نہ جاسکے.

معاصر سلاطین ایران کے علاوہ برصغیر میں حافظ کے کلام کی شہرت پہونچ چکی تھی اور وہ ان خوش قسمت شاعروں میں ھیں جن کے کلام کو ان کی زندگی ھی میں مقبولیت تمام حاصل ہو گئی تھی چنانچہ محمود شاہ بہمنی دکنی (۷۸۰-۷۹۹ھ)نے حافظ کو اپنے دربار میں بلایا اور زاد راہ بھی بھجوائی اور حافظ بندرگاہ ہرمز تک پہونچے اور سفر کے لیے کشتی میں بھی سوار ہوئے مگر یکایک طوفان آگیا اور حافظ کشتی سے اتر پڑے اور واپس شیراز آگئے اور غزل کہہ دی جس کا ایک شعر یہ بھی ھے(۱۲ الف).

چہ آسان می نمود اول غم دریا ببوی سود
غلط کردم کہ ایں طوفاں بصد گوھر نمی ارزد(۱۳)

بنگال کے سلطان غیاث الدین بن اسکندر بنگالی نے حافظ شیریں سخن کو اپنے دربار میں آنے کی دعوت دی، جس کے جواب میں ایک غزل کہہ کے روانہ کردی جس کا ایک شعر اور مقطع اس طرح تھا:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می رود(۱۴)
حافظ زشوق مجلس سلطان غیاث دین
خامُش مشو که کار تو از ناله می رود(۱۵)

حافظ کو حاکم بغداد سلطان احمد نے بھی بلایا تھا مگر وھاں بھی نہیں گئے. اصل میں حافظ کو شیراز سے بہت محبت تھی اور دیار و یار کی محبت ان کو شہر سے باھر نہیں جانے دیتی تھی چنانچہ

وہ کہتے ہیں.

دیار و یار مردم را مقید می کند ورنہ
چہ جائے پارس کاین محنت جہاں یکسر نمی ارزد(۱٦)

یا دوسری جگہ یہ فرماتے ہیں:

نمی دہند اجازت مرا بہ سیر و سفر
نسیم باد مصلاً و آب رکنا آباد (۱۷)

بہر حال خواجہ شیراز تو اپنی زندگی میں برصغیر آنہ سکے لیکن ان کے صاحبزادے شاہ نعماں ادھر آئے اور بمقام برہانپور وفات پائی اور ان کی قبر قلعۂ اسیر کے متصل ہے. یہ بات علامہ شبلی نعمانی نے شعرالعجم میں "خزانہ عامرہ" سے بحوالہ "مراۃ الصفا" نقل کی ہے. صرف صاحبزادے ہی نہیں بلکہ خواجہ حافظ کی معنوی اولاد یعنی ان کے اشعار و افکار بہت کثرت سے اسی سر زمین میں وارد ہوئے اور ان کو وہ مقبولیت اورشہرت اور عزت حاصل ہوئی جو کسی دوسرے ایرانی شاعر کو یہاں نہ مل سکی. برصغیر کے اردو اور فارسی کے شاعروں نے خاص طور پر اور دیگر علاقائی زبانوں کے شاعروں نے بھی خواجہ حافظ شیرازی کی کمال شاعری کا اعتراف کیا ہے اور ان کی غزلوں پر تضمینین لکھی ہیں اور ان کے تراکیب و اصطلاحات تصوف و تغزل کو اپنی زباں میں استعمال کیا ہے اور ان کے رنگ کا تتبع کیا ہے.

اس سر زمین میں حافظ کی مقبولیت کا اندازہ اس امر سے بخوبی لگایا جاسکتا ہے کہ جب علامہ محمد اقبال نے اپنی مثنوی "اسرار خودی" کو چھاپا تو اس میں وہ اشعار بھی درج تھے جو حافظ کے افکار پر ایک قسم کی تنقید کی حیثیت رکھتے تھے، لیکن اس مثنوی کی دوسری اشاعت میں علامہ اقبال نے اپنے والد ماجد کے کہنے سے نیز بعض صاحب نظر دوستوں کے مشورے سے وہ اشعار حذف کر دیئے اور اس کی جگہ ایک دوسری نظم لکھ دی جس کا عنوان "در حقیقت شعر و اصلاح ادبیات اسلامیہ" ہے. اس سے پتہ

چلتا ھے که عام تو کیا خواص پر خواجه حافظ کی گرفت کسقدر مضبوط تھی اور وہ خاص و عام میں کسقدر مقبول تھے وہ بھی اپنے وطن شیراز سے دور لاھور کی ادبی فضاؤں میں که صاحبان خبر کو اقبال کی زبان سے بھی حافظ پر تنقید برداشت نه ھوئی.

قبول خاطر و لطف سخن خداداد است

اور بعد میں تو اقبال نے خواجه حافظ کے بعض افکار کی شدت سے پیروی کی ھے اور سطحیت اور ظاھر پرستی، مکر و فریب و ریا کے خلاف جو جہاد بالقلم کیا ھے وہ سب جانتے ھیں. اور یه وھی شیوہ ھے جو حافظ نے اختیار کیا تھا.

واعظان کاین جلوہ بر محراب و منبر می کنند
چون به خلوت می روند آن کار دیگرمی کنند(۱۸)
می دہ که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
چوں نیک بنگری همه تزویرمی کنند
گر مسلمانی ازاینست که حافظ دارد
آہ اگر از پی امروز بود فردائی (۱۹)
بیا که مثل خلیل این طلسم در شکنیم
که جُزتو هرچه درین دیر دیده ام صنم است(اقبال)

طواف کعبه زدی گرد دیر گردیدی
نگه بخویش نه پیچیده ای دریغ از تو

ایک رشته اور بھی اقبال اور حافظ کا ھے. سب جانتے ھیں که اقبال کے پیرو مرشد مولانائے روم تھے یعنی ایرانی شاعروں میں اقبال مولانا روم سے بہت متاثر تھے. لیکن مغربی شاعروں میں وہ سب سے زیادہ جرمنی کے گوئٹے کو پسند کرتے تھے اور اس کا سبب یه تھا که وہ تعلیم کے سلسلے میں جرمنی میں رھے تھے اور انھوں نے یورپ کے شاعروں کا بغور مطالعه کیا تھا اور گوئٹے کو اپنی فکر سے نزدیک پایا تھا. شاید اس کی وجه یه بھی ھو که یورپ کے شاعروں میں گوئٹے سب سے زیادہ مشرق پسند تھا اور وہ بھی مولانائے روم کی

طرح سے عقل پر عشق کو ترجیح دیتا تھا ، چنانچہ مولانا روم فرماتے ہیں :

پای استدلالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی تمکین بود

علامه اقبال نے پیام مشرق کو اسی گوئٹے کے دیوان غربی کے جواب میں لکھا تھا اور گوئٹے کا یہ "دیوان غربی" وهی کتاب هے جس کو هیگل بہت پسند کرتا تھا اور دوسرے جرمنی کے شاعر "هائنے" نے اس دیوان گوئٹے کو "مغرب کا گلدسته عقیدت مشرق کی طرف" کہا هے اور بہت گرانقدر خیال کیا هے جس طرح اقبال نے رومی اور دیگر ایرانی شاعروں سے اپنے اشعار اور فکر کو جلا دی هے ، اسی طرح گوئٹے نے اپنی فکر اور اپنے کلام کو حافظ اور دوسرے ایرانی شاعروں کے افکار سے جلا بخشی هے(۲۰).

۱۸۱۲ء میں فان هیمر نے خواجه حافظ کے دیوان کا پورا ترجمه جرمن زبان میں شایع کیا اور اسی ترجمے کی اشاعت سے جرمن ادبیات میں مشرقی تحریک کا آغاز هوا. یه زمانه جرمن قوم کے انحطاط کا زمانه تھا مگر اسی زمانے میں حافظ کے اشعار نے جرمن قوم میں ایک نیا عزم ، ولوله اور جوش پیدا کردیا اور حقیقت امر یه هے که جرمن قوم نے خواجه حافظ شیرازی کے وسیلے سے مشرق کو جانا اور پہچانا هے.عجیب مماثلت هے اس بات میں که اقبال نے رومی سے متاثر هو کر ایرانی ادب کا تعارف پہلے سے زیاده هم سے کرایا ، ورنه رومی کے فلسفه کو جدید افکار والے کہاں مانتے تھے ، لیکن رومی پر جو اعتراضات انحطاط و زوال و تصوف کی شاعری کے تھے اقبال نے اس کی تردید کرتے هوئے اس کو ایک سرچشمه امید فرداکی حیثیت دے دی اور اس کو فعالیت اور حرکت کا شاعر ثابت کیا اور اس کی راهنمائی میں اقبال نے فکر مشرق کو جسقدر متحرک بنایا سب جانتے هیں. بالکل اسی طرح مشرق کے رکود و جمود کا جو تصور یورپ کی اقوام میں تھا اس کو گوئٹے نے دیوان مغرب لکھ کر

اور خواجه حافظ شیرازی کے کلام سے الہام لے کر اس تصور هی کو یکسر بدل ڈالا، ورنه خواجه حافظ کو بھی ایک دور انحطاط کا شاعر تصور کیا جاتا تھا. حیرت اسی بات پر هوتی هے که رومی نے برصغیر میں اقبال کے ذریعے اور خواجه حافظ نے یورپ میں گوئٹے کے ذریعے قوموں کی افسردگی اور قنوطیت کو دور کیا اور ان میں زندگی کی نئی تڑپ پیدا کی. یہاں احیائے اسلام کا دور شروع هوا جس کے نتیجے میں پاکستان معرض وجود میں آیا اور وهاں مشرقی تحریک کا آغاز ہوا جس کے نتیجے میں گوئٹے کا "دیوان شرقی" معرض وجود میں آیا جس کا جواب علامه اقبال نے "پیام مشرق" سے دیا.

علامه اقبال کو رومی کے اشعار میں اپنی هی تصویر نظر آتی تھی اسیطرح گوئٹے کو بھی یه احساس هوتا تھا که شاید اس کی روح حافظ کے پیکر میں ره کر مشرق کی سرزمین میں زندگی بسر کرچکی هے، اور یہی سبب هے که رومی، اقبال،حافظ اور گوئٹے کی شاعری میں هم کو وهی زمینی مسرت، وهی آسمانی محبت، وهی سادگی اور وهی گہرائی وهی جوش و حرارت و حرکت اور وهی فرسوده روایات و توهمات سے آزادی یکساں طور پر نظر آتی هے اور یه سب کے سب هم کو لسان الغیب اور ترجمان اسرار نظر آتے هیں اور ان کے الفاظ اگرچه بظاهر ساده هیں، مگر ان میں رموز و اسرار کائنات کی ایک دنیا موجود هے. حافظ نے اپنے وقت کے امرا، شعرا اور تیمور کو اپنی شخصیت سے متاثر کیا اور گوئٹے نے اپنے زمانے کے شعرا، ادبا اور نیپولین کو متاثر کیا. خواجه حافظ کا شعر اور اس پر تیمور کا تبصره موجود هے(۲۱).

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا
بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را

بعض لوگ کہتے هیں که خواجه حافظ اور تیمور کی ملاقات کی روایت صحیح نہیں معلوم هوتی، کیونکه خواجه کا انتقال تیموری فتح

شیراز سے پہلے ہو چکا تھا ، لیکن ممکن ھے کہ یہ باتیں حافظ کا شعر سن کر تیمور نے کسی راوی سے کی ہوں اور اس نے خواجہ کیطرف سے یہ جواب دے دیا ہو کہ اسی غلط بخشی کی وجہ سے تو حافظ عمر بھر بینوا اور بے سرو سامان رہے. کیونکہ تیمور کا شیراز میں پہونچنا تو حافظ کی وفات کے بعد ہوا لیکن اس کا امکاں قوی ہے کہ اشعار حافظ پہلے ھی سمرقند و بخارا پہونچ چکے ہوں گے اور یہ تبصرہ تیمور نے شعر حافظ کے کسی راوی سے کیا ہو گا. یا پھریہ بھی ممکن ھے کہ امرائے تیمور میں سے کسی سے حافظ کی ملاقات ھوئی ھو اور یہ گفتگو ھوئی ھو، کیونکہ امرائے تیمور حافظ کی زندگی ھی میں شیراز پہونچ چکے تھے.

بہرحال اقبال نے براہ راست خود بھی دیوان حافظ سے اثر قبول کیا ھے اور گوئٹے کے "دیوان مغرب" کے ذریعہ بھی جس کے جواب میں انھوں نے "پیام مشرق لکھا جو گوئٹے کے دیوان مغرب کے تقریباً سو سال بعد کی تصنیف ھے اور جس کا دیباچہ خود علامہ اقبال نے لکھا ھے(۲۲). اگر جرمن ادبیات کا ترجمہ اردو زبان میں ہو جاتا تو پھر جرمن ادب پر جو مشرق کی گہری چھاپ ھے اس کا سبب ھماری سمجھ میں آتا اور حافظ ، گوئٹے اور اقبال میں جو فکری مماثلت پائی جاتی ھے وہ ھماری سمجھ میں آتی. ممتاز حسن احسن مرحوم نے اس سمت کچھ قدم اٹھائے تھے مگر ان کی تشویق نہیں کی گئی. آج بھی ھم کو ضرورت ھے کہ وہ جرمن ادب جو مشرقی تحریک سے متاثر ہوا ھے اس کا ترجمہ اردو میں کیا جائے.

اقبال پر ھی کیا منحصر ھے حقیقت میں اردو اور فارسی کے تمام شعرا پر برصغیر میں خواجہ حافظ کے انداز و افکار کا بڑا اثر ھے. امیر خسرو میر و غالب و انیس و نذرالاسلام سے لیکر جگر و جوش و عدم و حفیظ و فیض سب پر ان افکار کے اثرات نظر آتے ھیں. لیکن یہاں ھم پاکستان کے صرف ان فارسی گو شاعروں کا بطور نمونہ ذکر کریں گے جن کے کلام میں خواجہ حافظ کی پیروی کی جھلک نظر آتی ھے.

گرامی جالندھری (۱۸۵٦ـ۱۹۲۷ م) جو علامه اقبال و عظامی (۱۸۹۸ـ۱۹۵۷م) اور حفیظ جالندھری کے استاد تھے. انہوں نے گیارہ غزلیں حافظ کے تتبع میں لکھی ھیں که ان میں سے چند کے مطلع یه ھیں:

شبہای وصل و گوشه، چشم عنایتی
مائیم و زلف یار و مسلسل حکایتی(۲۳)
خوش گردش است چرخ فلک را به کام ما
لبریز شد ز بادۂ امید جام ما (۲۳)
ای سرت گردم بگردان جام را
شیشه بشکن گردش ایام را
اسیر گوشۂ چشم تو شہسوارانند
شید نیم نگاه تو شہر یارانند

گرامی سب سے زیاده حافظ شیرازی کو پسند کرتے تھے .فرماتے ھیں.

آورده ایم مطلع حافظ درین غزل
در ذوق عارفان نمکین شد کلام ما

پیشاور کے رعنا کاظمی (۱۸۸٦ـ۱۹۳۱ء)نے بھی غزلیات حافظ کا استقبال کیا ھے. ایک غزل کا مطلع یه ھے.

تقصیر از آن رسیده ز انسان به غایتی
داند که رحمت تو ندارد نہایتی(۲۵)

بہاءالدین بہائی (۱۸۲۳ـ۱۹۳۲م) نے جو سنده سے تعلق رکھتے تھے، شیوه حافظ کے تتبع میں غزلوں کی غزلیں لکھی ھیں.

این چه شوری است که اندر همه جامی بینم
همه آفاق پراز رنج و بلا می بینم(۲٦)

قلات کے سید غلام حیدر شاه حنفی(۱۸٦۹ـ۱۹۵۱م) نے بھی

اسی غزل پر غزل لکھی ھے .

اے فلک شور جہان راچہ قدرمی بینم
روز و شب دور زمان زیر وزبر می بینم(۲۷)

کوئٹہ کے عابد شاہ عابد(۱۸۸۸_۱۹۳۹م) نے بھی حافظ کی پیروی کی ھے. ایک شعر یہ ھے.

پند حافظ توشنیدی کہ برو نیکی کن
عابد اقیمت آن بہ زگبر می بینم(۲۸)

حافظ کے مریدوں میں اگر صوفی تبسم (۱۸۹۹ ۱۹۷۸م) کا ذکر نہ کیا جائے تو ناانصافی ھوگی ان کی پوری شاعری پر خواجہ حافظ چھائے ھوئے ھیں خواہ اردو کا کلام ھو یا فارسی کا ، ھر جگہ ھم کو حافظ کے افکار ، شوخی و بذلہ سنجی نظر آتی ھے. ان کا ایک شعر جو اس کی عکاسی کرتا ھے یہ ھے.

میان بادہ گساران ھجوم تفرقہ ھاست
کہ پیر میکدہ دانای راز باید و نیست

خواجہ حافظ کے استقبال میں جو غزل کی ھے اس کا مطلع یہ ھے:

خوشا نصیب کہ زیب کنار من باشی(۲۹)
قرار جان و دل بیقرار من باشی

زیب مگسی (۱۸۸۳ ۱۹۵۲م) جو بلوچستان کے بہت بڑے فارسی گو شاعر ھیں انھوں نے خواجہ حافظ شیرازی کے اشعار پر تضمینیں لکھی ھیں. کچھ مخمس کی شکل میں ھیں جو"مخمسات زیب" کے نام سے شایع ھوئی ھیں.

جذب قلوب مردم تاثیر این دو حرف است
بر انتظام عالم تقریر این دو حرف است

نقش مراد دانا تحریر این دو حرف است
آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است
بادوستان مروت بادشمنان مدارا

زیب نے حافظ کے متعلق چند اشعار کہے ھیں. ایک شعر نمونے کے طور پریہاں درج ھے(۳۰).

زیب به" حافظ " بود زمزمۂ محفلم
بزم عبث گردد ار بادۂ شیراز نیست

پیشاورکے ایک اورفارسی گوشاعر ضیا جعفری(۱۹۰۵-۱۹۷۰م) کا ذکر ضرور ہونا چاهیے کیونکه وہ خواجه حافظ کے بڑے معتقد تھے اور ادبی تحریکیں انہوں نے ہی اس علاقے میں شروع کیں اور ان کی غزلیات میں حافظ کا رنگ صاف جھلکتا نظر آتا ہے. رباعیات بھی حافظ و خیام کے انداز میں لکھی ھیں.

مسلمانی و ایمانی نداری
چه دریایی که طوفانی نداری
تو غارت گشته ای از دین مُلاّ
که قالب داری و جانی نداری(۳۱)

سندھ کے ایک اور مشہور شاعر ادیب فیروز شاھی (۱۸۹۷_۱۹۷۳م)جو خواجه حافظ کے بہت معتقد تھے اور "سعدی سند" کے لقب سے معروف تھے، کہتے ھیں:

مستِ فیض حضرت رومی و حافظیم
هستیم مازمیکدۂ این دو میگسار(۳۲)

لاهور کے نازش رضوی(۱۹۰۰_۱۹۷۳م) نے خواجه حافظ شیرازی کے اشعار کو تضمین کیا ھے.

معاشران به جهان نعره سروش این است
در این خرابه فقط کار اهل هوش این است
نصیحت یکی رند پیاله نوش این است
نخست موعظهٔ پیرمی فروش این است
که از معاشر ناجنس احتراز کنید

لاهور کے ایک دوسرے شاعر. ادیب اور زبردست اخبار نویس عبدالمجید سالک(۱۸۹۲ـ۱۹۵۹م) نے اپنے اردو اور فارسی کلام میں حافظ کے مطالب کی پیروی کی ھے.

چوزنده ای بشنو شعر حافظ شیراز
که برد از دل رندان قرار و طاقت و هوش
بنوش بادهٔ و رندی کن و به عیش گذار
مگر به پیش حریفان مشو ضمیر فروش(۳۴)

پنجاب کے انور فیروز پوری(تولد ۱۹۰۵م) نے بھی حافظ کی مشہور غزلوں کی زمینوں میں غزلیات کی ھیں(۳۵).

مطلع:

ببیں چه شوخ طبیعت گناهگارانند
به داد جرم ز داور امید وارانند
متاع هر دوجهان را به هیچ نستانند
به چشم اهل جهان گرچه خاکسارانند
کجاست منزل مقصود عاشقان یارب
که هر دیار رسیدند و بی دیار انند

مقطع:

نوید بخشش ماقول حافظ است"انور"
که مستحق کرامت گناهگارانند

مطلع غزل دیگر:

محو آیینه نظر بررخ زیبا می کرد
کاش می دید که چشمم چه تماشا می کرد

مطلع غزل دیگر::

والهٔ سیب زنخدان نظری نیست که نیست
هست چاهی که به راهش خطری نیست که نیست

کراچی کے ایک اور مایہ ناز فارسی گو شاعر اور بزرگ صوفی محمد طاسین فاروقی ذہین (۱۹۰۷ـ ۱۹۷۸م) جو حمید الدین ناگوری رحمتہ اللہ علیہ کے نواسے تھے(۳۶) ، وہ بھی خواجہ حافظ کو اپنا پیرو مرشد مانتے تھے اور غزل گوئی میں دبستان حافظ سے تعلق رکھتے تھے. یہاں اختصار کو مد نظر رکھتے ہوئے بس جوش(۱۸۹۸ـ۱۹۸۲م) کا ذکر اور کرنا چاہتے ہیں. جو خود اپنی شاعری کا ذکر حافظ کے حوالے سے کرتے ہوئے رقمطراز ہیں(۳۷)

"شاعری که از همه بیشتر شعر مراتحت تأثیر خود گذاشته، مغنی اعظم است از خاک پاک شیراز که به "حافظ" نامیده می شود.

برزمینیکه نشان کف پای تُوبُود
سالها سجدهٔ صاحب نظران خواهد بود

حافظ را در جوانی من بایک ولوله تشنج آمیزی و وارفتگی عجیبی مطالعه کردم و آن را بقدری زیاد خواندم که تابحال درحدودسی نسخه از دیوانش به دست من مانند گریبان عاشق چاک و در هوا پرپر شده است متأسفانه بنابر عدم تشویقی یا بد ذوقی، مردم معمولاً حافظ را به عنوان شاعری غزل گومی شناسند اما هر کسی که با پراگنده اندیشنی غزل آشنااست. هرگز چنین عقیده عامیانه را که در واقع سراسر به حکم اتهام بی جایی می باشد، نسبت به حافظ قبول نخواهد کرد۔ اشخاصیکه به مطالعهٔ عمیق اشعارش پرداخته و تفحص کاملی پیرامون افکار و اندیشه

بـه عمـل آورده انـد ، بخوبی آگاه اند که در تمام غزلهای آن نابغهٔ عصر یـک ربـط معنـوی شگـرفـی و تسلسـل ژرفـی بـه چشـم مـی خـورد کـه دردائره تعریف غـزل ، حکـم شجـر ممنـوعـه را دارد و بـه زبـان قـانـون غـزل بـه ، "یـاغـی گـری" معـروف و بـه اصطـلاح فقهـی آن بـه "گنـاه بزرگ "نامیده می شود .

در طرز بیان حافظ چنان موسیقی افسانه انگیز و رقص و سرود رومان خیزی وجود دارد و طوری روی پیشنائی وی کلاه شاعری بایک زاویهٔ عجیب مستی ریز و انداز وجد آوری کج گذاشته شده است که روح در مقـابـل آن بـه جُنـب و جـوش افتـاده و شـروع بـه رقصیـدن مـی کند .

در آخر باید اضافه کنم و نهایت افتخار من در این است که تمام تـارو پـود شاعری ام ساخته و پرداخته کـارخـانـه هـایی است که درکنـار آب رکنـابـاد و در جـوار گلگشـت مصـلا ، بنـاشـده بـود تمـام کسانیکه خواستار به وجود آوردن ادب در زبان اردومی باشند ، باید بـا گـوش بـاز بشنـونـد اگـر چنـانچـه آنها از طـواف دور حـرم ایـران بـاز بایستند ، خواهند مُرد ، و به هیچوجه نخواهند توانست ، به مقامی بلند که به کعبهٔ ابدیت نامیده می شود ، برسند .

مرا عهدی است با ایران که تاجان دربدن دارم
هواداری کویش راچو جان خویشتن دارم

اور اب چند شعر جوش مرحوم کے جو اپنے کو زندگی میں مرحوم لکھنے لگے تھے۔

ادب کر اس خراباتی کا جس کو جوش کہتے ھیں
کہ یہ اپنی صدی کا حافظ و خیام ھے ساقی

خوشا طالع که باز آمد به شهرم آن شه خوبان
بلای بندگی آشوب دین غارتگر ایمان

سراپا نغمه و نورو نشید و ناز و نیرنگی
سراسر خوشدل و خوش پیکر و خوش چشم و خوش الحان
وطن بستان دهن کوثر بدن نسرین، سخن بربط
حیا جوهر ادا خنجر وفا مرهم جفا پیکان
شریر و زود رنج و دیر مهر و آشنا دشمن
وفا بر لب جفا در دل گران کفر و سبک ایمان

ظاهر هے اگر جوش حافظ کے غائبانه مرید نه هوتے تو یه سلاست وروانی اور فصاحت و بلاغت اور یه تراکیب و اصطلاحات و استعارات کی کثرت ان کے کلام میں کہاں سے هوتی. حافظ نے تو همارے دیس میں آکر شاعری کی دُنیا میں ایک قیامت بپا کردی.

به شعر حافظ شیراز می رقصند و می نازند
سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

اسی لئے اختر شیرانی (۱۹۰۵_۱۹۴۸) نے دیوان حافظ کو "قرآن جہان شعر" کہا ہے۔



پاورقی

۱. ز درد دوست نگویم حدیث جُز با دوست

دیوان حافظ بتصحیح پرویز ناتل خانلری. چاپ دوم با تجدید نظر ۱۳۶۲ھ ش شرکت افست (سهامی عام)، تهراان.ص_۲۵۲

۲. با دوستان تلطف بادشمنان مدارا ایضاً غزل۵ ،صفحه ۲۷.

۳. حیات حضرت خواجه حافظ شیرازی از علامه شبلی نعمانی.

دیوان خواجه حافظ شیرازی(داکتر محمد قزوینی کے صحیح ترین نسخے کے مطابق) مترجم و محشی شمس بریلوی ایجوکیشنل پریس کراچی ۱۲۹۱ھ صفحه ۱۲.

۴. ایضاً. صفحه ۱۳.

۵. ایضاً. صفحه ۳۲۵ (قصیده در مدح قوام الدین محمد الملقب به صاحب عیار وزیر شاه شجاع).

۶. دیوان حافظ بتصحیح پرویز نـاتـل خانلری. ص۶۲۱.

۷. ایضاً. صفحه۸۹۲.

۸. ایضاً. ص۲۰۲. دیوان با ترجمه شمس بریلوی (عشقت رسد بفر یاد ارخود لسان حافظ).ص_۱۳۵.

۹. شعرای فارسی زبان پیشاور تالیف دکتر نذیر میرزا برلاس . ص۱۲۹ (نسخۀ خطی در کتابخانه نگارنده این مقاله).

۱۰. دیوان حافظ. مترجم شمس بریلوی. صفحه ۱۲.

۱۱. دیوان حافظ. خانلری. ص۳۷۲.

۱۲. دیوان لسان الغیب حافظ شیرازی. پژمان بختیاری.چاپ ششم.۱۳۲۵خ. کتابخانه ابن سینا. صفحه بیست ونهم.

۱۲ الف تاریخ ادبیات ایران براؤن از سعدی تا جامی ترجمۀ علی اصغرحکمت تهران ۱۳۳۹ش. صفحه ۳۸۱.

۱۳. دیوان مطابق نسخۀ قزوینی. مترجم شمس بریلوی (دیوان بتصحیح خانلری میں "غلط گفتم" ہے ص۳۱۰).

۱۴. شکر شکن شوند کنوں طوطیان هند + زین قند فارسی که به بنگاله می رود (اس طرح بھی بعض نسخوں میں آیا ہے).

۱۵. دیوان حافظ. خانلری.ص۲۵۲.

۱۶. دیوان حافظ با ترجمۀ اردو از قاضی سجاد حسین. ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان۱۹۸۲م دیوان حافظ بتصحیح پرویز خانلری میں یہ شعر نہیں ہے

١٧. ایضاً. ص١٨١.نسیم خاک مصفا و آب رکن آباد دیوان چاپ مؤسسهٔ مطبوعات علمی.قطعهٔ کوچک ١٣٢٠خ صفحه٩٦.

١٨. دیوان حافظ مترجم اردو.شرح و سوانح از خواجه محمد عباد الله اختر.مطبوعهٔ لاهور ص٧٧٢.

١٩. لسان الغیب حافظ شیرازی. پزمان بختیاری. چاپ ششم ١٣٢٥خ کتابخانه ابن سینا ص ٢٧٢.

٢٠ دیباچهٔ پیام مشرق ز گوته، دیوان شرقی ترجمع شجاع الدین شفا.تهران ١٣٢٧

٢١. حیات خواجه حافظ از علامه شبلی نعمانی. دیباچه دیوان حافظ با ترجمه شمس بریلوی کراچی ١٣٩١ھ ص١٨.

٢٢. دیباچهٔ پیام مشرق.

٢٣. دیوان گرامی، چاپ شیخ مبارک علی، لاهور، سال چاپ ندارد. ص٨٧ حافظ کا مطلع یه هے ای قصّه بهشت زکوبت حکایتی + شرح جمال حورزرویت روایتی.

٢٤. دیوان گرامی ص٩٢. (تمام اشعار گرامی ان کے دیوان سے نقل کئے گئے هیں)

٢٥. فارسی گویان پاکستان از دکتر سید سبط حسن رضوی. ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ١٩٧٢ء ص١٢٢.

٢٦. ایضاً. صفحه ١٣٦.

٢٧. شعر فارسی در بلوچستان. دکتر محمد انعام الحق کوثر .کویته. ١٩٦٨م.

٢٨. فارسی گویان پاکستان. صفحه ٢٣٨.

٢٩. مشاعره تالیف میرزا تورس زاده.دوشنبه.مرکز تاجیکستان .١٩٦٧م.ص٢٦٢.

٣٠ . دیوان زیب مگسی. چاپ منشی نولکشور لکھنو.١٩٢٦ صفحہ ٧١.

٣١ . ادبیات سرحد جلد سوم فارغ بخاری صفحہ ٢٢٨.

٣٢ . فارسی گویان پاکستان.صفحہ ٢٩٩.

٣٣ . گل نخستین نازش رضوی.لاہور ١٢٧٥ھ ش.

٣٤ . فارسی گویان پاکستان صفحہ ٣٠٢.

٣٥ . " " " صفحہ ٥٠٦.

٣٦ . " " " صفحہ ٥١٨.

٣٧ . " " " صفحہ ٣٧٣.



میر خادم حسین تالپور
شعبہ فارسی سندھ یونیورسٹی جام شورو

سندھی غزل پر
حافظ شیرازی کے اثرات

سندھی زبان ایک قدیم زبان ھے. اس کی قدامت سے متعلق محققین نے کوئی خاص تحقیق نیں کی ھے.جس لئے کسی مستند اور واضح نتیجه پر بھی نیں پہنچ پائے ھیں. اس زبان کا جنم کب ھوا اس کی اصلی صورت کیسی تھی. ان تحقیق طلب مسائل کو سامنے رکھتے ہوئے اتنا اندازہ لگایا جا سکتا ھے کہ "سندھی زبان" عیسوی سنه کے آغاز سے پہلے کی زبان ہے سندھ میں کب رائج ہوئی اور سندھی زبان کی جو موجودہ شکل ھے وہی ہے جو عہد قدیم میں تھی یا اس میں کوئی فرق آیا ہے.بہرحال یه تمام سوالات ابھی تحقیق طلب ہیں.(۱)

اسلام کی فتوحات کا سلسله جب وسیع ہوا تو مفتوحه ممالک کی تہذیب و تمدن اور زبان و مذہب پر بھی اثرات مرتب ہوئے. اردن ، عراق ، شام ،ایران اور مصر کے پاس اپنی تہذیب و تمدن اور مذہب و زبان تھی. لیکن عرب فتوحات کے بعد ان ممالک کے باشندوں کے تمام شعبه ہائے زندگی پر جو وسیع اثرات مرتب ہوئے اس سے تاریخ که ہر طالب علم واقف ھے. اُموی حکمران ولید بن عبدالملک کے عھد میں محمد بن قاسم نے برہمن گھرانے کے حکمران "راجا چچ" کے بیٹے "راجا داہر" کو شکست دیکر سندھ کو اُموی خاندان کے ممالک محروسه میں شامل کرلیا.

اس فتح کے وہی اثرات مرتب ہونے شروع ہُوئے جو مذکورہ بالا

ممالک میں مرتب ہو چکے تھے. اب سندھی ثقافت نے عربوں کے اثر کے تحت ایک نیا رُخ اختیار کیا. اس وادی کے باشندوں نے جو مہذب اور علم دوست تھے جلد ہی اسلامی علوم حدیث، تفسیر، فقہ، نحو، اور عربی شاعری میں مہارت حاصل کرکے اسلامی دُنیا میں بڑا نام پیدا کیا. خُود بڑے عرب عُلماء کی قادرالکلامی کا اعتراف کرتے ہوئے عربی علم و ادب کی تاریخ میں ان سندھی علماء کو اہم مُقام دیا ہے. اور آج صدیاں گذر جانے کے بعد بھی ان کو وہی بلند مُقام اور وقار حاصل ہے. ان کی بلند پایہ تصنیفات اور تالیفات اس کی گواہ ہیں.

سلطان محمود غزنوی کی فتوحات کے بعد عربی کی جگہ فارسی زبان نے لے لی اس طرح فارسی حاکم کی زبان کی حیثیت سے برصغیر ہندو پاکستان میں داخل ہُوئی. حقیقت میں ایران و سندھ کے تعلقات عہد قدیم سے چلے آئے ہیں. تاریخ اور شاہ نامہ میں اس کا احوال ملتا ہے. لیکن چونکہ سندھ کی اپنی زبان تھی اس لئے اس مُلک کے باشندے اسی کو ذریعہ اظہار بنائے ہوئے تھے البتہ یہ ایک حقیقت ہے کہ سرے ہندوستان میں فارسی زبان نے غزنوی عہد میں اپنے پیر جمائے اور سرکار اور دربار کی زبان ہونے کی حیثیت سے حکمرانوں، امرا، شعرا اور مدارس کی زبان بھی ہو گئی(۲) سندھ میں غزنوی دور صرف ۲٦ سال تک رہا. اس کے بعد سومرا اور ان کے بعد سمہ خاندان اقتدار میں آیا لیکن چونکہ یہ دونوں حکمران خاندان دھلی کے حکمرانوں کے تحت رہے اور دھلی دربار کی زبان فارسی تھی اس لئے یقیناً سندھ اور ہند کے درباروں میں مراسلت کی زبان فارسی ہی تھی اس طرح واضح ہوا کہ سندھ کا دربار فارسی زبان سے آشنا رہا ہے.

"سندھ میں فارسی شاعری کی ابتدا"

سندھ میں وہ کون سی شخصیت تھی جس نے سب سے پہلے فارسی میں نغمہ سرائی کی. اس سرزمین پر تصوف اور مجاز کے

جذبات کو فارسی زبان کا خوبصُورت لباس پہنا کر ہمارے سامنے پیش کیا کہ آج صدیاں گزرنے کے بعد بھی اس زبان شیرین کی گونج قائم ہے اس کیلئے حتمی طور پر تو کُچھ نہیں کہا ج سکتا مگر ساتویں صدی هجری میں دو ایسے بزرگوں کا کلام ملتا ہے جو باہر سے سندھ میں تشریف لائے اور یہاں بودوباش اختیار کی یہ سومرد خاندان کا دور حکومت تھا. ان بزرگوں میں سے ایک علی بن حمد کُوفی تھے جو ٦١٢ھ سے کُچھ عرصہ پہلے وارد ہوئے اور دوسرے حضرت قلندر لال شہباز عُثمان مروندی ہیں جو ساتویں صدی هجری کے وسط میں ٦٢٩ھ میں سیوستان (سیوهن) تشریف لائے اور وہیں رہایش اختیار کی. حکیم فتح مُحمد سیوهانی نے آپ کی آمد سے متعق مندرجه ذیل قطعہ تاریخ دیا ہے.(٣)

چون باز آشیان قدس شهباز
سیوستان را نموده جنت آسا
خرد تاریخ آن از روی اخلاص
"نمود آفتاب دین" بکفتا

(٦٢٩ھ) (٣)

علی بن حامد بن ابوبکر کوفی نے قاضی اسماعیل بن علی ثقفی کے خاندان میں سے کسی کی عربی میں لکھی ہوئی سندھ کی تاریخ کو فارسی میں ترجمه کیا جو بعد میں چچ نامه (فتح نامه) کے نام سے مشہور ہوئی. اس کے مقدمه میں علی کوفی نے مُلتان کے حکم ناصرالدیّن قباچه کی مدح میں کُچھ شعر لکھے ہیں. جن کو فارسی کے پہلے اشعار کہ سکتے ہیں اس مدح کے پہلے دو شعر یه ہیں. (٣)

خسرو ملک بر تو خرم باد
نخل گیتی ترا مسلم باد
از تو آباد ظلم ویران شد
به تو بنیاد عدل محکم باد

اس کے علاوہ ہمیں حضرت شیخ عُثمان مروندی قلندر شہباز کا کلام ملتا ہے. آپکا مزار مبارک شہر سوھن میں ہے. مؤرخین کا خیال ہے کہ آپ "مروند" کے نہیں بلکہ "مرند" کے رہنے والے تھے جو آذربائیجان کا ایک شہر ھے. حکیم فتح محمد سوھانی نے اپنی تصنیف "قلندر نامہ" میں ایک قطعہ دیا ہے جس سے قلندر شہباز کی ولادت ، عُمر اور وفات کا سال برآمد ہوتا ھے.

بجو تاریخ شمس الدین عُثمان
بدرکن رنج از فلک کرامت (۵۳۸ھ)

زمن عمرش «ولی الله» وفاتش. سروش غیب می گوید «برحمت»
(۶۵۰ھ) (۵)

حضرت قلندر شہباز کی کئی غزلیں ملتی ہیں جِن میں تصوف کی سرمستی پائی جاتی ہے.

رقصیم برقصیم که خوبانِ جهانیم
نازیم بنازیم که در عین عیانیم
نه آبیم نه بادیم نه خاکیم نه آتش
مائیم بہر صُورت وتاکون و مکانیم
در عقل نه گنجیم که آن نور خدائیم
در فهم نه آئیم که بی نام و نشانیم
شهباز پریدیم و از خویش گذشتیم
بادوست لجائیم و بی دوست ندائیم(۶)

"سندھی فارسی گو شعرا"

سندھ میں سمہ خاندان کے دور حکُومت (۱۵۲۱-۱۳۳۳ء) میں چند فارسی گو شعرا کے نام ملتے ہیں وُہ یہ ہیں. جام جونہ، شیخ حماد جمالی ، شیخ علی لنگوٹیھو، جام نظام الدین ننده اور مخدوم بلاول

میر علی شیر قانع نے ان کا کلام مقالات الشعرا میں محفوظ کر

لیا ہے. جو ذیل میں درج کیا جاتا ہے.

شیخ حماد جمالی.

دو گزک بوریا و پوستگی　　دلکی پرز درد دوستکی
این قدر بس بود جمالی را　　عاشق اندولا اوبالی را (۷)

شیخ عیسیٰ لنگوٹیہ

میر قانع لکھتے ہیں کہ یہ اشعار عیسی لنگوٹیہ نے شیخ حماد جمالی کے جواب میں لکھے تھے.

قید باشد حکیم در رہ دوست　　دو گزک بوریا و پوستکی
گر تو آزادہ ای بس است ترا　　دلکی پرز درد دوستکی (۸)

جام نظام الدین عرف جام نندہ

ای آنکہ ترا نظام الدین میخوانند　　تو مفتخری مرا چنین میخوانند (۹)

مخدوم بلال

در راہ خدا از سر قدم باید ساخت
سرمایۂ اختیار خود باید باخت
کفر است خود نمائی بہ جہان
از خویش بروں وسوی او باید تاخت (۱۰)

ان اشعار کے مُطالعے سے معلوم ہوتا ھے کہ یہ نہ صرف تصوف کے خیالت سے معمور ہیں بلکہ ان میں عروض کی پختگی بھی پانی جاتی ہے. اور یہ پُختگی اس بات کو عیاں کرتی ہے کہ سندھ میں فارسی زبان کافی طویل عرصہ سے رانج اور مقبُول تھی.اور مقامی شعراء اپنے خیالات کا اظہار اس زبان میں بڑی روانی سے کرسکتے تھے.

ارغون ترخان اور مُغل دور

سمه خاندان کے زوال کے بعد سندھ میں ارغون دور شروع ہُوا (۱۵۲۲-۵۵-۱۵۵۳ء) شاہ بیگ ارغون کی وفات کے بعد اسکا بیٹا شاہ حسن تخت نشین ہوا. کیونکہ وہ لا ولد تھا اس لئے اس کی وفات کے بعد سندھ دو حصّوں میں تقسیم ہو گیا. زیریں سندھ میرزا عیسیٰ بیگ ترخان اور بالائی سندھ سلطان محمود خان کے قبضه میں آگیا. سلطان محمود خان بکھری نے اپنی زندگی میں ہی یہ فیصلہ کر دیا تھا کہ ان کی وفات کے بعد بالائی سندھ اکبر بادشاہ کے قبضه میں دے دیا جائیگا البتہ زیریں سندھ میں ترخان برسراقتدار رہے آخر کار میرزا عیسی ترخان کے پوتے میرزا جانی بیگ کو ایک سال کی مسلسل جنگ کے بعد میرزا عبدالرحیم خان خاناں نے مناسب شرائط پر معاہدہ صلح پر راضی کر لیا جس کے بعد ملک سندھ مُغلوں کے قبضه میں آگیا.

ارغون ترخان اور مغل دور میں فارسی ایک طویل عرصه تک سرکار دربار مکتب اور مدارس کی زبان رهی جس کی وجه سے سندھ میں فارسی نے اپنی بنیادیں اتنی مضبُوط کرلیں که مغلوں کے بعد آنے والے کلہوڑہ اور تالپور خاندانوں کی حکومتوں کے دورمیں بھی فارسی سرکاری اور درباری زبان رہی اور اسکا طوطی بولتا رہا حقیقت میں ارغون و ترخان خاندانوں کی آمد کے ساتھ ہی فارسی زبان اپنے پورے جاہ و جلال اور علم و ادب کے ساتھ سندھ میں وارد ہوئی دوسری طرف ھندوستان پر ظہیرالدین بابر کا قبضه ہو گیا تو تیموری شہزادوں کے اجڑے ہوئے درباروں کے شعراء اور علماء نے سندھ اور ھند کیطرف رُخ کیا اور بہت بڑی تعداد میں یہاں آئے مغل دربار نے ھندوستان اور سندھ میں ان کا کھلے دل سے استقبال کیا.

ارغون و ترخان دور میں بہت سے شعراء سندھ آئے جن میں سے شاہ جہانگیر ھاشمی اور حیدر کلوچ بھی شامل تھے. شاہ بیگ

ارغون بڑے عالم اور شاعر تھے. نفسی آپ کا تخلّص تھا. شاہ حسن بیگ بھی شاعر تھے اور سپاہی تخلّص کرتے تھے. مختلف تذکروں میں ان کا کلام ملتا ہے. ترخان حکمران بھی شاعر تھے اور شعرا کی سرپرستی کرتے تھے. میر علی شیر قانع نے میرزا باقی بیگ اور میرزا جانی بیگ جن کا تخلص حلیمی تھا ان کا نمونہ کلام مقالات الشعرا میں دیا ہے. میرزا غازی بیگ میرزا جانی بیگ ترخان اپنے اپنے والد کی وفات کے بعد سندھ کے صوبیدار ہوئے لیکن آپکا زیادہ وقت قندھار میں گزرا وھاں میرزا موصوف نے دربار کو جن شعراء اور علماء سے سجایا ان کی تعداد بہت زیادہ ہے. تفصیل کیلئے پیر حسام الدین راشدی صاحب کی کتاب "مرزا غازی بیگ اور اسکی بزم ادب" دیکھنا چاھینے شعراء اور علماء کی آمد کے ساتھ فارسی علم و ادب بھی آیا اور اس طرح فارسی زبان و ادب کے ساتھ تمام اصناف ادب بھی رائج ہوئیں.

"سندھی غزل کی ابتدا"

سندھی فارسی گو شعرا نے فارسی کے ساتھ ساتھ اپنی زبان سندھی میں بھی غزل کہنے کا سلسلہ شروع کیا. عبدالوھاب جو سندھی میں "سچل" تخلص کرتے تھے اور فارسی میں "آشکار" تخلص کرتے تھے سندھی غزل کے پہلے بڑے شاعر ہیں. ان کے علاوہ میر عبدالحسین سانگی فضل محمد ماتم، غلام محمد شاہ گدا، حافظ حامد ٹکھڑائی محمد ھاشم "مخلص" مرتضائی ٹھٹوی، علی نواز علوی، غلام سرور، فقیر حاجی محمود خادم، میرزا قلیچ بیگ، بلبل، حکیم فتح محمد سوھانی، میاں علی محمد قادری، وغیرہ بہت سیسندھی غزل گو شعرا بلکہ صاحب دیوان شعرا ہوئے ہیں.

بابائے سندھی غزل حضرت سچل سرمست کو کہا جاتا ہے لیکن کچھ قدیم بیاضوں میں نور محمد "خستہ" کا نام ملتا ہے. جو بارھویں صدی ھجری کے وسط (۱۷۱۷ء) میں زندہ تھے آپ نے کلہوڑہ دور (۱۷۰۰-۱۷۸۲ء) کے مشہور و معروف عالم مولانا محمد

هاشم ٹھٹوی سے تعلیم حاصل کی. خستہ کا نام سندھی شاعری میں بڑا اہم ہے کیونکہ وہ "سندھی غزل" کا پہلا شاعر ہے جس نے اس صنف کو سندھی میں رائج کیا. ان کے کلام میں فارسی مصرعے بھی ہیں. غزل کے ہر شعر میں مصرعہ اولیٰ اس نے فارسی میں موزوں کیا ہے کسی دوسرے شاعر کے شعر کو تضمین نہیں کیا. آپ کے میسر شدہ کلام میں ایک غزل ہے. اس غزل میں پہلے تین اشعار کے مصرع اولیٰ فارسی میں ہیں اور مقطع میں مصرعہ ثانی فارسی میں ہے. چوتھے اور پانچویں نمبر پر آنے والے شعروں کے دونوں مصرعے سندھی میں ہیں. (۱۱)

غزل ملاحظہ ہو.

حشر تھیو ،آفتاب لایو تاب
تا بر افگندی از رخ تو نقاب

(ترجمہ) تیرے آفتابِ رُخ نے ایسا تاب دکھایا گویا حشر بپا ہو گیا ہے.

آن من کز تصادم ھجران
روز و شب تھو رھان بے خورد وخواب

(ترجمہ) میں تیرے ھجر میں روز وشب بے خورو خواب رھتا ہوں.

کشتی عمر من بہ بحر غمت
لھر لوڈن ھٹی کئی غرقاب

(ترجمہ) میری زندگی کی کشتی تیرے بحر غم میں لھروں اور طلاطم کے ہاتھوں غرقاب ہو گئی.

تابش حسن بے مثال سندء
برھ ڈیئی وری کیو بیتاب کیا

(ترجمہ) تیرے حسن بے مثال کی تابش نے داغ جدائی دیکر ہمیں بیتاب کیا.

محب ماٹا نــہ کــر مٹھـا مــوں ســاں
جُو برو خصلتوں سکھیں تھــو خــراب
(ترجمہ) میرے میٹھے محبوب مُجھ سے غمزے نہ کر خوبرو یہ بُری خصلتیں کیوں سیکھتے ہو.

خستہ و خــوار مــنجــھ وســئ جنیــن
نیست دیگر کســی ز شــیــخ و شــاب
(ترجمہ) وسئ کے گاؤں میں میری طرح خستہ و خوار جوانوں اور بوڑھوں میں کوئی دوسرا نہیں ہے.

اس غزل کے مطالعہ سے اور خاص طور پر ان دو شعروں کو پڑھنے سے جو مکمل طور پر سندھی زبان میں ہیں ایسا محسوس ہوتا ہے کہ یہ پہلی کوشش نہیں ہے بلکہ اس سے پہلے بھی سندھی غزل لکھی گئی جو محفوظ نہ رہ سکی اور ہم تک نہ پہنچ سکی ہے.

سندھی زبان کے پہلے صاحب دیوان شاعر خلیفہ گل محمد گل ہالائی ہیں. آپ ۱۸۰۹ء میں پیدا ہوئے تدریس کا مشغلہ آپکو ورثہ میں ملا تھا. تحصیل و تکمیل علم کے بعد صوفیا اور خدا رسیدہ بزرگوں کی صحبت اختیار کی جس کی برکت سے شعروشاعری سے محبت پیدا ہوئی سندھ میں گل محمد گل پہلے شخص ہیں جنہوں نے الف ـب ـ کی ترتیب سے اپنا دیوان مرتّب کیا. اس سے پہلے سندھ میں موزوں اور عروضی شاعری کی ابتدا ہو چکی تھی لیکن اس سے قبل کوئی شاعر اپنے موزوں اور عروضی کلام کو دیوان کی شکل میں ترتیب نہ دے سکا تھا. گویا سندھ میں پہلا صاحب دیوان شاعر ہونے کا سہرا آپ ہی کے سر ہے. (۱۲)

سندھی غزل کیونکہ سندھی فارسی گو شعرا کے زیر سایہ شروع ہوئی اور پروان چڑھی اس لئے اس میں فارسی غزل کی ساری خصوصیات مکمل طور پر منتقل ہو گئیں جب ہم سندھی غزل کا مطالعہ کرتے ہیں تو اس میں ـ

(۱) فارسی شعرا سے عقیدت (۲) فارسی غزلیات پر تضمین

(۳) زیر اضافت
(۴) فارسی محاورے
(۵) ایرانی شعرا کے خیالات
(۶) ایرانی شعرا کی غزلوں کے تراجم
(۷) باغ و بہار
(۸) موسم خزاں
(۹) گل و بلبل
(۱۰) شمع و پروانہ
(۱۱) مے و میخانہ
(۱۲) پیرِ مغان
(۱۳) محتسب زاھد و شیخ
(۱۴) ناصح

"ایرانی شخصیات"
(۱۵) شہنشاہ
(۱۶) بہزاد و مانی
(۱۷ شیرین فرھاد
(۱۸) وامق و عذرا
(۱۹) یوسف و زلیخا
(۲۰) لیلیٰ مجنوں
(۲۱) محمود و ایاز
(۲۲) صنم
(۲۳) بت
(۲۴) ترک

حسن و عشق

(۲۵) حسن کی مدح سرائی
(۲۶) قدیار
(۲۷) زلف یار
(۲۸) رخ
(۲۹) خال رخ
(۳۰) دھن و لب دوست
(۳۱) لولوی دندان
(۳۲) چشمِ میگون
(۳۳) مژگان و ابرو
(۳۴) چاہ زنخدان
(۳۵) عشق
(۳۶) دشنام دلبر
(۳۷) رقیب
(۳۸) کوچۂ یار
(۳۹) تربت عاشق
(۴۰) سوال و جواب وغیرہ (۱۲)

سندھ کے غزل گو شعرا پر ایران اور ہندوستان کے بہت سے شعرا کا اثر ہے. ان شعرا نے اپنے کلام میں اپنے پسندیدہ شعرا کا

ذکر کیا ہے اور اپنی عقیدت کے پھول نچھاور کئے ہیں ایرانی شعرا میں سے فردوسی رومی سعدی نظامی اور جامی وغیرہ ہیں لیکن حقیقت یہ ہے کہ سندھ کے غزل گو شعرا جس شاعر سے سب سے زیادہ متاثر نظر آتے ہیں وہ حضرت حافظ شیرازی ہیں.

ہندوستانی فارسی غزل گو شعرا میں سے وہ امیرخسرو ،فیضی اور بیدل کے مدّاح ہیں شعرائے سندھ کے دواوین کے مطالعہ سے معلوم ہوتا ہے کہ وہ ایران کے اس رند مشرب شاعر حافظ سے سب سے زیادہ متاثر ہیں بلکہ یہ کہنا مناسب ہو گا کہ سندھ کے جملہ شعرا نے میخانۂ حافظ سے تھوڑی سی مے ضرور حاصل کی ہے. میر عبدالحسین سانگی نے تعلیٰ میں یہ شعر کہا ہے کہ.

اج "حافظ" "صائب" کھے بھلا کیر ڈسی تھو
چرچو آھے ڈس پار طرف منجھے سخن جو

(ترجمہ) آج حافظ ، صائب کے کلام کو کون دیکھتا ہے. بلکہ آج کل تو چار طرف میرے کلام کا غلغلہ ہے.

ایک طرف تو تعلیٰ میں یہ شعر کہتے ہیں ، دوسری طرف ان کے اپنے پہلے دیوان کی پہلی غزل حضرت حافظ کی غزل

ای فروغ ماہ حسن از روی رخشانِ شما
آبروی خوبی از چاہ زنخدان شما

پر تضمین ہے. گویا سانگی کے اس دیوان کی بسم اللہ ہی حافظ کی غزل سے ہوئی ہے. میر عبدالحسین سانگی کی غزل پیش خدمت ہے.

(۱) ماہ تایان آھے اے مہ روی رخشان شما

(ترجمہ) اے مہ آپکا روی رخشان ماہ تاباں ہے

آبروی خوبی از چاہِ زنخدان شما

(۲) اے زمانه تهنجے لوڈن کھاں نه آهیوں جان بلب
(ترجمه) اے زمانے تیری گردشوں کیوجہ سے ہم جان بلب ہیں
باز گردد یا برآید چیست فرمانِ شما

(۳) هی آهے مرغِ هوا هو آهے دامِ بلا
(ترجمه) یہ ہے مرغِ هوا وہ ہے دامِ بلا
خاطر مجموعِ ما زلف پریشان شما

(۴) بهتری جی اے زمانه! تو میں کاناهے امید
(ترجمه) اے زمانے تُجھ سے بہتری کی کوئی امید نیں ہے
به که بفرو شند مستوری به مستانِ شما

(۵) بخت بیداری کھاں گذریو تیِو نهوڑے ابڑوننڈ
(ترجمه) ہم پر خواب غفلت نے ایسا غلبه پایا ہے گویا ہمارا
بخت سو گیا ہے۔
زانکه زد بردیده آب روی رخشانِ شما

(٦) عهد ابڑو آهے آیو سخت جهنن کھاں الامان
(ترجمه) ایسا زمانه آیه ہے که اس سے الامان
زینهار ای دوستان جانِ من و جانِ شما

(۷) هُیَ سنـدَو دولت زیاده اے حاکمان یورپی
(ترجمه) اے حاکمان یورپی تمہاری حکومت بڑی وسیع تھی(۱۵)
گرچه جام مانشد پر میٔ بدوران شما

(۸) قاصدا هُن شوخ بیپروا کھے ڈج منهنجـو پیام
(ترجمه) اے قاصد اس شوخ بے پروا کو میرا پیام دینا
که ای سر ناحق شناسان گوی میدان شما

(۹) سبز پوشانِ لطیفی کھے ڈے ھیٔ پیام
(ترجمہ) سبز پوشانِ لطیفی کو اے صبا یہ پیام دینا۔ یہاں
لطیفی سے مراد شاہ عبداللطیف بھٹائی ہیں.
بندۂ شاہِ شمائیم و ثنا خوانِ شما

(۱۰) حاکمو هلجو هتے دامن سنبھالے خون کھاں
(ترجمہ) اے حاکمو یاں خون سے اپنا دامن بچا کے چلنا
که اندرین وہ کشته بسیارند قربان شما

(۱۱) آؤن مکے ائیں مدینه میں و جان ء کربلا
(ترجمہ) میں مکه اور مدینه اور کربلا جاؤں
تاببوسم همچو گردون خاکِ ایوانِ شما

(۱۲) تھو گھُرے دلبر دُعا "حافظ" سان گڈ عبدُالحسین
(ترجمہ) اے دلبر حافظ کے ساتھ عبدالحسین بھی دعا مانگتا ہے
روزیٔ ما باد لعلِ شکّر افشان شما

میر عبدالحسین سانگی نے حافظ کی ایک اور مشھور غزل پر جس میں وہ اپنے محبوب کے خال هندو پر سمرقند و بخارا جیسے عظیم شہروں کو بخشنے کی سخاوت کرتے ہیں بہت اچھی تضمین کی ہے

(۱) فدا برفرق او سازم همه دنیا و عقبی را
اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا

(۲) جے او مهرو کرے موں تے نظر کا مہربانی جی
(ترجمہ) اگر وہ ماہ رو مجھ پر کوئی مهربانی کی نظر کرے

به خال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را
(۳) سدا سھتا ادا و ناز یا انداز غمزن سان
(ترجمہ) همیشه حسن والے نازو انداز یا اداؤں اور غمزوں سے

چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغمارا

(۴) خداداد حسن جهنن کهے آهے سو بس بے نیاز آهے
(ترجمه) جس کے پاس حسنِ خداداد ہے وہ تو بے نیاز ہے
به آب رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبارا

(۵) بهلا مُرگن جو چها مذکور کهَڑو لطف هوندو
(ترجمه) بهلا مسکرانے کا کیا مذکور بلکه کیسا لطف آئیگا
جواب تلخ میزیبد لبِ لعلِ شکر خارا

(٦) سنی سانگی سخن تنهنجا، چوے حافظ روا باشد
(ترجمه) اے سانگی تیرا کلام سن کر حضرت حافظ یہ کہے کہ روا باشد
که بر نظم تو افشاند فلک عقدِ ثریا را (١٦)

سید امام بخش فدوی نے بارہ اشعار کی ایک غزل کی ردیف حافظ دیکر اپنی عقیدت کا اظہار کیا ہے۔

(۱) نه جهڙُس رند رندان قدح خوار
سندو پیر مغان دمساز حافظ
(ترجمه) حافظ جیسا رند قدح خوار کوئی نہیں ہے وہی ہمارا دمساز اور پیر مغان ہے۔

(۲) جیکی شیراز میں شاعر تهی گذریا
سبهنی جو خستم ائیں آغاز حافظ
(ترجمه) جتنے شاعر شیراز میں ہوئے ہیں ان سب کا آغاز و انجام حافظ ہیں۔

(۳) سندس دیوان تهیو غیب اللسانی
منجهاں اسرار ڈے آواز حافظ
(ترجمه) آپکا دیوان لسان الغیب کہلاتا ہے اور حضرت حافظ رازوں کو فاش کرتے ہیں

فدا تھیاں فدوی ان فاضلن تاں
جیکے سمجھو تھا سمجھن راز حافظ
(ترجمہ) "فدوی کہتے ہیں کہ" فدا ہو جاؤں ان فاضلوں پر سے
جو حضرت حافظ کا راز سمجھنے والے ہیں۔

فدوی ٹھٹوی نے حضرت حافظ کی پہلی غزل کو تضمین کیا ہے

(۱) لگی لٹوں لا ابالی ساں کریاں کھڑا مقابلہا
(ترجمہ) ایک لا ابالی محبوب سے محبت ہو گئی ہے اب کیا مقابلے کروں
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلہا

(۲) کرے جے یار آبادی وری موں سین وصل وارا
(ترجمہ) اگر میرا محبوب پھر میرے ساتھ وصل کرے
بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را

(۳) برھ جو بحربے پایاں گھڑن ھن گھیڑ جے سمجھن
(ترجمہ) جدائی کا بحر بے پایان ہے اس میں وہ داخل ہوں جو
اس کے شناور ہوں
کجا دانند حال ما سبکساران ساحلہا

(۴) بنا سینگار ائیں سر مے سراپا سوته سھنو آ
(ترجمہ) بغیر کسی بار سنگھار کے وہ تو سراپا حسن ہے
به آب و رنگ خال و خط چه حاجت روی زیبا را

(۵) دلؤں کریاں دعائوں ڈس نه دلبر ڈے تھو دشمنا میوں
(ترجمہ) میں دل سے دعائیں دے رہا ہوں اور دیکھو تو دلبر
دشنام دے رہا ہے
جواب تلخ می زیبد لب لعل شکر خارا

(٦) ڈسی شوخن سندیوں شوخیوں کریاں چھو آھوں فریادوں
(ترجمہ) شوخ محبوبوں کی شوخیاں دیکھکر کیوں آھیں اور

فریادیں کروں
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوانِ بغمارا

(۷) چگو آفدوی رتو کیوهی تضمین غزلِ حافظ
(ترجمه) اے فدوی تو نے غزلِ حافظ کو بہت خوب تضمین کیا ہے
که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

سید غلام مرغضیٰ شاہ مرتضائی ٹھٹوی

مرتضائی جو سید امام بخش فدوی کے شاگرد رشید اور سندھی کے بہترین شاعروں میں شمار ہوتے ہیں جب انہوں نے اپنے استاد کی تضمین کو دیکھا تو آپکا بھی شوق جاگا کہ حضرت حافظ کی غزل کو تضمین کیا جائے.

اچے جے مه جبین کوں وٹ اکھین میں ڈیانس اوتاراس
(ترجمه) اگر میرا مه جبین محبوب میرے پاس آئڑے تو میں اسے آنکھوں میں جگه دوں

بخال ہندوش بخشم سمرقند و بخارا را

(۲) جو سبزو سبز خط جو وات جے گرد تھو ڈسجے
(ترجمه) جو سبز خط کا سبزه دھن کے چاروں طرف نظر آتا ہے
کنار آب رکنا باد و گلگشتِ مصلا را

(۳) اکھیوں ابرو لب و دندان عارض زلف خال و خط
(ترجمه) اس مصرعه میں صرف ایک لفظ اکھیوں یعنی آنکھیں سندھی ہے باقی پورا مصرعه فارسی میں ہے.
چنان بردند صبر از دل کہ ترکان خوانِ بغمارا

(۴) بجائے آفرین نفرین معشوق سندی جانا
(ترجمه) محبوبوں کی نفرین کو میں آفرین سمجھتا ہوں
جواب تلخ می زیبد لبِ لعلِ شکر خارا

(۵) هلے تهی عاشق و معشوق و چه میں رازداری

(ترجمہ) عاشق و معشوق کے درمیان ایسی رازداری کی باتیں ہوتی ہیں کہ

که کس نکشود و نکشاید بحکمت این معمارا

(٦) منهل جے محبت میں رکهه مرتضائی هند حافظ جنین

(ترجمہ) اے مرتضائی تو حافظ کی طرح محبوب کی محبت میں مستغرق رہ

که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را (١٧)

حافظ حامد ٹکھڑائی. (١٨٣٢-١٨٩٧ء)

حافظ حامد سندھ کے اولین شعرا میں سے ہیں. ابھی تین برس کے تھے کہ موتی دانے کی بیماری میں آپکی بینائی ضائع ہو گئی لیکن اللہ نے دل کی روشنی عطا کی تھی. لھذا آپ عربی اور فارسی کے بڑے عالم تھے آپ سندھ کے مشہور شہر "ٹکھڑ" میں پیدا ہونے بعد میں تورانی شریف میں رھایش اختیار کی. آپکی وفات مار واڑ کے ایل گاؤں جاریلی میں ١٣١٥ء میں ہوئی (١٨).

آپ کے کلام میں تمام سندھی شعرا سے زیادہ پختگی پائی جاتی ہے آپ کے دیوان میں کافی فارسی غزلیات بھی موجود ہیں آپ نے کئی ایسی غزلیں کہی ہیں جن کا ایک مصرعہ سندھی اور ایک مصرعہ فارسی میں ھے. حافظ صاحب نے بھی حضرت حافظ شیرازی کی "ترک شیرازی" والی غزل کو تضمین کیا ھے. ایسا لگتا ہے کہ سندھ کے شعرا میں یہ غزل بہت مقبول رہی ہے. اس تضمین کے مطالعہ سے معلوم ہوتا ہے کہ ان کے بعد آنے والے شعرا کی تضمینون سے یہ تضمین سب سے بہتر ہے:

(١) کهنے جے مہر کهاں محبوب موں ڈے نین موچارا

(ترجمہ) اگر میرا محبوب اپنی خوبصورت آنکھوں سے مجھ پر

مہر کی نظر ڈالے تو
بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا

(۲) کرشمه ناز غمزه چشم تاب ابروئی جانان
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوانِ بغمارا

(۳) ملاحت میں نه مٹ نتهنجو، صباحت ساں توں سهنو
(ترجمه) ملاحت میں تو بے نظیر ہے صباحت میں تو حسین ہے
به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را

(۴) چویں دشنام جے دلبر، و نن سے وین موں ویتر
(ترجمه) اے محبوب جب تم دشنام دیتے ہو تو یه برے الفاظ مجھے بہت اچھے لگتے ہیں

جواب تلخ می زیبد لب لعل شکر خارا

(۵) عجب اسرار آهے عشق، نازک رمز نیهه واری
(ترجمه) عشق عجب اسرار ہے اور محبت کے رموز بہت نازک ہیں
که کس نکشور و نکشاید بحکمت این معمارا

(٦) گدا جنین کر سندی گلرخ مدح حامد توں موچاری
(ترجمه) اے حامد تو فقیروں کی طرح اپنے گلرخ محبوب کی مدح سرائی کرتا رہ

که بر نظم تو افشاند فلک عقدِ ثریا را (۱۹)

هدایت علی نجفی

آپ لاڑکانه کے اچھے شعرا میں سے تھے نه صرف سندھی اور فارسی میں شعر کہے ھیں بلکہ بہت سی نظم کی کتابوں کا منظوم ترجمه بھی کیا ہے۔

حضرت حافظ کی ایک غزل کو اسطرح تضمین کیا ہے۔

(۱) فصل گل آ چار ڏیھیں ناھ کے مدت مدید
(ترجمہ) فصل گل چار دن کیلئے ہے کوئی زیادہ عرصہ اسکی عمر نیں ہے

وجہِ مَی خواهم و مطرب که میگوید رسید

(۲) بلبل و پروانه کھے گل و شمع ملیا ماں جدا
(ترجمہ) بلبل کو گل اور پروانے کو شمع مل گئی لیکن میں اپنے محبوب سے جدا ہوں

ای فلک این شرمساری تابکی باید کشید

(۳) مھانی یار جی کنی پیو نہ جے ہتھ میں ھجے
(ترجمہ) یار کی دعوت کرنی چاہیئے اگر کچھ اور پاس نہ ہو تو
بادہ و گل از بہای خرقه می باید خرید

(۴) پوئے جو مستی جی بدنامی میں پھاسے تنھن کان اگ
(ترجمہ) قبل اس کے کہ وہ بد مستی کی بدنامی میں مبتلا ہو
جامۂ ای در نیکنامی نیز می باید درید

(۵) برسر بیداد جے دلبر رھیو ھنین دائما
(ترجمہ) اے دلبر اگر تو اسی طرح ہمیشہ بر سر بیداد رہا تو
گوشہ گیران را از آسایش طمع باید برید

(٦) ناھ ظاهر تاکھنے تنجفی کی زخم عشق جو
(ترجمہ) یہ ظاہر نیں کہ نجفی کو کہاں زخم عشق لگا ہے
این قدر دانم کہ از شعر ترش خون میچکید

نجفی نے دوسرے ایرانی شعرا کی غزلوں کی بھی تضمین کیا ہے جو بہت اچھی ہیں

"حافظ کی غزلوں کے تراجم"

سندھ کے غزل گو شعرا ایران اور ھندوستان کے تمام بڑے

شعرا سے متاثر نظر آتے ہیں. لیکن خاص طور سے امیر خسرو اور حضرت حافظ کا ان پر سب سے زیادہ اثر معلوم ھوتا ہے. اکثر سندھی غزل گو شعرا نے ان کی کئی غزلوں کا ترجمہ بھی کیا ہے. نمونہ کے طور پر امیر خسرو کی ایک غزل جس کو میرزا قلیچ بیگ نے ترجمہ کیا ہے اسکا ایک شعر ذیل میں دیا جاتا ہے. سندھی زبان جاننے والے اس ترجمہ کے حسن سے محظوظ ہو سکتے ہیں.

کافر عشقم مسلمانی مرا درکار نیست
ہر رگ من تار گشتہ حاجت زنار نیست
(امیر خسرو)

(ترجمہ) کافر آھیاں عشق جو، موں کھے مسلمانی کھاں آھے عار
بُو کبو چھا، تھیو جنیو جذھیں منبھنجی رگ رگ وار وار
(قلیچ بیگ)

میں عشق کا کافر ہوں مجھے مسلمانی سے عار آتا ہے
اور کیا کر سکتا ہوں جب میری رگ رگ اور میرا بال بال جنیو
تو گیا ہے (۲۰)

آخوند فقیر محمد عاجز (۱۸۲۶-۱۹۱۸ء)

آپ انگریز دور کے شاعر اور میر عبدالحسین سانگی کے معاصر ہیں سندھ کے محقق ڈاکٹر عبدالجبار جونیجو صاحب ان کے کلام کیلئے لکھتے ہیں. ان کی ساری غزلیات زیادہ تر فارسی شعرا کی غزلیات کے تتبع میں لکھی ہوئی ہیں".(۲۱) سندھ کے معمر عالم و فاضل پروفیسر محبوب علی چنا صاحب لکھتے ہیں. ان صاحب کے دیوان میں زیادہ غزلیں دیوانِ حافظ کی غزلوں کے ترجمے اور تتبع میں لکھی ہوئی ہیں.(۲۲) تدریس آپکا خاندانی مشغلہ تھا. آخوند کی فقیر محمد عاجز کے بزرگ، تالپور حکمران خاندان کے شہزادوں اور مستورات شہزادیوں کو تعلیم دیتی تھیں. جس کی وجہ سے فارسی علم و ادب سے پرانی آشنائی تھی.

آپ نے حضرت حافظ کی شہزہ آفاق غزل "سیہ چشماں کشمیری و ترکان سمرقندی" کا ترجمہ نہایت اچھا کیا ہے.

(۱) سحر باباد می گفتم حدیث آرزو مندی
خطاب آمد که واثق شو با لطاف خداوندی

"سندھی" صباساں موں صبح جو کیو کلام آرزومندی
(ترجمہ) صبا سے میں نے صبح کو کیا کلام آرزومندی
"سندھی" حکم کیائیں نه محکم تھی بالطاف خداوندی
(ترجمہ) حکم ہوا که محکم رہو بالطاف خدانودی

(۲) قلم را آن زبان نبود که سرّ عشق گوید باز
(اسندھی) قلم کھے ناھ طاقت سوسن جان زبان کھولے

ورای حدّ تقریر ست شرح آرزومندی
(سندھی) بھر تقریر گھاں آھے بیان آرزومندی
(ترجمہ) باھر حدِ تقریر سے ہے بیان آرزومندی

(۳) ھمائی چون تو عالی قدر مہر استخواں تاکی
(سندھی) ھما توں اوج جو آھیں ھڈے کھانے کی عادت کیوں

دریغ این سایۂ دولت که بر نا اھل افگندی
(سندھی) عجب جو سایو دولت جو متھے نا اھل افگندی
(ترجمہ) تعجب ہے که سایۂ دولت برسر نا اھل افگندی

(۴) به شعر حافظ شیراز می رقصند وی نازند
(سندھی) سندءِ ھی شعراے عاجز تھا گائن آئیں پڑھن پرتاں
(ترجمہ) تمہارے یه شعراے عاجز ہیں گاتے اور پڑھتے محبت سے

سیه چشمانِ کشمیری و ترکانِ سمرقندی
(سندھی) ھی مھرو سندھ ھند جا ائیں سھناھی سمرقندی(۲۲)
(ترجمہ) یه ماہ رو سندھ و ھند کے اور حسین یه سمرقندی

سندھی غزل گو شعرا ایران کے سب بڑے شعرا سے متاثر نظر آتے ہیں

اور ان کے خیالات کو اپنی سندھی غزلوں میں بیان کیا ہے لیکن حضرت حافظ کا ان پر خاص اثر ہے اور زیادہ تر انیس کے خیالات کو بیان کیا ہے. چند مثالیں پیش کی جاتی ہیں. حضرت حافظ کے "صلح کل" کے خیال سے متفق ہو کر کہ "با مسلمان اللہ اللہ با برھمن رام رام" مرتضائی ٹھٹوی کہتے ہیں.

چھا چیو حافظ نہ با شیخ و برھمن یار تھی
دین تے کر استقامت کین تھی دشوار بد
(ترجمہ) کیا کہا حافظ نے کہ با شیخ و برھمن یار ہو کر رہ.
دین پر استقامت سے قائم رہ کسی سے بدی بہ کر.

میر عبدالحسین سانگی نے حافظ کے اس خیال کو کہ وہ مردِ خود پسند کو نا پسند کرتے ہیں حافظ کے پورے مصرعہ کو اس طرح اپنے ایک شعر میں دیا ہے کہتے ہیں.

حافظ سان ہم زبان تھی چواں تھو اے زاھدو
ما نیستیم معتقدِ مردِ خود پسند
(ترجمہ) (جناب سانگی(۱۸۵۱-۱۹۲۲ء) میں حضرت حافظ سے ہم زبان ہو کر یہ کہتا ہوں کہ "اے زاھدو میں مرد خودپسند کا معتقد نہیں ہوں (۲۲)

حافظ حامد ٹکھڑائی (۱۸۳۲-۱۸۹۷ء) حضرت حافظ کے اس خیال کو کہ "مروت دنیا سے ختم ہو گئ ہے" اپنے شعر میں خواجہ حافظ کا نام لیکر کہتے ہیں.

نتھو آں چواں بل خواجہ حافظ
مروت محو تھی سالک سبھائی
(ترجمہ) میں نہیں کہتا بلکہ خواجہ حافظ فرماتے ہیں کہ اے سالک زمانے سے مروت محو ہو گئی ہے.

میر تقی میر نے کیاخوب کہا ہے:

اس عہد میں الٰہی محبت کو کیا ہوا
چھوڑا وفا کو ان نے مروت کو کیا ہوا

حضرت حافظ فرماتے ہیں

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا
بخال ھندوش بخشم سمرقند و بخارا را

غلام محمد شاہ گدا (۱۸۲٦-۱۹۰۵ء) کہتے ہیں.

تصدق یار جے لب تاں سمرقند
نثار زلف مشکین خود ختن آھ

(ترجمہ) دوست کے لبوں پر سمرقند کو تصدق کروں
اور زلفِ مشکین پر ملکِ ختن کو نثار کردوں

حضرت حافظ فرماتے ہیں

من از بیگانگاں ھر گز نہ نالم
کہ بامن ھر چہ کرد آن آشنا کـــرد

سانگی کہتے ہیں

جادوفا بعد اسان جے کنی اساں ساں پنھنبھن
سبھکی جانو تھا مگر کین کُچھوں تھا
(ترجمہ) جو ہماری وفا کے بعد ہمارے ساتھ اپنوں نے کیا ہے
وہ ہم سب کچھ جانتے ہیں مگر کچھ نہیں کہتے

حضرت حافظ کے دو مشہور شعر ہیں

(۱) بارِ غم عشق تو ہر کس کہ نمودند
عاجز شد و این قرعۂ افتاد بنامم؟

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعهٔ فال به نام من دیوانه زدند

میر عبدالحسین سانگی اور ان کے استاد غلام محمد شاہ گدا نے ان شعروں کے مضمون کو اس طرح بیان کیا ہے.

(۱) جن جی هئَ جِن و ملک کھے نه کھڻن جی طاقت
اَن میا بار برھ جاسے بشر تے پھُنا.
(سانگی). (۲۷)
(ترجمه) جس کے اٹھانے کی جن و ملک کو نه تھی طاقت
وہ محبوب کی فرقت کا بار گران بشر کے حصه میں آیا

(۲) جو جبل نه کھیوں تھیو، سو کھِلی اے زاھدو
تھو کھنان بار محبت، آھیان انسان آؤں
(ترجمه) جو پہاڑوں سے نه اُٹھ سکا وہ ہنس کے اے زاہدو
اٹھاتا ہوں بار محبت، کیونکه انسان ہوں. (سانگی)

برداشت کرے کین سگھیو ارض و سماوات
آدم سٹھو سر پھنجے تے باراں محبت (گدا شاہ) (۲۹)
(ترجمه) برداشت کر نه سکا جو ارض و سماوات
آدم نے سرپه لیا وہ باران محبت
حضرت حافظ فرماتے ہیں

در عشق خانقاہ و خرابات فرق نیست
ہر جا که هست پر توی روی حبیب است

میاں علی محمد قادری

رهین مخفی تھو نفس میں لیکن
ڈساں جاڈے ته توں نِروار هی چھا۔ (۳۰)
(ترجمه) تم نفوس میں مخفی رهتے هو لیکن جهاں دیکھتا ہوں

تو ہی نظر آتا ہے یہ کیا ہے.

حضرت حافظ فرماتے ہیں.

همه کس طالب یار اند چه ہوشیار چه مست
همه جا خانۂ عشق است چه مسجد چه کنشت

ای خیال کو میاں علی محمد قادری نے اس طرح بیان کیا ہے که محسوس ہوتا ہے کہ انہوں نے اپنی پوری غزل میں حافظ کے خیالات کو سندھی کا جامه پہنانے کی کوشش کی ہے اور وہ اس میں بڑی حد تک کامیاب بھی ہوئے ہیں. شعر ملاحظه ہو.

مڑھی مسجد آئیں دیول بتکده میں
ڈٹھم جلوہ رخ دلدار ھی چھا؟(۳۱)
(ترجمه) مندر میں مسجد میں کلیسا اور بتکده میں
اسی رخ دلدار کا جلوہ دیکھا یه کیا ہے.

فارسی زبان کی آمد کے ساتھ اس کا علم و ادب بھی آیا اور اسکی تمام اصناف ادب بھی رائج ہوئیں لیکن جو مقبولیت غزل کو حاصل ہوئی وہ کسی اور صنف کو نصیب نیں ہوئی.لیکن بڑے افسوس کی بات ہے کہ سندھی غزل کے جنم کے بعد بہت جلد اپنے سرچشمه سے اس کا تعلق منقطع ہو گیا. یعنی فارسی زبان کی امداد جسکی اسے اشد ضرورت تھی وہ منقطع ہوگئی اس انقطاع ی وجه یه تھی که انگریز نے اس برصغیر هند و پاکستان پر قبضه کے بعد فارسی کی جگه انگریزی کو سرکاری زبان کا رتبه عطا کیا.اس کے ساتھ ساتھ وہ دربارجھان ادب اور اس کی مختلف اصناف کی ہمت افزائی ہوتی تھی وہ بھی ختم ہو گئے فارسی کے خاتمه کے بعد اس برصغیر میں اردو ہندی اور سندھی کی انگریز نے بہت ہمت افزائی کی لیکن یه حقیقت ہے که جو علم و ادب فارسی زبان میں موجود تھا اس کا عشر عشیر بھی ان زبانوں میں منتقل نه ہو سکا یہی وجه ہے که آج ان زبانوں کے پاس الفاظ اور خیالات کا بہت کم ذخیرہ ہے اور ابھی تک ان زبانوں

کا یہ حال ہے کہ علوم جدیدہ کی کسی عمدہ کتاب کو ان میں ترجمہ کرتے وقت سخت دشواریوں کا سامنا کرنا پڑتا ہے اور ان کو اپنی کم مایگی کا احساس ہوتا ہے.

اگر ہم صرف شعرو شاعری اور اس میں بھی خود کو صرف اور صرف غزل تک محدود رکھیں تو بھی یہ موضوع بہت وسیع ہو جائیگا کیونکہ یہ ایک ایسی صنف سخن ہے جس میں تمام اصناف سخن کے مضامین بیان کئے جاتے ہیں. لہذا ہم سراپائے محبوب کے صرف زلف یار کی مثالیں پیش کرتے ہیں تاکہ طوالت سے بچا جا سکے ۔

"در وصف زلف مو و گیسو۔"

این نہ زلفست بگردِ اخت ای آفت جان
بحقیقت نگرم فتنۂ دور قمر است
(صفائی نراقی)

شد زلف را نصیب که بوسید پای او
عمر دراز بهر چنین روزها خوشست
(امیر خسرو دهلوی)

شانه کمتر زن که ترسم تارِ زلفت بشکند
تار زلف تست اما رشتۂ جان منست
(نیاز اصفهانی)

اگر بزلف دراز تو دست ما نرسد
گناه بخت پریشان دست کوته ماست
(حضرت حافظ)

شرح شکنِ زلف خمِ اندر خمِ جانان
کو تہ نتوان کرد که این قصه دراز است
(حضرت حافظ)

افتاده بپا زلف سمن سای تو از چست
دیوانه منم سلسله در پای تو از چیست
(فنائی خلخالی)

ہرگز حدیث زلف تو کو ته نمیشود
این گفتگوی تا بقیامت مسلسل است
(حضرت جامی)

عجب دارم از جعد مشکین او
چو با اوست دایم پریشان چراست
(خواجوی کرمانی)

یک عمر میتوان سخن از زلفِ یار گفت
دربندِ آن مباش که مضمون نمانده است
(صائب تبریزی)

حسنت بزلف پر شکن آفاق را گرفت
با لشکرِ شکسته که این فتح کرده است
(صائب تبریزی)

باز بر رخ زلفِ مشکین را پریشان کرده ای
روز و شب را خوش بهم دست گریبان کرده ای
(عرفی شیرازی)

میر عبدالحسین سانگی سندھی غزل کے قادر الکلام شاعر ہیں ڈاکٹر بلوچ صاحب ان کی "سندھی غزل" کیلئے لکھتے ہیں: یہ کہا جا سکتا ہے کہ یہ سانگی کا تخلیقی کارنامہ ہے کہ اس نے اپنی غزل کیلئے اپنا سندھی ماحول پیدا کیا روزمرہ کی خالص سندھی زبان اور خوبصورت پیرایۂ بیان سے اسے مزین کیا جس کی وجہ سے صحیح

معنیٰ میں "سندھی غزل" نے پوری آب و تاب سے چمکنا شروع کیا۔ (۳۲).

یہاں سانگی کی کلیات سے زلف یار کے بارے میں کہے ہوئے کچھ شعر دیئے جاتے ہیں تاکہ معلوم ہو سکے کہ فارسی زبان سے اچھی طرح واقف ہونے کے باوجود زلف یار سے متعلق اشعار میں ایرانی شعرا کے اشعار کے مقابلے میں کوئی خاص قدرت بیان نظر نیں آتی. بعض دوسرے شعرا کے کلام میں اس مضمون کے بیان کیلئے ایسی زبان استعمال کی گئی ہے جو غزل کیلئے مناسب نیں ہے.

"سندھی اشعار دروصف زلف مو و گیسو"

"سانگی کا انتخاب"

پیچ باز آھن، کا کل کھے جے پائن تھا پیچ
زلفِ پیچاں بہ آتھن دل کھے پھا سائن وارا
(ترجمہ) پیچ باز ہیں، جو اپنی کاکل کو پیچ دیتے ہیں
زلف پیچاں بھی دل کو پھنسانے والی ہے

آھی رخسار تے خمدار کاکل کار کھڑی کئی
گیِٹن تے مہ تھا کئیں مار ویھن تھا ویھا این تھا
(ترجمہ) رخسار پر کاکل خمدار نے کیا شان دکھائی ہے
میں حیران ہوں کہ رخساروں پر سانپ کیسے بیٹھے ہیں اور بٹھائے جاتے ہیں

کارا جے زلفِ یار آھن مار زھردار
عادی اسین بہ آھیوں اصل کھان گزند جا
(ترجمہ) اگر یار کے کالے زلف مارِ زھر دار ہیں
تو ہم بھی اصل سے گزند کھانے کِے عادی ہیں

ھی عجب آھے غیر منتر جے

آھے مشاط مارساں گستاخ
(ترجمه) یه تعجب ہے که بغیر کوئی منتر پڑھے
مشاطه مارِ زلف کے ساتھ گستاخ ھے

میر عبدالحسین سانگی کے ۵۷۰ صفحات کے کلیات میں سے یه چند شعر انتخاب کئے گئے ہیں جو فی الواقع بہت اچھے ہیں لیکن دوسرے شعرا کا رنگ الگ ہے. حافظ حامد ٹکھرانی اچھے شاعر ہیں. کہتے ہیں

سیه زلف سُھینن جو کر سخت سپ
وھائے تھو و سہر ھنیو جھڑپ جھٹ(۳۲)
(محبوب کے سیاہ زلف گویا خطرناک سانپ ہیں
جو کاٹنے کیلئے سخت حملے کر رہے ہیں

حافظ حامد کا ایک اور شعر ہے

نافعۂ تاتار کھے کیو نکہتِ گیسو خجل
چھرۂ گلرنگ تاں آؤں گھوریاں گل انار(۳۳)
(ترجمه) نافۂ تاتار کو نکہت گیسو نے خجل کر دیا
چہرہ گلرنگ پر سے گل انار کو تصدق کردوں

حافظ حامد کے پہلے شعر پر سندھیت غالب ہے اور دوسرے شعر پر فارسیت گویا میرے خیال میں دونوں شعر اعتدال پر نہیں ہیں. یه بحث بھی سندھ میں عام رہی ہے که غزل کا رنگ سندھی ہونا چاھئے یا ایرانی. میرا خیال ہے که غزل کا اپنا رنگ ہوتا ہے اگر اسے برقرار رکھا جائے تو بہتر ہے. مغلوں کی آمد کے بعد ایران سے مختلف اقسام کے پھول اور درخت زمین ھند پر پہنچے.ان کو ھند اور سندھ کی زمین سے نشوو نما عطا ہوئی لیکن وہ پھول وہی رہے اور سرو بھی سرو ہی رہا. مقصد یه ہے کے اعتدال کو قائم رکھا جائے کیونکه اعتدال ہی صحت ہے.

سندھی اور اردو غزل گو شعرا کے ایسے شعر بھی دواوین میں

ملتے ہیں جو فارسی زبان کے شعر بھی شمار کئے جا سکتے ہیں.
مثال پیش خدمت ہے.

غلام محمد شاہ گدا کہتے ہیں.

گوش گل چشم نرگسِ شہلا
رنگِ رخسار رشکِ برگِ سمن

نوٹ۔ قارنین کی سہولت کے لیے سندھی اشعار کو اردو میں
لکھا گیا ہے۔ کیونکہ مخصوص سندھی آوازوں کو اردو میں نیں لکھا
جا سکتا۔ اس لیے پڑھتے وقت اس بات کا خیال رکھا جائے۔



حواشی

(۱) میمن عبدالغفور سندھی. سندھی ادب کی مختصر تاریخ
مطبوعہ کاٹھیاواڑ اسٹور لیاقت روڈ لاڑکانہ.

(۲) سدارنگانی "پرشین پوئٹس آف سندھ" مطبوعہ سندھی
ادبی بورڈ

(۳) حضرت شاھنشاہ لال شہباز قلندر(انگریزی) سید دِنل شاہ
در بیلوی ص ۹۰

(۴) چچ نامہ ۔ مطبوعہ سندھی ادبی بورڈ ص ۱۰ (اردو ترجمہ)
(۵) قلندر نامہ فتح محمد سیوھاتی ۔ قلندر شہباز اکیڈمی حیدرآباد
۱۹۷۲ء-ص ۳۷.

(٦) گلزار قلندر ۔ محمد پریل سولنگی مطبوعہ شہباز اکیڈمی
ص ، ۱۵۷

سر سید احمد خان تذکرۂ اہل دھلی میں جناب شیخ الشیوخ مولانا

شاہ غلام علی مریدحضرت مظہر جان جانان کے ضمن میں لکھتے ہیں
کہ جب کبھی فرش و فروش کا ذکر آتا تو آپ ارشاد فرماتے

لُنگکی زیرو لنگکی بالا — نہ غم دُزد و نی غم کالا
گز کی بوریا و پوستکی — دلکی پرز دردِ دوستکی
این قدر بس بود جمالی ر — عاشق رندِ لا ابالی را

پھر حاشیہ میں لکھا ہے کہ یہ اشعار مولانا جمالی دھلوی کے ہیں آپ شب بیدار تھے برسوں آپ نے چارپائی پر استراحت نہ فرمائی بوریا کا فرش رہتا تھا۔ وہیں ایک تکیہ چمڑے کا رکھا رہتا تھا آپ رات دن مصلےٰ پر بیٹھے رہتے اور عبادت معبود کیا کرتے میر علیشیر قانع نے مقالات الشعرا صفحہ ۱۷ پر یہ اشعار دیئے ہیں

(۸) مقالات الشعرا ص ۲۵۷.

(۹) ایضاً ۸۱۶.

(۱۰) ایضا ۹۲.

(۱۱) سندھی شاعری تی فارسی شاعری جو اثر. ڈاکٹر عبدالجبار جونیجو مطبوعہ سندھالاجی ص ۸۲.

(۱۲) تذکرۂ شعرائے ٹکھڑ۔ اسداللہ شاہ اسد مطبوعہ سندھی ادبی بورڈ حیدرآباد ۱۹۵۹ء ص ۱۸.

(۱۳) سندھی غزل جو ۔ تجزیو ۔ شیخ عبدالرزاق "راز" مطبوعہ سندھالاجی ص۱۲.

(۱۴) سندھی غزل جی اوسر ص ۵۲.

(۱۵) میر عبدالحسین سانگی سندھ کے تالپور حکمران خاندان کے فرد تھے ۱۸۴۳ءمیں جب معاھدوں کی خلاف ورزی کرکے انگریزوں نے سندھ پر قبضہ کیا تو آپکے دادا میر نصیر خان اور آپکے والد میر عباس علی کو دیگر عزیز و اقارب کے ساتھ کلکتہ میں نظر بند رکھا گیا

آپ وعیں پیدا ہوئے بعد میں سندھ آئے

(١٦) کلیات سانگی، میر عبدالحسین مطبوعہ سندھی ادبی بورڈ حیدرآباد ص٢..

(١٧) سندھی غزل جی اوسر ص ٦١.

(١٨) تذکرہ شعرائے ٹکھڑ ـ اسداللہ شاہ اسد ـ مطبوعہ سندھی ادبی بورڈ ص ٢٥.

(١٩) ارمغان حامدـ مسلمان پریس میرپور خاص ١٩٢٦ءـ
(٢٠) دیوان قلیچ سندھی ادبی بورڈ ص ١٢١.
(٢١) سندھی ادب جی مختصر تاریخ ص ٢٥٧.
(٢٢) کلیات امیں ـ سندھی ادبی بورڈ ص ٢٣٧.
(٢٣) سندھی غزل جی اوسرـ ڈاکٹر ایاز قادری ص٩١ جلد اول
(٢٣) کلیات سانگیـ صـ١٩.
(٢٥) سندھی غزل جی اوسر (سندھی غزل کا ارتقاء) صـ٧٩.
(٢٦) کلیات گدا سندھی ادبی بورڈ صـ٢١٠.
(٢٧) کلیات سانگی صـ٦.
(٢٨) کلیات سانگی صـ٦٢.
(٢٩) کلیات گداـ ص١٥٢.
(٣٠) سندھی غزل جی اوسرـ صـ٩٨.
(٣١) سندھی غزل جی اوسر صـ٩٨.
(٣٢) کلیات سانگی ص٨٣.
(٣٣) سندھی غزل جو تجزیو صـ٣٦.
(٣٣) سندھی غزل جو تجزیو صـ٣٧.



غلام محمد لاکھو

مدفن میاں نور محمد کلہوڑا اور اس کے کتبے

شهر محمد آباد کی بنیاد

خاندان کلهوڑا نے آدھی صدی کی جدوجہد ، جانی اور مالی قربانیوں کے بعد ، آخرکار میاں نصیر محمد کی قیادت میں سندھ میں مغل حکمرانی کی بنیاد کمزور کر کے ، سنہ ۱۶۸۱ع کے لگ بھگ شہر گاڑھی (GARHI) سے اپنی حکومت کا آغاز کیا . اس کے بعد میاں دین محمد نے عنان حکومت اپنے ہاتھ میں لی . سنہ ۱۷۰۰ع میں میاں دین محمد اور شہزادہ معزالدّین کے مابین جنگ چھڑ گئی . اس کے بعد میاں دین محمد اور شہزادہ نے گاڑھی کو آگ لگا کر تباہ کرا دیا (۱) . سنہ ۱۷۰۱ع میمں میاں یار محمد نے حکمرانی کے اس سلسلے کو آگے بڑھایا اور خداآباد کو اپنی تختگاہ مقرر کیا . آپ کی وفات کے بعد ۱۷۱۸ع میں میاں نور محمد سندھ کا حاکم مقرر ہوا . جس نے بھی خدا آباد سے اپنا کام چلایا . میاں نور محمد اپنے خاندان میں ایک منفرد حکمران کی حیثیت سے جانا جاتا ہے . ایک طرف وہ پینتیس(۳۵) برس کا طویل عرصہ مسند حکومت پرفائز رہا ، تو دوسری طرف اسکی حکمرانی کے دور میں سندھ کے ملک نے بہت سی کامیابیاں اور کامرانیاں حاصل کیں . دو صدیوں کے بعد پھر سے سندھ کی ملکی صورت حال مستحکم ہوئی ، وطن عزیز کی معیشت میں استحکام پیدا ھوا اور امن امان کی ابتر حالت کو ضابطے میں لایا گیا . نادر شاہ کے قتل کے بعد جب شہزادہ مراد یاب وطن لوٹ آیا ، تب میاں نور محمد نے حکومت کا کام کاج اس کے سپرد کیا اور خود آ کر ، اپنے نئے بنائے ہوئے شہر محمد آباد میں قیام پذیر ھوا(۲) .

اس کے متعلق میر علی شید قانو لکھتا ہے۔

"صاحبزادہ محمد مراد یاب خان باپ کے دیدار سے فیضیاب ہوا تو اپنا سارا دفتر اس کے حوالے کرکے اور خدا آباد میں مقیم کر کے شاہ نواز خان خود آ کر نئے تعمیر کردہ شہر محمد آباد میں سکونت پذیر ہوا" (۲).

تاریخ میں محمد آباد کے متعلق یہ پہلی اطلاع ملتی ہے. یاد رہے کہ مراد یاب سنہ ۱۷۵۰ع (۱۱۶۳ھ) میں ایران سے سندھ واپس ہوا تھا. اس کا مطلب یہ ہوا کہ خداآباد مسلسل پچاس برس سندھ کا درالحکومت رہا. اس سال ابتدا میں حکومتی اختیارات مراد یاب کو دیے گئے اور اس کو خداآباد میں رھنے کا حکم دیا گیا. تاھم تھوڑے ھی عرصے کے بعد دیکھا گیا کہ مراد یاب حکومتی کام چلانے کی اھلیت نیں رکھتا، اسے لئے اس سے مملکت کا کاروبار واپس لے لیا گیا. لیکن اب سیاسی مرکز خداآباد سے محمد آباد منتقل ہو چکا تھا. میاں نور محمد کا بسایا ھوا یہ نیا مرکز پورے چار سال سندہ کا تختگاہ رھا اور یہیں سے ہی سندھ کی قسمت کے کئی اھم فیصلے کیے گئے. میاں صاحب سنہ ۱۷۵۳ع(۱۱۶۷ھ) میں فوت ہو گئے اور ان کے ساتھ اس شہر کی سیاسی حیثیت بھی ختم ھو کر رہ گئی. اس کے بعد یہ صرف مدفن کی حیثیت میں رہ گیا.

میاں صاحب نے یہ شھر بنانے کا کیوں حکم دیا، خداآباد کو کیوں ترک کیا اور یاں رہنے کا کیا سبب تھا. اس کے متعلق ہمعصر تاریخ بالکل خاموش ہے. البتہ مقامی سطح پر اس کے متعلق کچھ روایات ملتی ھیں، جن کی مدد سے کسی حد تک اس عنوان پر روشنی پڑتی ھے.

(۱) یہ تحریری روایت عبدالرحمن سومرو نے نقل کی ھے. میاں نور محمد کی ایک شادی جونیجہ قبیلے میں ہوئی تھی. میاں صاحب جب بھی انکے پاس جانے کے لیے(احمد آباد) تختگاہ خداآباد سے نکلتے تھے، تب رات کو یہیں قیام کرتے اور پھر آگے جاتے تھے. ایک

مرتبہ میاں نے اپنے وزیر راجو لیکھی کو حکم دیا کہ، یہ زمین خرید کی جائے کیونکہ یہاں ہماری آخری آرامگاہ ہونی ہے. وزیر نے حکم کی تعمیل کی اور جان محمد ڈاھری سے ایک ہزار ایکڑ زمین خرید لی، جس کے لیے سرکاری خزانے سے چار ہزار روپے دئے گئے(۲).

(۲) دوسری روایت سے ہم کو اپنے دادا میاں محمد خضر مرحوم(وفات.یکم دسمبر ۱۹۷۲ع) کے ذریعہ واقفیت ہوئی جوکہ اپنے علاقے کے ایک جیّدعالم تھے. اس روایت کے بموجب میاں صاحب مرحوم مخدوم کھہڑا کے قتل کے بعد(۱۷۲۲ع)، سخت ناامید رھتے تھے. آپ کو کسی اھل معانی بزرگ نے خواب میں کہا کہ آپ اپنی آخری آرامگاہ کسی ایسی جگہ پر تعمیر کرنا، جہاں کسی صاحب ولایت ھستی کا مدفن ہو. اس طرح نور محمد نے یہاں آ کر سید سلطان شاہ کے پڑوس میں رہنا پسند کیا، جو کہ سلطنت دھلی کے دور میں یہاں آئے اور یہیں فوت ھوئے. آپ کا مزار آج تک موجود ہے جو کہ میاں نور محمد کے مقبرے کے پیچھے دیکھا جا سکتا ھے.

(۳) تیسری روایت جو کسی حد تک قابل اعتبارہے، اس کے راوی ہمارے استاد محترم محمد بخش لغاری ہیں. کچھ برس پہلے آپ نے مجھے یہ تاریخی آثار دکھائے اور بتایا کہ محمد آباد کا تاریخی شہر موجودہ آثار کے بالکل جنوب میں قریب ہی تھا، جہاں آپ کے بقول قدیم بستی کے کھنڈر موجود تھے. تباہ شدہ گھر، ویرانہ حال عالم پناہ، گرے ہوئے مکانات اور پرانے سکے اکثر و بیشتر ملتے تھے. لیکن سکھربیریج بننے کے بعد تاریخی نشانات برباد ھو گئے اور صرف مقبرے اور انکے کھنڈر باقی رہ گئے. لغاری صاحب کا خیال ھے کہ شہر کی بنیاد، نادری حملے کے بعد مناسب پناہ گاہ اور تحفظ کے خیال سے ڈالی گئی، کیونکہ مغرب اور شمال کی جانب سے حملے کی صورت میں،خداآباد پر یلغار کرنا قدرے زیادہ آسان تھا.

تاریخ اور تنقید کی روشنی میں آخری رائے میں کچھ وزن پایا جاتا ھے. بلاشبہ نادری تفرقے کے بعد میاں صاحب مایوس کن صورت

حال میں مبتلا تھے. سندھ کی وحدت کا ختم ہونا ، ملکی معیشت کی بربادی ، ایرانی بادشاہ کی تابعداری اور تین بیٹوں کا ہزاروں میل دور غریب الوطنی کی حالت میں رہنا. یہ اور کچھ اور دوسرے واقعات تھے ، جن کی وجہ سے نورمحمدکلہوڑا بہت مشکل حالات سے دو چار تھا(۵). مستقبل کے کسی امکانی خطرے سے بچنے کے علاوہ ، ممکن ھے کہ موقعہ ملتے ہی خدا آباد سے دور بیٹھ کر آرام کرنے اور خدا کی عبادت میں مشغول ہونا بھی انکی سوچ میں شامل رہا ہو. اس صورت میں محمدآباد کی بنیاد رکھی گئی اور سنہ ۱۷۵۰ع میں آپ پہلی فرصت ملتے ہی خداآباد کو چھوڑ کر یہاں آ کر قیام پذیر ہوئے

تختگاہ محمدآباد کی روئداد

جیسا کہ اوپر ذکر کیا گیا مراد یاب سنہ ۱۷۵۰ع میں وطن واپس لوٹ آیا ، تب میاں نور محمد امور مملکت اس کو دیکر خود نئے شہر محمدآباد منتقل ہو گئے. لیکن مرادیاب نے خود کو اچھا منتظم ثابت نیں کیا ، اسلئے بوڑھے حکمران(میاں نور محمد) نے ایک مرتبہ پھر عنان حکومت اپنے ھاتھ میں لے لی. اس مرتبہ تختگاہ محمدآباد بنا اور اس شہر کو یہ اعزاز چار سال (۱۷۵۰_ ۱۷۵۴) تک حاصل رہا. یہاں رہتے ہوئے میاں صاحب نے سندھ کے متعلق کون سے فیصلے کیے ، وطن کی سر زمین پر کون سے منحوس سائے پڑے. انکا ملکی صورتحال پر کیا اثر پڑا اور آپ کے دربار کا رنگ کیسا رہا. اس کے متعلق تاریخ نے یوں روشنی ڈالی ہے.

(الف) اہم سیاسی فیصلے اور واقعات:

میاں نور محمد کلھوڑا جب سے محمدآباد میں بیٹھ کر حکمرانی کرنے لگے ، تب یہ اہم واقعات رونما ہوئے ، جن کا سندھ کی سیاست اور مستقبل پر بہت زیادہ اثر پڑا.

- ۱۱۶۳ھ. میاں نور محمد محمدآباد ، میں قیام پذیر ھوا.

شہزادہ خداداد خان ناراض ہو کر دھلی چلا گیا. اس حادثے کا میاں صاحب پر بہت برا اثر پڑا.

• ۱۱٦۴ھ مراد یاب کے ناکام ہونے پر، نورمحمد نے امور مملکت خود چلانے کا فیصلہ کیا.

• ۱۱٦۵ھ. سندھ کا مایه ناز شاعر شاہ عبدالطیف بھٹائی فوت ہوا(۲۱ صفر برابر ۲۲ دسمبر ۱۷۵۱ع).

• ۱۱٦۵ھ احمدشاہ درانی اور مغل کارندوں نے یکطرفه فیصله کر کے سندھ، ملتان، لاہور اور کشمیر کو افغان شہنشاہیت کی تحویل میں دیدیا(۹جمادی الثانی برابر ۱۲ اپریل ۱۷۵۲ع).

•اس فیصلے کے بعد سندھ کی طرف آدمی روانه کیا گیا. اس پر میاں نور محمد نے بھائی خان کلہوڑا کی قیادت میں ایک سفارت کابل بھیجی اور احمدشاہ کے لیے پیغام تھیجا که.

سلامے رسانش به عجز و نیاز
منم بندۂ تاجدار توام

• ۱۱٦٦ھ سردار جہاں خان کے آنے کی خبر سن کر کچھ فکر پیدا ہوئی لیکن جلد ہی رفع ہو گئی.

• ۱۱٦۷ھ. احمدشاہ کے حملے کی خبر سن کر(۳محرم) میاں صاحب محمدآباد سے چلے گئے.آپ کے سفیر دیوان گدومل نے نوشھرہ میں ملاقات کرکے، افغانوں سے معاملات نمٹائے.

• ۱۱٦۷ھ. میاں نور محمد نے جیسلمیرمیں وفات پائی(۱۲صفر).

• ۱۱٦۷ھ. مرادیاب سندھ کا حکمران بنا(۱٦صفر). بادشاہ معاھدے سے منحرف ھو گیا، تب محمد اسماعیل خان پنی نے شاہ کے نائب کے حیثیت سے محمدآباد آ کر خیمے لگائے. اس کے بعد وکلا نے بات چیت کر کے حکومت کا پروانه مرادیاب کے نام کرالیا.

• ۱۱٦۷ھ. ایک طرف مرادیاب نے نصرپور کے قریب مرادآباد

نام سے ایک بستی کی بنیاد رکھ کر اپنی حکمرانی کا آغاز کیا ، تو دوسری طرف میاں نور محمد کی میت لا کر محمد آباد میں دفن کر دی گئی. اس طرح اس شہر کی سرکاری حیثیت ختم ہو کر رہ گئی(٦).

(ب) علماء اور شعرا کی آمد:

اس شہر میں آنے والے ادبا ، اور شعرا اور اہل دل حضرات کی تفصیل یوں مل سکی ہے.

• وحشت.

١١٦٦ھ میں میر محمد باقر اصفہانی وحشت ، محمدآباد آیا. پہلے حکیم مرزا عبدالہادی اور پھر مولوی جعفر کے ہاں رہائش اختیار کی. اس کے بعد ہند چلا گیا. قانع نے آپ سے صحبت کی اور ان کا ایک شعر بھی نقل کیا.

صیاد من نگر کہ چہ بیدار میکند
نہ میکُشد مرا ونہ آزاد میکند
خوش نغمہ بلبلان چمن راچہ شد کہ زاغ
بر شاخ گل نشستہ و فریاد میکند(٧)

• جعفر.

مولوی مرزا محمد جعفر شیراز سے ہند جانے کے لیے سندھ آئے. آپ میاں نور محمد کے لیے "جفرجامع" تیار کر رہے تھے ، لیکن کتاب ابھی مکمل نہیں ہوئی تھی کہ نور محمد فوت ہو گیا. مراد یاب جب وطن واپس آئے تب آپ نے یہ شعر کہا.

با فضل خدا خان جوان بخت رسید
از راہ خراسان بوطن باز رسید

تاریخ با مژدہ رسید خان عالی بوطن" (١١٦٣) (٨)

• میر حسین قلی رضوی.

اس کے متعلق میر قانع لکھتا ھے: میاں نور محمد کے زمانے میں راقم الحروف نے انہیں محمد آباد میں دیکھا تھا. وہ حکیم عبدالھادی کے پاس دوا کی غرض سے آئے تھے، انہیں فالج کا شدید مرض لاحق تھا. آخرکار وہ اسی مرض میں وطن گئے اور وھاں جا کر انتقال کر گئے. وہ طریقہ فقر کے با خبر سالک اور صاحب سلسلہ بزرگ تھے(۹).

• مخدوم روح اللہ.

آپ کے متعلق قانع نے لکھا ھے کہ: یہ علوم عقلی و نقلی میں جامع، فروع و اصول کے ماھر، اپنے عہد میں بے نظیر اور فضیلت و دینداری میں نامور بزرگ تھے. فقیر نے سنہ ۱۱۶۶ھ میں ان حضرت کو محمد آباد میں دیکھا تھا جہاں وہ میاں نور محمد کی درخواست پر، دعا کرنے کے لئے آئے تھے. ان کی خدمت میں حاضر ھونے کا موقعہ ملنے پر معلوم ھوا کہ جملہ کمالات کے حصول کی خاطر وہ کبھی کبھی اشعار کی وادی میں بھی قدم رنجہ فرماتے ھیں(۱۰).

• اشرف.

محمد اشرف بکھر کا باشندہ تھا. اس کے بزرگ سلطان محمود کے ھاں بڑے عہدوں پر فائز تھے. میر علی شیر نے اس کو محمد آباد میں پریشان حال پایا تھا. وہ ملازمت کی غرض سے یہاں آیا تھا. یہ شعر اس کے حال کی ترجمانی کرتا ھے.

آن راکہ نہ چاشتست و نہ شام
چہ صبح وطن چہ شام غربت (۱۱)

• فنافی اللہ جلندری

میر قانع نے ان کو یہاں دیکھا تھا. سرزمین پنجاب کے رہنے

والے تھے اور موحد تھے.

من و تو موجهء بحريم كز سبک روحيی
بظرفِ کون و مکان می نگجند آب روانش (۱۲).

• صدیق.

یہ شاعر بھی محمد آباد آیا اور وھیں قانع نے اس سے ملاقات کی. وہ پرگنہ جھیجه کا رھنے والا تھا. بہت پریشان حال تھا.

در عشق چو من مباد کس خوار
کز همرهیم گریخت سایه (۱۲).

• نگھت.

آقا رضا شیرازی سنہ ١١٦٦ھ میں ٹھٹہ آیا. چند روز مولوی جعفر کے پاس محمد آباد میں رھائش اختیار کی اور پھر ھندوستان چلا گیا. میر علی شیر قانع اس کی علمیت، قابلیت اور بھرپور جوانی سے بہت متاثر ھوا. قانع اور نگھت کی ملاقات یہاں(محمدآباد)ھوئی اور اشعار کا تبادلہ بھی کیا. قانع نے "مثنوی قضا و قدر" کی نقل اس سے لی جو بعد میں اس سے گم ھو گئی(۱۲).

• میر علی شیر قانع.

کلہوڑا دور کا نامور شاعر، مؤرخ اور ادیب، خداآباد کے بعد محمد آباد میں بھی آیا تھا. نگھت شاعر سے اثر لیا اور "مثنوی قضا و قدر" خود بھی رقم کی. یہ مثنوی سید حسام الدین راشدی نے سندھ ادبی بورڈ کی توسط سے شائع کی ھے.

میاں نور محمد کا مقبرہ اور ان کے کتبے

محمدآباد کا شہر کہاں تعمیر ھوا؟ میاں صاحب کے مدفن اور محمدآباد میں کون سی مماثلت ھے؟ میاں نور محمد فوت ھونے کے

بعد کہاں دفن کئے گئے اور آپ کے مزار پر مقبرہ کب اور کس نے تعمیر کروایا؟ یہ ایسے سوالات ھیں جن کے جواب کے لئے ، ہمیں تاریخی کتب کے ساتھ ساتھ قدیم آثار بھی مطالعے میں لانے ہونگے. پہلے دو نکات کی بابت میر علی شیر قانع نے مواد مہیا کیا ھے. آپ نے لکھا ھے: ۲ محرم سنہ ۱۱۶۷ھ کو احمد شاہ کے آنے کی خبر سن کر والی سندھ میاں نور محمد ، محمد آباد سے ریگستان(جیسلمیر؟) کی طرف چلا گیا ، جبکہ وکیل گدومل شاہ کے لشکر کو لیکر سکھر میں پہنچا. تین دن بعد لشکر نے نوشہرہ میں منزل کی تب گدومل اور بادشاہ میں ملاقات ہوئی اور افہام و تفہیم ہو گئی. میاں صاحب ۱۲ صفر کو جسیلمیر کے نزدیک فوت ہوئے. ۱۶ صفر کو میاں مراد یاب کو طلب کر کے محمد آباد میں ، باپ کی جگہ مسند نشین کیا گیا. یہ خبر سن کر بادشاہ سابقہ وعدوں سے منحرف ہو گیا اور اسماعیل خان پنی کو محمد آباد کی طرف پیش قدمی کا حکم دیا(۱۵). بادشاہ کا سکھر سے آ کر روھڑی میں منزل کرنا اور پھر نوشہرہ میں کیمپ لگانا بعد میں یہیں سے اسماعیل خان کو محمد آباد جانے کا حکم دینا ، اس حقیقت کی پختہ علامت ھے کہ تختگاہ "محمد آباد" قدیم ساھتی پرگنہ میں موجود تھا. ورنہ سندھ میں درانیوں کی لشکر کشی اور منازل مختلف ہوتے. نوشہرہ کا شہر ممکن ھے کہ موجودہ نوشہرہ فیروز ھی ہو.(۱۶).

میاں نور محمد وفات کے بعد کہاں دفن ہوئے اور ان کے مزار پر کس نے مقبرہ تعمیر کروایا؟ اس ضمن میں محققین اور علماء کے دو واضح گروپ موجود ھیں. میاں صاحب کی وفات کے بعد محمد آباد کی سرکاری حیثیت ختم ہو گئی. غلام شاہ کے دور تک حکمران یہاں آتے رہے. ان کے بعد سندھ میں خانہ جنگی چھڑ گئی اور آخرکار یہ خاندان سیاسی طور پر ختم ہو گیا. اس طرح اس شہر اور شاھی قبرستان پر کسی بھی محقق کی نظر نہیں پڑی. انگریز مصنفین نے میاں صاحب کو جیسلمیر میں مارنے کے بعد بھلا دیا ھے. (۱۷). البتہ اسمتھ نے سندھ کے اس والی کا مقبرہ دولت پور میں بتایا ھے

اور شک ظاہر کیا ھے کہ شاید میاں کی میت اس قبر کے اندر ھے(۱۸). بھیرومل مھر چند آڈوانی بھی اس ضمن میں شک ظاہر کرتا ھے لیکن پھر بھی اس کی نظر "میان جاقبا" پر پڑتی ھے. وہ لکھتا ھے: میاں نور محمد ..... گدومل کی واپسی سے پہلے خوف کے مارے جیسلمیر بھاگ گئے جہاں ۱۷۵۵ع میں وہ فوت ھو گئے. کلھوڑے امیری بھی کرتے تھے اور پیری مریدی بھی. ان کے مریدوں نے پھر آپ کی درگاہ تعلقہ مورو کے ایک گاؤں میں بنوائی، جس کو آج تک میاں کا قُبّہ (میان جاقبا) کہتے ھیں. میاں کا دفن جیسلمیر میں لکھا تھا تو وہ کیوں نہ وھاں جاتے(۱۹). مشہور محقق مولائی شیدائی نے بھی سمتھ کی پیروی کی ھے(۲۰). اس سلسلے کے آخری مصنف قریشی حامد علی صاحب ھیں، جنہوں نے نہ تو اپنے مضمون اور نہ ہی اپنے مقالے میں "محمد آباد" کا ذکر کیا ھے. آپ محمد آباد اور موجودہ کھنڈرات کے تعلق کو بھی نظر انداز کرتے ھیں(۲۱).

دوسری طرف مصنفوں اور محققین کی بڑی تعداد نے اس سلسلے میں واضح رائے دیتے ہوئے، انگریزی تحریروں کو رد کرتے ہوئے صاف صاف لکھا ھے کہ، محمد آباد اور میاں کے قبے مقامی طور پر ایک ہی مکان پر تلاش کرنے اور سمجھنے ہونگے. میاں نور محمد ۱۲ صفر سنہ ۱۱۶۷ھ (۹ دسمبر ۱۷۵۳ع) کو جیسلمیر کے نزدیک فوت ہوئے تب آپ کی میت لا کر محمد آباد میں دفن کر دی گئی. ایک صدی قبل سب سے پہلے میر عبدالحسین سانگی نے یہ رائے دی تھی(۲۲). ان کے بعد ڈاکٹر نبی بخش بلوچ نے میاں کے مقبرے کے مطالعے اورمشاھدے کے بعد اس کی تصدیق کی اور مزید مواد میا کیا(۲۳). مولانا غلام رسول مھر(۲۴)، سید حسام الدین راشدی(۲۵)، لطف اللہ بدوی(۲۶)، رائچند ھریجن(۲۷) اور افضال احمد(۲۸)، بھی اس رائے سے اتفاق کرتے ھیں.

اوپر ذکر کردہ مقامی روایات کے مطابق، میاں نور محمد نے یہاں ایک شہر کی بنیاد رکھی اور اپنے آخری آرامگاہ کی خواھش، روحانی کشش کے پس منظر میں کی تھی. ویسے تو ڈاکٹر بلوچ کا

خیال ہے کہ میاں صاحب نے مکمل طور پر یہاں(محمد آباد) تختگاہ منتقل نہ کیا تھا اور ان کی وفات اچانک ہو گئی، لیکن محمد آباد میں منعقدہ ادبی دربار اور پھر یہاں سے جیسلمیر کی طرف کوچ کرنا، اس حقیقت کی تصدیق کرتے ہیں کہ سندھ کے اس جلیل القدر حکمران نے اپنی زندگی کے آخری چار سال(۱۷۵۰-۱۷۵۲ع) یہاں گذارے. اور جب فوت ہوئے تو وصیت کے بموجب ان کو ادھر ہی دفن کیا گیا. میاں غلام شاہ سندھ کے حکمران کی حیثیت سے شوال سنہ ۱۱۷۱ھ (جون ۱۷۵۸ع) میں محمد آباد آیا تھا (۲۹)، تب ہی اس کو میاں کے مزار پر مقبرے کی تعمیر کا خیال آیا ہو گا. نور محمد کے بعد بہت سے نامور امیر، وزیر اور فوجی ماہرین(۳۰)، یہیں دفن ہوئے جن کے چھوٹے چھوٹے قبے ابھی تک موجود ہیں. اس کے بعد یہ بستی عوام اور خواص میں "میاں جا قبا" کے نام سے مشہور ہو گئی.

اس وقت میاں نور محمد کا مقبرہ شاہ پور جہانیہ سے ایک لنک روڈ سے آٹھ کلو میٹر دور ہے. بہت سے چھوٹے چھوٹے اور ویران مقبروں کے علاوہ یہاں جو ایک نمایاں مقبرہ ہے وہ خود میاں صاحب کی آخری آرا مگاہ ہے. یہ مقبرہ کب بنا اور کس نے تعمیر کرایا؟ اس کے متعلق تاریخ کے مآخذ بالکل خاموش ہیں. اس ضمن میں بڑی رہنمائی یہاں نصب شدہ فارسی کتبے کرتے ہیں. ان کتبوں کے مطالعے سے پتا چلتا ہے کہ یہاں مدفون ہستی میاں نور محمد کی ہے، .کام کی تعمیرات میاں غلام شاہ کے دور حکومت(۱۱۷۱-۱۱۸۶ھ) میں ہوئیں، ان کی نگرانی کاردار باقر خان نے کی اور تاریخی فارسی کتبے شاعر میر صابر نے کہے. فن تعمیر کے ماہرین نے بھرحال اس مقبرے میں کوئی خاص کشش نیں پائی، اس لیے انھوں نے تفصیلی ذکر سے اجتناب کیا ہے (۳۱).

جس طرح مصنفوں نے سندھ کے اس تاریخی شہر کے مطالعے میں حقائق سے انحراف کیا، اسی طرح یہاں نصب شدہ کتبوں سے بھی دوری دکھائی ہے. ابتدا میں یہ کتبے عبدالرحمن سومرو نے نقل

گئے تھے(۳۲). دوسری کوشش محکمہ آثار قدیمہ کے افضال احمد احمد صاحب نے کی(۳۳). ان دونوں ریڈنگز میں ترتیب ایک جیسی ہے، البتہ دونوں صورتوں (Reading) میں واضح فرق موجود ہے. راقم الحروف نے اپریل ۱۹۸۷ء میں میاں نور محمد سیمینار کی نسبت سے جو انگریزی کتابچہ شایع کیا، ان میں شامل کتبات کی صورت بھی افضل احمد والی برقرار رکھی گئی(۳۴). سومرو صاحب کی اختیار کردہ ریڈنگ صاف طور پر ناقص تھی، جس کو محترم حامد علی قریشی نے بھی اپنے پیپر میں شامل کیا ہے. کچھ عرصے بعد جناب عارف نو شاہی سابقہ مدیر "دانش"اسلام آباد) نے خط لکھ کر رائے دی کہ افضال احمد کی ریڈنگ مزید تحقیق اور تنقید کی محتاج ہے(۳۵). ویسے تو میاں صاحب کے متعلق اس مختصر کام کی تکمیل انتہائی عجلت میں کرنی پڑی تھی، تاہم جیسا کہ محکمہ آثار قدیمہ کی ڈیوٹی ہے قدیم مقابر، مقامات اور وہاں لگے ہوئے کتبات کی دیکھ بھال کرنا اور ان کے متعلق درست مطالعہ پیش کرنا، اس لئے یہاں نصب شدہ کتبوں کے متعلق ان کی رائے کو بغیر کسی جھجک اور تامل کے میں نے اپنے کتابچہ میں شامل کر دیا تھا. کچھ عرصے کے بعد سندھ کے ممتاز محقق ڈاکٹر نبی بخش بلوچ نے اس ضمن میں اپنی کردہ تحقیق سے آگاہ کیا. میاں صاحب کے مقبرے پر لگے ہوئے کتبے میر محمود صابر(۱۱۱۵؟_ ۱۱۸۵ھ؟) نے کہے، جو کلھوڑا دور کے نامور شاعر گذرے ہیں. صابر کا اردو دیوان چھاپتے ہوئے، ڈاکٹر صاحب نے یہ کتبے ایک ضمیمہ میں محفوظ کر لئے ہیں. بلاشبہ اس ضمن میں اب تک ہونے والی تحقیق میں، یہ کوشش سب سے زیادہ معتبر معلوم ہوتی ہے.

(الف) مقبرہ کے دروازے کے دائیں طرف نصب شدہ کتبہ.

همیشه زنده بَود هرکه نام نیک گزاشت
که روشنست مزارش زرخمتِ یزدان
چو در هزار و صد و شصت و هفت در هجری
وفات یافته والیِ سند گشت روان

بدو بروضه و آهسته تر خرام صبا
شگوفه ریز مبادا شود گل ریحان
زفرقتش دلِ ارباب دین که خون گردید
چکید از مژه چون اشگ شد جگر بریان(۳٦).

(ب) مقبره کے احاطه کے بیرونی دروازے کے دونوں طرف نصب شده کتبه.

خوش آن کسی که چو مردانِ دین ز ملک جهان
سفر کند سوی دار بقا بشوقِ جنان
بخواب رفت خدایار خان عباسی
درین مقام و درین روضۂ بهشت نشان
ولیّ عهدوی و جانشینِ دولت گشت
غلام شاه که شاه ست و دلبرِ ایشان
امیر و پیر میاں صاحب کرم خصلت
عد و شکار و نظر کردۂ شهِ مردان
چو سرفراز شده از عطای مصطفوی
نمود روضه ز تعمیر روضه رضوان
چه روضه منزل و آرامگاه اهلِ بهشت
که پرز نور و تجلاّ ست ظاهر و پنهان
زپر توش دل اهل نظاره روشن شد
چو دید از درو دیوار و بام نور افشان
بشد تمام ز تعمیر روضۂ اقدس
زکار داریِ باقر محبّ خاص شهان
بناز مصرعِ تاریخ تازه شد صابر
هواز خلد و زیده بطرف مرقد آن
زسال فوت چو تاریخ خواستم دل گفت
حبیب و نور محمد ولی خلد مکان (۳۷).



حواشی و حوالہ جات

۱- تفصیل کے لئے دیکھو کتاب "مقالا" میں مصنف کا پیپر "کلہوڑے کب اور کیسے حکومت میں آئے" سندھی، شایع کردہ سندھی ادبی بورڈ، ص ص ۲۱۲-۲۲۸، سال ۱۹۸۸ع.

۲- مولانا غلام رسول مہر "تاریخ کلہوڑا" جلد ۱، ۵۲۵-۵۲۶، سندھی ادبی بورڈ، ۱۹۵۸ع.

۳- "تحفتہ الکرام" اردو ص ۳۲۷، مترجمہ اختر رضوی، سندھی ادبی بورڈ، ۱۹۵۹ع.

۴- "سندھ کے پرانے شہر" سندھ، ص ۲۵۳، امین کتاب گھر حیدرآباد سال ۱۹۶۸ع.

۵- مولانا غلام رسول مہر لکھتے ھیں کہ جب سنہ ۱۱۶۷ھ میں میاں نور محمد نے وفات پائی، تو وہ بہت بوڑھا ھو چکا تھا. اس کی موت تکان اور کمزوری کی وجہ سے ھوئی(تاریخ کلہوڑا، ص ۵۳۹، جلدا، سال (۱۹۵۹ع).

۶- تفصیل کے لئے دیکھو "تاریخ کلہوڑا" جلدا، باب پینتیسواں سے باب انتالیسواں.

۷- میر علی شیر قانع "مقالات الشعرا"، ایڈٹ سید حسام الدین راشدی، ص ۸۲۶-۸۲۷، سندھی ادبی بورڈ ۱۹۵۷ع.

۸- "مقالاۃ الشعرا"، ص ۱۵۰.

۹- "تحفتہ الکرام"، اردو، ص ۲۹۸.

۱۰- "تحفتہ الکرام"، اردو، ص ۲۹۹.

ـ میر علی شیر لکھتے ھیں کہ جب نادرشاہ تخت نشین ھوا، تب اسی مخدوم نے اس کی تاریخ "اَلخیرُ فیما وَقَع" سے اخذ کی تھی. اس کے برعکس میں نے "لاَ خیرَ فِیمَا وَقعَ" سے تاریخ نکالی.

جب نادر قتل ہوا تب مخدوم نے الَخیرُ فِیمَا ھُوَ وَاقِعٌ" اس کی تاریخ کی اور میں نے"لا خیر فِیما ھُو و اقِعَ" سے تاریخ نکالی. تحفتہ الکرام " ص ۲۰۰).

۱۱- مقالات الشعرا" ، ص ۳٦-۳۷.

۱۲- "مقالات الشعرا" ، ص ۲۹۷.

۱۳- مقالات الشعرا" ، ص ۳٦۲.

۱۴- 'مقالات الشعرا" ، ص ۸۱۹-۸۲۰.

۱۵- میر علی شیر قانع "تحفتہ الکرام ایڈٹ سید حسام الدین راشدی ، ص ۹۵۹-۹٦۲ ، سندھی ادبی بورڈ ، ۱۹۷۱ع

_ تحفتہ الکرام کا سندھ ایڈیشن(ص ۲۷۱-۲۷۲) ، اور اردو اشاعت ، دونوں میں یہ اقتباس درست نیں چھپا ھے ، جو واضح طور پر مترجمین کی غلطی ھے(اردو ایڈیشن ، ص ۲۲۷).

۱٦- بھیرومل مھر چند آڈوانی "سندھی ھندوؤں کی تاریخ" سندھی ، جلد ۱ ، ص ۲۱۹-۲۲۰ ، سال ۱۹۳٦ع.

17- (i) T POSTANS "Personal Observations on Sind", P 171, Reprint,
Indus publications Karachi, 1973
(ii) E H ATTKEN Gazetteer of Province of Sind", P111, Reprint, Indus publications Karachi, 1986

18- J W SMYTH writes that " is only of interest as containing the mausoleum of Nur Mohammad Kalhoro, the man who made Sind one Kingdom and died, it as said, at jaisalmer in or about 1755 A D So it is ,improbable that he is actually burried in This mausoleum (Gazetteer of the Province of Sind B, Volume V, Newsbshah DisAnct,, P 34, Bombey 1920)

۱۹- 'سندھی ھندوؤں کی تاریخ" سندھی ، جلد ۱ ، ص ۲۲۰.

۲۰- جنت السندہ" سندھی ، ص ۵۲۸ ، سندھی ادبی بورڈ ، ۱۹۸۵ع.

۲۱- مضمون "قبا میاں نور محمد کلھوڑا" مھران ۱ / ۱۹۸٦ع.
اور ڈاکٹریٹ کا مقالہ "ساھتی کے قدیم علمی مراکز" سندھی(غیر مطبوعہ).

۲۲- "لطائف لطیفی" ص ۲۰۵ ، باھتام دکتر نبی بخش بلوچ ، شاہ لطیف ثقافتی مرکز حیدر آباد ، سال ۱۹٦۷ع.

۲۳- مضمون "حیدر آباد شھر" جریدہ مھران ۱/ ۱۹٦۲ع.

۲۴- "تاریخ کلھوڑا" جلد ۱ ، ص ۵۳۸.

۲۵-مثنویات و قصائد قانع" ص ۲ حاشیہ، سندھی ادبی بورڈ ، ۱۹٦۱ع.

۲٦- "تذکرۂ لطفی" سندھی، ص ۲۲۸ ، حیدر آباد ۱۹٦۳ع.

۲۷- "تاریخ ریگستان" جلد ۱ ، ص ۱۷۷ ، سندھی ادبی بورڈ ، ۱۹۷۷ع.

28- AFZAL AHMED: "Persian inscriptions from the Aomb of Noor Mohammad Kalhoro", Pakistan Archaeology, No: 10-22, P.P. 179-190, Karachi:, 1986.

۲۹- "تحفتہ الکرام" اردو، ص ۳۲۳.

۳۰- عبدالرحمن سومرو "سندہ کے پرانے شھر" سندھ ، ص ۲۵۲-۲۵۹.

ـ سومرو صاحب نے یہاں مدفون تاریخی اشخاص کے متعلق تفصیلی معلومات مہیا کی ھیں.

31- H. COUSENSWRITED that: "It, Aoo, is a massive building of the same style as Yar Mohammdd's though not so fully decorated, white washed entering more ;into the general scheme of decoration. It is surrounded by other smaller buildings. Like the Aomb of shahbaz at Sehwan, the dome is surmonnted by a Lantern. There is nothing of any special interest about the building other than that It is the last resting place of the Kalhora Chief" (The Antiquities of Sind, P. 162, Peprint, Oxford University Press, Karachi, 1975).

٣٢- "سندھ کے پرانے شہر" سندھ ، ص ٢٥٥-٢٥٧ .

33- Reference (28), P.P. 183, 185, 186.

34- Ghulam Mohammad Lakho: "Mian Noor Mohammad Kalhoro", P.P. 9-1-, April, 22, 1987.

٣٥- مصنف کے نام جناب عارف نو شاهی کا خط ، مؤرخه ١٢جولائی ١٩٨٧ع .

٣٦- "دیوان شوق افزا عرف دیوان صابر" ضمیمه از ڈاکٹر نبی بخش بلوچ ، ص ٢٨٠-٢٨١ .

_ ڈاکٹر بلوچ صاحب اس کتبے میں غلطیوں سے متعلق رقمطراز هیں که: مقبرے کے احاطه کے بیرونی دروازے پر جو کتبه هے اس کو دو حصّوں میں تقسیم کرکے دروازے کے دائیں اور بائیں طرف نصب کیا گیا هے. ہر ایک شعر کے دو مصرعے ، ایک دوسرے کے نیچے ، جدا جدا پتھر کی تختیوں پر کنده شده هیں ، لیکن ان تختیوں کو صحیح ترتیب سے ایک دوسرے کے نیچے دیواروں میں نصب نیں کیا گیا. اصل نصب شده صورت میں کتبه کے دو حصّے اس طرح هیں:

<u>دائیں طرف</u>

بشد تمام زتعمیر روضه اقدس
زکارداریِ باقر محبِّ خاص شهان
زسال فوت چو تاریخ خواستم دل گفت
حبیب و نور محمد ولی خلد مکان
بخواب رفت خدا یار خان عباسی
درینمقام و درین روضۂ بهشت نشان
بناز مصرع تاریخ تازه شد صابر
هواز خلد و زیده بطرف مرقدآن
خوش آن کسی که چومردان دین زملک جهان
سفر کند سوی دارِ بقا بشوقِ جنان

<u>بائیں طرف</u>

ولی عهدوی و جانشین دولت گشت
غلام شاه که شاه ست و دل بر ایشان
امیر و پیر میان صاحب کرم خصلت
عدوشکار و نظر کردهٔ شه مردان
چو سرفراز شده از عطای مصطفوی
نمود روضه ز تعمیر روضهٔ رضوان
چو روضه منزل و آرامگاه اهل بهشت
که پُرز نورو تجلاّ ست ظاهر و پنهان
زپر توّ دل اهل نظاره روشن شد
چو دید از درو دیوار و بام نور افشان
(دیوان صابر، ص ۳۸۰ ، حاشیه)



سید حسین عارف اسلام آباد

سلسلہ نور بخشیہ کے علمی آثار

مولوی ڈاکٹر محمد شفیع مرحوم نے اپنے مقالات کی دوسری جلد میں لکھا ھے کہ سلطنت مغلیہ کے عہد میں ہندوستان اور وسط ایشیا اور ایران کے درمیان آمدورفت کی سہولت اب سے کہیں زیادہ تھی اور اسلئے ان ہمسایہ ممالک کے اثرات بھی ہندوستان کے تمدن پر نسبتاً بہت زیادہ تھے. عجیب و غریب تحریکیں اُن ملکوں میں پیدا ہوتی تھیں اور ہندوستان کے کوچہ و بازار میں اُنکا اثر نمودار ہوتا تھا اس اجمال کی تفصیل فرقہ نور بخشیہ کے حالات پر غور کرنے سے بخوبی واضح ہو گی.(۱).

نور بخشیہ کی نسبت سید محمد نور بخش کی طرف ھے آپکے والد کا نام بھی محمد ھے جو قطیف میں پیدا ہوئے آپکے دادا عبداللہ احساء میں پیدا ہوئے آپکا شجرہ نسب سترہ واسطوں سے حضرت امام موسیٰ کاظم علیہ السلام سے جا ملتا ھے آپ حضرت امام موسیٰ کاظم علیہ السلام کے صاحبزادے حضرت اسحاق کی اولاد سے ہیں. آپ اپنی بعض تالیفات میں اپنے آپکو "موسوی" لکھتے ہیں چنانچہ اپنی کتاب "نجم الہدیٰ" میں فرماتے ہیں.

خانہ بردوش سلوک معنوی. والہ سید محمد موسوی

یعنی بلند مقام سید محمد موسوی معنوی سیر و سیاحت میں خانہ بدوش تھے سید محمد نور بخش ۷۹۵ ھ کو "قائن" ایران میں پیدا ہوئے. سات سال کی عمر میں قرآن پاک حفظ کیا. تھوڑے ہی عرصہ میں اپنی خداداد لیاقت کیوجہ سے علوم شریعت میں یدطولیٰ حاصل کیا. طریقت میں حضرت خواجہ اسحاق ختلانی جو حضرت امیر کبیر سید علی ھمدانی کے مرید تھے، کے ہاتھ پر بیعت کی.

حضرت خواجه نے اپنے ایک خواب کی بنا پر آپکو "نور بخش" کا لقب عنائت فرمایا چنانچه خود سید محمد نور بخش نے اپنی کتاب "واردات" (منظوم_فارسی) میں اپنا شجرۂ طریقت بیان کرتے ہوئے اسکا اظہار کیا ھے:

نہادا است والدم نامم محمد (۷۹۵ھ_۸۶۹ھ)
لقب داد نوربخش پیرم ممجد

که پیرم شاه اسحاق است ختلان (م۸۲۶ھ)
مرید پیر کامل شاه همدان

علی ثانیست مرید شیخ محمود (م۷۸۶ھ)
علاؤالدوله(سمنانی) است پیرمحمود (م۷٦٦ھ)

بود شیخ عبدالرحمن پیر سمنان (م۶۵۹ھ)
مرید شیخ احمد دان بایقان (م۶۶۲ھ)

بدانی نام پیرش علی لالا (م۶۲۲ھ)
مرید شیخ نجم الدین کبریٰ (م۶۱۸ھ)

بود او نیک مرید شیخ عمار (م۵۸۲ھ)
سہروردی بدانی پیر عمار (م۵۶۳ھ)

سہروردی مرید شیخ غزالی (م۵۲۰ھ)
بود او نیک مرید شیخ نساجی (م۴۸۷ھ)

بود پیرش ابو القاسم گرگان (م۴۵۰ھ)
مرید شیخ غربی ابو عثمان (م۳۷۳ھ)

که او بود نیک مرید علی کاتب (۳۲۶)
که پیرش رود باری شیخ غالب (۳۲۲)

بود پیرش جنید آن شیخ بغداد .(م۲۹۷ھ)
که او سردار راه است آن خداداد

بـود معروف کرخی اہل دربان (م۲۲۲ھ)
علی موسیٰ رضا آن شاہ و صلان (م۲۰۳ھ)

مـریـد و خـادم و فـرمـان بـردار
شـب و روز بـود دائـم کـفـش بـردار

ازو حـاصـل بـکـرد آن نـور بـاطـن
و او از والـدش ظـاهـر و بـاطـن

امام الاصفیاء موسیٰ(م۱۸۳) ز صادق(م۱۴۸)
و او از والدش گـردنـد فـائـق

ازان شد شہر تش باقر لقب شد(م ۱۱۵ھ)
کـه او عـلـمـش زا حـصـارش گـذرشـد

علی زین الـعـبـاد از اب و عـمـش (م۹۵ھ)
بیـا مـوزنـد* طـریـق و عـلم جـدش

مـنـور بـود حـسـنـیـن از عـلـوم هـا
کـه ایـشـان خـلـف پـابـنـد عـلـوم هـا

نـبـی فـرمـود مـن شـهـر عـلـومـم
عـلی دروازه بـرحـق عـلـومـم (۲)

قاضی نوراللہ شوستری رح (م۱۰۱۹ھ) نے محمد بن حاجی محمد سمرقندی کے حوالے سے اپنی کتاب "مجالس المومنین" میں لکھا ہے کہ آخر میں حضرت خواجہ نے بھی حضرت شاہ سید کی بیعت کر لی تھی۔(۳).

معلوم ہوتا ہے کہ حضرت شاہ سید کو مرزا شاہ رُخ (م۸۵۰ھ) ابن امیر تیمور نے بہت تکالیف پہنچائیں۔ چنانچہ تیسری مرتبہ ماہ

---

* (کذا)

رمضان المبارک ۸۲۰ھ میں جب آپکو قید کرکے تبریز اور وہاں سے شیروان بھیجا گیا تو آپنے مرزا شاہرخ کو اس مضمون کا خط لکھا:

بسم اللہ الرّحمن الرّحیم بعد حمد الہیٰ و صلوات قائل من ارنا الاشیاء کماھی اعلام حضرت پادشاھی میرود که بست سال است که آن پادشاه درایذای این مظهر سعی بلیغ می نماید وسه نوبت مقیّد گردانیده است و دو نوبت درچاه داشته و ہزار فرسخ تقریباً باشد اقلیم با قلیم گردانیده و الحال که آخر عمر وی است و نوبت پادشاهی نزدیک است که مقتضیٰ شود ہنوز دراندیشه آن است که این مظهر را باز بدست آورده مقید گرداند و این حال نزد مکاشفان محالست از بر آنکه سه قید بینایان دیده بودند و دانایان دانسته اکنون توقع از پادشاه آن است که از کرده خود پشیمان گردد و استغفار فرماید و زیاده ازین در قصد خاندان پیغمبر صلی اللہ علیه و آلهِ وسلمْ نکوشد و اللہ العلی العظیم.(۲)

مرزا شاہرخ اسکے بعد صرف ایک سال زندہ رہا اور ۸۵۰ھ کو انتقال کر گیا. جب شیخ محمد غیبی کے ذریعے مرزا شاہرخ کے انتقال کی خبر حضرت شاہ سید کو پہنچی تو آپنے فی البدیہہ ایک غزل کی:

آنم که زهر دو کف من انگبین شود
دیواز لطافتم بمثل حور عین شود
آنم که گر بیندم آن شہے ملک
آن بر در نیاز گدائی کمین شود
آنم که گر گزار کنم بر دل جحیم
دوزخ بہشت و نارگل و یاسمین شود
آن کوز روئی صدق نہد سر بر آستان
نه چرخ پای رفعت او را زمین شود
لطفی است عام از دل درویش در جہان
لیک آن لطیفه ساکن قلب حزین شود

حیران شد آن یکی که بحق چون رسید زود
پنداشت کان ز خاصیت اربعین شود
نے جان من که چشمم نور بخش کیمیا است
بر بر که آنچنان نگرد این چنین شود (۵)

حضرت شاہ سید کے تین فرزند تھے.
۱. حضرت شاہ قاسم رح (م۹۱۹ھ)
۲. سید جعفر.
۳. میر سعدالحق.

حضرت شاہ سید ۱۲ر ربیع الاول ۸۶۹ھ کو واصل بحق ہوئے اور سولغان- رے میں دفنائے گئے شیخ محمد بحری نے قطعہ تاریخ کہا.

آفتاب اوج دانش نور چشم اهل دین
نور بخش جسم و جان آن قہرمان ماء وطین
سال عمرش بود ہفتاد و سه سال و وفات
ہشت صد شصتادونه باہش ربیع الاولین
چار ده زان ماه رفته پنج شنبه چاشتگاه
درگذشت از عالم فانی همام العالمین

آپ کی وفات سے آپ کے مریدوں کو سخت صدمہ پہنچا. شیخ محمد غیبی نے مرثیہ کہا:

مباش ای دل غافل مقید این دنیا
که اعتبار ندارد جهان و مافیہا
چه حاصل است زبودی که او بود نابود
چه سود زانکه زبان میر سد ازان سودا
ہزار نیش دهد تا رسد مگر نوشی
ہزار خار خلد بر امید یک خرما
بیا و دامن همت زگرد خاک نشان
دو روزه عمر عزیزت مده بباد هوا

نگر بدیده عبرت درین رباط دودر
که آمدن زکجا بود و رفتنت بکجا
چون آمدی، بچه کار آمدی، چه داری تو،
ز خال خویش شو آگاه و چشم دل بکشا
ز قعر بحر فنا جوئی گوهر مقصود
مشو بباد هوا غره چون کف دریا
ببین که آدم و نوح و خلیل و صالح کو
کجاست موسیٰ عمران و خواجهٔ دوسرا
کجا شدند امامان و اهل بیت رسول
کجا شدند جنید وسری و ابن عطا
کجا شدند سلاطین با جلالت و قدر
چو کیقباد و فریدون سکندر و دارا
زدست برد اجل جان نبرد و هم نبرد
کسی زپیر و جوان و کسی ز شاه و گدا
کجا است جسم عدیم المثال آن ذاتی
که نوربخش جهان بوده و امام هدیٰ
دریغ و درد که بگذشت نور بخش جهان
که اوست هادی ومهدی ست مقتدائی زمان(٦)

معلوم ہوتا ہے کہ شاہ سید کی وفات کے فوراً بعد ھی اُن کے بارے میں افراط کی راہ اختیار کی گئی طبقات نوریہ کا بیان ھے:

"بعض مریدان حضرت میر شمس الدین محمد عراقی بت شکن و مرید زادگان نا عاقبت اندیش در طریق و روش آنحضرت بفرط محبت یا از اغراض دیگر افراط و تفریط کردند و بعضی سخنان نا مناسب و رسوم را به آں حضرت میر محمد عراقی و به بزرگان متقدمین منسوب کرده در کتب و رسائل مصنفات ایشاں نوشتند که برجائی که اسم محمد نور بخش (آمده) مهدی موعود علیه السلام می گفتند و در کتب و رسائل ایشان می نوشتند"(٧) -

مولوی محمد شفیع مرحوم نے اسطرف اشارہ کیا ھے.ص۸ . اور اس دعویٰ کے ثبوت کے لئے حضرت شاہ سید کے خلیفہ شیخ شمس الدین جیلانی لاھیجی اسیری کی کتاب "اسرار الشھود" سے چار اشعار بھی نقل کئے ہیں:

قطب اقطاب جہاں ھادی الوراء
مہدی دوراں و فخر اولیاء
غوث اعظم دین و ملت را پناہ
فقر ذاتش بر کمالاتش گواہ
مظہرجامع امام الاصفیاء
گشتہ بر تخت ولایت پادشاہ
بود جامع ذاتش از اطوار ھا
کردہ دورش فخر برادوار ھا (۹)

لیکن سلسلے نور بخشیہ کے جید عالم علامہ محمد بشیر خطیب جامع مسجد صوفیہ نور بخشیہ (ایف ۷/۲ اسلام آباد) نے ان نظریات کو من گھڑت بتایا ہے اور ان الفاظ میں تردید کی ہے:

"فرقہ نور بخشیہ کی حقیقت سے نا آشنا ہو کر بعض مورخین نے جناب سید العارفین سید محمد نور بخش موسوی علیہ الرحمہ پر یہ بہتان تراشی کی ھے کہ اُنہوں نے مہدی موعود ہونے کا دعویٰ کیا ھے یا یہ کہ نور بخشی لوگ اُنھیں مہدی موعود تسلیم کرتے ہیں یہ دونوں باتیں بالکل لغو اور باطل ہیں جناب شاہ سید علیہ الرحمہ نے کبھی بھی مہدی موعود ہونے کا دعویٰ نیں کیا.... ہم نور بخشیوں کے بارے میں یہ کہا جاتا ہے کہ ہم سید محمد نور بخش کو مہدی موعود مانتے ہیں وہ بھی تاریخی ہرزہ سرائی ھے نور بخشیوں کے جملہ اصول و فروع ائمہ معصومین علیھم السلام کی تعلیمات پر مبنی ہیں (۱۰)

اب ہم ذیل میں اُن چند کتب نور بخشیہ (قلمی و مطبوعہ) کا ذکر کرتے ہیں جو ھماری نگاہ سے گذر چکی ہیں اولا قلمی نسخے کا

ذکر کیا جاتا ھے.

قلمی نسخے

۱. الفقہ الاحوط: یہ کتاب سید محمد نور بخش کی تصنیف ھے اور اُن کے سلسلے کے عملی مسائل کے بارے میں ھے اصل کتاب عربی میں ھے سید مختار الاخیار نے فارسی میں ترجمہ کیا ھے احقر کی نگاہ سے اسکے دو قلمی نسخے گذرے ہیں.

(ا) صفحات ۲۸ ۷ محشّی، خط نسخ کاتب، محمد ولد نظم شاہ شرح کلینی، من لا یحضرہ الفقیہ، اعتقادیہ شیخ صدوق، شرائع الاسلام، وسائل الشیعہ،مجالس المومنین، تفسیر مهنج الصادقین، استبصار اور جامع عباسی سے مسائل کا استنباط کیا گیا ھے.

آغاز: "ثنا و شکر و سپاس مرخدای را آنکہ بر انگیخت انبیاء و رسولان بشارت و ھندہ ترسانیدہ و بیم کنندہ."

یہ نسخہ مولانا محمد ابراهیم بن نور محمد مدرس مکتب نور بخشیہ مدرسہ شمس الاسلام خپلو خاص کے پاس ھے.

(ب) ۹۰۰ ص، خط نستعلیق.

تاریخ کتابت: ابتدا دھم شوال المکرم ۱۲۸۱ھ ،اختتام ۱۲۸۲ھ بعھد راجہ محمد علی خان (خپلو) تحریر یافت.

ترجمہ مع متن ھے یہ نسخہ مولانا غلام حسن حسنو مقیم خپلو خاص کی ملکیت ھے.

۲. تحفتہ الاحباب: ملا محمد علی بن مولانا خلیل اللہ کشمیری کی تصنیف ھے صوفیائے نور بخشیہ کا تذکرہ ھے ملا محمد علی حضرت میر شمس الدین محمد المعروف بہ بت شکن کے مرید تھے اسکے بھی دو قلمی نسخے ھماری نگاہ سے گزرے ہیں.

(ا) ۵۲۲ص، خط: نستعلیق تاریخ تحریر: ۱۲ جمادی الثانیہ ۱۲۵۰ھ آغاز: بسملہ و خطبہ نمودہ می آید کہ این کلمہ چنداست بقلم

شکستہ و زبان فروبستہ و خاطر خستہ در تسطیر و تحریر افتاد و دربیان شرح احوال و توضیح اوصاف کمال حضرت قطب المحققین الشیخ محمد العراقی...

یہ نسخہ پیر نور بخش حضرت پیر سید عون علی شاہ الموسوی مقیم خپلو خاص کی ملکیت ہے.

(ب) ناقص الطرفین، تیرھویں صدی کا نوشتہ معلوم ھوتا ھے اس نسخہ پر کیں کیں حواشی بھی درج ہیں مولانا غلام حسن حسنو کی ملکیت ہے.

۳. کتاب الاعتقادیہ (فارسی) اصل کتاب عربی میں ھے.
سید محمد نور بخش
۱۶ص نستعلیق کاتب: سید سلطان محمد
تاریخ کتابت ۱۲۲۸ھ

جیسا کہ کتاب کے نام سے ظاهر ھے فرقہ نور بخشیہ کے عقائد درج ہیں یہ کتاب مع کچھ فارسی شرح کے ۱۳۲۲ھ میں لاہور میں چھپ چکی ھے اس کتاب کا اردو ترجمہ مع متن عربی علامہ محمد بشیر نے کیا ھے جسے ندوہ اسلامیہ نور بخشیہ نزد جامع مسجد نور بخشیہ محمود آباد کراچی نے ۱۹۷۵ء کو باب الاسلام پریس کراچی سے چھپوا کر شائع کیا ہے اس ترجمے کے آغاز سخن میں مولانا نے ثابت کیا ھے کہ علوم نبوت کے وارث ائمہ اثنا عشر علیھم السلام ہی ہیں.

۴. کشف الحقائق (فارسی) از سید محمد نور بخش رح، اخلاق
۲۱ص، نستعلیق، تیرھویں صدی ھجری کی کتابت معلوم ہوتی ھے
آغاز: خطبہ کے بعد اما بعد بداں ای عزیز کہ مقصود از خلقت عالم و آدم معرفتست و دردیں معنی ارباب عرفان.

۵. انسان نامہ (فارسی) از سید محمد نور بخش، اخلاق
۸۰ص، نستعلیق، تیرھویں صدی ھجری کی تحریر ھے
مولانا غلام حسن حسنو ساکن خپلو خاص نے اس کتاب کا اردو ترجمہ کیا ھے

آغاز: بسمله حمدو سپاس و ثنائی بے قیاس حضرت صانع حکیم را که موجب خمرت طینت آدم...

٦. معاش السالکین (فارسی) از سید محمد نور بخش
٣٢ص، نستعلیق، تیرهویں صدی هجری کی تحریر هے
اسکا اردو ترجمه مولانا غلام حسن حسنو نے کیا هے جو چھپ چکا هے.

٧. صحیفتہ الاولیاء (فارسی) از سید محمد نور بخش، تصوف
٣٢ص، نستعلیق، تیرهویں صدی هجری کی تحریر
آغاز:- بنام خدا کرده ام عزم جزم
که آرم بسی اولیاء را بنظم
و لیکن همه اولیای زمان
نه آنانکه رفتندازین خاکدان

٨. واردات (فارسی-نظم) از سید محمد نور بخش، تصوف
٧ص، نستعلیق، تیرهویں صدی هجری کی تحریر
آغاز:

مائیم خلاصه دو عالم
مائیم بجای نوح و آدم
مائیم خلیل وقت و موسی
داؤد و محمدیم و عیسی

٩. غزلیات حضرت سید محمد نور بخش (فارسی)
٢٣ص، نستعلیق، کتابت: ١٢١٠ھ
تیس غزلوں پر مشتمل هے
آغاز:

ای ذات تو در عالم لا هوت معلاّ
از کیف و کم و این تبارک و تعالیٰ
مطلق ز قیود و نسب و رنگ تعین
وی در جبروت از همگی جمله اشیاء

۱۰ . اسرار الشھود (فارسی.منظوم) از شمس الدین لا ھیجی اسیری ، اخلاق

۲۸۲ص ، نستعلیق ، بارھویں صدی ھجری کی تحریر.

آغاز

بست بسم اللہ الرحمن الرحیم
فاتح آیات اسرار قدیم
نام حق سر دفتر ھر دفتر است
آنچہ بی نام خدا بست ابتر است

۱۱ .رسالہ امامیہ/رسالہ درویشیہ (فارسی) از مولانا حسن کوکئی ،عقائد

۶۰ص ، نستعلیق ، تیرھویں صدی ھجری.

دو باب پر مشتمل ھے اصول دین اور فروغ دین

چھپی ہوئی کتابیں

۱ . ترجمہ الفقہ الاحوط (عربی_اردو) ترجمہ: مولانا محمد بشیر

۶۲۱ص ، ندوہ الاسلامیہ نور بخشیہ کراچی مندرجہ ذیل ابواب ہیں. باب الطہارۃ ، باب الصلواۃ ، باب الزکواۃ ، باب الصوم ، باب الاعتکاف ، باب الحج ، باب الجہاد ، باب الامربالمعروف نہی و عن‌المنکر ، باب النکاح ، باب الطلاق ، باب الظہار ، باب الایلا ، باب اللعان ، باب العتاق ، باب التدبیر ، باب المکاتبہ ، باب الایمان والنذور والعہود ، باب الحدود ، باب فی حدالقذف ، باب فی حدالسرقہ ، باب فی شرب الخمر ، باب المرتد ، باب القصاص ، باب التجارہ ، باب القرض ، باب الصلح ، باب الاجارہ ، باب الشفعہ ، باب الوکالتہ ، باب الصدقہ ، باب السکنیٰ ، باب الفرائض.

۲ . طبقات نوریہ (فارسی) از صوفی محمد بن ملا محمد

صوفی محمد ، میر شمس الدین محمد عراقی بت شکن کے مرید تھے اس کتاب کو اہلحدیث نے شائع کیا ھے ترجمہ بھی ساتھ ہی ہے جسے مولانا محمد سلیمان گیلانی نے کیا ھے مکتبہ قدوسیہ

کشمیری بازار لاهور نے شائع کی اسمیں مندرجه ذیل صوفیائے نور بخشیه کا تذکره هے. شاه سید محمد نور بخش، شاه قاسم انوار، شاه شمس الدین و شاه بهاؤالدین، سید محمد نور بخش ثانی، امیر سعدالحق، شیخ شمس الدین محمد بن علی لا هیجی اسیری، مولانا حسین کوکنی، شیخ محمد بن حاجی محمد سمرقندی و مولانا برهان الدین بغدادی، شاه بلال شیرازی، شاه عماد الدین، شیخ علی بن قاسم بلالی، شیخ شمس الدین عراقی بت شکن، شیخ دانیال.

۳. مشجرالاولیاء (عربی۔اردو)
یه کتاب سید محمد نور بخش سے منسوب ہے پیر نور بخشیه حضرت سید عون علی شاه الموسوی مدظلهم سے لے کر نچلی سطح تک کے تمام علماء نور بخشیه کا کهنا هے که اس کتاب میں تحریف کی گئی هے دو حصوں پر مشتمل هے پہلے حصے میں ائمه اثنا عشر علیهم السلام کا تذکره هے جبکه دوسرے حصے میں اکابرین صوفیه کا تذکره هے. مکتبه قدوسیه لاهور نے شائع کی.

۴.دعوات صوفیه (اردو): دعوات صوفیه شاه قاسم فیض بخش ابن سید نور بخش کی تصنیف هے فارسی میں هے علامه محمد بشیر نے ترجمه کیا هے ندوه علمائے اسلامیه نور بخشیه کراچی نے اپریل ۱۹۸۳ء کو شائع کی. ۲۰۰ صفحات پر مشتمل هے اسمیں سلسله نور بخشیه کے اورادو وظائف ہیں.

۵. تسهیل الدعا: مؤلانا محمد ابراهیم زائر (براه) خپلو نے اسے ترتیب دیا هے دعائے صبح، اورادفتحیه، اوراد عصریۂ، نماز جنازه اور تلقین میت پر مشتمل هے ۲۸ صفحات ہیں براه خپلو سے شائع هوئی.

۶. رساله امامیه نور بخش: شاه قاسم فیض بخش ابن شاه محمد نور بخش کی تصنیف هے کتاب کے سرورق پر اسطرح لکھا هوا هے.

"کتاب مستطاب جامع دعواة و اوراد معاملات موافق مذهب فرقه

ناجیہ امامیہ عرفہ نام نور بخش صوفیہ المسمیٰ بہ رسالہ امامیہ نور بخش آغا سید امیر حمزہ نے ڈاکخانہ خپلو علاقہ چھوربٹ موضع کستونگ کو میک اسکردو بلتستان سے چھپوا کر شائع کیا۔

یاد رہے لفظ امامیہ نور بخشیوں کی مساجد پر عام طور سے لکھا ہوا ہے سکردو میں بھی جامع مسجد نور بخشیہ کا نام "جامعہ امامیہ نور بخشیہ صوفیہ" ہے جہاں مولانا محمد حسین آف خپلو والد محترم مولانا غلام حسن حسنو نماز پڑھاتے ہیں۔

۷۔ دعوات امامیہ صوفیۂ فارسی از مولانا سید سلطان حسین اورا دو وظائف پر مشتمل ہے ۷۱ص، انجمن تحفظ فرقہ نور بخشیہ امامیہ خپلو بلتستان نے بمدرد سٹیم پریس راولپنڈی سے چھپوا کر شائع کی۔

۸۔ اوراد امیریہ (عربی۔اردو) از امیر کبیر سید علی ہمدانی (م۷۸۶ھ) ۱۸۰ص، ندوہ اسلامیہ نور بخشیہ لاہور نے ۱۹۷۸ء کو شائع کی مولانا غلام حسن حسنو نے ترجمہ کیا۔

۹۔ انوار حج از مولانا غلام حسن حسنو۔

۱۸۵ص، محمود کمال دکاندار نیا بازار سکردو بلتستان نے ۱۹۸۲ء میں رمضان پرنٹنگ پریس راولپنڈی سے چھپوا کر شائع کی۔

۱۰۔ ریاض الاموات از مولانا غلام مہدی۔ احکام میت کا بیان

۸۸ص، ندوہ اسلامیہ نور بخشیہ کراچی نے ۱۹۸۲ء کو اشتیاق پرنٹنگ پریس کراچی سے چھپوا کر شائع کی۔

۱۱۔ نور بخشی دینیات جماعت سوم از مولانا سید جمال الدین موسوی و علامہ محمد بشیر

۳۲ص، ندوہ اسلامیہ نور بخشیہ کراچی نے ۱۹۸۲ء کو شائع کی۔

۱۲۔ نور بخشی دینیات حصہ چہارم، ۲۶ص۔

۱۲. نور بخشي دينيات حصه پنجم ٥٦ص.

۱۳. مصحف محمد مصطفیٰۃ حصه اول اردو از سيد محمد منظور حسين همداني ١٦٢ص، خان دانش پريس راولپنڈی میں چھپی.



حواشی

۱. احمد رباني ايم اے۔ مقالات مولوي محمد شفيع جلد دوم ص١ .مجلس ترقي ادب لاهور،نومبر ۱۹۷۲ء، جديد پريس لاہور

۲. صوفي محمد بن ملا محمد ۔ طبقات نوريه در احوال مشائخ . نور بخشيه، مكتبه قدوسيه كشميري بازار لاهور.

۳. مولانا محمد بشير۔ ترجمه كتاب الاعتقاديه ۲۳ص، ندوه اسلاميه نور بخشيه كراچي ۱۹۷۲ء.

۴. صوفي محمد بن ملا محمد۔ طبقات نوريه در احوال مشائخ نور بخشيه ص۲۲.

۵. ايضا.

٦. ايضا۔ ص ۱۱۲۔۱۱۱.

۷. احمد رباني ايم اے ۔ مقالات مولوي محمد شفيع جلد دوم ص۱۳.

۸ شيخ شمس الدين محمد جيلاني لاهيجي اسيري۔اسرار الشهود ص۹ ۱۸۹۲ء خادم التعليم پريس لاہور

اس ايڈيشن كي نسبت خواجه فريدالدين عطار كي طرف كي گئي هے جو بالبداهت غلط هے.

۹. علامه محمد بشير ۔ افتتاحيه الفقه الاحوط ص۸۔۷ ندوه اسلاميه نور بخشيه كراچي ۱۳۹۲ه/۱۹۷۲ء

۱۰. علامه محمد بشير۔ كتاب الاعتقاديه (عربي۔اردو)..



انتخاب از:
خواجه عبدالحمید عرفانی
سیالکوٹ

مرد و زن آئینه یکد دیگر اند

سات سو برس قبل جب یورپ میں عورت کا انسانی معاشرہ میں مقام ایک متنازعہ امر تھا ۔ مولانا جلال الدین رومی نے قرآن مجید اور اسوۂ رسول اکرم صلعم کی پیروی میں فرمایا کہ " مرد و زن آئینه یکد یگرند " " سیرت اقوام " کے " صورت گر " ہیں ۔ اور ملت کی تعمیر کا بنیادی کام عورت سر انجام دیتی ہے ۔ جاہل اور وحشی مرد عورت سے جابرانہ سلوک کرتے ہیں ، عقلمند مرد عورت کی معنوی برتری کو قبول کر لیتے ہیں۔ یاد رکھو جیسا سلوک مرد عورت سے کرے گا ویسا ہی سلوک اللہ تعالیٰ مرد سے کرے گا (تلخیص و ترجمہ از مثنوی رومی)

علامه اقبال فرماتے ہیں ۔ *

پوشش عُریانی مرداں زن است ‏ ‏ حُسن دلجُو عشق را پیراهن است
آں که نازد بر وجُودش کائنات ‏ ‏ ذکر او فرمود باطیب و صلوات
مُسلمی کو را پرستاری شمُرد ‏ ‏ بهره ای از حکمت قُرآں نبُرد
از اُمومت پُخته تر تعمیر ما ‏ ‏ در خط سیمائے او تقدیر ما
گُفت آں"مقصُود حرف کن فکاں" ‏ ‏ زیر پائے اُمهات آید جناں
ملت از تکریم ارحام است و بس ‏ ‏ ورنه کار زندگی خام است و بس
نیک اگر بینی اُمومت رحمت است ‏ ‏ زاں که اُورابا نبوت نسبت است
حافظ رمز اخوت مادراں ‏ ‏ قوت قُرآں و ملت مادراں

---

* اقبال کے اشعار قرآن مجید اور حدیث رسُول اکرم پر مبنی ہیں ۔

بنت رسُول حضرت فاطمه زهرا کو مُسلمان عورتوں کے لئے نمونه قرار دیا هے :.

مزرع تسلیم را حاصل بتُول مادراں را اُسوۂ کامل بتُول
آں ادب پروردۂ صبر و رضا آسیا گردان و لب قُرآں سرا

اس کے بعد مسلمان عورت کو یورپ کی گُمراہ شده عورت کی تقلید کے خطرناک نتائج سے آگاه کرنے کے بعد فرماتے هیں که دهوکا نه کهائیں . (ظاهرش زن باطن او"نازن " است).

شوخ چشم و فتنه زا آزادیش از حیا ناآشنا آزادیش

شرم و حیا سے آزادی ملت کے لئے انتهائی شرمناک داغ هے

استدراک

مرج البحرین (شرح دیوانِ حافظ)

دانش ۱۵ میں "مرج البحرین" کے بارے میں میرا مضمون چھپا تھا۔ کئی اصحاب علم اس شرح کی جانب متوجہ ہوئے ہیں میں نے سنا ہے کہ دانشگاہ پنجاب لاہور کے شعبۂ فارسی کے کسی طالب علم نے اس شرح کی تصحیح کا کام اپنے ذمے لیا ہے۔

ہندوستان سے جناب ڈاکٹر ضیاءالدین ڈیسانی نے میرے مضمون کے بعض مندرجات سے اختلاف کیا ہے اور ایک نہایت مفصل اور معلوماتی خط لکھا ہے۔ میں ذاتی طور پر اُن کی راہ نمائی کا مشکور ہوں اور افادۂ عام کی غرض سے ان کا مکتوب اشاعت کے لئے دے رہا ہوں۔

عارف نوشاہی

جنابعالی سلام ممنون ،

"دانش" جیسا فارسی زبان و ادب سے متعلق نہایت معیاری مجلہ دیکھ اور پڑھ کر طبیعت واقعی خوش ہوتی ہے۔ شبہ قارہ ہندو پاک و بانگلادیش میں تو اس کا کوئی جواب یا ثانی نیں البتہ کلکتہ کی انڈوایران سوسائٹی کا سہ ماہی انڈو ایرانیکا ایک بڑی حد تک فارسی زبان و ادب کی خدمت انجام دیتا ہے۔

"دانش" کا تازہ شمارہ (حافظ سیمینار کے کچھ مضامین کا حامل) کچھ روز ہوئے ملا، اس میں جنابعالی کا "مرج البحرین" پر مضمون توجہ خاص کا مرکز اور ان چند سطروں کے لکھنے کا محرک ہوا ، اس کتاب پر مضمون لکھنا چاہتا تھا لیکن اپنی دفتری اور دیگر علمی مصروفیات کی وجہ سے نہ لکھ سکا۔ آپ نے یہ مضمون لکھ کر واقعی موضوع کا پورا حق ادا کر دیا ہے اور اس شرح کو علمی دنیا سے روشناس کرا کے فارسی ادب کے شائقین پر احسان عظیم کیا

ہے۔

اس گراں قدر مضمون میں دو ایک مقامات محل نظر آئے۔ جنکی طرف جنابعالی کی توجہ مبذول کرانے سے پہلے یہ گوش گذار کردوں کہ مرج البحرین کے رامپور رضا لائبریری کے "نہایت بد خط مخطوطے" پر (غالباً کتب خانہ مذکور کے ناظم حافظ احمد علی شوق صاحب کا قلمبند کیا ہوا) مضمون رسالہ "معارف" اعظم گڑھ جلد ۱۷ شمارہ اپریل ۱۹۲۷ میں شایع ہوا تھا، میرے سامنے "مرج البحرین" کا کوئی نسخہ تھا نہ ہے۔ اور نہ رسالہ مذکورہ کا شمارہ لیکن چند سال پیشتر گجرات تان سین اور ختمی کے متعلق اشعار اس مضمون سے یاد داشت کے طور پر نقل کھلئے تھے، اس یادداشت کو سامنے رکھ کر یہ چند معروضات پیش خدمت کر رہا ہوں،

ضمناً عرض ہے کہ کچھوچھہ (فارسی کتابوں میں کچھوچھا کی جگہ کچھوچھہ ہی دیکھا گیا ہے) جنوبی ہند میں نہیں بلکہ شمالی ہند کے صوبہ اترپردیش کے مشہور ضلع فیض آباد میں واقع ہے.

آپ نے ختمی کے مرشد شاہ عبداللہ کو غالباً شیخ محمد غوث گوالیاری کا صاحبزادہ بتایا ہے. میرے خیال میں یہ شاہ عبداللہ گجرات کے مشہور و معروف عالم و فاضل بزرگ شاہ وحیدالدین صاحب علوی کے صاحبزادے ہیں، اس سلسلے میں ختمی کے اشعار ملاحظہ ہوں:

قطب عالم زملک تا ملکوت
واقف کارخانہ جبروت
زین سہ منزل چو کرد پیش خرام
مرغ لاہوت را گرفت بہ دام
شاہ عبداللہ آن ستودہ خصال
از مکارم خصال مالا مال
پاک کیشی علی طریق ابیہ
برسر دین و شرع گشتہ وجیہ

خـــادمـــان حـــریم آن درگـــاه
وحدہ لا الہ الا اللہ
ہر ہمہ چوں ستارۂ فلک اند
ہمکہ در بندگی ہمہ ملک اند
مک گجرات زان نکو کیشان
میدھد خلق را زمکہ نشان
ختمی از کمترین ایشان است
خاک اقدام پاک ایشان است

چوتھے شعر کے مطابق ختمی کے ممدح و مرشد شاہ عبداللہ اپنے والد جن کے نام کی طرف شعر کے مصرع ودم میں اشارہ ہے) کے طریق پر چل کر دین و شرع میں "وجیہ" ہونے تھے، یعنی وہ شاہ وجیہ الدین صاحب کے صاحب زادے تھے، اس کی مزید تائید اس سے بھی ہوتی ہے کہ ان اشعار کے بعد جیسا کہ آپ نے بھی تحریر فرمایا ہے۔ حضرت شیخ محمد غوث گوالیاء اور حضرت شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی کی منظوم مدح علیحدہ لکھی ہے (شاہ وجیہ الدین صاحب سلسلہ شطاریہ کے علاوہ سلسہ قادرہ سے بھی منسلک تھے)

غیاث الدین اعظم شاہ بادشاہ بنگال کے زمانے کے سلسلے میں آپ نے جو تحریر فرمایا ہے وہ حقیقت سے دور ہے بات یہ ہے کہ بدقسمتی سے عموماً ہمارے فارسی دان حضرات اور اساتذہ تریخ کے موضوع سے کما حقہ وقفیت رکھنے کی کوشش نیں کرتے اور کم ازکم بوقت ضرورت صحیح تاریخی ماخذ کی طرف رجوع نیں کر پتے،. سلطان مذکور اور دیکر سلاطین بنگال کے سنین حکومت تقریباً سوا سو سال پہلے مسٹر ہنری بلا خمن کے مضمون اور عصر حاضر میں آج سے چالیس سال قبل تاریخ بنگال کی نو مرتبہ مستند انگریزی کتاب میں متعین ہو چکے ہیں، عہد اکبری سے پہلے بنگال کی کوئی فارسی تاریخ وجود میں نیں آئی اور اس موضوع پر فارسی تاریخوں میں فرشتہ اور اکبر کے عہد کے مورخین(صاحب طبقات اکبری وغیرہ) کے

بیانات نہایت غلط ہیں، غیاث الدین اعظم شاہ اور دیگر سلاطین بنگال کے بارے میں تقریباً ہمعصر عربی ماخذ میں جو مستند معلومات ملتی ہیں ان پر مشتمل ناچیز کا جو مضمون "قبل از مغل عہد سلاطین بنگال کی تاریخ پر نئی روشنی" کے عنوان سے اسلامک کلچر حیدرآباد دکن کے جولائی ۱۹۵۸ کے شمارے میں شایع ہوا ہے اس سے فرشتہ وغیرہ کی غلط بیانیوں کی نشاندھی ہوتی ہے، اسی طرح "ریاض السلاطین" کو اس عہد کے لئے معتبر ماخذ میں شمار کرنا کسی طرح درست نہیں، یہ بہت بعد کی لکھی ہوئی تاریخ ہے۔

مندرجہ بالا تاریخ بنگال کے نام سے ڈھاکہ یونیورسٹی کی طرف سے شایع ہوئی تھی اس کی دوسری جلد جس کا تعلق عہد اسلامی کی تاریخ سے ہے ۱۹۴۸ میں چھپی تھی۔

بہرحال میرے خیال میں اس سلسلے میں(حافظ اور غیاث الدین اعظم شاہ کے بارے میں) جو نپی تلی رائے ہے وہ پروفیسر جے این سرکار، پروفیسر ڈاکٹر جگدیش نراین سرکار ؟) کی ہے جو انہوں نے ایران سوسائٹی کلکتہ کے حافظ سمینار میں پڑھے گئے مقالے "حافظ اور اس کے چند معاصبر سلاطین" میں دی ہے، یہ مقالہ "انڈوایرانیکا" جلد ۲۰ شمارہ ۲-۱ (جو حال میں اکتوبر۸۷ میں شایع ہوا ہے) میں شامل ہے، پروفیسر موصوف نے حافظ اور غیاث الدین اعظم شاہ کے سنیں وفات پر بحث کر کے یہ نتیجہ اخذ کیا ہے کہ حافظ اور بنگال کے بادشاہ کے درمیان مراسلت کا ہونا امکان کی حدود سے باہر نہیں ہے۔

اس سلسلے میں قافلہ ہند والی بات یا اشعار کو ثبوت میں پیش کرنا میرے نزدیک دور از کار بات ہے، ایران اور ہند کے تجارتی تعلقات سے انکار نہیں لیکن قافلۂ ہند کو قافلۂ بنگال تصور کرنا شاید بجا نہیں ویسے یہ یاد رہے کہ بنگال میں فارسی کے مقابلے میں عربی زبان کا رواج اور اثر زیادہ رہا ہے جیسا کہ آج بھی ہے بالخصوص مشرقی بنگال میں،

دیوان حافظ سے تفاؤل کے سلسلے میں آپ نے داراشکوہ کا تو حوالہ دیا ہے لیکن دیوان حافظ کے اس معروف و مشہور نسخے کا ذکر نہیں کیا جو اب مانکی پور پٹنہ میں ہے اور مغل بادشاہوں کے کتابخانے کی زینت رہ چکا ہے اور جس کے حاشیوں پر ہمایوں وغیرہ نے اس میں سے فال نکالنے کا ذکر خود اپنے قلم سے کیا ہے، نیز ایک سے زیادہ موقع پر دیوان حافظ سے فال نکالنے کا ذکر ہمایوں کے خادم خاص بایزید بیات (مشہور فارسی شاعر بہرام سقا کے بھائی) کی کتاب تذکرۂ بایزیدبیات (جو ایشیاٹک سوسائٹی بنگال کلکتہ سے شایع ہو چکی ہے) میں بھی ملتا ہے۔

آخر میں اطلاعاً عرض ہے کہ ختمی کا کہا ہوا اور خود اس کا بخط نستعلیق لکھا ہوا ایک فارسی منظوم کتبہ گوالیر میں حضرت خواجہ خوانو (م۔ ۹۲۰ ہجری) کی درگاہ پر آج بھی موجود ہے، اس کتبے کا متن تو شایع نہیں ہوا لیکن حکومت ہند کے محکہ آثار قدیمہ کے کتبوں کے سالانہ رپورٹ کے ۱۹٦۹ کے رپورٹ میں نمبر ٦۷- ضمیمہ د ، کے تحت اس کی تفصیل درج ہے اس میں وہ اپنے آپ کو بنی اسرائل بتاتا ہے (قایلہ و کاتبہ عبدالرحمن بن سلیمان بنی اسرائل لاہوری) اس منظوم کتبے کا موضوع حضرت خواجہ خانو کی مدح ان کی تاریخ وصال وغیرہ ہے۔ یہ کتبہ ۱۸ شعبان ۱۰۰۸ میں لکھا اور لگایا گیا، پاکستان کے محکمہ آثار قدیمہ کے ڈائرکٹر جنرل جناب ڈاکٹر احمد نبی خان صاحب کے توسط سے اس کتبے کا عکس (چربے کا عکس) محکمہ آثار قدیمہ ہند کے عربی فارسی کتبوں کے دفتر سے حاصل کیا جا سکتا ہے۔

ضیاء الدین ڈلسیانی

یادنامه سعیدی
یادنامه سعیدی
یادنامه سعیدی
یادنامه سعیدی
یادنامه سعیدی
یادنامه سعیدی
یادنامه سعیدی
یادنامه سعیدی
یادنامه سعیدی
یادنامه سعیدی
یادنامه سعیدی
یادنامه سعیدی
یادنامه سعیدی
یادنامه سعیدی
یادنامه سعیدی
یادنامه سعیدی
یادنامه سعیدی
یادنامه سعیدی
یادنامه سعیدی

اخبار فرهنگی

مجلس بزرگداشت و یاد بود مرحوم
استاد سیّدغلام رضاسعیدی
دراسلام آباد (پاکستان)

در تاریخ پنجم خرداد ماه ۱۳۶۸ه ق مجلس یادبودی از طرف انجمن فارسی پاکستان اسلام آباد به مناسبت درگذشت استاد سید غلام رضا سعیدی تشکیل گردید. محل مجلس درهتل اسلام آباد بود. صدر مجلس جناب آقای پرفسور سید غلام مصطفی شاه وزیر محترم آموزش و پرورش دولت پاکستان بود که متأسفانه به سبب کسالت نتوانستند در جلسه شرکت جویند. آقای دکترجمیل الدین عالی صدر نشین مقتدرهٔ قومی زبان و آقای دکتر سید جعفر شهیدی و آقای دکتر سید محمد اکرم شاه و آقای دکتر سید سبط حسن رضوی رئیس انجمن فارسی و آقای دکتر محمد صدیق شبلی دبیر انجمن فارسی و دکتر سید علیرضا نقوی از مهمانان خاص و گردانندگان مجلس بودند.

ضمناً پرترهٔ مرحوم سید غلام رضا سعیدی توسط دوشیزه خانم طلعت حسن رضوی به طرزی ویژه در مجلس آویخته شده بود.

برنامه مجلس بدین ترتیب بود:

تلاوت قرآن کریم: آقای قاری دکتر محمد [illegible]

حمد و نعت: آقای ناصر جهان

اشعار مرثیه: آقای پرفسور مقصود جعفری، آقای سید فیض الحسن فیضی، آقای دکتر محمد حسین تسبیحی سروده آقای ابراهیم صهبا را خواند. این قطعه شعر را آقای دکتر سید جعفرشهیدی

از ایران آورده بودند: آقای دکتر محمّد ریض خن استد فارسی و اردو در دانشگده آزادعلامه اقبل سخن رانی مبسوطی دربرهٔ بزرگداشت سعیدی ایراد نمودند: آقای دکتر سیّد علی رضا نقوی استاد و محقّق علوم اسلامی(بخش فارسی) دردانشکده بین الا سلامی اسلام آباد، دربارهٔ آثار و تصنیفات و ترجمه های مرحوم سعیدی گفتاری محقّقانه ارائه کردند. دکتر محمد صدیق شبلی دبیر انجمن فارسی و استاد دانشگاه آزاد علامه اقبل اسلام آبد خاطرات خودرا در هنکام اقامت در دانشکده تهران بیان نمودند. آقای دکتر سیّد سبط حسن رضوی کوشش شادروان سعیدی را در راه احیای فکر دینی و خدمات مرحوم سعیدی به رواج اسلام و همکری وی در بزر گراشت قنداعظم محمّد علی جنح و تنسین پکستن سخنن ارزنده ای بیان داشتند. آقای دکتر احمد تمیم داری مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان دربارهٔ فکر واندیشه مرحوم سعیدی سخننی بیان نمودند و پیشنهاد کردند که مابا یداز این بزرکن سرمشق بکیریم و به یاد آنها وبه نام آنن، آن چه نوشته وبه جی کزاشته اند بخوانیم و به کاربندیم و کوشش کنیم که خودمن نیز درهمن طریق کامزن شویم .

آقای دکتر سیّد محمّد اکرم شد خاطرات خود را درهنگام تلمّذ از محضر مرحوم سیّد سعیدی بین داشتند و ضمناً اشعاری که به همین مناسبت سروده بودند، خواندند و مورد توجّه حضران قرار گرفت. آقای دکتر جمیل الدّین صدر نشین(رئیس) فرهنکستان زبان اردو(مقتدره قومی زبن) خدمات ارزندهٔ مرحوم سعیدی را دربارهٔ روابط فرهنگی ودینی و ادبی و تریخی ستودند و از رایزنی فرهنکی جمهوری اسلامی ایران و انجمن فرسی اسلام آباد و همهٔ کسانی که به طریقی دربزرگداشت مجلس مرحوم سعیدی کاری انجام دادد بودند

اظهار امتنان به عمل آوردند. آقای موسی حسینی رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، پیام جناب آقای سید محمّد خاتمی وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی را که بزبان اردو بود با بیان شیوا قرأت کردند. این پیام درهمین شمارهٔ چاپ شده است. خانم دکتر حکیمه دبیران استاد محترم زبان فارسی در دانشکدهٔ خاور شناسی لاهور قطعهٔ شعری که به تتبع غزل حا فظ سروده بودند و ازسه تن که در آن ذکر شده بود(مرحوم سیّد محمّد حسینی متخلص به شهر یارو مرحوم دبیران (پدر خانم دکتر حکیمه دبیران) وشادروان ....

..... سیّد غلام رضا سعیدی و سرانجام جناب آقای دکتر سیّد جعفر شهیدی دامد علامه سید غلام رضا سعیدی و استاد دانشگاه تهران و رئیس محترم لغت نامهٔ د.مخدا پشت میکروفون قرارگرفتند و مطالبی دربارهٔ مرحوم سعیدی ایراد فرمودند و ضمناً از پاکستان و ادیبن و شاعران و نویسندگان و قاریان و نعت خوانان و بانیان مجلس و از انجمن فارسی اسلام آباد و هرکسی که به نحوی از انحاء درمجلس بزر گداشت مرحوم سعیدی شرکت کرده و زحمتی کشیده بودند اظتار تشکرَ و امتنان کردند. وقطعه شعری راکه فیٰ البداهه در توصیف میزبان پاکستانی و زبان اردو سروده بودند با طرزی گیراو بیانی شیوا خواندند.

درپایان پزیرائی گرمی از اهل مجلس به عمل آمد.

و درساعت ۹ بعد از ظهر جلسهٔ بزرگداشت مرحوم سیّد غلام رض سعیدی پاین یافت.ومن اللّه التّوفیق وعلیه التکلان

مدیر دانش

جلسۂ تجلیل برای

علامه سید غلام رضا سعیدی مرحوم

انجمن فارسی پاکستان

شعبۂ اسلام آباد کا پہلا جسہ

انجمن فارسی پکستان شعبۂ اسلام آباد کا ایک جسہ ۲۶ منی ۱۹۸۹ء کو اسلام آباد ہوٹل میں زیر صدارت جنب ڈاکٹر جمیل جالبی صدر نشین مقتدرۂ قوی زباں منعقد ہوا ایران کے ممتز پاکستان شناس مرحوم استاد سید غلام رضا سعیدی کی عمی اور ادبی خدمات کی تجلیل کے لئے یہ جلسہ یاد بود منعقد کیا گیا تھا مرحوم نے پکستان، قائداعظم اور علامه اقبال پر بہت سی کتبیں لکھیں اور بہت سی کتابوں کا ترجمه اردو، انگریزی، عربی اور فرانسیسی زبانوں سے فارسی میں کیا۔

اس جلسے میں مہان خصوصی جناب ڈاکٹر سید جعفر شہیدی تھے جو تہران یونیورسٹی کے استاد ہیں اور سرپرست سازمان لُغت نامۂ دهخدا" ہیں۔ یہ انسائیکلوپیڈیا فارسی زبان میں ایک منفرد حیثیت کا مالک ہے اس جلسے کے شرکاء میں ڈاکٹر احمد تمیم داری، ڈاکٹر محمد یونس، ڈاکٹر محمد ریاض، ڈاکٹر محمد صدیق شبلی، ڈاکٹر سید علی رضا نقوی، ڈاکٹر سید سبط حسن رضوی صدر انجمن، ڈاکٹر محمد حسین تسبیحی اور ڈاکٹر سید محمد اکرم اکرام صدر شعبۂ فارسی پنجاب یونیورسٹی شامل تھے جن شعروں نے استاد سعیدی مرحوم کو منظوم خراج عقیدت پیش کیے اُن میں استاد سید جعفر شہیدی پروفیسر مقصود جعفری، پروفیسر انور مسعود، خانم دبیران اور سید فیضی شامل تھے

ڈاکٹر سید سبط حسن رضوی صدر انجمن فرسی نے اپنی مختصر استقبالیه تقریر میں استاد سعیدی مرحوم کی خدمات کا ذکر

کیا کہ انہوں نے پاکستان کو ایران میں متعارف کرانے میں کسقدر زحمتیں اٹھائیں اور تحریک پاکستان کی حمایت میں مقالات اور کتابیں لکھیں جس سے ایران میں تحریک پاکستان کی صحیح صورت حال واضح ہوئی

ڈاکٹر سید سبط حسن رضوی نے استاد سعیدی کی اقبال شناسی کا ذکر کرتے ہوئے کہا کہ علامہ سعیدی اپنے آپ کو اقبال کا مرید سمجھتے تھے بالکل اسیطرح جس طرح علامہ اقبال بھی آپ کو رومی کا مرید سمجھتے تھے انہوں نے کہا کہ استاد سعیدی نے ھنٹر بولایتھ کی کتاب کا ترجمہ فارسی زبان میں کیا استقلال پاکستان کے نام سے کتاب فارسی میں لکھی اس کے علاوہ انہوں نے مولانا سید ابوالعلی مودودی، جان دیون پورٹ، دکتر مجید حدوری، پروفسر محمد حمیداللہ، دکتر محمد رفیع الدین، سید محمد قطب، پروفیسر خورشید احمد اور صدرالدین شرف الدین کی منتخب کتابوں کا ترجمہ فارسی زبان میں کیا ان کی کتابوں کے دو بڑے موضوع ہیں سیرت طیبہ اور پاکستان کی تحریک، ڈاکٹر احمد تمیم داری ڈائریکٹر ایران پاکستان مرکز تحقیقات فارسی نے اپنے مقالے میں علامہ سعیدی مرحوم کی اس دردمندی کا ذکر کیا جو عالم اسلام کے لئے وہ محسوس کرتے تھے ڈاکٹر تمیم داری نے کہا کہ استاد سعیدی نے کشمیر، فسطین اور الجزائر کی آزادی کے موضوع پر کتابیں لکھ کر عالمی رائے عامہ کی توجہ اس ظلم کی طرف دلائی جو ان اسلامی ممالک میں مسلمانوں پر کیا جا رہا ہے

ڈاکٹر سید محمد اکرم شاہ صدر شعبۂ فارسی پنجاب یونیورسٹی نے اپنے مقالے میں استاد سعیدی مرحوم کی ان تقریروں کا ذکر کیا جن میں وہ علامہ اقبال کے کلام اور افکار سے اپنی تقریروں کو سجایا کرتے تھے اور اقبال کی شاگردی پر افتخار کیا کرتے تھے انہوں نے تہران میں استاد سے اپنی ملاقاتوں کا ذکر کرتے ہوئے بہت سی ایسی یادوں کو دہرایا جن سے علامہ موصوف کی

پاکستان دوستی کا پتہ چلتا تھا۔

ایران سے آئے ہوئے مہمان خصوصی جناب ڈاکٹر سید جعفر شہیدی نے اپنی تقریر میں استاد سعیدی کی اس گہری نظر کا ذکر کیا جو عالمی سیاست اور مشرقی ممالک کی حالت پر موصوف رکھتے تھے آپ نے فرمایا کہ ساٹھ سے زائد کتابیں انہوں نے تحریر فرمائی ہیں اور ہر کتاب مختصر ہونے کے باوجود اپنے دامن میں کثیر مطالب اور افکار تازہ کی حامل ہے۔ ڈاکٹر جعفر شہیدی نے علامہ سعیدی کے ان مخصوص صفات کا ذکر کیا جس کی وجہ سے جو شخص ایک مرتبہ بھی ان سے ملتا تھا وہ ان کا گرویدہ ہو جاتا تھا۔

آخر میں ڈاکٹر جمیل جالبی صدر جلسہ نے علامہ سعیدی کی زندگی پر روشنی ڈالتے ہوئے ابتداء سے آخر عمر تک ان کی عمی، ادبی اور مذہبی کاوشوں کا تفصیلی ذکر کیا۔ ڈاکٹر جالبی نے فرمایا کہ دنیا کے جس خطے میں بھی مسلمانوں پر ظلم کیا جات تھا تو علامہ سعیدی تڑپ اُٹھتے تھے اور ان کا قلم حرکت میں آجت تھ اور واقعی ان کے قنم میں وہ طاقت تھی جو ظلم و استحصال کے خلاف عملی رائے کو ہموار کرنے میں بڑا کام دیتی تھی ان کے ہر جملے میں سزی جان ہوتی تھی جو افسردہ دلوں میں بھی نئی زندگی کی حرارت پیدا کر دیتی تھی۔ خاص طور پر ان کا ادب نوجوانوں کے لئے تھ اور انقلابی تھ وہ جمال الدین افغنی، سید قطب، علامہ اقبال اور ڈاکٹر شریعتی کے مکتب سے تعلق رکھتے تھے اور انوں نے اپنی ۹۲ زندگی کو شرف انسانیت اور احترام آدمیت کے لئے وقف کر دیا تھا۔ ڈاکٹر جمیل جالبی نے کہا کہ میرا خیل ہے جب تک اقبل کا کلام اور فکر و فلسفہ دنیائے علم و دانش میں زندہ ہے، استد سید غلام رضا سعیدی کا نام اور ان کے علمی کارنامے بطور حوالہ ضرور ید رکھے جائیں گے۔

اس جلسۂ باد بود میں پروفیسر خورشید احمد کا پیام پڑھ کر

سنایا کیا اور آخر میں جناب سید موسی حسینی کنچرل کونسلر سفارت جمہوریۂ اسلام نے ڈاکٹر سید محمد ختمی وزیر فرہنگ و ارشاد اسلامی جمہوریۂ اسلامی ایران کا اس موقع کے لئے مخصوص پیغام پڑھ کر سنایا جس میں وزیر محترم نے استاد سعیدی مرحوم کی غمی، ادبی اور اسلامی خدمات کو زبردست خراج عقیدت پیش کیا اس پیام میں بتایا گیا کہ علامہ سعیدی نے روح جہاد اسلامی کی طرف باز گشت کی دعوت دے کر ملا اسلام کے روشن فکر اور بیدار مجاہدوں کی حمایت کی ہے اور مسلمانوں کی عزت و عظمت رفتہ کی بحالی کی خوشخبری سنائی ہے.

جلسے کے اختتام پر ڈاکٹر سید سبط حسن رضوی صدر انجمن نے جملہ حضرات و خواتین اور مہمان گرامی کا شکریہ ادا کرتے ہوئے رہبر عالم اسلام امام خمینی کی علالت پر تشویش کا اظہار کرتے ہوئے ان کی صحت کاملہ اور درازی عمر کی دعائیں کیں

ڈاکٹر محمد صدیق شبلی
سیکرٹری انجمن فارسی پاکستان
اسلام آباد

پیام دکتر سید محمد خاتمی

وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی جمهوریه اسلامی ایران
بمناسبت جلسه تجبیل استاد سید غلام رضا سعیدی مرحوم

سدا بہار متحرک اور زندگی ساز مکتب فکر ہونے کی بناء پر مذہبی اصلاح اور احیائے اسلام کی سوچ بغیر کسی شک و شبہ کے مغرب کی شرک آمیز اور جدید جاہلیت کے خلاف جدوجہد کا سنگ بنیاد ہے اور اس انداز فکر نے ہی سید جمال الدین اسد آبادی محمد عبدہ اور علامہ اقبال لاہوری جیسے عظمت و سر بلندی کے علمبرداروں کے ذریعہ "روح جہاد اسلامی" کی طرف باز کشت کی دعوت دیکر عالم اسلام کے روشن فکر اور بیدار مجاہدوں کی انتھک کوششوں کے پرتو میں امت مسلمہ کے پر شکوہ خدوخال اور مسلمانوں کی عزت و عظمت رفتہ کی بحالی کی نوید سنانے میں کامیابی حاصل کی ہے۔ وہ افراد جو دنیائے اسلام کے "شبستانوں" میں "چراغ لالہ" کی مانند جلتے رہے جنہوں نے جہالت و خرافات کے دبیز میں خواب غفلت میں محو انسانوں کو بیدار کیا یقینی طور پر ان معاشروں کو مسیحائی اور ان میں نئی روح پھونکنے کا باعث بنے ہیں جنہیں شرق و غرب کے بین الاقوامی بھیڑیوں نے خواب غفلت میں محو کیا ہے کوی دنیائے اسلام میں آج پائی جانیوالی بیداری انہی علماء اور روشنی کے میناروں کی مرہون منت ہے جنہوں نے اسلامی حقائق کو زندگی دینے والے عظیم القدر نمونہ ہائے عمل پیش کرکے دین کی طرف باز کشت کی راہ ہموار کی ہے

مرحوم استاد سید غلام رضا سعیدی کا شمار بھی انہی افراد میں ہوتا ہے جنہوں نے اس "راہ" کیلئے بے شمار تکلیفیں برداشت کیں اور جنہوں نے عربی انگریزی اور فرانسیسی زبانوں پر حاصل عبور کی مدد سے دنیائے اسلام کے زندگی بخش معارف کو ایران منتقل کرنے اور اسلامی معاشروں میں روابط استوار کرنے میں ایک

اهم کردار ادا کیا ہے موصوف نے ایک طرف تو اسلام کے نمایں اور گرانقدر چہروں کی معرفت خاص طور پر جنب رسول خدا (ص) اور انکے اصحاب بزرگوار کی پہچان کرانے کے ذریعے عصر حضر کے تشنہ (معارف) معاشرے کے سامنے مایہ ناز نمونہ عمل پیش کنے جبکہ دوسری طرف انہوں نے دنیائے اسلام کو ان زبردست خطرات سے جن میں "صیونیت کا خطرہ" بھی شامل ہے خبردار کرکے عصر حضر میں دشمنان اسلام نے جس حکمت عملی کو اختیار کر رکھا ہے اسے بھی بے نقاب کر دیا۔ ان دو (فوق الذکر) کارناموں کے ساتھ ساتھ جو کارنامہ سب سے زیادہ اہمیت رکھتا ہے وہ ایران کے مسلمان معاشرے کو عظیم مفکر علامہ اقبال لاہوری سے متعرف کرانے نیز اس عظیم القدر مذہبی عرفانی اور سیاسی شخصیت کے انداز تفکر کی روح رواں کو (اس معاشرہ میں) جاری و ساری کرنے کے سلسلے میں موصوف کا اہم کردار ہے۔

میں توقع رکھتا ہوں کہ "دیار دیانت و دانئی" کے ان پرانے باسیوں کی "تجلیل" کی وجہ سے خداوند عالم تمام مسلمانوں کو اپنی ذات متعال اور اسلام کی طرف باز گشت کے علاوہ عالمی خونخواروں اور طاقت پر گھمنڈ کرنے والوں کے سیاسی اور ثقافتی تسلط سے نجات حاصل کرنے کیلئے دنیائے اسلام کے حقیقی مفکرین کی بے عیب کوششوں سے بہرہ ور ہونے کی سعادت عطا فرمائے

سید محمد خاتمی
وزیر ثقافت و ارشاد اسلامی
خردادماہ ۔ ۱۳۶۸ ھ.ش

پیام پروفیسر خورشید احمد
سنیٹر

برای جلسۂ تحیل استاد سید غلام رضا سعیدی مرحوم

مجھے یہ جان کر بے حد مسرت ہوئی کہ انجمن درسی کے زیر اہتمام ایک اجتماع اسلام کے خدم اور اقبال کے عشق مرحوم سید غلام رضا سعیدی کی یاد میں منعقد کیا جا رہا ہے میری دلی خواہش تھی کہ میں اس اجتماع میں شرکت کروں اور مرحوم مفکر اور داعی کو ھدیہ عقیدت پیش کروں لیکن چونکہ میں ایک پہلے سے طے شدہ پروگرام کی وجہ سے لاھور جا رہا ہوں اس لئے اس اجتماع میں شرکت کی سعادت سے محروم رہونگا البتہ داخل حسنات ہونے کے جذبہ سے ایک خط کے ذریعہ اپنے جذبات و احساسات کا مختصر اظہار کر رہا ہوں

مرحوم سید غلام رضا سعیدی سے مجھے اپنی طالب علمی کے زمانہ میں اس وقت ملنے کی سعادت حاصل ہوئی جب وہ قیام پاکستان کے فوراً بعد مؤتمر عالم اسلامی میں شرکت کے لئے کراچی تشریف لائے پھر انہوں نے کمال عنایت سے میری کتاب اسلام اینڈ دی ویسٹ (Islam and the West) کا فارسی زبان میں ترجمہ فرمایا جو اسلام وغرب" کے نام سے شائع ہوا جس زمانہ میں میں اقبال ریویو کراچی کا مدیر معاون تھا ان سے اقبالیات کے سلسلہ میں ربط رہا۔ ان کی وفات سے علمی اور ثقافتی دنیا میں ایک خلاء واقع ہوا ھے اور میں نے خود اس کو ایک ذاتی نقصان کے طور پر محسوس کیا ھے اللہ تعالی ان کی مغفرت فرمائے۔ ان کی نیک خدمات کو قبول فرمائے ان کی لغزشوں سے صرف نظر کرے اور انہیں جنت کے اعلی ترین مقامات پر جگہ دے۔ آمین۔

مرحوم غلام رضا سعیدی ایران میں پاکستان کے دینی اور

ثقافتی سفیر کی حیثیت رکھتے تھے۔انہوں نے امت مسلمہ کی وحدت کو اپنا نصب العین بنایا تھا۔ ہر گروہی،اور فرقہ وارانہ تعصب سے بالا تھے۔ مسلمانوں کے ہر مسئلہ کو اپنا مسئلہ سمجھتے تھے پاکستان اقبال قائداعظم،اور مولانا مودودی سے ذاتی محبت رکھتے تھے اور ان کا پیغام ہر محفل میں پھیلاتے تھے۔ ستر سے زیادہ کتابوں کے مصنف مولف یا مترجم تھے ان کی خدمات ایران اور پاکستان ہی کیلئے نہیں بلکہ پورے عالم اسلام کیلئے تھیں اور ہم سب ان کی کمی کو محسوس کرتے ہیں اور اس غم میں برابر کے شریک ہیں میں ان کے اہل خانہ کو یقین دلاتا ہوں کہ ان کی یاد ہمارے دلوں میں ہمیشہ رہے گی اور ہماری دعاؤں کی سوغات انہیں ہمیشہ پہنچتی رہے گی

آسمان ان کی لحد پر شبنم افشانی کرے

پروفیسر خورشید احمد

ڈاکٹر جمیل جالبی
صدر نشین مقتدرۂ قومی زبان
اسلام آباد

تاثرات

آقای سید غلام رضا سعیدی کی یاد میں یہ خصوصی اجلاس پاکستان کے عوام کے لیے بالخصوص اور دنیائے علم و دانش کے لیے بالعموم کئی اعتبار سے اہم ہے. آقای غلام رضا سعیدی کا نام پاکستان کے علمی اور فکری حلقوں میں محتاج تعارف نہیں، وہ کہنے کو تو ہمارے برادر ملک ایران کے باشندے تھے لیکن معنوی اعتبار سے ان کا رشتہ پاکستان کی سرزمین اور یہاں کی فکری سرحدوں سے اتنا گہرا تھا جتنا کہ ایک پاکستانی کا ہونا چاہئے. اس اعتبار سے انہیں میں پاکستانی مصنفین اور مفکرین کی صف میں ہی شمار کرتا ہوں.

آقای غلام رضا سعیدی ۱۳۱۴ ہجری میں خراسان کے شہر بیرجند کے گرد و نواح میں پیدا ہوئے. ابتدائی تعلیم اپنے گاؤں کے مدرسے میں حاصل کرکے اپنے اہل خاندان کے ساتھ بیرجند منتقل ہو گئے اور اس شہر کی مشہور درسگاہ مدرسہ شوکتیہ میں تحصیل علم کرنے لگے. ۲۱ سال کی عمر میں نہ صرف ریاضی، فزکس، ہیئت اور نجوم جیسے علوم میں دسترس حاصل کی بلکہ عربی، فرانسیسی اور انگریزی جیسی عالمی زبانوں میں بھی خاطر خواہ مہارت بہم پہنچائی. یہی سبب تھا کہ انہیں پہلی ملازمت ایک بینک میں ملی. لیکن علم و ادب سے والہانہ وابستگی نے انھیں اپنی طرف کھینچا اور وہ بیرجند کے مدرسۂ شوکتیہ میں جہاں کے وہ فارغ التحصیل تھے، بحیثیت معلم اور استاد شامل ہو گئے. اس سے کچھ سال بعد تہران میں اقامت اختیار کی اور جناب ڈاکٹر جعفر شہیدی کی اعانت سے "فروغ علم"

جیسا جیّد علمی جریدہ شائع کیا. ۱۹۲۷ء میں قیام پاکستان کے بعد آقای سعیدی "موتمر اسلامی" سے وابستہ ہو کر کراچی آئے اور پھر سرزمین پاکستان سے ان کا روحانی اور فکری رشتہ اس طرح استوار ہوا کہ جب نوے سال سے زاید عمر پاکر وہ اپنے خالق حقیقی سے جا ملے تو ان کے سرمایۂ حیات میں اسلامی فکر و فلسفے سے وابستگی اور اس حوالے سے سرزمین پاکستان سے محبت نمایاں حیثیت اختیار کر چکی تھی. قیام پاکستان کے بعد آقای سعیدی تقریباً نصف صدی تک زندہ رہے. اس دوران ان کی علمی فتوحات کا شمار اور دائرۂ کار بلا شبہ دنیائے اسلام اور دنیائے علم وادب کے لیے وجہ افتخار ہے انھوں نے ساٹھ کے قریب تالیفات و تراجم یادگار چھوڑے جن میں سے زیادہ تر اسلامی فکر و فلسفے سے متعلق ہیں. نظریۂ پاکستان سے ان کی ہمدردی اور وابستگی اس سبب سے تھی کہ وہ پاکستان کو دنیائے اسلام کا تخلیقی جوہر سمجھتے تھے. اسلامی اقدار اور ملت اسلامیہ سے اسی والہانہ عشق نے انھیں اقبال کی طرف راغب کیا اور وہ اسلام، پاکستان اور اقبال کو ایک مثلث کی حیثیت سے دیکھنے اور سمجھنے کی کوشش کرتے رہے. ان کی فہرست مطبوعات میں اسلام سے متعلق دس تراجم اور بیس سے زاید مستقل تصانیف شامل ہیں. پاکستان سے متعلق تین کتابیں ہیں جن میں "بکتھر بولائتھ" کی کتاب کا ترجمہ قائداعظم محمد علی جناح مؤسس پاکستان کے زیر عنوان، "تشکیل پاکستان" اور "در جنگ پاکستان متجاوز نیست"؟ خاص طور پر قابل ذکر ہیں. موخرالذکر دونوں تصانیف میں استاد سعیدی کا پاکستان کی نسبت رویہ ہمدردانہ، مخلصانہ اور منصفانہ ہے. ان کا زاویۂ نگاہ ان کی شخصیت میں متوازن فکر اور بالغ نظری کا پتہ دیتا ہے.

پاکستان سے باہر جن مستشرقین نے علامّہ اقبال کے فکر و فلسفے کو اپنی تحریروں کا مستقل موضوع بنایا ان میں استاد غلام رضا سعیدی کو اہم مقام حاصل ہے. اقبالیات میں ان کے استغراق اور ذوق و شوق کا اگر دقیق مطالعہ کیا جائے تو یہ کہنا مشکل نہ ہو

گا که استاد سعیدی ان معدودے چند اقبال شناسوں میں سے تھے جن کی تحریریں اقبال کے کلام اور فکر و فلسفے کو سمجھنے کے لیے اہل علم کی ہمیشه رہنمائی کرتی رہیں گی. ان کی کتابیں: "اقبال شناسی، ماہیت و اہمیت"، فلسفۂ اقبال"، "اندیشه های اقبال" اور شالوده علومِ جدید در اسلام"، اپنی قدر و قیمت کے اعتبار سے اقبالیات کا گرانقدر سرمایه ہیں. میرا خیال ہے جب تک اقبال کا کلام اور فکر و فلسفه دنیائے علم و دانش میں زنده ہے، استاد غلام رضا سعیدی کا نام اور ان کے علمی کارنامے، بطور حواله ضرور یاد رکھے جائیں گے.

میری دعا ہے که خدا ان کی روح کو شاد رکھے اور ان کے علمی اور دینی کارناموں کو بقائے دوام عطا فرمائے۔ آمین !

دکتر سید جعفر شهیدی
استاد دانشگاه تهران

درس وحدت

سعیدی درس وحدت داد بر اسلامیان عمری
چنان کاموخت از علامهٔ اقبال این آئین

دلش پرمهر اقبال و سرش پر شور پاکستان
نه آنرا بردی از یاد و نه از خاطر ستردی این

به نزد او نه بُد اقبال و پاکستان جدا از هم
که آن معمار می دانست و وین دیگر سرای این

سعیدی رفت و یاد او نخواهد رفت از دلها
دراینجا ، الجزایر یا فلسطین بخون رنگین

پی تکریم او فرز انگان گرد آمدند آری
گرامی داشتن فرزانه را رسمی بود دیرین

روان وی ثنا گوی شما دانشوران باشد
چنان اندر جنان اقبال او را میکند تلقین

ڈاکٹر سیّد محمد اکرم "اکرام"
پروفیسر پنجاب یونیورسٹی

سیّد غلام رضا سعیدی
ایران کا ایک عظیم اقبال شناس

کچھ عرصہ پیشتر مجھے یہ خبر پڑھ کر کہ ایران معاصر کے عظیم مسلمان دانشور سید غلام رضا سعیدی فوت ہو گئے دلی صدمہ ہوا. میری دعا ھے اللہ تعالیٰ انہیں اپنے جوار رحمت میں جگہ عطا فرمائے اور ان کے عزیزون منجملہ جناب ڈاکٹر سید جعفر شہیدی اور ان کی خانم محترمہ کو جو کہ مرحوم سید سعیدی کی صاحبزادی ھیں صبر جمیل عطا فرمائے. ھم ان کے ممنون بھی ھیں کہ وہ انجمن فارسی پاکستان کے آج کے خاص جلسے میں تھران سے تشریف لائے ھیں.

مجھے حضرت سعیدی کی وفات سے دلی صدمہ اس لئے ہوا کہ میرا ان سے دلی رابطہ تھا. میں نے ۱۹۶۲ء میں تھران میں ان کی کتاب "اقبال شناسی" پڑھی تھی اور اس سے استفادہ کیا تھا۔ میں نے مرحوم کو پہلی دفعہ ۱۹۷۲ء میں پاکستان نیشنل سنٹر لاھور کے ایک جلسے میں تقریر کرتے دیکھا جس کی صدارت مرحوم جسٹس ایس۔ اے رحمان کر رہے تھے۔ سعیدی مرحوم نے دوران تقریر کہا کہ "ھیچ پدری برگردن پسرش این اندازہ حق ندارد کہ اقبال برگردن من دارد۔ او مرا از الحاد فلسفۂ غرب نجات داد"..

جُبّہ و عمامہ میں ملبوس ایک ضعیف العمر اور باوقار شخص کی زبان سے یہ الفاظ سن کر میں نہایت متاثر اور ان کی عظمت کا مزید معترف ہوا۔

میں نے دوسری دفعہ انہیں ۱۹۷۷ء میں پنجاب یونیورسی کی طرف سے منعقد ہونے والی اقبال بین الاقوامی کانگریس میں دیکھا۔

وہ اس وقت زیادہ کمزور اور کچھ بیمار تھے۔ تیسری اور آخری مرتبہ تین سال پیشتر تہران یونیورسٹی میں منعقد ہونے والی اقبال بین الاقوامی کانگریس میں دیکھا جہاں وہ جلسے میں سیّد محمود علی ایک پاکستانی نوجوان کا سہارا لیتے ہوئے تالار فردوسی میں داخل ہوئے۔ اس جلسے کی صدارت اسلامی جمہوریہ ایران کے صدر جناب علی خامنہ ای فرما رہے تھے۔ دوران تقریر صدر جناب خامنہ ای نے کہا کہ آج کے بعد ہم اقبال کو "ستارہ بلند اقبال شرق" کے نام سے پکاریں گے تو سعیدی مرحوم نے جو بالکل ان کے سامنے سٹیج سے نیچے بیٹھے ہوئے تھے فوراً کہا کہ "ستارہ شرق" کے نام سے پکارا جائے اس پر صدر مملکت نے احترام سے کہا کہ جو آپ نے فرمایا ھے وھی صحیح ھے۔

گذشتہ سال سعیدی مرحوم و مغفور نے بیر جند سے مجھے دو خط بھی ارسال فرمائے جو میرے لئے باعث فخر تھے۔ حضرت سعیدی در حقیقت پاکستان کے تمام مسلمانوں کے لئے باعث فخر اور سرمایۂ عزت ہیں۔ کیونکہ انہوں نے پاکستان کی بیحد خدمت کی ھے۔ میں وثوق سے کہہ سکتا ہوں پاکستان کے متعدد سفیروں نے ایران میں اتنا کام نیں کیا جتنا اس ایک بے لوث اور بی ریا شخص نے کام کیا ھے۔ وہ ایک صادق اور متعہد مسلمان تھے۔ انہوں نے اپنی تمام تر اعلی صلاحیتوں کو عالم اسلام کی خدمت کے لئے وقف کر رکھا تھا۔ وہ نہایت فعّال، ذھین، غیور اور جرات مند انسان تھے۔ وہ سید جمال الدین افغانی سے بہت متاثر تھے اور انی جیسا حسّاس دل اور انی کا عظیم نصب العین رکھتے تھے۔ برصغیر پاکستان و ھند کے مسلمانوں کے احوال واقعی کا جائزہ لینے کے لئے تقسیم ھند سے قبل وہ دو دفعہ برصغیر میں آئے اور علیگڑھ میں قیام پذیر رہے۔ ۱۹۲۰ء میں کراچی میں منعقد ہونے والی مؤتمر اسلامی میں شریک ہوئے۔ ان کو اسلام کے نام پر قائم ہونے والے ملک پاکستان سے بیحد محبت تھی چنانچہ ۱۹۲۷ء ہی میں "پاکستان" کے نام سے انہوں نے ۱۰۸ صفحات پر مشتمل ایک کتاب شائع کی۔ یہ وہ وقت تھا جب ایران

میں اکثر لوگ پاکستان کے نام سے بھی واقف نہ تھے۔ پہلوی خاندان نہایت طاقت کے ساتھ ایران میں لادینی بنیادوں پر اپنی حکومت استوار کر رہا تھا۔ مستشرقین اور آثار قدیمہ کے ماہرین وغیرہ ایران کو "تمدن بزرگ" کا حامل اور "والا نژادی" کا مظہر قرار دے کر دنیائے اسلام سے متنفر اور بیگانہ کر رہے تھے۔ فرنگی مآبی اور مغرب زدگی کا رجحان جنون کی حد تک پہنچ چکا تھا۔ صادق ہدایت پورداؤد اور احمد کسروی جیسے بیسیوں دانشور اور شاعر شعائر اسلامی کی تردید اور تضحیک پر کمر باندھے ہوئے تھے۔

حد درجہ ملّی تفاخر اور نسلی امتیاز نے ایران میں ایک نہایت منحرف اور متعصب ذہن یدا کر دیا تھا جس کے نتیجے میں ایران میں سفارت ہند کو کامیابی کے بہترین مواقع میسر آئے۔ ہندوؤں نے ایرانی ادیبوں اور دانشوروں کو آریائی نزاد ہونے کی رشتے سے یہ سمجھایا کہ برصغیر میں ہم ہی ہم ہیں اور پاکستان انگریزوں کی محض ایک سازش ہے یا ایک شاعر کا خواب ہے اور بس۔ ہندوستان کے فاضل سفیر ڈاکر تارا چند نے ڈاکٹر جلال نائینی کے تعاون سے داراشکوہ کی غیر اسلامی ادبی کوششوں کو "سر اکبر" کے نام سے بڑے دلکش انداز میں یش کیا اور اس طرح واضح کیا کہ دو قومی نظریے کو فروغ دینے والا دارا کا بھائی اورنگ زیب ایک متعصب برادرکش بادشاہ تھا۔ لادینیت کے آریا مہری دور میں پاکستان کا وجود صرف لا الہ الا اللہ کی بنیاد پر معرض ظہور میں آیا تھا۔جو شاہ پرست اور مغرب زدہ ایران کے دانشوروں کیلئے بالکل مبہم اور ناقابل فہم تھا۔ ایسی مادی اور مکدّر فضا میں اقبال جیسے روشن دل غیور مسلمان مفکر کی شناخت کی کوئی گنجائش نہ تھی۔ بایںہمہ چند ارباب فکر و نظر اقبال کے معترف اور مداح ضرور پیدا ہو گئے تھے جن میں ملک الشعرا بہار، مجتبٰی مینوی، محمد تقی مقتدری، سعید نفیسی اور علامہ دهخدا کے نام لئے جا سکتے ہیں۔ اس میدان میں ڈاکٹرخواجہ عبدالحمید عرفانی کی کوششوں کو بھی خراج تحسین ادا کیا جا سکتا ہے لیکن یہ لوگ عموماً اپنی تحریروں میں صرف روایتی

انداز میں اقبال کی شاعری کی تعریف کرتے تھے اس کے انقلاب انگیز پیغام کی طرف اشارہ نیں کرتے تھے۔ کیونکہ اقبال کا پیغام بنیادی طور پر ملوکیت کے جابرانہ نظام کے خلاف ایک اعلانیہ بغاوت تھا اور یہ امر شاہ کے استبدادی دور میں بیحد خطرناک اور ھلاکت انگیز تھا. سید غلام رضا سعیدی کو اللہ تعالیٰ نے اسلام سے والھانہ محبت رکھنے والا دل عطا فرمایا تھا انہوں نے الجزائر کے مسلمانوں کے احوال پر نظر ڈالی اور "الجزائر خونین" کے نام سے کتاب لکھ کر شائع کی. نہر سویز کے مسئلے پر مصری مسلمانوں کی حمایت میں متعدد مقالات شایع کئے. یہودیوں کی سازشوں کے خلاف "فریاد فلسطین" کے عنوان سے ایک کتاب منتشر کی. پاکستان کے خلاف ہندو پراپیگنڈے کا جواب دینے کیلئے در جنگ پاکستان وھند کیست؟ متجاوز اور ھیکٹر بولیتو کی کتاب "JINNAH the Creator of Pakistan "کا فارسی میں ترجمہ کر کے "قائداعظم مؤسس پاکستان" کے نام سے اسے شائع کیا. سعیدی مرحوم ایک طرف اعلیٰ سیاسی بصیرت کے حامل تھے. افق اسلامی پر جہاں بھی وہ تاریکی دیکھتے شہاب ثاقب کی طرح اس پر ٹوٹتے.دوسری طرف وہ فارسی کے علاوہ انگریزی اور عربی زبانوں پر پوری طرح مسلّط تھے لہذا عصری مسائل کو سمجھنے اور بیان کرنے میں انیں کوئی دشواری نیں تھی اور وہ اس میدان میں بیباک تھے. انھوں نے فکر اقبال کو احیائے اسلامی کے لئے منبع الہام تصور کرتے ہوئے ۱۹۵۹ء میں ایک نہایت عمدہ کتاب "اقبال شناشی" کے نام سے شایع کی اور اقبال کے فکر و فن کے کمالات کو واضح اور روشن اسلوب میں پیش کیا. ملوکیت کے خلاف اقبال کے اشعار.کو بڑی جرأت اور جسارت کے ساتھ لکھا اور اس میں کاخ سلطنتی کے در و دیوار ھلا دینے والا یہ قطعہ بھی نقل کیا کہ:

آدم از بی بصری بندگیٔ آدم کرد
گوھری داشت ولی نذر قباد و جم کرد

یعنی از خوی غلامی زسگان خوار تراست
من ندیدم که سگی پیش سگی سرخم کرد

ایران میں اس کتاب کی نشر و اشاعت سے اقبال شناسی کے شوق اور شعور کو تقویت حاصل ہوئی. یہاں تک ڈاکٹر علی شریعتی شہید نے سیّد جمال الدین اور علامہ اقبال کے احیائے اسلامی کے مشن کو اپنے شعلہ انگیز بیانات سے انقلاب اسلامی کی صورت میں تبدیل کر دیا. ڈاکٹر شریعتی شہید نے جہاں اقبال کو غزالی ثانی کا نام دیا وہاں حسینیہ ارشاد میں سعیدی مرحوم کی تحریروں سے استفادہ کا بھی اقرار کیا.

حضرت سعیدی رحمہ اللہ علیہ نے اپنی کتاب اقبال شناسی کو ایران و پاکستان کے مسلمان طالب علموں اور جوانوں کے نام منسوب کرتے ہوئے مقدمہ میں بالفاظ جلی لکھا کہ: اگر انگریز شیکسپئیر پر فخر کریں اور فرانسیسی ویکٹر ہوگو پر اترائین اور اگر جرمن لوگ گوئٹے پر ناز کریں تو تمام مسلمانوں کو بالعموم اور ایران و پاکستان کے مسلمانوں کو بالخصوص چاہیے کہ وہ اقبال پر فخر کریں".

سعیدی مرحوم و مغفور کی ان کوششوں کے نتیجے میں آج ایران میں اقبال کو ہر جگہ شاعر اسلام کے نام سے پہچانا جاتا ہے. صدر ایران جناب خامنہ ای بآواز بلند یہ کہتے ہیں کہ "من مرید اقبال هستم" اقبال کا فارسی کلام آج ایران کی تمام درسگاہوں میں ہر سطح پر جزء نصاب بنا ہوا ہے. پاکستان میں اقبال صرف ایک جلسے اور ایک اکیڈمی کا نام ہے جب کہ آج ایران میں اقبال ایک تحریک اور انقلاب کی صورت اختیار کئے ہوئے ہے اور یہ حضرت سعیدی کی خاص کوششوں کا نتیجہ ہے.





محمد رسول الله

زندگانی محمد (ص)

نگارش:
سید غلامرضا سعیدی

برنامهٔ انقلاب اسلامی

نوشته

سید ابوالاعلی مودودی

ترجمه سید غلامرضا سعیدی

بهاء ۵ ریال

از سلسله انتشارات دینی و علمی بزبان ساده برای همه

چاپ اختر شمال

از ابوالاعلی مودودی
ترجمه سید غلامرضا سعیدی

اول اخلاق ما
بعد
تمدن آنها

بضمیمه

عبودیت فکری
روح فرهنگ اسلام

دکتر سید علیرضا نقوی

اقبال شناسی سعیدی

دانشمند فقید استاد سید غلامرض سعیدی که درود بر روح پر فتوح اوباد جزو پیشا هنگان نهضت اسلامی در دور جدید بود و همین عشق بی نهایت وی نسبت به دین اسلام بود که در او علاقه مفرطی نسبت به تحقیق و تتبع در باره افکار اخلاقی و سیاسی و فلسفی اسلام و افرادی که سهم عمده ای در پیشرفت چنین افکری داشتند ایجد نمود مانند علامه جمال الدین اسد آبدی معروف به افغانی و سید قطب و علامه محمد اقبال لاهوری و در نتیجه وی معرفی و اشعه فکر اسلامی و حمایت از مجاهدین انقلاب اسلامی در نقط مختنف جهان را هدف اساسی زندگی خود قرار داد.

بهمین منظور استاد سعیدی چندین کتاب را که بعضی دانشمندان جدید و داعیان انقلاب اسلامی نوشته بودند به فارسی برگردانده هموطنان عزیز خود و سایر فارسی زبانان را به جهد علیه افکار فاسد غرب و استثمار مسلمانان بدست استعمار گران دعوت نمود. "فردو اجتماع" از شهید سید محمد قطب و برنامه انقلاب اسلامی" و مبادی اسلام و فلسفه احکام"از سید ابوالاعلی مودودی و"منشور جهانی اسلام" از دکتر محمد رفیع الدین را برای همین منظور بفارسی ترجمه کرد. همچنین با تالیف "فریاد فلسطین و "خطر جهود" و"مسئله کشمیر و حیدرآباد" و" جلوه حق در اندونزی و "بحران فعلی جهان"و" نقش اسلام در برابر غرب" و "توطنه خاور شناسان" و "پیمان جوانمردان" وی نه تنه هدف جنگ آزادی فلسطین و کشمیر و حیدرآباد را به مسلمان ایران و سایر کشور هی اسلامی معرفی نمود، بلکه درمورد توطئه ای که صهیونیها و کفار و سایر دشمنان اسلام علیه مبارزان آزادی مسلمانان در جهان چیده بودند همکیشان خود را هشدار نمود.

نارسایم باعتدال گرائید". (ص ی)

همچنین درین مقدمه می نویسد: "از آنجائیکه شخصیت عظیم این نابغه شرقی با توجه بتمام جنبه‌های فکری و علمی و هنری و سیاسی و اخلاقی، ما فوق جنبه‌های شاعری اواست، و با توجه باینکه فقید سعید شعر و شاعری را فقط ابزار کار و وسیله ابلاغ مأموریت و تبلیغ پیام انسانیت خودش قرارداده است، حیفم آمد که فارسی زبانان اورا شاعری بدانند، و از دریچه چشم شعرا باء نظر افکنند، بدینجهت با قصدی خالص و نیتی پاک و منزه از شوائب رائج نفسانی کوشیدم تا با استفاده از منابع تحقیق، در حدود قدرت جنبه های متعدد و متکثر شخصیت عظیم وی را در دسترس جویندگان راه حق و حقیقت و تشنگان زلال معرفت قراردهم. باشد که جوانان متجدد و مسلمان ما از آشنائی با مکتب پر فیض اقبال مستفیض گردند و برای نسلهای آینده بر این منوال سر مشق فکر و هدایت گردند و باشور و نشاطی هرچه تمامتر به آرزوی بلندوی جامه عمل بپوشانند که میگوید

عرب از سرشک خونم همه لاله زار بادا
عجم رمیده بو را نفسم بهار باد

این گفتار را با این جمله های بسیار پر مغز و پرمعنی بپایان می رسانیم که استاد در مقدمه در ضمن شرح سبب تالیف این کتاب آورده است و می فرماید: "منظور از نشر این کتاب اینست که جوانان متجدد و روشندل جامعه ایران بکوشند تا در سایه رهبری این متفکر بزرگ و داهی شرق، راه زندگی جدید رابرای خود و نسلهای آینده مسطح و هموار سازند و با یک عالم افتخار و نشاط بدانند که: اگر روزی جوامع آنگلو ساکسن به شکسپیر، و جامعه فرانسوی به ویکتور هوگو و نژاد آلمان به گوئته افتخار کنند، جوامع اسلامی عموما و جامعه اسلامی ایران و پاکستان خصوصا باید بوجود اقبال افتخار بورزند." (ص یا)



سیّد فیضی

سیّد غلامرضا سعیدی
یادش بخیرباد!

سلام ما به ادیب و مُترجم و شاعر
که گُلستان سُخن را حیات نو بدمید
به فکر حضرت اقبال و قائد اعظم
عُروس طبع اُو بر ماچه جلوه ها پاشید

درُونِ سینۂ ایں سیّد غلام رضا
هزار چشمۂ علم و ادب روان بکنار
سعیدی نکته طرازی و نکته دانی بُود
ز نخلبندیِ اُو فارسی گرفت بهار

مُحققّیِ و علیمی و حکمت افرُوزی
بفکر نو همه افکار های ملّت ساخت
وسیع تر شده زُو حلقه های شعر و ادب
بجامِ نو هماں صهبای کهنه را انداخت

پروفیسر علی حسنین شیفتہ
سرگودھا

علامہ سید غلام رضا سعیدی مرحوم اور تفکر دین

جناب علامہ سید غلام رضا سعیدی اعلی اللہ مقامہ خطّہ ایران کی وہ نامور شخصیت تھے جنھوں نے اپنی نوّے سالہ زندگی میں سے تقریباً سترّ سال دین اسلام اور مسلمانوں کی خدمت میں بسر کئے۔ ابتداء عمر ھی سے ان کے دل میں دو باتوں کی شدید لگن تھی۔ پہلی بات یہ کہ مسلم نوجوانوں میں اسلام سے محبت اور اس کی خدمت کا جذبہ پیدا ہو۔ اور دوسری بات یہ کہ مختلف ملکوں میں بسنے والے مسلمانوں کے درمیان اتحاد و یگانگت کے جذبات نہ صرف انفرادی طور پر بلکہ حکومتی سطح پر یوں استوار ہوں کہ عالم اسلام ایک مضبوط بلاک کی شکل میں اقوام عالم کے درمیان تسلیم کیا جانے لگے۔ ایسے خیالات و نظریات رکھنے والے کیلئے ضروری ہوتا ہے کہ وہ مختلف ممالک میں بسنے والوں سے رابطہ پیدا کرنے کیلئے مختلف مقامات پر بولی جانے والی زبانوں سے واقف ہو اور جس مقصد کی تکمیل کیلئے وہ اٹھتا ہے خود اس کے رموز و نکات سے اچھی طرح آشنا ہو۔

پس علامہ سعیدی نے پہلے تو دینی علوم پر کامل دسترس حاصل کی۔ دین اسلام کے اصول و فروع ، فقہ و حدیث ، تفسیر قرآن اور تاریخ اسلام وغیرہ سے پوری طور پر واقفیت حاصل کرنے کیلئے عربی زبان کا جاننا نہایت ضروری ہے کیونکہ پیغمبر اکرم صلیّ اللہ علیہ وآلہ وسلّم کی زبان عربی تھی ، قرآن کریم عربی مبین میں نازل ہوا ، اصحاب رسول آلہ اطہار اور ائمّہ اسلام بھی عربی ہی بولنے والے تھے۔ یہی وجہ ہے کہ احادیث تمام کی تمام عربی زبان میں ہیں۔ فقہ و تفسیر قرآن کی تدوین عربی میں ہوئی اور تاریخ اسلام بھی ابتدائی

طور پر عربی زبان ہی میں لکھی گئی۔ ان حقائق کے پیش نظر دین اسلام کے بارے میں کامل دستگاہ حاصل کرنے کیلئے عربی زبان و ادب کا جاننا ضروری و لابدی ہے۔ اسی لئے علامہ سید غلام رضا سعیدی مرحوم نے سب سے پہلے اپنی مادری زبان فارسی کے ساتھ ساتھ عربی زبان و ادب اور دوسرے علوم مروجہ کی تعلیم حاصل کی ان علوم کی تحصیل سے فراغت کے بعد انوں نے انگریزی اور فرانسیسی زبانیں بھی پڑھیں۔ ان کے علاوہ وہ اردو زبان سے بھی واقف تھے

علامہ سعیدی کی تحصیل علوم سے متعلق اس مختصر سی سر گذشت سے آپ بخوبی اندازہ لگ سکتے ہیں کہ وہ کتنی جامعیت رکھنے والے بزرگ تھے اور یہیں سے ان کے اس عزم کا بھی پتہ چلتا ہے کہ وہ اسلامیان عالم کو ایک رشتہ دینی میں مستحکم طور پر منسلک دیکھنا چاہتے تھے۔

ابھی وہ نوجوان ہی تھے کہ وہ سید جمال الدین اسد آبادی معروف بہ سید جمال الدین افغانی کے نظریات و خیالات سے متاثر ہوئے اور یہ تاثر ان میں زندگی بھر باقی رہا۔ سید جمال الدین کو ایران کے مقام حضرت عبدالعظیم سے گرفتار کرکے اور اذیتیں پہنچا کے احمد شاہ قاچاری کے دور حکومت میں ملک بدر کیا گیا تو دوسرے بے شمار لوگوں کے ساتھ علامہ سعیدی کو بھی بڑا ملال ہوا۔

سید جمال الدین افغانی جب مصر پہنچے تو ان کی ملاقات وہاں کی عظیم دینی و علمی شخصیت مفتی شیخ محمد عبدہ سے ہوئی اور دونوں میں ایسا اتحاد فکر و نظر ہوا کہ باہم شیر و شکر ہو گئے اس زمانے میں علامہ سعیدی مجلّہ الھلال کے مستقل قاری بنے رہے اور بہت سی کتابیں انہوں نے مصر سے منگوائیں جن کے مطالعہ سے ان کی نگاہ میں وسعت پیدا ہوئی۔ سید جمال الدین اور مفتی شیخ محمد عبدہ دونوں عالمی سیاست میں اسلامی بلاک قائم کرنے کے محرک تھے علامہ سعیدی بھی ان کے ہم خیال ہو گئے۔

اسی زمانہ میں صیہونیت کی تحریک زور پکڑ رہی تھی اور یہودی بیت المقدس پر قبضہ کا خواب دیکھ رہے تھے علامہ سید غلام رضا سعیدی نے مسلمانوں کو بالعموم اور مسلم ریاستوں کو بالخصوص اس نہایت شر انگیز فتنے سے آگاہ کرنے کیلئے "خطر جھود و فریاد فلسطین" تحریر فرمائی۔

قیام پاکستان کے بعد وہ کراچی میں منعقد ہونے والی موتمر عالم اسلامی کی پہلی کانفرنس میں مدعو کئے گئے اور وہاں انہوں نے مفتی اعظم فلسطین سے ملاقات کی اور فلسطین کے مسئلے پر خصوصی طور سے باہم گفتگو کی۔

اس سے قبل وہ تحریک آزادی کے زمانہ میں چار مہینے تک علی گڑھ ہندوستان میں قیام کر چکے تھے اور وہیں انہوں نے مولانا محمد علی جوہر سے بھی کئی ملاقاتیں اور مذاکرات کئے تھے۔ اسی قیام علی گڑھ میں وہ علامہ ڈاکٹر محمد اقبال اور ان کے کلام و فلسفہ خودی سے آگاہ ہوئے اور پھر ان پر وہ اس طرح فریفتہ ہوئے کہ خود فرماتے تھے "جس طرح اقبال نے غائبانہ طور پر رومی کو اپنا مرشد تسلیم کیا ہے اسی طرح غائبانہ طور پر میں اقبال کو تسلیم کرتا ہوں" وہ علامہ اقبال سے ذاتی طور پر ملاقات نہ کر سکنے پر بہت افسوس کرتے تھے۔ وہ اس امر سے بہت زیادہ متاثر تھے کہ اقبال نے مغربی تمدن کو خود اپنی آنکھوں سے دیکھا تھا مگر یورپ سے واپس آکر انہوں نے جو تاثّر دیا وہ یہ تھا۔

بیا کہ ساز فرنگ از نوا در افتاد است
درون سینہ او نغمہ نیست فریاد است

علامہ اقبال ہی کی طرح وہ عشق کی برتری کے قائل تھے لیکن یہ عشق موہوم نیں تھا بلکہ انہوں نے علامہ اقبال ہی کے لفظوں میں اس کی یوں وضاحت فرمائی ہے۔

حق تعالی پیکر ما آفرید
از رسالت در تن ما جان دمید

از رسالت در جهان تکوین ما
از رسالت دین ما آئین ما

علامہ سید غلام رضا سعیدی مرحوم تقریباً ایک صدی کی زندہ تاریخ تھے۔ انہوں نے تقریباً ساٹھ کتابیں یادگار چھوڑی ہیں جن میں زیادہ تر دوسری زبانوں میں لکھی ہوئی کتابوں کے فارسی میں ترجمے ہیں۔ وہ یہ جانتے تھے کہ ایک زبان سے دوسری زبان میں ترجمہ کرنا نہایت مشکل کام ہے شاید اسی کام کو آسان کرنے میں انہوں نے اپنے کمال فن کا اظہار فرمایا۔ ان کے ترجموں کا اندازہ خود ان کے کہنے کے مطابق یہ ہے کہ "میں یوں ترجمہ کرتا ہوں کہ اگر اصل کتاب لکھنے والا فارسی زبان میں لکھتا تو اسی طرح لکھتا"۔

انہوں نے علامہ اقبال کے اوپر ایک مستقل کتاب بھی لکھی ہے جس کا نام ہے "اقبال شناسی" ان کی ترجمہ کی ہوئی اہم کتابوں میں چند یہ ہیں۔

۱۔ عمار یاسر مصنفه صدرالدین شرف الدین

۲۔ فرد و اجتماع مصنف سید محمد قطب مصری

۳۔ عذر تقصیر به محمد و قرآن مصنفه جان دیون پورت

۴ منشور جهانی اسلام مصنفه ڈاکٹر محمد رفیع الدین

۵۔ برنامه انقلاب اسلامی مصنف مولانا ابوالاعلی مودودی

علاوہ بریں ان کی تصنیفات میں "نامه فروغ علم" اور "زندگی محمد (ص)" بھی شامل ہیں۔

مرحوم علامہ سعیدی کو جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سے خصوصی طور پر عشق تھا اسی عشق کے تحت انہوں نے پروفیسر محمد حمیداللہ کی ایک تصنیف کا بھی ترجمہ کیا بنام "رسول اکرم (ص) در میدان جنگ"۔

واضع رہے کہ دین اسلام در حقیقت پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سے کامل وابستگی کا نام ہے جیسا کہ علامہ اقبال نے فرمایا ہے:۔

بمصطفیٰ برسان خویش را کہ دین همہ اوست
اگر باو نرسیدی تمام بو لہبی است

درحقیقت یہی حکم خداوندی ہے اور یہی تعلیم قرآن ہے۔ ربّ العزّت ارشاد فرماتا ہے۔ وما آتاکم الرّسول فخذوہ وما نھاکم عنہ فانتھوا (آیت نمبر ۷ سورہ الحشر)

یعنی "اور جو کچھ تمیں رسول اللہ دیں اسے لے لو اور جس چیز سے منع کریں اس سے باز آ جاؤ"

قرآن مجید میں بارہ مقامات پر اللہ تعالی کی جانب سے مطلقا اطاعت رسول کا حکم دیا گیا ہے یعنی ایسی اطاعت کا حکم ہے جو کسی وقت، مقام یا موضوع کے ساتھ مشروط و مقید نیں ہے بلکہ جب بھی جہاں بھی اور جس بات کا بھی رسول اللہ کسی کو حکم دیں اس پر حکم رسول (ص) کی تعمیل فرض ہو جاتی ہے۔

اللہ تعالی نے اپنے رسول کی اطاعت کو خود اپنی اطاعت کہا ہے جس سے صاف طور پر مستفاد ہوتا ہے کہ اطاعت رسول (ص) کے بغیر اللہ تعالی کی اطاعت ناممکن ہے۔ ارشاد باری تعالی ہے۔

"ومن یطع الرّسول فقد اطاع اللہ ومن تولیٰ فما ارسلناک علیھم حفیظا" (آیت نمبر ۸۰ سورۃ النساء) یعنی اور جو اطاعت کرے رسول (ص) کی تو اس نے اطاعت کی اللہ کی۔ اور جس نے انحراف کیا تو ہم نے آپ کو ان پر نگران بنا کر نیں بھیجا ہے"

اس کے ساتھ ساتھ اطاعت رسول(ص) کو "فوز عظیم" بھی قرار دیا ہے۔ جیسا کہ فرمایا:۔

"ومن یطع اللہ ورسولہ فقد فاز فوزا عظیما" (آیت نمبر۷۱ سورۃ

الاحزاب)

یعنی "اور جو اطاعت کرے اللہ اور اس کے رسول(ص) کی تو یقیناً اس نے بہت بڑی کامیابی کو پا لیا"

پیروی رسول (ص) کو اللہ تعالی نے اپنی محبت کا ذریعہ قرار دیا ہے۔ چنانچہ فرمایا:۔

"قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی یحببکم اللہ و یغفر لکم ذنو بکم واللہ غفور رحیم(ایت نمبر ۳۱ سورۃ آل عمران)

یعنی "کہہ دیجئے (اے رسول(ص) کہ اگر تم لوگ اللہ سے محبت کرتے ہو تو میری پیروی کرو (اگر تم نے ایسا کیا تو) اللہ خود تم سے محبت کرے گا اور تمہارے گناہوں کو معاف فرما دے گا اللہ بڑا بخشنے والا اور مسلسل رحم کرنے والا ہے"

جناب رسالتماب صلی اللہ وآلہ وسلم کا یہ مقام ہے کہ جب وہ کسی معاملہ میں اپنا کوئی فیصلہ صادر فرما دیں تو اس سے انحراف کا کسی مومن یا مومنہ کو کوئی اختیار نیں ہے جیسا کہ ارشاد ربانی ہے۔

"وما کان لمومن ولا مومنہ اذا قضی اللہ و رسولہ امرا

آن یکون لھم الخیرہ من امرھم ومن یعص اللہ

ورسولہ فقد ضلّ ضلالا مبینا" (آیت نمبر ۲ سورۃ الاحزاب)

یعنی"اور نیں ہے کسی مومن یا مومنہ کیلئے اختیار رائے معاملات میں جب فیصلہ کر دے اللہ اور اسکا رسول (ص) کسی امر کے بارے میں، اور جو نافرمانی کرے گا اللہ اور اس کے رسول (ص) کی تو وہ کھلی ہوئی گمراہی میں جا پڑے گا"

یہ وہ چند آیات قرآنی ہیں جن سے پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی اہمیت پر روشنی پڑتی ہے ورنہ پورا قرآن ہی آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کی حقانیت کا زندہ جاوید معجزہ ہے۔

علامه جناب سید غلام رضا سعیدی کی پوری طویل زندگی عشق رسول (ص) کے روشن مظاہر کی حکایت ہے۔ انہوں نے جو کچھ لکھا اسی جذبہ صادق کے تحت لکھا اور جو کچھ بھی کیا وہ اسی عشق رسول (ص) کا غماز ہے۔

پروردگار عالم ہمیں ان کی پیش کردہ مثال پر گامزن ہونے کی توفیق عطا فرمائے اور مرحوم کو اعلیٰ علیین میں درجۂ رفیعہ مرحمت فرمائے۔



از: دکتر محمد حسین تسبیحی

سعیدی گوهر پاک سعادت

در رثاء شاد روان استاد الحاج سید غلام رضا سعیدی عالم علوم اسلامی و مترجم بزرگوار نامی و اقبال شناس و پاکستان شناس سامی که در تاریخ ۲۲ آذر ماه ۱۳۶۷هـ ش برابر ۲۷ جمادی الاولی ۱۴۰۹هـ ق و مطابق باسیزده (۱۳) دسامبر ۱۹۸۸م درروستای زاد گاه خود «نوزاد» از توابع مؤمن آباد» بخش بیرجند استان مشهد دعوت حقّ را لبّیك گفت و به دیدار معبود شتافت. رحمةُ الله علیه رحمة واسعةً.

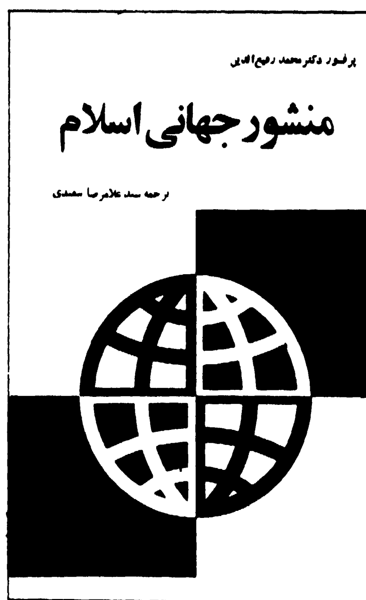
(ولادت ۱۳۱٤هـ ق. وفات ۱٤۰۹هـ ق. ۹۵ ساله)



سعیدی رفت از این دنیای فانی
به فرمان خُدا شد جاودانی
سعیدی گوهر پاك سعادت
سعیدی عالِم علم معانی
سعیدی عاشق دین محمّد (ص)
نوشت او از محمّد (ص) زندگانی
سعیدی مُبتَکر در فنّ تبلیغ
نوشت اسلام منشور جهانی
به قرآن و محمد(ص) سخت دلبند
همیشه در ره او ترجمانی
مقالاتش همه گویای اسلام
درخشان همچو نجم کهکشانی
فروغ علم از او گسترده ترشد

به حقّ خوانده کلام آسمانی
نوشت «عمّار یاسِر» از تَهِ دل
همان داننده علم نهانی
همان «سیّد جمال الدّین» دانا
جهان از فکر او چون بوستانی
سعیدی همَره و همسارِ او بود
دویارهم دل و خوش مهربانی
نوشت از «اجتماع و فرد» نامه
«محمّد قُطب» از اوشد قُطب ثانی
نوشت از «قائداعظم» کتابی
زَ عیم مُلك پاکستان و بانی
جَناح آن رهبر ایمان و توحید
سخنهایش همه صدق عیانی
از و شد نهضت اسلام جاوید
شکست آن راه و رسم باستانی
دلش غرقِ محبّت های او بود
قَلَم زد بَهر او با شادمانی
سعیدی رهبر اقبال شناسان
کلام و فکر اقبالش اَمانی
حکیم الامّت آن داننده راز
به وقت پیری و عهد جوانی
«رمُوز بیخودی» روشن از اوشد
در این ره کرده او شیرین زبانی
همیشه در رَهَش افتان و خیزان
قَدّش از بَهرِ او گشته کَمانی
ز «مودودی» گَرفت افکار تازه
به تفسیرش نمُود او پشتبانی
به «فریاد فلسطین» راه پیمود
به صحرایش نموده کاروانی


اقبال شناسی
سید غلامرضا سعیدی
اقبال
EQBAL


پرفسور دکتر محمد رفیع‌الدین
منشور جهانی اسلام
ترجمه سید غلامرضا سعیدی

دکتر سید سبط حسن رضوی

یاد او بخیر باد

وقتی خبری رسید که استاد سعیدی به دیار باقی شتافت، خیلی ناراحت شدم و مثل همیشه می خواستم که این خبربد درست نباشد ولی روز بعد در روزنامه جنگ راولپندی مورخ ۲۱ ماه دسامبر ۱۹۸۸م این خبر را خواندم، دلم افسرد و فهمیدم که این نمونهٔ مجسم اخلاق شرق و این دانای علوم قدیم و جدید و این پاکستان شناس بزرگ عصر حاضر هم بالاخره رو در نقاب خاکـوند، که ساعتها در محضر استاد سعیدی بودم و از سخنان شیرین و دلنشین آن راد مرد کسب فیض می نمودم، به آن خاطرات یکباره فرورفتم و احساس کردم که این جهان ناپایدار چقدر زود گذراست و دست گذشت زمان چقدر سفاك وبی رحم که تك تك گلهای دانش را از این گلزار جهان می چینید و در دسته های گل خاطرات آراسته می کند و حال را به بوته فراموش ماضی می گذارد.

بلی استاد سعیدی راهنمای شفیق و دوست خلیق ما بود و دانشجویانیکه در دانشگاه تهران برای گرفتن درجه دکترای زبان و ادبیات فارسی به تهران می آمدند، آنها را طوری تشویق می نمود و ابراز لطف و محبت می کرد که اگر کسی برای چند ماه می آمد، مدت اقامت خود را در دانشگاه تمدید می کرد و بیشتر در دانشگاه تحقیق و تحصیل می کرد تا اینکه پایان نامه را می نوشت و فارغ التحصیل می شد و استاد سعیدی مشکلات شخصی و تحصیلی اورا حل و فصل می نمود و خارجیان دلتنگ برای مهین و خانهٔ خود یا زخم خوردهٔ مقرررات سخت و سنگین دبیرخانه دانشگاه که در آن زمان روش غربیها مایهٔ افتخار ارباب دانشگاه و آموزش و پرورش بود بالآخره از اطف و شفقت و محبت استاد سعیدی که نورش در

چشمهای عمیق و فکور او می درخشید و وفورش برلبهای تبسم اومی رقصید ، از وجود ذی جود او این دانشجویان یکنوع سکون خاطر و آرامس جان حس می کردند و صدمهٔ فراق وطن و یادخانه و خانواده دیگر آنها را ناراحت نمی کردو برای ادامهٔ دروس و تحقیق خود با یك جوش تازه و عزم صمیم آماده و کمربسته می شدند و کار خود را به پایان می رساندند و سپس مراجعت به اوطان خود می نمودند و استاد سعیدی آنوقت از موفقیت این محققان و فارغ التحصیلان جدید چقدر خوشحال و شادمان می گشت و برای خدا حافظی آنان در انجمن های ادبی تهران جلسات تحلیلی و معرفی و خدا حافظی ترتیب می داد و تشویق می کرد حیف است که این چنین مربی و سرپرست و راهنمای مخلص و مومن و مکتبی این جهان فانی را بد رود گفته باشد و جُنز خاطرات همنشینی او چیزی دیگر در دست ما نیست. البته تعداد آثاری که از او بصورت تالیف و ترجمه بجا مانده است به ۶۰ می رسد و خزینهٔ علم و دانش است برای دانش پژوهان و هنوز او بوسیلهٔ این کتابها با ماسخن می گوید ، درس می دهد و راهنمایی می کند به سوی جادهٔ علم و تحقیق و تفکر و تدبر ، که فهرست آن آثار را برای خوانندگان این مقاله در آخر می آوریم تا از وسعت اندیشه آن استاد فقید آگاه بشوند که کُمیت قلم را در چه میادین و جولانگاه ها به جولان آورده است و در این باغ دانش و بینش چه گلهای همیشه بهلر را پرورش داده است.

یادم آمد که چقدر خوشحال شده بودم وقتی در اخبار شنیدم که استاد سید غلام رضا سعیدی برندهٔ جایزه ی بهترین کتاب دربارهٔ زندگانی پیامبر ، شد. مثل اینکه من خودم برنده جایزه شده بودم به به چه خبر خوبی بود بله او هم از موفقیت های ما همینطور خوشحال می شد ، روزیکه جلسهٔ دفاع بود من خیلی مشوش بودم مثل همه ، ولی بفضل خدا این دفاع هم بخوبی تمام شد چون از جلسه دفاع به باشگاه دانشگاه رسیدم ، اولین تلفن تبریك که آمد از طرف این استاد شفیق

بود چقدر خوشحال بود. تمام خستگی من رفع شد و شادمانی من دو چندان شد.

اینکه شنیده بودم کتاب "زندگانی حضرت محمد "تالیف استاد سید غلام رضا سعیدی هم دربین کتابهای مربوط به سیرت پیامبر برای بررسی در سیمینار اسلام آباد رسیده است و سازمان تبلیغات اسلامی ایران با کتابهای دیگر این کتاب استاد سعیدی را اینجا ارسال داشته است وغتی اعلام شد که کتاب مذکور برندهٔ جایزه بود و از میان کتابهای ارسال شده، بهترین کتاب شناخته شده و جایزه ویژهٔ ۲۵۰۰ دلاری را به آن اختصاص داده، فکر می کردم که خود استاد سعیدی برای گرفتن این جایزه به اسلام آباد خواهد آمد و قرار شدمبود که این جایزه توسط رئیس جمهور پاکستان در اجلاسیه افتتاحیه کنفرانس بین المللی سیرة النبی به استاد سعیدی اعطاء بشود منتظر بودم که استاد سعیدی خواهد آمد و پس از مدتی به زیارت ایشان نایل می گردم ولی در جلسه دیدم که استاد سعیدی نیست خیلی ناراحت شدم، بحداً معلوم شد که جناب استاد مریض هستند و نتوانستند که مسافرت بکنند. دلم شکست که این فرصت هم از دست رفت و واقعاً از دست رفت چون از این ببعد او را ندیدم....

استاد سید غلام رضا سعیدی نویسنده و مترجم، عالم با عمل، محقق بی بدیل معلم مکتبی و مبلغ متعتهد بود. در پاکستان شناسی از معاصرین خود گوی سبقت ریوده و چندین کتاب و مقاله دربارهٔ پاکستان و قانداعظم محمد علی جناح و دکتر محمد اقبال نوشت و راهنمایان شبه قاره ر در محیط علمی و ادبی و سیاسی ایران باعلاقه و محبت عجیبی معرفی نمود.

سعیدی دو سفر به هند کرد و در سفر سوم به علیگر هم رفت و چهار ماه در آنجا مشغول مطالعه بود و همانجا با مولانا محمد علی زعیم سیاسی و مذهبی ملاقات کرد. فکر اقبال هم تازه در آن هنگام

روشن شده بود و پیام مشرق اولین نوشتهٔ اقبال بود که اورا متوجه خود ساخت، او خودش می گوید "وقتی آنرا خواندم مراتکان داد. بعد فکر کردم، حالا چه زمانی است؟ آن فرصتی است که آقای تقی زاده قبلا آمده و فرمان داده که ایرانی باید روحا و جسما، ظاهرا و باطنا فرنگی مآب شود. خوب! حالا ما بیشتر از هر کسی ملزم هستیم که لبیك بگوییم در چنین مرحله ای بود که رفتیم علی گرو اقبال راشناختم. دیدم او که تارپود تمدن فرنگ را از نزدیك دیده و آمده چه می گوید؟ آقای تقی زاده چه می گوید؟ این است که اقبال بنده را از غربزدگی نجات داد.

بیا که ساز فرنگ از نوادر افتاده است
درون سینهٔ او نغمه نیست فریاد است

سعیدی اقبال را ندیده بود می گفت: خود اقبال را نشد زیارت کنم غرور جوانی و غرور ایرانی مانع شد که بروم در لاهور و زیارتش کنم. بعد هم که برگشتم و چند سال بعد هم که دیگر وسایلی نبود و او فوت کرد بعد به سابقهٔ آن آشنایی که الهام دهنده و اسباب استحکام عقاید اسلامی در من بود، اقبال را رها نکردم.

استاد سعیدی کتابی نوشته بنام اقبال شناسی که در سال ۱۳۷۹ ه ق بچاپ رسیده است و توجه ملت ایران را بیشتر سوی اقبال کشیده است. در پیشگفتار خود در این کتاب می نویسد اگر روزی جوامع انگلو ساکسن به شیکسپیر و جامعهٔ فرانسوی به ویکتور هوگو و نژاد آلمان به گوتته افتخار می کنند، جوامع اسلامی عموما و جامعهٔ اسلامی ایران و پاکستان خصوصا باید بوجود اقبال افتخار بورزند". او ضمن مصاحبه ای به کیهان فرهنگی (شماره هفتم سال دوم مهر ماه ۱۳٦٤ هجری شمسی) در پاسخ یك سوال گفته بود. "خدا بر درجات اقبال بیفزاید همانجور که او به مولانا روم می گوید مرشد من اوست، بنده هم با افتخار تمام باید عرض کنم که اقبال حقی بزرگ

بیش از هر کس دیگر به گردن من دارد. البته معلمین و پدران فکری ما خیلی زیاد بودند ولی بنای شکست خورده را اقبال محکم و سیمانکاری کرد».

او کتاب هکنور بولیتو را بعنوان «سرنوشت مهمترین مرد سیاسی آسیا قائداعظم محمد علی جناح، مؤسس پاکستان» ترجمه نمود و پشت سرورق را از این قول قائداعظم مزین کرد» اسلام همیشه آزاد زیسته است و ازین پس نیز باید آزاد بماند. من آرزومندم که مسلمانان ایمان از دست رفتهٔ خود شان را بدست آورند، و برای تحصیل استقلال از هیچ مانعی نترسند، گو اینکه جهانی به مخالفتشان قیام کنند، برای انجام این منظور از این پس شعار ما این سر کلمه خواهد بود.

اتحاد، ایمان، انضباط (قائداعظم محمد علی جناح) و در مقدمهٔ مترجم این چنان می نویسد «خدای بزرگ مرد مصمم و مجهز و توانائی را بنام محمد علی جناح برانگیخت و او را موفق ساخت تا آب رفته را بجوی آرد و نگذارد که مجاهدتها فداکاریها و پرتو افشانیهای غازیان و مبلغان و عارفان و معلمان و دانشمندان بزرگ اسلامی فدای جاه طلبی ها و خود پرستیهای بت پرستان و مقهور ریاکاریها و جادوگریهای مخالفین پاکستان گردد آری، این خطر بحقیقت از فشار دویست سالهٔ امپریالیزم غرب بدرجات عنیف تر و شدید تربود و چه بسا از ناظرین بیطرف، عقیده دارند که اگر بصیرت و درایت و استقامت قائداعظم و همکاران فداکار او نبود، یکصد ملیون مسلمین هند دچار همان سرنوشتی می شدند، که نصیب مسلمین اسپانیا گردید». و در آخر مقدمهٔ استاد سعیدی بیست سال پیش اینطور می نویسد:

«امیدوارم مطالعهٔ دقیق علاقه مندان باین نهضت عظیم اسلامی (پاکستان) و سرمشق گرفتن خوانندگان جوان از درایت و بصیرت و استقامت این مرد خدا ساخته (قائداعظم) برای مترجم، اجری باشد

مشکور و سعی باشد مبرور....

تهران بتاریخ دهم آذر ماه ۱۳۲٦ ــــــسید غلام رضا سعیدی

استاد سعیدی چندین کتاب مولانا ابوالاعلی مودودی مرحوم مؤسس و امیر جماعت اسلامی را هم بفارسی ترجمه نمود که از میان آنها برنامه های انقلاب اسلامی، اول اخلاق ما بعد تمدن آنها و مبادی اسلام و فلسفهٔ احکام را می توان نام برد. ملاقات استاد سعیدی با مولانا مودودی در کنفرانسی دست داد که در آن استاد برای شرکت از طرف مقامات علمی قم آمده بود ومی گفت: مودودی متفکر بزرگی بود که منطق زمان را درك کرده بود و خشونت نداشت و خدا خیلی امتیازات به او داده بود و آثار او را من زیاد ترجمه کردم.

استاد سعیدی می گفت که جوهر اصلی اقبال درك روح اسلام است که خود او و امثال اوباید بشناسند. جای توجه است که اقبال در انگلیستان و آلمان تحصیل کرد. و بعد منطق قرآنی او را به جایی می رساند که بطور مسلم در عصر خودش از بزرگترین متفکرین اسلامی می گردد تا جائیکه امیر شکیب ارسلان یکی از رجال بزرگ علمی سیاسی سوریه در اوایلی این قرن در آثار خود می گوید: "تاریخ اسلام در هزار سال اخیر متفکری مثل اقبال ندیده "در حقیقت آنچه دریای فکر و عقل و اندیشه باید از اسلام بشناسد او به آن مرحله رسیده و می تواند بشناساند به حدیکه گاندی دربارهٔ او می گوید هندوستان دو چشم دارد! یکی محمد اقبال و یکی را بیندرنات تاگور. استاد سعیدی می گفت که من پیش از مطالعهٔ اقبال از لحاظ معلومات کسبی و عوامل وراثتی به اسلام علاقمند بودم ولی پس از مطالعهٔ فکر اقبال گردوغبار ها از ذهن من شسته شد، دیگر عاشق اسلام شدم.

بنظر آقای سعیدی، اقبال می گوید اگر قرار است انسان مقام انسانیت خودش را به دست آورد، باید کلیهٔ مظاهر سیطرهٔ سیاسی و

بردگی اقتصادی را از بین ببرد تا بتواند خودش بطور مستقل رشد کند و رشدش هم نباید مانع پیشرفت دیگران باشد. او برای تشکیل یك جامعهٔ ایده آل ضرورتهای چند گانه ای مطرح می کند که اول آن توحید است یعنی یك جامعه باید برمبناء اساس معنوی مثل اهل توحید و برپا شود دوم اینکه در قضیهٔ رهبری باید تمرکز وجود داشته باشد یعنی نبوت مورد تبعیت قرار گیرد سوم اینکه برای هدایت جامعه به سمت تعالی و ترقی باید «قانون» تنظیم شود چهارم اینکه رشد جمعی و فردی باید در یکسو حرکت کنند و مزاحم یکدیگر نباشند. در مورد قانونی که باید جامعهٔ را به سمت هدایت سوق دهد، اقبال قرآن را به عنوان اهل قانون مطرح می کند این قانون در این جهان متبدل و متغیر به منزلهٔ لنگر کشتی است و استاد سعیدی در اثبات این مطالب و افکار اقبال از کلام اقبال دلایلی و براهین قانع کننده ای می آورد و ابیات اقبال بکثرت ورد زبان او می بودند گو اینکه منتخب کلام اقبال را حفظ کرده بود.

او دربارهٔ کتاب خودش که بعنوان «اقبال شناسی» نوشته بود، می گفت که مطالب این کتاب فقط مطالب من نیست بلکه اقوال دیگر اقبال شناسان را در این کتاب گنجانیده ام وهم افکار آنها را ترجمه و نقل کرده ام ولی این اثر بسیار نفیسی شده است و پایه و مایه اصلی فلسفه اقبال را نشان میدهد او خلقت اقبال را معجزه می شمرد و همینطور خلقت محمد علی جناح را و تشکیل پاکستان را و می گفت: یك بچه تاجر اهل کراچی در پانزده سالگی به انگلیستان رفته و در بیست سالگی فارغ التحصیل رشته حقوق شده و در سن ۳۰ سالگی در تمام محافل قضایی انگلستان می تواند تا مرحلهٔ قاضی اعلا پیش برود».

بنا به قول خود استاد سعیدی مطالعهٔ اقبال او را عاشق اسلام کرد و این نکته از مطالعهٔ کتابهای سیرت رسول مقبول که استاد نوشت، کاملاً آشکار است چندین کتاب دربارهٔ حیات پیامبر اسلام

نوشت و چندین کتاب را ترجمه نمود و نوجوانان از این زحمات تدقیق و تحقیق او استفاده نمودند و یك جنب و جوش در این قشر حوان نموذار گشت و الحق این کتابها راهنمای ذیقیمت و نافعی هستند برای احیاء اقدار اسلامی و حالا می دانیم که زحمات این نابغه روزگار و امثالش به هدر نرفت و نهضت های آزاد یخواهی و استقلال طلبی که در سراسر جهان در این نیمهٔ آخر قرن بیستم، آغاز شد، ثمرهای زحمت این چنین راد مردان سخت کوش و مجاهدان باهوش بود که درد دل و خود جگر را بانوك قلم منقوش و مجسم ساخته اند.

واقعا استاد سعیدی پاکستان شناس بزرگ دوره حاضر است. آثار ارزنده او باعث شد که در مجامع علمی جُهان، شهرت زیادی کسب کند. وی برای شناساندن اقدار انسانی زحمتها کشیده است و از این راه خدمتی بزرگ به جامعهٔ بشریّت کرده است ما مدیون مجتهای او هستیم و ارتحال این عالِم و محقق متعهد برای جامعهٔ فرهنگی جهان یك زیانِ جبران ناپذیر است.

مقصود جعفری

رضا سعیدی ایرانی

وہ ایک علم و ادب کا سورج
کہ جس کے نورِ شعور حق نے
اندھیری شب کو ضیائیں بخشیں
ہمیں زندگی کی ادائیں بخشیں
تنِ آگہی کو قبائیں بخشیں
وہ فکرِ ملّت کا پاسباں تھا
زمیں ہیں ہم تو وہ آسماں تھا
ہمارے سر پر وہ سائباں تھا
وہ فردِ واحد تو کارواں تھا
جناح و اقبال کا شناسا
وہ چشمِ نرگس کی مے کا پیاسا
محقّق بھی تھا وہ ادیب بھی تھا
وطن کا میرے حبیب بھی تھا
وہ پاک و ایران میں حبل وحدت
ہمارے دل پر وہ نقشِ اُلفت
نجومِ ایماں سجائے اُس نے
وفا کے پودے لگائے اُس نے
اُسی کے خوں کے چراغ ھیں یہ
جو بزمِ عرفاں میں جل رہے ہیں
اُسی کی فکرِ جواں کی خوشبُو
ہر ایک بزمِ خرد میں رقصاں
اُسی کے سوزِ دروں کی حدّت
ہماری محفل میں شعلہ افشاں
عجیب مرد خلیق تھا وہ

گداز قلب رقیق تھا وہ
وہ اُٹھ گیا تو حیات روٹھی
نگاہ و دل کی برات روٹھی
فلک پہ تارے بھی رو دئیے ہیں
سفینے کس نے ڈبو دئیے ہیں؟
چراغِ علم و ادب بُجھا ہے
یہ قدسیوں نے مجھے کہا ہے
رضا سعیدی بہار بوُدہ
دل و نظر را قرار بودہ
سپردہ جان را بہ فیض یزدان
کہ در کلامش شرار بودہ
غرور میہن بہ فیض فکرش
برائے ملّت وقار بودہ
بہ سعی و کوشش بہ راہ دانش
براسپ فکرت سوار بودہ
کسی نہ خواندہ کتاب دردش
یکی کہ بیش از ہزار بودہ
ہمی توانم اشارہ ای کرد
کہ شور و عشقش مدار بودہ
درود و رحمت بہ روُح پاکش
صفا و مہرش شعار بودہ
نظر فکندہ بہ خطّۂ پاک
بہ مُلک ایران سخن پراگند
براوجِ افلاک جدا از این خاک
بہ مہر پاکان دوچار بودہ
ز سرزمینی کہ یار بودہ
بلند فکرش بہ کار بودہ



مقالاتیکه برای دانش وصول شدند

۱- ارزیابی قصائد عنصری	دکتر زاهده افتخار ـ لاهور
۲- یادآوری چند نکته در حافظ شناسی	دکتر ساجد الله تفهیمی ـ کراچی
۳- بابافغانی شیرازی	دکتر انعام الحق کوثر ـ کوئٹه
۴- قومی یک جهتی میں فارسی کا حصّه	دکتر آصفه زمانی ـ لکهنؤ
۵- مطهر اور دیوان مطهر	عبدالرزاق ـ اعظم گڑه
٦-فارسی کے غیر مسلم شعراء کی اسلامی شاعری	دکتر محمد تقی علی عابدی ـ لکهنؤ
۷- عرض حال به پیشگاه سنائی (نظم)	الیاس عشقی ـ حیدرآباد (سنده)
۸- علامه میر عبدالجلیل واسطی بلگرامی کی فارسی تاریخ گوئی	سید تقی رضا بلگرامی ـ
۹-شادروان سید غلام رضا سعیدی استاد اقبال شناس	دکتر محمد ریاض ـ اسلام آباد
۱۰- رُل استعاره دراین غزل حافظ	دکتر آصف نعیم ـ سرینگر
۱۱- نگاهی به کلام حافظ	پرفسور محمد منور ـ لاهور
۱۲- فارسی در تامیل نادو	دکتر سید وحید اشرف ـ مدراس
۱۳- قطعه ماده تاریخ	

یا خمینی نامه	دکتر محمد حسین تسبیحی
	اسلام آباد
۱۲- الفبای فارسی	اکبر علی خاں عرشی زاده ـ رامپور
۱۵- مصاحبه با خواجه	
عبدالحمید عرفانی	دانش



کتابهائیکه برای معرفی وصول شدند

۱- اقبالیات کے چند خوشے	ڈاکٹر انعام الحق کوثر
۲- اقبال اور احترام انسیت	ڈاکٹر محمد ریس
۳- حسن حاذق	ڈاکٹر محمد مسعود احمد
۴- تاریخ تحیلی اسلام	دکتر سید جعفر شهیدی
۵- چند فارسی شعرا	ڈاکٹر غلام مصطفی خان

● تذکر: مقاله ها باید تایپ شده باشند و قبلاً منتشر نشده باشند. پاورقی ها و توضیحات و فهرست مآخذ در پایان مقاله نوشته شود.

● جهت معرفی کتاب دو نسخه از کتاب به دفتر دانش ارسال شود.



DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:
Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:
Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:
Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:
Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN
House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.
✆ 818204/818149

DANESH

Quarterly Journal
of the
Office of the Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran,
Islamabad
(SPRING-SUMMER,1989 (Sl.No. 17-18))

A collection of research articles
with background of Persian language
and literature and common cultural heritage
of Iran and Indo-Pak Subcontinent.

